

پنجاه سال بحران

کودتای محمد داوود و پیامدهای آن

مجموعه مقالات و گفت و شنودها



تهیه و ترتیب: بنیاد محمد آصف آهنگ

به نام خدمتجا خود



بنیاد محمد آصف آهنگ

پنجاه سال بحران

کودتای محمد داوود و پیامدهای آن



شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: پنجاه سال بحران؛ کودتای محمد داوود و پیامدهای آن/
مجموعه مقالات و گفت و شنودها

ویراستار: سیرت فرمان

طرح جلد: سلطانی

برگ آرا: محمد نسیم

چاپ نخست: ۱۴۰۲/۲۰۲۳

محل چاپ: شهر بن، آلمان

شمارگان: ۵۰۰ نسخه / نسخه الکترونیک

ناشر: بنیاد محمد آصف آهنگ

مسئولان برنامه مقاله نویسی: سید روح الله یاسر، رامین کمانگر، ربیبیل آهنگ

تماس با ناشر:

ahang@gmx.de

سپاس‌گزاری از روزنامه‌ی راه مدنیت و آقای امین بهراد

بنیاد محمد آصف آهنگ از همکاری آقای سید اصغر اشراق، صاحب امتیاز و مدیرمسئول، روزنامه‌ی وزین راه مدنیت و آقای امین بهراد، روزنامه‌نگار و نویسنده، صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کند. همکاری این دو فرهیخته گرامی باعث گردید تا اولین برنامه‌ی مقاله نویسی بنیاد، موفقانه مورد اجرا قرار بگیرد. آقای بهراد و آقای اشراق در معرفی نویسندگان، بررسی مقاله‌ها و بهتر شدن روند کاری کمک بس بزرگ برای بنیاد بودند. قرار است تا برخی از مقاله‌ها به انتخاب آقای اشراق در روزنامه‌ی راه مدنیت نیز به نشر برسد.

سپاس‌گزاری از نویسندگان و بزرگوارانی که در تحقق این برنامه با بنیاد همکاری کردند

بنیاد محمد آصف آهنگ از تمام نویسندگانی که با وجود شرایط سخت زندگی در افغانستان و با قبول خطرات امنیتی که متوجه اهل قلم و اندیشه است، با بنیاد همکاری کردند، صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کند. بنیاد همچنان از آقای نصیر مهرین، پژوهش‌گر و نویسنده، آقای نعمت حسینی، نویسنده و منتقد، آقای آصف صبا، پژوهش‌گر و نویسنده که برای تحقق این برنامه با بنیاد همکاری کردند، صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کند.

فهرست مطالب

- مسئولیت نیم قرن بحران به دوش کیست؟ ۱
رتبیل آهنگ
- پیامدهای کودتای محمد داوود بر فرهنگ سیاسی و استقلال افغانستان ۱۳
آصف صبا
- جایگاه مبهم منافع ملی در رویکرد سیاست خارجی محمد داوود و تأثیر آن بر تداوم جنگ در افغانستان
پس از ۱۳۵۷ ۴۱
راحله دوراندیش
- نگاهی به ماهیت جمهوریت محمد داوود ۶۵
دکتر مهران
- کودتای محمد داوود و شکل‌گیری شکاف‌های اجتماعی در افغانستان ۷۷
محمد علی حسینی
- نگاه محمد داوود به روند ملت‌سازی در افغانستان ۹۳
صدیقه محمدی
- کودتای ۲۶ سرطان، پیروزمند مصیبت‌زا ۱۰۱
نصیر مهرین

- ۱۲۹ «امشب دیگه درست بیت بخوانید، روضه خوانی موضه خوانی موقوف!»
- مصاحبه اختصاصی با استاد عبدالوهاب مددی هنرمند سرشناس افغانستان در باره‌ی کودتای داوودخان و پیامدهای آن روی موسیقی و نشرات رادیو و تلویزیون
- تأثیر جریان‌های سیاسی بر شعر اعتراضی قبل و بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۵۳
- سیاوش
- کودتای محمد داوود و نیم سده جنگ نیابتی در افغانستان ۱۷۹
- مصلح جهان وطن
- تأثیرات کودتای محمد داوود بر فرهنگ سیاسی ۱۹۳
- مرتضی رضایی
- «جنگ برای نسل ما راه حل نیست» ۲۰۳
- گفت و شنود با عتیق اروند، نویسنده و پژوهشگر، در رابطه با زندگی در غربت و پیامدهای کودتای داوود خان بر نسل جوان امروز افغانستان
- نقش کودتای محمد داوود در ثبات و بی‌ثباتی سیاسی افغانستان ۲۱۳
- محمدعلی حسینی
- «اکثریت ما احساساتی و از لحاظ دانش سیاسی، بی‌سواد بودیم» ۲۲۷
- مصاحبه اختصاصی با آقای معراج امیری در رابطه با، سطح دانش، آرمانها و کارکردهای روشنفکران چپ دهه‌ی شصت میلادی / دهه‌ی چهل خورشیدی
- تأثیرات کودتای محمد داوود بر روند ملت‌سازی در افغانستان ۲۴۹
- موسوی آزاد
- سیاست‌های پشتونستان محمد داوود و پیامدهای آن برای افغانستان ۲۶۱
- دکتر مهران
- کودتای محمد داوود و پیامدهای آن بر رشد اقتصاد افغانستان ۲۸۱
- خدیدجه حیدری
- زندگی‌نامه‌ی محمد داوود ۱۲۸۷-۱۳۵۷ ۳۰۷
- آصف صبا

مسئولیت نیم قرن بحران به دوش کیست؟ به جای پیش گفتار

رتبیل آهنگ



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۹

«پشتون‌ها مسئول تمام بدبختی‌های افغانستان هستند. مسئول تمام بدبختی‌های افغانستان تاجیک‌ها هستند. هر چه بدبختی است، از دست هزاره‌ها است... اگر انگلیس نمی‌بود... اگر روس نمی‌بود... اگر امریکا نمی‌بود... اگر اسلام نمی‌بود... اگر کافر‌ها نمی‌بودند... اگر ایران و پاکستان نمی‌بودند... کشور ما گل و گل‌زار می‌بود و... ما می‌خواستیم کشور را آباد کنیم، اما ما را نگذاشتند.»

طوری که دیده می‌شود، بسیاری از ما افغان‌ها/افغانستانی‌ها، هنوز هم، نیم‌قرن بعد از کودتای محمد داوود (۱۳۵۲-۱۴۰۲) قادر به این نیستیم تا تحلیلی منطقی از رویدادهای تباه‌کننده‌ی ۵۰ سال گذشته ارائه بدهیم. آنچه در بالا خواندید، نمونه‌هایی است از مطالبی که اکثراً در بحث‌ها و صحبت‌های بین‌الافغانی مطرح می‌شوند. از این‌گونه بحث‌ها می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد:

۱. قوم‌گرایی و باورهای قبیله‌ای

توانایی‌های چون مسئولیت‌پذیری، زیر پرسش بُردنِ خود و کارکردهای خود، همدیگرپذیری، درک این واقعیت که همه‌ی باشندگان افغانستان از حقوق مساوی برخوردارند، هنوز هم در میان مردم افغانستان زیاد رشد نکرده است. اینکه چرا چنین است، دلایلی زیاد دارد. یکی از این دلایل برمی‌گردد به فکر و باورهای قبیله‌ای^۱ ما.

۱. همه‌ی انسان‌های جهان زمانی در چهارچوب قبیله‌زندگی می‌کردند. قبیله با قوانین خاص خود نقش عمده‌ی را برای بقای انسان بازی کرده است. اما با رشد دانش و فکر بشر، انسان‌ها توانستند تا

از جمله ویژگی‌های فکر و باورهای قبیله‌ای این است که جهان را به دو بخش تقسیم می‌کند: خوب مطلق و بد مطلق. این گونه برداشت، انسان‌ها را هم به دو گروه تقسیم می‌کند: «ما و دیگران»، ما و آن‌هایی که مربوط به ما می‌شوند، خوب هستیم و دیگران که مربوط به ما نمی‌شوند، بد هستند. به همین دلیل است که حتر و شنفکرانی که ذهنیت و ماهیت قبیله‌ای دارند، افرادی را که هم‌نظر آن‌ها نیستند، دشمن خود تلقی می‌کنند. حالا پرسش این است که چرا ما هنوز هم، یعنی در قرن ۲۱، قبیله‌ای فکر می‌کنیم؟ ضعف اقتصادی، تعصب و تبعیض، خودکامگی و نبود شاخص‌های چون امنیت، عدالت اجتماعی، نظام آموزشی مدرن، امیدواری به آینده با ثبات... عواملی هستند که می‌توانند باشندگان یک کشور را بیشتر مجبور سازند تا به دامن قبیله و قوم پناه ببرند. این موارد را می‌توان به‌خوبی در افغانستان مشاهده کرد. افغانستان بعد از کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ خورشیدی محمد داوود و جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ثبات سیاسی و روند طبیعی رشد اجتماعی خود را از دست داد. بحران‌های پی‌درپی، پناهگاهی جز قبیله و قوم برای مردم باقی نگذاشت.

البته این به آن معنی نیست که افغانستان پیش از کودتای ۲۶ سرطان، کشوری کاملاً رویایی و بدون مشکلات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده است. افغانستان قبل از سقوط شاهی مشروطه یکی از فقیرترین کشورهای جهان به‌شمار می‌رفت. استبداد، تبعیض و سنت‌های قبیله‌ای از جمله‌ی مشخصات بارز جامعه بود. اما در کنار این نابسامانی‌ها دو عنصر مهم و مثبت نیز وجود داشت: یکی ثبات سیاسی و دیگر قانون اساسی سال ۱۹۶۴ میلادی. افغانستان عملاً، برای بار دوم^۱، وارد جاده‌ی دموکراسی

خود را از بند قبیله نجات داده و جوامع مدرن را براساس حقوق شهروندی و حقوق بشر تأسیس کنند.

۱. اولین تجربه‌ی دموکراسی در افغانستان بعد از پایان جنگ جهانی دوم در زمان صدارت شاه محمود خان سپهسالار (۱۹۴۶-۱۹۵۳) آغاز گردید. در این دوره مردم برای بار نخست از آزادی‌های سیاسی نسبی برخوردار شدند. این تجربه توسط محمد داوود که بعد از شاه محمودخان از جمله‌ی قدرت‌مندترین دولتمردان افغانستان به‌حساب می‌رفت، از بین برده شد. داوود بعد از شاه محمود خان به صدارت رسید

شده بود. شاه قصد داشت قدرت را تا اندازه‌ای با مردم تقسیم کند. جامعه بار دیگر امکان این را به دست آورده بود تا خود را از زیر بار استبداد بیرون بکشد و تا حدی آزادی سیاسی و کثرت‌گرایی را تجربه کند. اگر این روند ادامه پیدا می‌کرد، امکان داشت مردم افغانستان امروز به قوم‌گرایی و باورهای قبیله‌ای کمتر پابند می‌ماندند.

کودتای محمد داوود و جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق افغانستان این امکان را از مردم افغانستان گرفت. به این شکل هر دو عنصر یاد شده، یعنی ثبات سیاسی و تجربه‌ی دمکراسی از بین برده شد. جای ثبات را بحران و جای کثرت‌گرایی و آزادی‌های سیاسی را استبداد گرفت. اکنون، نیم‌قرن بعد، قوم‌گرایی و برداشت‌های قبیله‌ای به اندازه‌ای در میان مردم رشد کرده است که توانایی تحلیل و استقلال فکری را از آن‌ها گرفته است. باورهای قبیله‌ای مردم را وامی‌دارد تا هموطنان خود را که تصادفاً مربوط به یک قوم دیگرند، دشمن خود تلقی کنند. برخورد با دشمن براساس باورهای قبیله معمولاً خشونت‌آمیز و نابودکننده بوده است. هنگامی که باشندگان یک کشور به سبب مسائل قومی، زبانی و غیره در صدد حذف و تضعیف همدیگر برآیند، نیرو و امکانات در دست داشته را برای ویرانی به کار می‌برند نه برای آبادانی و ایجاد شرایط مساعد زندگی برای همه.

۲. ترس از اعتراف به اشتباه و بیم از تفکر مستقل

براساس آنچه در شروع این نوشته آمده است، می‌توان چنین هم نتیجه‌گیری کرد که تعداد زیادی از ما، به دلیل ماهیت و ذهنیت قبیله‌ای، قادر به این نیستیم که به اشتباه‌های خود اعتراف کنیم. یعنی اصلاً این باور را داشته باشیم که انسان‌ها می‌توانند اشتباه کنند، این باور را که انسان‌ها با درک و برداشت محدودی که از محیط و ماحول خود دارند، می‌توانند دائماً در اشتباه باشند. براین اساس هر انسان در هر مسند و مقام که باشد، باز هم به دلیل اینکه درک نسبی از محیط و ماحول خود دارد، بدون خلاء و اشتباه بوده

و برای یک دهه وظیفه‌ی صدارت را به دوش داشت. ظاهرشاه در سال ۱۹۶۳ میلادی داوود را متقاعد ساخت تا از قدرت کناره‌گیری کند. بعد از کناره‌گیری داوود دهه‌ی دمکراسی در افغانستان آغاز گردید.

نمی‌تواند. یعنی؛ ما باید بدانیم که نمی‌دانیم.

اما باورهای قبیله‌ای اشتباه را گناه می‌داند و جای گناهکار را در دوزخ. براین اساس از همان کودکی به ما آموختانده می‌شود که اگر می‌خواهیم مجازات نشویم و مورد قبول دیگران قرار بگیریم، نباید اشتباه کنیم. به همین دلیل خدایی که فکر قبیله‌ای خلق کرده است، بیشتر خدایی است که جزا می‌دهد، دوزخ دارد و انتقام‌جو است. ازاین‌رو، ما زود یاد می‌گیریم که اگر از عمل اشتباه جلوگیری کرده نمی‌توانیم، حداقل از اعتراف به اشتباه تا جای ممکن پرهیز کنیم.

از سوی دیگر به ما از همان کودکی درس داده می‌شود که تنها یک حقیقت و واقعیت وجود دارد و این هر دو، نزد خدایی است که ما پرستش می‌کنیم. خدای ما، دین ما، رئیس قبیله و قوم ما و بزرگان ما هرگز اشتباه نمی‌کنند. آن‌ها همیشه حق به جانب هستند. ما اجازه نداریم که از اوامر خدای خود، رئیس قبیله خود و بزرگان خود سرپیچی کنیم و یا به حقانیت آن‌ها شک کنیم. هرکسی که شک می‌کند، یعنی هر شخصی که از فکر خود کار می‌گیرد، کافر خوانده می‌شود و باید مجازات شود.

به این شکل در جوامع قبیله‌ای، قبیله به جای فرد فکر می‌کند. رؤسای قبیله و یا بزرگان خانواده برای افراد تعیین تکلیف می‌کنند. به همین دلیل محمد داوود دست به کودتا زد، بدون اینکه به آرای مردم ارزش قائل شود. حزب دمکراتیک خلق افغانستان می‌خواست مردم را، به زور قشون سرخ به سوی «بهشت سوسیالیستی» سوق بدهد، بدون اینکه خواست مردم را در نظر بگیرد. تنظیم‌های جهادی و حالا طالبان خود را نمایندگان خدا در روی زمین می‌دانند و به خواست خود، نه به خواست ملت، عمل می‌کنند. ماهیت قبیله همین است: هر که زور بود، دیگران را برده‌ی خود می‌سازد.

زمانی که برخی از جوانان دهه‌ی شصت میلادی، دهه‌ی چهل خورشیدی، به باورهای پدران خود شک کردند، در جست‌وجوی بدیل برآمدند. برخی گرویده‌ی ایدئولوژی چپ به سبک روسی شدند و برخی طرفدار ایدئولوژی چپ به سبک چینی. اما از برخورد

آن‌ها با این ایدئولوژی‌ها و با مخالفان‌شان، می‌توان چنین برداشت کرد که این گروه از جوانان در آن‌زمان تنها ظاهر قضیه را تغییر داده بودند و نه ماهیت آن‌را. یعنی، یک طرز دید مطلق گرایانه را با طرز دید مطلق گرایانه‌ی دیگر تعویض کرده بودند. به جای خدای آسمانی که پدران‌شان می‌پرستیدند، کارل مارکس و مائوتسه تونگ را قرار دادند، رئیس حزب نقش رئیس قبیله و بزرگ قوم را گرفت و هر کسی که باورهای حزبی آن‌ها را زیر سوال می‌برد، مرتد و خائن شمرده می‌شد. رقابت در بین این گروه‌ها به دشمنی بی‌حد و مرز مبدل گردید. زمانی که حزب دمکراتیک خلق افغانستان به قدرت رسید، مخالفان سیاسی خود را براساس همین ماهیت قبیله‌ای، تا توانست نیست و نابود کرد.

احزاب بنیادگرا نیز براساس همین ماهیت، مخالفان خود را به گلوله می‌بستند و در عین حال خود را سربازان خدای «رحمان و رحیم» می‌خواندند. طرفداران گروه‌های دیگر سیاسی هم براساس همین ذهنیت قبیله‌ای تا به امروز حاضر نیستند تا با مخالفان خود همکاری کنند.

براین اساس شمار زیادی از مردم افغانستان بنا بر فرهنگی که در آن بزرگ شده‌اند، نمی‌توانند بپذیرند که مخالفان‌شان نیز می‌توانند حق به‌جانب باشند و یا اینکه انسان‌ها حق دارند تا دیدگاه‌ها، باورها و برداشت‌های متفاوت داشته باشند. دیدگاه‌ها و برداشت‌های متفاوت می‌تواند به انسان کمک کند که به حقایق و واقعیت‌ها نزدیک‌تر شود. اما باورها، تربیه و فکر قبیله‌ای چیزی به‌نام «فرهنگ اعتراف»، نقد خودی و «فرهنگ کثرت‌گرایی» را بر نمی‌تابد. در طول ۵۰ سال گذشته، با وجود اینکه میلیون‌ها هموطن ما به قتل رسیدند، زخمی و معیوب شدند، مجبور به ترک وطن شدند و کشور گاهی مستعمره‌ی روس بود گاهی آمریکا و تا امروز میدان جنگ‌های نیابتی ابرقدرت‌ها و کشورهای همسایه می‌باشد، با آن‌هم، ما همه را مسئول می‌دانیم، به جز خود، قوم خود و یا گروهی سیاسی که وابسته به آن هستیم.

ما چون قادر به این نیستیم که به اشتباهات خود اعتراف کنیم و کارکردهای خود را

منصفانه در ترازوی قضاوت قرار بدهیم، از این رو نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که مشکل اصلی کار در کجاست؟ به همین دلیل از بحران به بحران سقوط می‌کنیم، طوری که در ۵۰ سال گذشته شاهد آن بوده‌ایم.

۳. فقر فرهنگی

طوری که گفته شد، نبود و یا کمبود خردگرایی یکی از شاخصه‌های بارز جوامع قبیله‌ای است. ثبات سیاسی، آزادی‌های سیاسی و رشد اقتصادی می‌تواند به رشد دانش و خردگرایی در یک جامعه کمک کند. به این شکل فرهنگ جامعه روز به روز خرافات و تنگ نظری را کنار گذاشته و هر چه بیشتر به غنای فرهنگی دست می‌یابد. مردم افغانستان در طول تاریخ این کشور، بنابر دلایل داخلی و خارجی دسترسی به ثبات سیاسی، آزادی سیاسی و رشد اقتصادی دوام‌دار، نداشته‌اند. در این میان، کودتای محمد داوود و جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق افغانستان روند پیشرفت‌های نسبی را که در عرصه‌های مختلف اجتماعی، به‌ویژه در پایتخت کشور مشهود بود، متوقف ساخت. استبداد و جنگ‌های پی‌درپی امکان رشد و پیشرفت را از جامعه گرفت. مردم به‌جای اینکه زندگی داشته باشند، بیشتر تلاش برای زنده ماندن داشتند و دارند. بخش اعظم از نیرو و توانمندی‌های فکری انسان‌ها متوجه این بود و است که چگونه خود و خانواده‌های خود را نجات دهند. کودکی که به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، ده سال عمر داشت، امروز شصت ساله است. براین اساس به‌زودی شخصی را در افغانستان پیدا نخواهیم کرد که خاطره‌ی از صلح، ثبات و آزادی‌های سیاسی و رشد اقتصادی داشته باشد.

روشن است که تحت چنین شرایطی دانش و هنر کم‌ترین امکان رشد طبیعی را در افغانستان داشته است. برخلاف، باورهای قبیله‌ای، خرافات و سطحی‌نگری در تمام بخش‌های اجتماعی حرف اول را می‌زند. از این رو فقر فرهنگی، یعنی نبود و کمبود خرد، اندیشه و دانش در همه‌ی کارها و تولیدات فکری ما، به‌شکلی دردناک نمایان می‌باشد. حالا بر می‌گردیم به همان پرسشی که در عنوان این نوشته مطرح شده است: مسئولیت

نیم‌قرن بحران به دوش کیست؟ بنابر دلایلی که تذکر داده شد، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که با کودتای محمد داوود و جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق افغانستان، بحران و تباهی آغاز گردید. اما مسئولیت بربادی و فقر فرهنگی را نمی‌توان تنها به دوش محمد داوود، حزب دمکراتیک خلق افغانستان و یا تنظیم‌های بنیادگرا گذاشت. همه‌ی باشندگان یک جامعه در مقابل جامعه‌ی خود مسئول‌اند. براین اساس، مسئولیت نیم‌قرن بحران در کنار محمد داوود، حزب دمکراتیک خلق افغانستان و تنظیم‌های جهادی به‌دوش همه‌ی ما است؛ به‌ویژه به‌دوش ما روشن‌فکران.

اما در رابطه به این مجموعه!

نیم‌قرن پیش، به تاریخ بیست‌وششم سرطان سال ۱۳۵۲ خورشیدی محمد داوود طی سخنرانی از طریق رادیو به مردم خبر داد که نظام شاهی در افغانستان توسط او و دوستانش سقوط داده شده است و از آن به بعد نظام جمهوری در این کشور حکم‌فرما می‌باشد. داوود دلیل کودتای نظامی خود را که به کمک جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق افغانستان انجام داده بود، نگرانی از وضع نابسامان کشور خواند. او وعده داد که از این به بعد، دموکراسی واقعی در افغانستان عملی خواهد شد، قدرت به مردم برگشته می‌شود و همه باشندگان کشور در صلح و رفاه زندگی خواهند کرد. به این شکل داوود و حزب دمکراتیک خلق افغانستان به شاهی مشروطه و دومین تجربه‌ی دموکراسی در افغانستان نقطه‌ی پایان گذاشتند. محمد داوود برخلاف وعده‌هایی که داده بود، رژیم استبدادی را حاکم کرد و حاضر نشد تا قدرت را با مردم تقسیم کند.

براین اساس، می‌توان کودتای محمد داوود را آغاز دوره‌ی جدید از تاریخ معاصر افغانستان خواند و اما پی‌آمدهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کودتای محمد داوود برای مردم افغانستان در نیم‌قرن گذشته دقیقاً چه بوده است؟ برای پاسخ به این پرسش نیاز به پژوهش‌های علمی است. بنیاد محمد آصف آهنگ^۱ در جریان سال روان خورشیدی

۱. «بنیاد محمد آصف آهنگ» یک نهاد فرهنگی و اجتماعی و غیردولتی است. کارهای ابتدایی بنیاد

برنامه‌ی مقاله نویسی علمی را به راه انداخت و از پژوهشگران در داخل افغانستان دعوت کرد تا در مورد این پرسش که پی آمدهای کودتای داوود برای مردم افغانستان چه بوده است، پژوهش نموده و نتایج تحقیقات خود را به طور خلاصه در چهارچوب مقاله‌های عام فهم جمع‌بندی نمایند. یکی از اهداف بنیاد محمد آصف آهنگ این است که به چاپ و نشر آثار علمی در داخل افغانستان کمک کند. به این شکل می‌شود از نویسندگان، بنگاه‌های نشراتی، کتاب‌فروشی‌ها و فرهنگ کتاب‌خوانی پشتیبانی کرد.

در نتیجه جمعاً ۶۰ نویسنده و پژوهشگر خواهان شرکت در این برنامه شدند که از این میان چهل نفر توسط بنیاد براساس اسناد درسی و تجارب کاری‌شان، پذیرفته شد. برای بنیاد محمد آصف آهنگ تا تاریخ تعیین شده، ۲۸ مقاله فرستاده شد. از بین آن‌ها ۱۲ مقاله‌ای که تا حدود زیاد شرایط برنامه‌ی مقاله نویسی بنیاد را برآورده می‌کرد، برای نشر انتخاب گردید. در این مقاله‌ها که خوبی‌ها و ضعف‌های خود را دارند، تلاش گردیده تا به پیامدهای کودتای محمد داوود در عرصه‌های مختلف پرداخته شود. برخی از نویسندگان، بنابر تهدیدهای موجود از سوی طالبان، برای خود نام مستعار انتخاب نموده‌اند. پژوهشگران و نویسندگان تلاش نموده‌اند که با وجود شرایط سخت زندگی در

آهنگ در سال ۲۰۲۱ میلادی آغاز شد. این بنیاد در کنار نشر و جمع‌آوری آثار چاپ شده و چاپ نشده‌ی محمد آصف آهنگ، پژوهشگر و مورخ منتقد افغانستان، به حمایت بخش‌های مختلف فرهنگی در داخل افغانستان می‌پردازد.

بنیاد آهنگ از آغاز فعالیتش تاکنون برنامه‌های حمایتی مختلف فرهنگی را راه‌اندازی کرده است. این بنیاد برای حمایت از دختران بزرگسال که اجازه رفتن به مکتب را ندارند، در مناطق مختلف افغانستان برنامه‌ی زیرنام «زنان خردمند، جامعه‌ی خردمند بار می‌آورند»، صنف‌های آموزشی خصوصی راه‌اندازی کرده است که توسط معلمان زن پیش‌برده می‌شود. هدف از این برنامه از یکسو کمک مالی به معلمان زن که سرپرست و نان‌آور خانواده‌هایشان هستند، می‌باشد. از سوی دیگر فراهم کردن زمینه‌ی آموزش برای دختران بزرگسالی که اجازه‌ی رفتن به مکتب را ندارند.

«توانا بود هر که دانا بود» برنامه‌ی دیگری است که برای حمایت از فرهنگ کتابخوانی و حمایت از علاقه‌مندان کتاب روی دست گرفته شده است.

افغانستان، نبود آزادی بیان، امنیت سیاسی و کمبود منابع علمی، نوشته‌های خوبی ارائه دهند. برخی در این راستا کمتر و برخی بیشتر موفق بوده‌اند.

در کنار مقاله‌ها، سه گفت‌و شنود برای این مجموعه صورت گرفته است. هنرمند شناخته شده‌ی کشور آقای عبدالوهاب مددی، در رابطه با خاطرات ۵۰ سال گذشته صحبت کرده است. آقای معراج امیری، از روشن‌فکرانی که در دهه‌ی شصت میلادی به مسائل سیاسی روی آورده است، از کارکردهای نسل خود در نیم قرن گذشته سخن گفته است و در سومین مصاحبه آقای عتیق اروند، نویسنده‌ی کتاب «یا سوسیالیسم یا توحش»، جوانی از نسل امروز افغانستان، از اولین تجارب‌اش به‌هیث مهاجر در اروپا و راه‌های بیرون رفت از بحران افغانستان گفته است.

این مجموعه در گام نخست به شکل نسخه‌ی دیجیتالی و رایگان در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. قرار است تا پس از گردآوری مقاله‌های بیشتر، تمام این نوشته‌ها به‌شکل کتاب کاغذی چاپ شود.

به امید رشد نسل خردگرا و مسئولیت‌پذیر در کشور ما افغانستان!

رتبیل آهنگ

شهر بن، آلمان

سرطان ۱۴۰۲ / جولای ۲۰۲۳

پیامدهای کودتای محمد داوود بر فرهنگ سیاسی و استقلال افغانستان

آصف صبا



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۹۸۳

چکیده

چشم‌انداز تحولات افغانستان در نیم‌قرن‌اخیر نشان می‌دهد که سرآغاز این تحولات به کودتای محمد داوود در سال ۱۳۵۲ برمی‌گردد. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که محمد داوود با انجام کودتا، نظم سنتی افغانستان را متحول کرد ولی نتوانست آن را در مسیر یک نظم جدید و پایدار رهبری کند. انحرافات متعدد در نظام سیاسی محمد داوود، فرصت مناسبی برای رشد ایدئولوژی‌های افراطی در لایه‌های مختلف جامعه‌ی افغانستان فراهم ساخت. این وضعیت باعث شد که بازیگران منطقه‌ای و جهانی، ابزارهای نفوذ و دخالت را در افغانستان به دست بیاورند.

از این رو، کودتای محمد داوود هم در «فرهنگ سیاسی» و هم در «استقلال سیاسی افغانستان» تأثیرات جبران‌ناپذیری از خود برجا گذاشت. در دیدگاهی وسیع‌تر، این کودتا در عرصه‌ی فرهنگی باعث «انقطاع فرهنگ سیاسی مشروطه» و در عرصه‌ی سیاسی باعث «ایجاد گسست در استقلال سیاسی افغانستان» گردید.

هسته‌گذاری فرهنگ کودتا، تغییر فرهنگ مشروطیت به استبداد جمهوری، رشد اندیشه‌های چپ و وابسته به شوروی و در مقابل شکل‌گیری اندیشه‌ی تندرو اسلامی، مهم‌ترین پیامدهای کودتای محمد داوود در فرهنگ سیاسی کشور به حساب می‌آیند. گسترش نفوذ شوروی در افغانستان، دستیابی پاکستان به جذب نیروهای مخالف دولت افغانستان، لغزش افغانستان به سوی غرب و در یک رقابت متقابل، سقوط نظام افغانستان توسط ابرقدرت شرق، از جمله پیامدهای کودتای محمد داوود در عرصه‌ی استقلال سیاسی افغانستان می‌باشد.

موارد یاد شده را در این مقاله به شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی در سه مبحث و یک نتیجه‌گیری با استفاده از منابع پژوهشی-کتابخانه‌ای و با رعایت معیارهای علمی و بی‌طرفانه، در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم.

مقدمه

ثبات سیاسی یا بحران سیاسی یک کشور، امر آنی و بالفعل نیست؛ بلکه معلول رفتارها و اقدامات سیاسی‌ای است که در طول سال‌های متمادی اتفاق افتاده و ریشه دوانیده‌اند. با این نگاه، بررسی آن پدیده‌ها و تحولات مهم سیاسی که باعث پدیدآمدن بحران‌های بعدی در افغانستان شده‌اند، هم برای درک درست از ریشه‌ها و لایه‌های بحران و هم برای پیدا کردن راه حل و عبور از بحران، یک ضرورت انکار ناپذیر است.

کودتای محمد داوود با ادعای عبور از نظام سلطانی به نظام جمهوری، اگرچند که در ماهیت خود خصوصیات سلطنت را حفظ کرد و به صورت «جمهوری-سلطانی» باقی ماند، اما در عمل یک انقطاع بزرگ تاریخی را در روند نظم سیاسی کهن افغانستان به وجود آورد که تاکنون به عنوان یک گسست بزرگ و غیرقابل ترمیم در ساختار سیاسی افغانستان باقی مانده است و آسیب‌های بزرگی را بر مردم تحمیل کرده است.

با آنکه نظام سلطنتی ظاهرشاهی نیز ایده‌آل نبود و معایب خود را داشت، اما ویرانی یک ساختار کهن که باعث انسجام سستی جامعه بود، بدون توانایی عملی بر بنیادسازی یک ساختار مطمئن جایگزین، یک اقدام حساب نشده و غیرقابل بخشش است. با همین نگاه واقع‌بینانه بود که اصلاح‌گران و مشروطه‌خواهان دوره‌ی سلطنت ظاهرشاه، اقدامات اصلاح‌گرایانه و تدریجی را بر رفتارهای تندروانه و بنیادبرافکن، ترجیح می‌دادند.

در یک نگاه کلی بر تاریخ سیاسی اخیر افغانستان، به‌خوبی متوجه می‌شویم که نظم و ساختار سیاسی افغانستان هم‌زمان با کودتای محمد داوود دچار فروپاشی می‌شود و پس از آن به‌صورت یک بحران متمادی تاکنون ادامه پیدا می‌کند.

وقایع و اقدامات تاریخی در زمان خود چندان قابل درک نیستند و تنها با مرور زمان است که درستی و یا نادرستی آن را از طریق بررسی پیامدها و نتایج آن می‌توانیم درک و ارزیابی کنیم.

به‌لحاظ تئوریک، برای بررسی رخدادهای مهم سیاسی نیازمند ثبت جزئیات حوادث

و تحلیل‌های معاصر و مقارن آن حوادث هستیم که خوشبختانه به‌رغم آشفتگی وضعیت سیاسی آن مقطع از تاریخ کشور، باز هم نویسندگانی بوده‌اند که تلاش کرده‌اند وقایع آن روزگار را به صورت علمی و کارشناسانه ثبت و تحلیل کنند. این آثار و تحلیل‌ها از آنان به‌عنوان مهم‌ترین منابع تاریخی به یادگار مانده‌اند.

در این میان، بدون رجوع به «افغانستان در پنج قرن اخیر؛ محمد صدیق فرهنگ» و «تاریخ افغانستان؛ یادداشت‌ها و برداشت‌ها» از محمد آصف آهنگ، نمی‌توانیم کارکردها و کارنامه‌ی سیاسی جمهوری محمد داوود را به‌درستی بررسی و تحلیل کنیم.

باوجود منابع یاد شده، باید اذعان کرد که هر پژوهشگری راجع به بررسی پیامدهای کودتای محمد داوود، با کمبود منابع تحلیلی روبرو است. این کمبود خود به‌لحاظ سیاسی قابل تأمل است که با تسلط شوروی و هواخواهان‌اش بر سیاست افغانستان و حتا پس از آن، به‌لحاظ فکری و تحلیل حوادث تاریخی مرتبط به سیاست آن زمان، چگونه به صورت آگاهانه به غفلت از بازخوانی حوادث تاریخی، تلاش و سیاست‌گذاری شده است. حتا امروز نیز از بازخوانی حوادث و تحلیل مسائل افغانستان که با سیاست هژمونیک قدرت‌های بزرگ منطقه و جهان در تضاد باشد، نحوی بازدارندگی صورت می‌گیرد.

در چنین وضعیتی، اگرچند که تدوین متن علمی و تحقیقی راجع به سیاست و پیامدهای رفتارهای سیاسی محمد داوود کار سختی است ولی به اندازه‌ی توان باید اهل فکر و فرهنگ مسئولیت خود را ادا کنند.

نگارنده به‌رغم این مشکلات و شرایط ناگوار افغانستان، به‌قدر توان کوشیده است که با استفاده از منابع قابل دسترس، بر حسب موضوع و عنوان نوشته، تنها در بررسی «پیامدهای کودتای محمد داوود بر فرهنگ سیاسی و استقلال افغانستان» سهم بگیرد.

مبحث اول: رویداد کودتا و سقوط نظام شاهی در افغانستان

نیاز است قبل از بررسی پیامدهای کودتای محمد داوود اشاری کوتاهی به وقوع این کودتا شود. محمد آصف آهنگ مورخ معاصر افغانستان می نویسد: «کودتای داوودخان با کمک یک تعداد از افسران اردو که بیشتر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان - جناح پرچم- بود در آخرین دقایق شام ۲۵ سرطان ۱۳۵۲ آغاز گردید و شش ساعت بعد بدون اینکه مقاومت قابل ملاحظه‌ای از سوی نیروهای نظام و سلطنت که در سال ۱۷۴۷ به تدبیر احمد شاه درانی بنیان گذاشته شده بود، در ظرف شش ساعت از بین برده شد.»^۱

محمد صدیق فرهنگ مورخ کشور در خصوص وضعیت و شرایط شب کودتای محمد داوود این گونه توضیح می‌دهد: «در عصر روز ۲۵ سرطان ۱۳۵۲ ضیافتی در سفارت عراق در کابل به مناسبت روز ملی آن کشور برپا بود و یک تعداد از دولتمردان، به‌شمول وزیر دفاع در آن شرکت داشتند. شام آن روز دعوتی هم در منزل سفیر آمریکا در ره‌ایش گاهش جهت معرفی وابسته‌ی نظامی آن کشور ترتیب شده بود که در آن هم وزیر دفاع با یک تعداد از صاحب‌منصبان شرکت کرده بود، درحالی که صاحب‌منصبان بلندرتبه به این کارهای تشریفاتی مصروف بودند، افسران کار دیگری روی دست داشتند و برای عملیات نیمه شب آمادگی می گرفتند.

تاکتیک کودتا اساساً بر دو نکته متکی بود؛ یکی فلج ساختن مقاومت از طریق گرفتاری هم‌زمان تمام اشخاصی که ممکن بود مانع اجرای کودتا شوند، دوم تسلط فوری بر دستگاه‌های عمده‌ی مواصلاتی، مرکز تلفن و رادیو افغانستان. برای تطبیق این نقشه، فعالان کودتا که اکنون تعدادشان تقریباً به سه صد نفر می‌رسید، به گروه‌های سه و چهار نفری تقسیم شده هر گروه موظف گردید تا یک تن از مقامات یادشده را دستگیر کند و اگر از جانب او مقاومت صورت گرفت، به قتل برساند. گروه‌های دیگر موظف بودند تا هم‌زمان مرکزهای تلفن و رادیو را به‌دست آورند و رابطه‌ی تلفنی مقامات دولتی

۱. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۱۵

را قطع نمایند.^۱

براساس توضیحاتی که میر محمد صدیق فرهنگ می دهد، کودتاکنندگان در مرحله ی نخست، دستگاه مخابره ی اردو را در نیمه شب توسط آن عده از کارکنان آنکه در کودتا شرکت داشتند به خانه ی محمد داوود انتقال دادند که محمد داوود توانست توسط آن، امر کودتا را صادر کرده و مراحل تطبیق آن را زیر نظر بگیرد. هم زمان نقشه ی دستگیری اشخاص و مقامات دولت شاهی بدون آنکه با مانعی روبرو شود مورد اجرا قرار گرفت. خان محمدخان وزیر دفاع، گل بهارخان قومندان هوایی، غلام محمدخان از قوای گارد، قمرالدین خان قومندان لوای توپچی، رحمت الله خان قومندان قوای کوماندو، عبدالحکیم خان کتوازی قومندان فرقه ی ریشخور، نوازخان قومندان فرقه ی ۸ قرغه، شیرمحمدخان از قوای ۴ زره دار در پلچرخی، محمدحسین خان قومندان قوای ۵ زره دار در پلچرخی و همچنان قومندانان غندهای هوایی میدان های کابل، بگرام، شیندند، قندهار و مزارشریف توسط گروه های کوچکی که در موترهای جیب یا زره دار ناگهان به خانه هریک وارد شدند، توقیف شدند.

جنرال عبدالولی رئیس ارکان حرب قوای مرکز و داماد شاه که آمر غیررسمی اردو شناخته می شد در منزلش واقع در کارته ی وزیراکبرخان در صدد مقاومت برآمد اما پس از آنکه یک گوشه ی خانه اش توسط آتش تانک تخریب گردید تسلیم شد. از شخصیت های غیرنظامی، سردار احمدشاه وکیل پادشاه در خانه اش واقع در ده افغانان، شاه ولی خان عموی پادشاه در عمارت بیلاقی اش در پغمان و محمد موسی شفیق صدراعظم کشور نیز در خانه اش در قرغه دستگیر شدند.

در موفقیت کودتا، اقدامات و فعالیت های عبدالقادر رئیس استخبارات وزارت دفاع که علاوه بر سائر اطلاعات، آدرس دقیق اشخاص مورد نظر را در اختیار کودتاکنندگان قرار داد، نقش فوق العاده داشت.

۱. محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۹۴، ص ۷۹۲

تعداد اشخاصی که در جریان کودتا به قتل رسیدند بسیار کم و محدود بود و یکی از ایشان صاحب منصبی بود که در شب کودتا در منطقه دهمزنگ با تانکش به دریای کابل افتاده، وفات کرد.

تقریباً هیچ‌یک از توقیف شدگان به‌عنوان مقامات ذی صلاح کشور در برابر اقدامات کودتا ایستادگی نکردند. علت این امر در بعضی موارد غافلگیر شدن اشخاص مسئول ذکر شده است و در موارد دیگر کم‌جراتی و احترام و یا خوف از محمد داوود که کودتاکنندگان از نام او استفاده می‌کردند.^۱

محمد آصف آهنگ مورخ کشور می‌نویسد: «داوودخان صبح ۲۶ سرطان به ساعت ۷ با همکارانش از جمله حسن شرق به رادیو کابل رفتند تا خبر پیروزی کودتا و تغییر رژیم را به مردم ابلاغ کنند. باشندگان کابل که عادتاً ساعت شش صبح به رادیوی کابل برای شنیدن اخبار و برنامه‌های تفریحی گوش می‌دادند، متعجب از این بودند که چرا رادیو برنامه پخش نمی‌کنند {نمی‌کند}. شهریان کابل در تشویش و اضطراب بودند. چندی بعد در حدود ساعت ۷:۲۰ دقیقه بالاخره گوینده‌ی رادیو اعلام نمود که داوودخان آماده‌ی سخنرانی می‌باشد و صدای داوودخان از رادیو بلند گردید: «...هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جاگزین آن گردید.»^۲

برای تصور دقیق از حال و هوای آن شب و روز کودتا در کابل درست در «نیم‌قرن» قبل از امروز، به آرشیف نشرات چاپی آن روزگار سر زدم و چیزی نیافتم. اما روزنامه‌ی نیویورک تایمز، اخبار آن روز افغانستان را از نیم‌قرن قبل تاکنون آرشیف کرده است. بخشی از گزارش روزنامه‌ی نیویورک تایمز منتشر شده در روز کودتای سال ۱۳۵۲ را در این جا برمی‌گردانم:

۱. محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۹۴، ص ۷۹۳.

۲. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۱۸.

«ظرف یک ساعت، کشور «۱۵ میلیون نفری» - عمدتاً کشاورز و دامدار - تحت حکومت نظامی قرار گرفت. هم‌زمان با نشر موسیقی رزمی، رادیو کابل وفاداری ارتش را اعلام کرد و از مردم خواست تا با «حکومت نظامی» همکاری کنند. تاکنون هیچ اشاره‌ای به سرنوشت خانواده سلطنتی یا اعضای دولت برکنار شده‌ی نخست وزیر «محمد موسی شفیق» نشده است.»

«نقاط کلیدی در کابل، پایتخت افغانستان، تحت مراقبت نظامی گزارش شده است، اما گفته می‌شود که شهر ساکت است. منابع شنیده‌اند که در طول روز آتش سلاح‌های سبک و انفجارهایی وجود داشته است. جت‌ها در آسمان در حال گشت‌زنی‌اند. گزارش‌ها حاکی از آن است که میدان هوایی کابل بسته شده و از نزدیک محافظت می‌شود و خطوط تلفن قطع شده است.»^۱

پس از کودتای محمد داوود، محمد ظاهرشاه که در هنگام اجرای کودتا در ایتالیا و به استراحت بسر می‌برد، به روم رفت و در سفارت افغانستان اقامت گزید. نوراحمد اعتمادی سفیر کبیر افغانستان در ایتالیا به هرترتیبی شاه را قانع ساخت که از پادشاهی استعفا داده جمهوریت را مورد تأیید قرار بدهد و در عوض محمد داوود به خانواده‌ی او اجازه مسافرت به روم را بدهد. به دنبال این موافقه، محمد داوود تمام خانواده ظاهرشاه را توسط طیاره آریانا به روم فرستاد.^۲

مبحث دوم: پیامد کودتای محمد داوود بر فرهنگ سیاسی کشور

حکومت و سیاست یک پدیده‌ی انتزاعی و مجزا از کلیت جامعه نیست؛ سیاست و حکومت بخشی از جامعه و برخاسته از ماهیت یک جامعه است. به سخنی دیگر، حکومت و سیاست در هر کشوری، می‌تواند «تجلی روحیه جمعی» همان ملت و مردم باشد. شاید نوع نظام و رفتارهای سیاسی حاکم، قابل قبول تمام مردم آن جامعه نباشد

1. <https://www.nytimes.com/1973/07/18/archives/>

۲. محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۹۲، ص ۷۹۵.

ولی باز هم در میان آن مردم، ریشه و در ذهنیت آن بخش از مردم، دارای معناست. به همین سبب است که نوع حکومت و رفتار خاص سیاسی در افغانستان، اصلاً در یک کشور اروپایی و یا خاور دور، امکان موجودیت و ظهور را ندارد؛ زیرا با روحیه و طرز فکر آن مردم سازگاری ندارد. خوب یا بد، همین نگرش عمومی و طرز فکر جمعی به مقوله‌ی سیاست و رفتارهای سیاسی سیاست‌گران و حاکمان، فرهنگ سیاسی یک کشور را به وجود می‌آورد. با این نگاه، در یک تعریف کلی «فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها و احساسات است که به یک فرآیند سیاسی نظم و معنا می‌بخشد و مفروضات و قواعد اساسی حاکم بر رفتار در نظام سیاسی را ارائه می‌کند».^۱

واقعیت این است که در جوامع امروزی سیاست چنان با زندگی مردم آمیخته است که همگان خواسته یا ناخواسته با آن سروکار دارند؛ یا برآن تأثیر می‌گذارند یا از آن متأثر می‌شوند. «جنبه‌های گوناگون زندگی مادی و معنوی به یک نحوی با سیاست مربوط می‌شود و از این راه، سیاست در جایگاهی قرار می‌گیرد که همه حوزه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد».^۲

با این نگاه، کودتای محمد داوود در سال ۱۳۵۲، در عین حالی که نظم سیاسی موجود در کشور را دچار یک تحول دوامدار کرد، نفس انجام کودتا به عنوان یک رفتار سیاسی از جانب یک سیاست‌مدار کهنه‌کار مانند محمد داوود با حمایت هواداران چپی دو جناح مطرح خلق و پرچم به صورت گسترده بر ذهنیت عامه و روش و منش سیاسی در افغانستان، تأثیرات جدی بر جای گذاشت.

کودتای بد فرجام ۱۳۵۲، بر شرایط و وضعیت سیاسی افغانستان تأثیرات زیادی گذاشت و پیامدهای جدی‌ای را بر فرهنگ سیاسی کشور نیز تحمیل کرد. عمده‌ی پیامدهای مهم اعمال کودتای محمد داوود بر فرهنگ سیاسی کشور در ادامه به صورت

1. Morlino, Leonardo, 2017, pp. 64-74.

۲. عبدالرحمن عالم، ۱۳۷۳، ص ۱۷

موردی تشریح می‌شود.

۱. هسته‌گذاری فرهنگ کودتا در افغانستان

هم در نظم داخلی و هم در نظم بین‌المللی، وجود یک قدرتی که بتواند وضعیت را کنترل کند مورد توافق همه‌ی نظریه‌پردازان است. نبود یک قدرت هژمون که بتواند وضعیت را در فضای بین‌المللی کنترل کند، رئالیست‌ها را برآن داشته است که به اصالت قدرت روی بیاورند و برای حفظ بقای خود اصل خودیاری (self-defense) را یک ضرورت حیاتی در نظر بگیرند. در اندیشه‌ی اسلامی نیز خلأ قدرت نهی شده است و وجود یک قدرت حاکم حتا اگر ستم‌پیشه باشد بر خلأ قدرت ترجیح داده شده است.^۱ در فلسفه‌ی سیاسی غرب نیز این رویکرد بیشتر با اندیشه‌های هابز آغاز شد. هابز معتقد بود که وضعیت درهم‌وبرهم و گسیخته را فقط با این غول می‌توان به نظم و کنترل در آورد.^۲ به عبارت دیگر او غیبت این غول را تداوم منازعه و آشوب‌های داخلی می‌دانست و خلأ قدرت را بدبختی جمعی عنوان می‌کرد.

با بررسی شرایط آن روزگار افغانستان (۱۳۵۲) مخصوصاً روابط تنش‌آلود افغانستان با پاکستان و فروپاشی نظم منطقه‌ای با گسترش هیجان‌های انقلاب‌های مارکسیستی در آن‌زمان، می‌توان با کمی مسامحه تعبیر هابز را در مورد نظم کهن و سنتی سلطنتی در افغانستان نیز به کار برد. زیرا نظام کهنه و سنتی - سلطنتی با تمام معایب غیرقابل انکاری که داشت، از لحاظ سنتی باعث قوام و دوام نظم عمومی در افغانستان محسوب می‌شد. محمد داوود بدون بررسی دقیق پیامد کودتا و فروپاشی این نظم قدیمی، با انجام یک کودتای حساب نشده، دقیقاً یک دولت ورشکسته را با عنوان «جمهوری» جایگزین آن نظم سنتی سلطنتی کرد. واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهند که دولت‌های ورشکسته

۱. حضرت علی (ع) خلیفه چهارم اسلام: لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ هر جامعه‌ای نیاز به حاکم و فرمانروا دارد، چه نیکوکار و چه بدکار. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۲. عالم، عبدالرحمان، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۴۶

و بدون پایه‌های محکم با هر نام و عنوانی که باشند، توانایی دفاع و کنترل سرزمین خویش را ندارند. این نوع حکومت‌ها علاوه بر آنکه به راحتی میدان آشوب‌های داخلی می‌گردند، از لحاظ درون‌سازمانی نیز نمی‌توانند خودشان را حفظ کنند و به راحتی مورد فروپاشی و سرنگونی توسط رقبای داخلی خود، قرار می‌گیرند.

به لحاظ روانشناسی سیاسی نیز یک قدرت سیاسی در جایی پایدار می‌ماند که مردم به بقای آن باور داشته باشند و هر قدرت سیاسی‌ای که وجدان و باور جمعی به بقای آن معتقد نباشد، پایدار نمی‌ماند.

محمد آصف آهنگ مورخ، روشنفکر و اصلاح طلب دوره سلطنت و جمهوری محمد داوود، روایت می‌کند که کودتای داوود، آن‌چنان ضربه‌ای به قوام نظم عمومی و ساختار سیاسی در کشور وارد کرده بود که روان جمعی مردم افغانستان را در خصوص استحکام دوباره‌ی ساختار قدرت سیاسی در کشور با شک و تردید گسترده روبرو ساخته بود. وی در یک روایت مستند می‌نویسد: «روزی که اولین سخنرانی داوودخان بعد از کودتا از رادیو پخش گردید، از منزل خارج شده و به دیدن دوستم «اسپین» که وکیل مردم فراه در ولسی جرگه بود و در کارته پروان زندگی می‌کرد، رفتم. هر دو در مورد اوضاع بحث کردیم و یک جا باهم از خانه‌اش خارج شدیم تا نزدیک تن از دوستان دیگرمان برویم. سر راه‌مان یک غرفه‌ی بوت‌دوزی آمد که مردم محل او را می‌شناختند. از بوت‌دوز پرسیدم: «پدرجان! نظرت در مورد اوضاع چیست؟» بوت‌دوز گفت: «حالی خودشان، دروازه‌شانه لک‌ک‌کدن، باد از ای، هرکس می‌تانه به آسانی ای دروازه ره بشکنانه.»^۱

براساس باور جمعی آن روز افغانستان و وقوع کودتاهای بعدی که صورت گرفت می‌توان گفت که یکی از پیامدهای مهم و تلخ کودتای داوود، بنیان‌گذاری فرهنگ کودتا در حیات تاریخ سیاسی معاصر افغانستان بود.

۱. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۲۰.

۲. تغییر فرهنگ مشروطیت به استبداد جمهوری

بررسی احکام قانون اساسی سال ۱۳۴۳ افغانستان نشان می‌دهد که مطالبات نخبگان سیاسی و مشروطه‌خواهان افغانستان تا حدودی جامه‌ی عمل پوشیده بود. به‌رغم تغییرات پی‌درپی حکومت‌ها، باز هم فرهنگ مشروطیت به تدریج و آرامی به‌سوی آزادی‌های مدنی، حاکمیت قانون، حقوق شهروندی، آزادی بیان و مشروعیت قانونی و حقوقی حکومت‌ها گام برمی‌داشت.

واقعیت ثبت شده در تاریخ نشان می‌دهد که محمد داوود نسبت به حقوق اساسی و شهروندی و حاکمیت قانون باور چندانی نداشت و یا در باور سیاسی داوود این مفاهیم برای افغانستان آن روز ضرورت و اولویت‌های درجه اول را تشکیل نمی‌دادند. به‌هرترتیب چنانچه پژوهشگران تصریح کرده‌اند داوود تنها نام «جمهوریت» را حفظ کرد و در عمل تمام اصول اساسی جمهوریت را زیر پا گذاشت.^۱

تاریخ افغانستان نشان می‌دهد که دوبار؛ یکی در دوره صدارت شاه محمود و دیگری در «دهه‌ی دموکراسی» تجربه‌های دموکراسی به گونه‌ی تدریجی در کشور آغاز شد و داوود در هر دوبار تجربه‌ی دموکراسی را در کشور ناکام کرد.

محمد داوود با شعار تأسیس نظام جمهوریت و واگذاری حق حاکمیت به مردم، بر خلاف گفته‌هایش عمل کرد و یک نظام جمهوری شاهانه را در کشور روی کار آورد که اختیارات و صلاحیت‌های آن به مراتب بیشتر از قدرت سلطنتی در افغانستان بود. مروری بر احکام قانون اساسی دوره‌ی داوود و مشی سیاسی او نشان می‌دهد که جناح‌های سیاسی در افغانستان با انحصار قدرت توسط داوود، جایگاه چندانی در ساختار قدرت سیاسی با حاکمیت او برای خود نمی‌دیدند.

بررسی تحولات آن دوره نیز نشان می‌دهد که با تصویب قانون اساسی جدید (۱۳۵۵) زنگ خطر برای گروه‌های خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق نیز به صدا درآمد. زیر

1. Arwin Rahi, 2020, sight: Diplomat.

چتر سیستم تک حزبی رئیس جمهوری، جایی برای آن‌ها وجود نداشت و به همین علت هم آن‌ها دست به کار شدند و خود را برای نبرد نهایی برای سقوط رژیم آماده کردند.^۱

البته همچنان که برای کودتای سرطان باید عوامل مختلف را در نظر گرفت، برای کودتا علیه داوود نیز عوامل مختلف دخالت دارند. به هر ترتیب، آنچه که محرز است این است که کودتای داوود و به دست آوردن حاکمیت توسط زور، سرانجام زمینه را برای یک کودتای دیگر و دوام حاکمیت استبدادی در کشور فراهم کرد و کشور را از نهادهای سازی تدریجی فرهنگ حاکمیت قانون، تا هم‌اکنون دور ساخت.

۳. رشد اندیشه گروه‌های چپ وابسته به شوروی

قدرت همیشه از جایی می‌شکند که انتظارش وجود ندارد. ظاهرشاه آن طور که خودش نیز گفت، انتظار آن را نداشت که روزی کیان سلطنت از درون خانواده‌شاهی شکسته شود.^۲

داوود که توسط حمایت گروه‌های چپ وابسته به مسکو به پیروزی رسید، هرگز انتظار آن را نداشت که روزی نه‌چندان دور توسط همین گروه‌ها با تمام خانواده‌اش نابود شود. در تحلیل عوامل کودتای سرطان یکی از نظریه‌ها این است که گروه‌های چپ خلق و پرچم با یک طرح استراتژیک مسکو، از کودتای داوود به‌عنوان یک وسیله و مقدمه برای تحقق یک کودتای دوم استفاده کردند تا قدرت سیاسی به صورت مرحله‌ای به دست گروه‌های چپی هوادار شوروی برسد. محمد اعظم سیستانی به این باور است که نخستین کابینه‌ی دولت جمهوری داوود نشان می‌داد که او در دام کمونیست‌ها افتاده است. او می‌نویسد: «از مطالعه فهرست

۱. ظاهر طنین، ۱۳۸۳، ص ۱۹۶.

۲. محمد ظاهرشاه، آخرین پادشاه افغانستان: «تازمانی که من به خاطر دارم، حرکت‌هایی که صورت گرفته، حرکت‌های نبودند که سبب از هم‌پاشی گردیده باشد. غیر از این که یک حادثه پیش آمد و کودتا از طرف کسانی شد که کسی انتظارش را نداشت، در غیاب من شد. اصولاً معلوم نیست که طرز دید وسیعی که ما در دو دهه اخیر داشتیم، این سبب جریان‌های بدبختی شد.» (افغانستان در قرن بیستم، ظاهر طنین، ص ۱۷۱)

کابینه استنباط می‌گردید که دولت جدید، ائتلافی است بین شخص داوود و گروه پرچم با سهم‌گیری تقریباً مساوی برای هریک از طرفین. پرچمی‌ها که یک تعداد از اعضای آشکار و پنهان خود را اکنون جزء حکومت ساخته بودند، در صدد برآمدند تا در حد ممکن از موقع استفاده نموده در جلب و جذب اعضای جدید در میان اردو و کارمندان وزارت‌خانه‌هایی که به آن‌ها تعلق گرفته بود، پردازند و در فرصت مناسب شخص رئیس دولت را از بین برده، قدرت سیاسی را به دست بگیرند.^۱

نظر دیگری که از بررسی تاریخ سیاسی دوره نخستین جمهوری کشور استنباط می‌شود این است که شاید داوود برای براندازی نظام شاهی و تصاحب قدرت سیاسی و انجام کودتا، به اتحاد با گروه پرچم و حمایت چپی‌ها نیازمند بود و شاید به این می‌اندیشید که در فرصت ممکن تمام قدرت را به دست بگیرد. چنانچه روحیه استبدادی او بیانگر انحصار قدرت سیاسی نیز است.

سیستانی در ادامه می‌نویسد: «ممکن داوودخان و پیروان او خیال می‌کردند که پس از آن‌که رژیم جمهوری استقرارش اطمینان بخش گردید، می‌توان پرچمی‌ها را و کمونیست‌ها را عقب زده، رژیم را از شر آن‌ها نجات {نجات} بخشید، اما پرچمی‌ها هوشیارتر از داوود بودند.»^۲

چنین هم شد. پرچمی‌ها و چپی‌ها با هوشیاری تمام در ساختار قدرت سیاسی و بخش‌های گسترده‌ی دولت در سراسر کشور در طول جمهوریت داوود رشد کردند و در آخر نیز با هوشیاری سیاسی متوجه سیاست داوود برای تصفیه چپی‌ها از ساختار قدرت گردیدند و پیش از اینکه داوود موفق به تصفیه‌ی نظام شود، آنان او را با تمام خانواده‌اش از صفحه زندگی تصفیه کردند.

محمد آصف آهنگ، کارنامه‌ی محمد داوود را این‌گونه خلاصه می‌کند: «بحرانی که

۱. محمد اعظم سیستانی، ۲۰۰۰، ص ۵۸.

۲. محمد اعظم سیستانی، همان، ص ۵۹.

داوودخان با قدرت طلبی اش در افغانستان ایجاد کرد، توسط کودتای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بعد پیروزی تنظیم های جهادی به فاجعه ای مبدل گردید که تا امروز دوام دارد و معلوم نیست که این بحران فاجعه‌زا تا چه زمانی ادامه خواهد داشت.^۱

تنها دست آورد تاریخ سیاسی دوره ی داوود طرح های اقتصادی او است که از بحث مورد نظر خارج است و پرداختن به آن یک نوع حاشیه روی و دور شدن از موضوع بحث است.

۴. شکل گیری اندیشه ی تندروانه اسلامی

می توان گفت جریانی که بعداً به عنوان اسلام گرایان جهادی در افغانستان ظهور یافت و باعث شکل گیری فرهنگ جهادگرایی گردید، ریشه اش به سیاست های خشونت آمیز گروه های چپ گرای پرچم و خلق در نظام جمهوری داوود برمی گردد. در آن زمان چه کسی می دانست که رفتار خشن پرچم در برابر رقبای داخلی اش بعدها به ظهور جریانی به نام «مجاهدین» ختم می شود و عواقب وابستگی سیاسی جریان طرفدار مسکو نیز، سرانجام به اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی منجر می گردد.

بررسی رفتارهای سیاسی جناح پرچم در نظام داوود نشان می دهد که آنان پس از پیروزی کودتای ۲۶ سرطان، آگاهانه و به عمد به ترویج ایده ی «غیریت سازی» اقدام کردند. حس غیریت سازی وقتی با کارزار سیاسی آمیخته شود، بخشی عمده ای از جامعه را به عنوان «غیر خودی» از امتیازات ملی محروم و از حوزه عمومی حذف می کند.^۲

نیروهای چپ، به زودی تصفیه حساب های سیاسی را در افغانستان آغاز کردند و به هر طریقی، داوود را نیز در انجام این سیاست مجاب کردند، آن گونه که فرهنگ سیاسی هاشم خانی دوباره پس از دهه ی دموکراسی در کشور سر برآورد.

در ۳۱ سنبله ۱۳۵۲، دو ماه بعد از تاریخ کودتا، به تعداد ۴۵ نفر از شخصیت های سیاسی و اردو به شمول محمد هاشم میوندوال نخست وزیر دهه ی دموکراسی دستگیر

۱. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۴۰.

۲. سید آصف حسینی، ۱۳۹۸، ص ۷۸.

شدند. میوندوال در جریان بازجویی در زندان به قتل رسید؛ او به عنوان یک چهره‌ی سیاسی، توانسته بود که رابطه‌اش را با مسکو تقویت کند^۱ و جناح پرچم او را به عنوان یک حریف قدرتمند خود در آینده سیاسی افغانستان تصور می‌کرد، مخصوصاً اینکه احتمال داشت که کابینه‌ی داوود او را به عنوان سفیر به واشنگتن بفرستد، درحالی‌که جناح پرچم تلاش داشت سیاست خارجی افغانستان را در کنترل خود داشته باشد.^۲

جناح پرچم با ادامه‌ی سیاست تصفیه‌ی رقبای سیاسی‌اش، سرانجام به توقیف و بازداشت اسلام‌گرایان دست زد که تحت عنوان جمعیت جوانان مسلمان و به روایت دیگر، جمعیت اسلامی افغانستان یا اخوانی‌ها، فعالیت می‌کردند. پرچمی‌ها، داوود را نیز به انجام این کار قانع یا وادار ساختند. استاد غلام محمد نیازی که رهبری این جریان اسلامی را برعهده داشت از جانب پولیس گرفتار شد، مولوی گهیچ مؤسس جریده‌ی گهیچ در منزلش به قتل رسید و عده‌ای دیگر از جمله برهان الدین ربانی هنگامی که پولیس به قصد گرفتاری او به دانشگاه آمد، به کمک دانشجویانش فرار کرد و از بیراهه خود را به پاکستان رساند و هم‌زمان چندتن از دانشجویان فعال از جمله احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار هم فرار کردند و در پاکستان جا گرفتند. دولت پاکستان به رهبری ذوالفقار علی بوتو که به دلیل سیاست داوود راجع به مسئله‌ی پشتونستان با دولت کابل در یک جنگ سرد قرار داشت، به گفته‌ی محمد صدیق فرهنگ «مقدم این مهاجران را گرامی شمرد»^۳ و به آنان موقع داد تا از طریق خاک پاکستان بر ضد دولت کابل اقدام کند.

اگرچند که این مجموعه در دوره‌ی داوود نتوانست اقدامات جدی بر علیه دولت کابل دهد، ولی اقامت، حمایت و آموزش نظامی آنان در پاکستان، سرانجام هسته‌ی مجاهدین و فرهنگ جهاد را در دوره‌ی کمونیست‌ها بنیادگذاری کرد. این گونه بود که کودتای داوود با حمایت عناصر چپ‌گرای کمونیستی، سرانجام کشور را وارد یک مرحله‌ی طولانی

۱. آنتونی آرئولد، ۱۹۸۱، ص ۶۰

۲. صمد غوث، ۱۹۸۸، ص ۲۰۸

۳. محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۹۴، ص ۸۰۸

دیگر کرد که داوود با کودتای حساب نشده‌اش در وارد کردن افغانستان به یک بی‌ثباتی طولانی و فاجعه‌بار، بزرگ‌ترین تقصیر را در کارنامه‌ی سیاسی خودش دارد.

مبحث سوم: پیامد کودتای محمد داوود بر استقلال کشور

قبل از بررسی پیامدهای کودتای سرطان بر استقلال کشور، ناگزیریم برای اینکه مخاطبان این نوشته، در هر سطحی بتوانند از آن بهره ببرند، نگاه کوتاه مفهومی به مقوله‌ی استقلال داشته باشیم. به‌رغم این در صدد ارائه‌ی تعریف خاص از استقلال نیستیم، زیرا مفاهیم در علوم سیاسی بر خلاف علم حقوق، دارای ثبات نیستند و تعاریف مختلفی برای مفاهیمی چون «استقلال» وجود دارد.

از دیگر سو، مفاهیم و نظریه‌ها همیشه در بستر تحولات واقعی و در گستره‌ی زمان شکل می‌گیرند. با وقوع تحولات اساسی و تغییر زمان، مفاهیم و اصطلاحات نیز گرفتار دگرگونی مفهومی می‌شوند و گاهی نیاز به تعریف مجدد پیدا می‌کنند.

این تحولات و دگرگونی مفهومی، در حوزه‌ی دانش سیاسی نسبت به دیگر ساحات علوم انسانی بیشتر قابل درک و رؤیت است. حداقل دو تحول بزرگ در دنیای سیاست، درونمایه‌ی مفاهیم و اصطلاحات ریشه‌دار تاریخی در حوزه علوم سیاسی را منقلب کرد و باعث شکل‌گیری نظریه‌های مهم در «اندیشه‌ی سیاسی» و «دانش روابط بین‌الملل» گردید. آن دو تحول بزرگ تاریخی عبارتند از «قرارداد وستفاليا»^۱ و آغاز «جنگ سرد»^۲ پس

۱. قرارداد وستفاليا، پیمان نامه‌ای است که پس از پایان جنگ‌های سی ساله‌ی مذهبی در اروپا (۱۶۴۸-۱۶۱۸) میان کشورهای اروپایی در (۱۶۴۸) منعقد شد. در این پیمان، همه کشورهای اروپایی، به جز بریتانیا و لهستان شرکت داشتند.

حقوق برابر و یکسان کشورها به‌عنوان واحدهای مستقل، عدم دخالت در تعیین سرنوشت و امور داخلی یکدیگر، اساسی‌ترین ارکان این قرارداد جمعی را تشکیل می‌دادند.

۲. جنگ سرد به دوره‌ای از رقابت و تنش سیاسی و نظامی میان بلوک شرق به رهبری شوروی و بلوک غرب به رهبری آمریکا گفته می‌شود که پس از ۱۹۴۷ آغاز و تا زمان فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ ادامه یافت.

از جنگ جهانی دوم.^۱

شواهد و دلالت‌های محکم تاریخی نشان می‌دهد که پس از «قرارداد وستفاليا» (قرن ۱۷) پدیده‌ی «دولت-ملت» شکل گرفت و مرزهای رسمی و جغرافیایی کشورها از لحاظ فیزیکی تثبیت شد و بعدها در قرن بیستم که قرن مبارزه با استعمار است، مرز جغرافیایی تبدیل به یک «خط مقدس» شد که «حضور» و یا «دستور» هر قدرت بیرونی به مثابه‌ی تعرض به «حیثیت جمعی» ساکنان این مرز جغرافیایی پنداشته می‌شد. با این وضعیت و پندار، تبعاً و طبیعتاً باید از مفهوم استقلال این گونه برداشت می‌شد که «هیچ‌نوع موجودیت نظامی بیگانه در یک کشور و یا فرد خارجی در ساحت سیاسی و اداری یک کشور، به هر عنوانی که باشد، حضور نداشته باشد.» کسانی که این نگاه سستی و قدیمی را تا هنوز حفظ کرده‌اند، در نگاه‌شان کشور کانادا و استرالیا تا هنوز مستعمره است و استقلال خود را تاکنون نتوانسته‌اند کسب کنند چون ملکه و پادشاه انگلیس را ملکه و پادشاه خود می‌دانند، برعکس از نگاه آنان، دولت افغانستان فعلاً از استقلال کامل برخوردار است.

تحولات جنگ سرد و هم‌زمان جهانی شدن مدرنیسم، یک اتفاق غیرقابل انکار و گریزناپذیر را بر تمام جهان تحمیل کرد که عبارت بود از پدیده‌ی «جهانی شدن».

جهانی شدن همان گونه که مرزهای واقعی را از حالت نفوذ ناپذیری تغییر داد و کشورها را مجبور ساخت که دروازه‌های خود را به سوی جهان بگشایند، مرزهای «مفاهیم» و «نظریه‌ها» را نیز با گسست مواجه ساخت. به تبع این وضعیت، مفهوم معنایی «استقلال»

در این دوره به طور مستقیم میان شوروی و آمریکا جنگ نظامی صورت نگرفت اما منجر به جنگ‌های خونین و نیابتی در میان شماری از کشورهای هم‌پیمان آمریکا و شوروی گردید. جنگ افغانستان و ویتنام نمونه‌های از آن است.

۱. جنگ جهانی دوم بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ به وقوع پیوست که بیشتر کشورهای جهان از جمله قدرت‌های بزرگ جهانی در آن شرکت داشتند. این جنگ با شکست آلمان خاتمه یافت و پس از آن، شوروی و آمریکا به عنوان دو ابرقدرت جهانی ولی رقیب هم، سر برآوردند.

نیز دچار گسست گردید. با این تحول تاریخی، امروزه دولت‌ها در عرصه‌ی «استقلال» نه می‌توانند کاملاً آن ماهیت بسیط گذشته را حفظ کنند و نه می‌توانند کاملاً از آن عدول کند. زیرا روابط اقتصادی، تکنولوژی و صنعت، فناوری ارتباطات، تجارت خارجی، همکاری‌های نظامی و تعاملات سیاسی، شکل‌گیری همکاری‌های مشترک، کشورها را در یک حالتی قرار داده است که از آن به «وابستگی متقابل»^۱ یاد می‌شود.^۲ بنابراین، در دنیای معاصر تعریف مفهوم استقلال بیشتر در دو بُعد تجلی پیدا کرده است: یکی در «حاکمیت ملی» که هر دولتی در اتخاذ تصمیمات و سیاست‌های داخلی و خارجی خود مستقل باشد و از دولت دیگری تبعیت نکند و دستور نگیرد. دوم اینکه در بُعد اقتصادی برای تأمین نیازهای داخلی خود دارای «خودبسندگی» باشد. در دنیایی که روابط متقابل کشورها از حالت وابستگی یک‌جانبه به «وابستگی متقابل» تغییر یافته است، طبیعی است هر کشوری بر مبنای «منافع ملی» خود تصمیم می‌گیرد و این تصمیم‌ها بر وضعیت کشور مقابل تأثیر خودش را می‌گذارد. از این رو در چنین شرایطی، کشوری می‌تواند با کشورهای دیگر روابط «متقابل و متقارن» یا به تعبیر دیگر روابط موازی و دو سویه‌ی خود را حفظ کند و در تصمیم‌های متقابل بازی بُرد- بُرد را حفظ کند که در عرصه‌ی «توسعه‌ی داخلی» حداقل دارای وضعیت خودبسندگی اقتصادی باشد و گرنه کشوری که به لحاظ توسعه و اقتصاد ضعیف باشد هیچ‌گاه توانایی چانه‌زنی برای بازی بُرد- بُرد را ندارد، هرچند که به لحاظ جنگ و بیگانه‌ستیزی در صدر کشورها قرار داشته باشد.

بررسی تجربه و شخصیت سیاسی داوود نشان می‌دهد که نسبت به آن چه گفتیم مطلع بوده است و او درست در زمانه‌ای دست به کودتا زد که جهان در جنگ سرد و در چرخه جهانی شدن قرار داشت.

از مطالعات تاریخ چنین بر می‌آید که داوود در تلاش توسعه و پیشرفت اقتصادی

۱. Interdependence

۲. کلاوس مولر، ۱۳۸۴، ص ۷۹

افغانستان بود و آرزوی آن را داشت که طرح‌های اقتصادی کلان در کشور تطبیق شود.^۱ سرنوشت رهبران سیاسی نشان می‌دهد که موفقیت و کامیابی آنان مرهون درایت سیاسی آنان است و اشتباه در رفتار سیاسی رهبران نیک‌خواه را نمی‌توان صرف با نیت نیک آنان توجیه کرد و بخشید. با این نگاه، پیامدهای کودتای سرطان را بر استقلال سیاسی افغانستان مورد بحث قرار می‌دهیم که عبارتند از:

۱. کودتای محمد داوود و نفوذ شوروی در افغانستان

سیاست اشتباه افغانستان در قبال کشور تازه تأسیس پاکستان و خصوصاً فشار و سیاست حساب نشده و غیر تخصصی حکومت صدراعظم محمد داوود در باب مسئله‌ی پشتونستان، کلاً کشورهای اروپایی و آمریکا را به صورت غیرمستقیم در برابر افغانستان قرار داد. براساس شرایط سیاسی حاکم در فضای بین‌المللی آن روز، دنیای غرب، در تقابل میان افغانستان و پاکستان، برآن شد که پاکستان را بر افغانستان ترجیح بدهد. این درحالی بود که منطق سیاسی نشان می‌داد که افغانستان از ناحیه‌ی مطرح کردن مسئله‌ی پشتونستان هیچ سود سیاسی را در کوتاه مدت و بلند مدت به دست آورده نمی‌تواند.

با این وضعیت، دولت افغانستان به صورت ناخواسته توسط اشتباه سیاسی خود در قبال پاکستان، ناگزیر به دولت شوروی متمایل شد و از آن تسلیحات نظامی خریداری کرد. بعد در یک ناگزیری دیگر نیروهای جوان را برای فراگیری آموزش فن استفاده از این تجهیزات نظامی، به روسیه فرستاد.^۲ چنین شد که تا زمان وقوع کودتای داوود در سال ۱۳۵۲، تقریباً تمام ساختار اردو و اداره‌ی افغانستان را نیروهای جوان با اندیشه‌های چپ مرتبط به خط فکری مسکو پر کرده بودند. این نیروها در حد و جایگاه فکری و

۱. شماری از شاهراه‌های عمده‌ی افغانستان، چندین کارخانه‌ی تولیدی، از جمله برخی از نیروگاه‌های برق آبی افغانستان براساس برنامه‌های اقتصادی دوره صدارت داوود ساخته شده‌اند. فاروق انصاری، ۱۳۸۷، بی‌بی‌سی.

۲. محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۹۴، ص ۶۹۱.

فرصت‌های لازم رسیده بودند که از شخصیت محمد داوود مسلمان اما همسو با مسکو، به‌عنوان یک سکوی پرش برای به دست گرفتن تدریجی تمام قدرت سیاسی افغانستان بهره گیرند.

داوود در آغاز تشکیل نظام و دولت جدید، هرگز نمی‌توانست به راحتی متحدان چپ‌گرای خود را از ساختار دولت حذف کند و حتا حذف آنان را در راستای تحکیم روابط سیاسی دولت جدیداش با قدرت شرق، در تضاد می‌دانست. به همین سبب بود که در سال‌های بعد وقتی که داوود از رشد و قدرت‌گیری این گروه‌ها احساس خطر کرد در قبال مهار آنان با رهبر دولت شوروی مشوره کرد^۱، ولی دیر شده بود و شوروی را عملاً در برابر گزینش میان داوود و رقبای کمونیست‌اش قرار داده بودند.

در بررسی تحولات آن دوره به این نتیجه می‌رسیم که موفقیت کودتای داوود توسط همکاری نیروهای چپ‌گرای پرچم در اردو و پلیس، به گروه‌های کمونیستی افغانستان اعتماد به نفس بزرگی خلق کرد و کمونیست‌ها در دامن دولت داوود، آن قدر رشد کردند و بزرگ شدند که سرانجام خود داوود را نیز سرنگون کردند و با تأسیس نظام کمونیستی در افغانستان، استقلال کشور را کاملاً در اختیار شوروی قرار دادند و افغانستان را میدان جنگ دو ابر قدرت جهانی قرار دادند. اگر محمد داوود زمینه‌ی قدرت‌گیری طرفداران مسکو را با انجام کودتای بدفرجام خود مهیا نمی‌کرد، احتمال داشت که افغانستان مانند جنگ‌های جهانی اول و دوم، این بار از گزند جنگ سرد میان دو ابر قدرت جهانی نیز تا حدودی بدون آسیب و گزند باقی بماند.

۲. کودتای داوود و دستیابی پاکستان به جذب نیروهای مخالف

در تقابل سیاسی‌ای که در تاریخ معاصر افغانستان میان پاکستان و افغانستان وجود داشته است، دولت پاکستان همیشه با استفاده از مخالفان دولت مرکزی افغانستان، به نبرد با افغانستان آمده است. پس از کودتای داوود برای نخستین بار دولت پاکستان یک گام

۱. صمد غوث، ۱۹۸۸، ص ۱۷۷

اساسی به جلو گذاشت و موفق شد که مخالفان دولت کابل را این بار با آموزش نظامی در خاک پاکستان به عنوان یک نیروی منسجم علیه دولت مرکزی افغانستان علناً تربیه و تجهیز کند. از آن زمان تاکنون هیچ نظام سیاسی در افغانستان پایدار نمانده است و هر بار که ریشه گرفته است، دولت پاکستان با استفاده از همین نیروی تربیت شده‌ی افغانی، آن نظام را از ریشه برکنده و یک نفس راحت برای ادامه‌ی حیات خود کشیده است.

دولت پاکستان از همان زمانی که ارتش افغانستان توسط تسلیحات شوروی تجهیز شد، همیشه یک نگرانی بزرگ را با خود داشت ولی با استفاده از مجاهدین افغانستان و تربیت آنان توسط ارتش و استخبارات خود، سرانجام توانست دولت کابل را با ارتش و تسلیحات اش یکجا به طور کامل نابود کند.

پس از فروپاشی دولت مجاهدین، دولت پاکستان باز هم با استفاده از نیروهای اسلام‌گرا، نگذاشت که دولت برآمده از توافقات داخلی و بین المللی بن (۲۰۰۱) در افغانستان ریشه گیرد.

با نگاه به تاریخ گذشته، این نکته به خوبی قابل درک است که سیاست قومی پشتون‌خواهی و پشتونستان‌خواهی مفرط داوود، باعث ایجاد یک تنش تاریخی میان افغانستان و پاکستان شد.^۱ او در دوران صدارت و ریاست جمهوری اش با یک حس عاطفی و بدون آینده‌نگری سیاسی، پاکستان را بیشتر نگران دخالت‌ها و ادعاهای افغانستان در مورد پشتونستان کرد.^۲ پس از آنکه نیروهای اسلام‌گرا توسط سیاست‌های ناسنجیده توسط دولت داوود، به پاکستان پناهنده شدند، پاکستان از آینده‌نگری استفاده کرد و به این مجاهدینی که فی سبیل‌الله با دولت کابل عزم جهاد را داشتند، به عنوان یک هدیه‌ی الهی نگریست و آنان را تاکنون حفظ کرد. اگرچند که این نیروها و دیگر نیروهای اسلام‌گرای پس از آنان، در دوستی با پاکستان همیشه فاقد یک نگاه راهبردی بوده‌اند

۱. محمد اعظم سیستانی، ۲۰۱۹، ص ۲۲

۲. Abdullah Qazi, 2001, sight:afghan-web

ولی مقصر اصلی شخص محمد داوود است که به عنوان یک رهبر سیاسی با تجربه، نخواست و یا نتوانست اوضاع را طوری مدیریت کند که فرصت هرگونه سوء استفاده‌ی پاکستان را از نیروهای نیابتی در داخل افغانستان سلب کند. همیشه در داخل کشورها یک مجموعه افراد فعال ولی بدون فکر راهبردی هستند، اما این دولت‌ها هستند که به عنوان یک خرد فعال و آگاه، اوضاع را باید طوری مدیریت کنند که فرصت برای سوء استفاده کشورهای رقیب فراهم نشود.

۳. لغزش افغانستان به سوی غرب و سقوط توسط شرق

تحولات و تاریخ سرنگونی نظام‌های سیاسی در افغانستان نشان داده است که زمامداران افغانستان، زمانی متوجه قضایا شده‌اند و ناگزیر شیوه اصلاحات سیاسی را پیشه کرده‌اند که کاملاً در سراسیمی سقوط قرار گرفته‌اند. در چنین وضعیتی، دو واقعیت تلخ روی داده است؛ نخست اینکه، نیروهای رقیب با مشاهده‌ی سراسیمی دولت مرکزی، به جای اصلاحات و مشارکت در قدرت، بیشتر برای تصاحب کل قدرت سیاسی انگیزه و هیجان مضاعف پیدا کرده‌اند. دوم اینکه، با عرض اندام نیروی رقیب و موازی با دولت مرکزی، کشورهای منطقه و جهان نیز وارد بازی دوگانه با دولت مرکزی افغانستان شده‌اند. این دو واقعیت به عنوان عوامل مهم بازی، همیشه در تاریخ معاصر افغانستان وجود داشته‌اند.

داوود نیز زمانی متوجه اوضاع و اشتباه خود شد که چپی‌ها کاملاً او را احاطه کرده بودند و از سوی دیگر اسلام‌گراها نیز به دشمن آشتی‌ناپذیر او تبدیل شده بودند.^۱ داوود پس از آنکه متوجه وضعیت شد، دو اقدام اساسی کرد؛ نخست اینکه از نیروهای چپ داخلی و وابستگی به شوروی کناره گرفت و به سمت دنیای غرب و لیبرال رو آورد. دوم اینکه به دلجویی از نیروهای اسلام‌گرا، در داخل افغانستان پرداخت و تلاش کرد که از طریق بهبود روابط سیاسی با پاکستان، هسته‌ی شکل‌گیری نیروهای اسلام‌گرای افغانی پناهنده در پاکستان را منحل کند، ولی چنانچه گفتم، اشتباهات گذشته‌ی داوود شرایط را

۱. ذاکر جلالی، ۱۳۹۰، سایت جاویدان

طوری پیش آورده بود که پاکستان به خوبی می توانست سیاست دوگانه را با دولت کابل و حلقه اولیه مجاهدین در پاکستان پیش بگیرد. به گفته ی محمد آصف آهنگ، داوود حدود ۳۰ سال به خاطر پشتونستان، دشمنی با پاکستان را در صدر برنامه هایش قرارداد داده بود و ایجاد روابط مجدد و دوستی با پاکستان به این سادگی ها ممکن نبود.^۱

درحالی که داوود بر گسترش سیاست خارجی خود به سمت دنیای غرب مشغول بود و امیدواری های حاصل از آن، او را به استحکام دولت کابل اطمینان بخشیده بود، ولی تاریخ گواه بود که پاکستان با نیروهای اسلام گرای مخالف او و در طرف دیگر دولت شوروی با نیروهای چپ گرای مخالف داوود، هرکدام به سرنگونی دولت جمهوری و تصاحب قدرت سیاسی، تلاش و برنامه ریزی داشتند. سرانجام در حالی که داوود رو به غرب داشت، شوروی او را از پشت بر زمین افکند و سرنگون ساخت.

با این نگاه یکی از پیامدهای تلخ کودتای سرطان این است که با این کودتا سیاست خارجی چند جانبه و تا حدودی استراتژی بی طرفانه ی افغانستان در دوره ی جنگ های جهانی و جنگ سرد میان دو قطب شرق و غرب، از بین رفت. تمایل و لغزش های جدی سیاست خارجی داوود در در میان دو رقیب شرق و غرب، استقلال سیاسی افغانستان را با خطر جدی مواجه ساخت و سرانجام افغانستان را در دامن شرق سقوط داد. این گونه شد که دو قدرت رقیب روسیه و آمریکا تا هم اکنون در میدان افغانستان از همدیگر انتقام می گیرند و استقلال سیاسی افغانستان در طی نیم قرن اخیر دیگر بازسازی نشده است.

۱. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۳۶.

نتیجه گیری و چشم انداز

با بررسی کودتای داوود و تبعات آن کودتا، به این نتیجه می‌رسیم که راهکار اصلاحات تدریجی برای افغانستان در قالب نظام مشروطیت، بهترین مکانیسم برای توسعه‌ی فرهنگ سیاسی و حفظ استقلال سیاسی و نظم داخلی افغانستان بوده است. داوود بدون توجه به پیامدهای منفی کودتا، نظم سنتی افغانستان را با یک گسست بزرگ مواجه ساخت. وی ناخواسته بستر اجتماعی افغانستان را به مثابه‌ی خاستگاه دو ایدئولوژی اسلامی و کمونیستی مساعد ساخت و افغانستان را میدان نبرد شرق و غرب قرار داد.

در یک نگاه کلان می‌توان گفت که «انقطاع دموکراسی مشروطه» و «گسست استقلال افغانستان» دو پیامد بزرگ کودتای بدفرجام داوود است که هرکدام تبعات متعددی را برای افغانستان به بار آورده‌اند. به عبارت دیگر، کودتای سرطان در عرصه‌ی فرهنگ و استقلال سیاسی کشور دارای پیامد مثبت نبوده است.

در چشم‌انداز حوادث امروز نیز، وضعیت ژئوپلیتیک افغانستان و سیاست‌های منطقه‌ای هرکدام بیانگر این است که تغییر میدان جنگ از افغانستان به اوکراین در شرق اوراسیا، یک امر موقتی است.

بررسی دقیق سیاست‌های جهانی و منطقه نشان می‌دهد که بازگشایی یک معبر جدید جنگ از خاک افغانستان در ورای مرزهای آسیای مرکزی در آینده‌ی نه‌چندان دور بسیار محتمل است. ادامه‌ی سیاست‌های پاکستان در قبال افغانستان و همچنین حضور نیروهای تندرو اسلامی در منطقه، دورنمای دوام جنگ و منازعه را در خاک افغانستان بسیار طولانی مدت نشان می‌دهد.

با این وضعیت، کودتای داوود و ناتوانی او در مدیریت صحیح نظام جمهوری، ناخواسته استقلال افغانستان را با چنان گسستی مواجه ساخت که تا بازسازی دوباره‌ی آن، زمان و مصایب زیادی را باید تحمل کرد.

منابع:

English sources:

1. Morlino, Leonardo (2017). Political science: a global perspective. Berg-Schlosser, Dirk., Badie, Bertrand. London, England. ISBN 978-1-5264-1303-1.
2. New York Times, July 18, 1973, "Afghan King Overthrown; A Republic Is Proclaimed" <https://www.nytimes.com/1973/07/18/archives/>
3. Abdullah Qazi, (2001) "Biography of Sardar Mohammad Daoud Khan":
4. [https://www.afghan-web.com/biographies/biography-of-sardar-](https://www.afghan-web.com/biographies/biography-of-sardar-mohammad-daoud-khan/)
5. [mohammad-daoud-khan/](https://www.afghan-web.com/biographies/biography-of-sardar-mohammad-daoud-khan/)
6. Arwin Rahi (2020) "Remembering President Daoud's Coup: Lessons for Afghanistan's Future": <https://thediplomat.com/2020/07/remembering-resident-daouds-coup-lessons-for-afghanistans-future/>

کتاب و مجلات فارسی:

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹) «تاریخ افغانستان؛ یادداشت‌ها و برداشت‌ها»، انتشارات نشر واژه، کابل.
۲. فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۹۴) «افغانستان در پنج قرن اخیر»، انتشارات بین‌المللی سرور سعادت، کابل.
۳. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳) «بنیادهای علم سیاست»، تهران، نشرنی.
۴. عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۲) «تاریخ فلسفه سیاسی غرب، ج ۱»، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۵. سعیدی راد، آرش؛ عطار، سعید؛ ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۷) «تحلیل نهادی دولت‌های ورشکسته در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیست و یکم، شماره مسلسل ۸۰».

۶. طنین، ظاهر (۱۳۸۳) «افغانستان در قرن بیستم» نشر عرفان، تهران.
۷. سیستانی، محمد اعظم (۲۰۰۰) «مقدمه‌ای بر کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان»، دارالنشر افغانستان، سویدن.
۸. آنتونی آرئولد (۱۹۸۱) «افغانستان، دورنمای تهاجم شوروی» مطبعه هوور.
۹. غوث، صمد (۱۹۸۸) «سقوط افغانستان»، انتشارات مؤسسه پرگامون بریسی، نسخه الکترونیک.
۱۰. مولر، کلاوس (۱۳۸۴) «حاکمیت، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی شدن» ترجمه لطفعلی سمینو، نشر اختران، تهران.
۱۱. سیستانی، محمد اعظم (۲۰۱۹) «پشتونستان و زخم ناسور خط دیورند»، نسخه دیجیتالی، انتشارات افغان جرمن آنلاین.
۱۲. حسینی، سیدآصف، (۱۳۹۸) «جامعه‌شناسی جنگ و صلح»، فصلنامه علمی تخصصی اندیشه معاصر، سال چهارم، شماره پانزدهم، کابل، انتشارات بنیاداندیشه.

سایت‌های فارسی:

۱۳. سایت بی بی سی (۱۳۸۷) «نگاهی به زندگی داوود خان»:
https://www.bbc.com/persian/afghanistan/2009/03/090317_ram_daud_khan.amp
۱۴. جلالی، ذاکر (۱۳۹۰) «کودتای ۲۶ سرطان و اشتباهات بعدی داوود خان»،
 سایت جاویدان:

<https://jawedan.com/1390/6002/>

جایگاه مبهم منافع ملی در رویکرد سیاست خارجی محمد داوود و تأثیر آن بر تداوم جنگ در افغانستان پس از ۱۳۵۷

راحله دورانديش



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۹۸۳

چکیده

افغانستان از شمار کشورهای است که تاکنون خلاف دیدگاه واقع‌گرایی، منافع ملی تعریف‌شده در سیاست خارجی خود ندارد و نگاهی با رویکرد سنتی و قبیله‌ای به سیاست خارجی و منافع ملی همواره افغانستان را در معرض بحران‌های کلان به‌خصوص بحران‌ها و جنگ‌های نیم قرن اخیر پس از سرنگونی جمهوری محمد داوود قرار داده است. با توجه به این، مقاله‌ی کنونی بر جایگاه مبهم منافع ملی در رویکرد سیاست خارجی محمد داوود و تأثیر آن بر تداوم جنگ در افغانستان بعد از ۱۳۵۷ تمرکز کرده است. تحقیق کنونی بر محور این پرسش انجام شده است: «جایگاه مبهم منافع ملی در رویکرد سیاست خارجی محمد داوود چه تأثیری بر تداوم جنگ در افغانستان پسا ۱۳۵۷ داشت؟» این تحقیق از نوع تاریخی-تحلیلی بوده و اطلاعات با استفاده از روش کتاب‌خانه‌ای به دست آمده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که تعریف نامشخص از منافع ملی در سیاست خارجی محمد داوود و وابسته‌سازی افغانستان به روسیه و سپس تغییر سیاست خارجی افغانستان خلاف منافع روسیه، سرنگونی رژیم داوود، تهاجم اتحاد جماهیر شوروی و تسلط کمونیسم بر افغانستان، تداوم رقابت‌های روسیه-امریکا در افغانستان، شکل‌گیری احزاب مخالف کمونیسم در بیرون از کشور و تأثیر آن بر تداوم جنگ‌های نیابتی در افغانستان پس از پیروزی مجاهدین و ایجاد فرصت‌های مداخله و تهاجم امریکا و تداوم جنگ بیست‌ساله افغانستان پسا ۲۰۰۱ و... را به همراه داشت.

کلیدواژه‌ها: منافع ملی، سیاست خارجی، رویکرد سیاسی، محمد داوود، جنگ، افغانستان

مقدمه

داشتن تعریف واضح و روشن از منافع ملی در ادبیات سیاسی روابط بین‌الملل، پدیده‌ای است که مسیر سیاست خارجی کشورها را در روند بازی‌های بین‌المللی سمت و سوی مثبت می‌دهد و ضامن ثبات دایمی آنان است. بدون شک ظهور و زوال ملت‌ها در عرصه‌ی ملی و بین‌المللی منوط به چگونگی تعریف آنان از منافع ملی است. منافع ملی از آن‌جایی مهم پنداشته می‌شود که بازتاب‌دهنده‌ی اراده‌ی همگانی و اهداف ملی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ملت‌ها و دولت‌ها در روابط ملی و بین‌المللی است. از سویی هم، راهبردهای داخلی و خارجی یک ملت، در روشنایی منافع ملی تعریف و تبیین می‌شود.^۱ از این رو، حکومت‌های ملی منافع ملی‌شان را طوری تعریف می‌کنند که از یک طرف قادر به دوام حاکمیت‌شان باشند و از سوی دیگر تداوم ثبات سیاسی را در جامعه تضمین کنند.^۲ حکومت‌های ملی و مشروع که پشتیبانی مردمی دارند، تلاش‌های خود را در صحنه‌های سیاسی دنیا طوری به‌کار می‌گیرند تا بتوانند به منافع ملی در کشورشان دست پیدا کنند؛ اما برعکس حکومت‌های غیردموکراتیک که نگاه سستی و قبیله‌ای به منافع ملی و سیاست خارجی دارند، نمی‌توانند ثبات دایمی در کشور خود را تضمین کنند. اگر این مسئله را در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان بررسی کنیم، این کشور با وجود داشتن روابط سیاسی دیرینه با سایر کشورهای دنیا در سطح بین‌الملل، همیشه ثبات نداشته و همواره درگیر جنگ‌های داخلی بوده و پس از هر تحول و تغییرات کشور دچار بحران‌های بیشتر شده است. این وضعیت تاکنون دوام دارد. متأسفانه افغانستان پس از جمهوریت محمد داوود تاکنون شدیدترین جنگ‌ها و بحران‌ها را تجربه کرده است که بیشتر از چهار دهه می‌شود جنگ فرصت‌های ستیزه‌جویی و نابردباری ایدئولوژیک در جامعه را شدیدتر و عمیق‌تر کرده و جای عقلانیت و مدارا را بنیادگرایی در

۱. دهزاد، عبدالمنان، جایگاه منافع ملی در دولت‌های مدرن (با تأکید بر افغانستان پس از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰)

«مجله علمی-تحقیقی دعوت»، سال دوم، شماره ۳ و ۴، خزان و زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۳۳.

۲. خدادادی، محمد اسماعیل (۱۳۸۱)، مبانی علم سیاست، تهران: انتشارات یاقوت، ص ۱۳۳.

عرصه‌های مذهبی، سیاسی و قومی گرفته است. بُعد دیگری از تأثیرات بیشتر از چهار دهه جنگ در افغانستان قربانی‌های عظیم بشری، معلولیت و معیوبیت، مهاجرت، ظهور پدیده‌ی کشنده‌ی مواد مخدر و بلند رفتن میزان اعتیاد به آن و ناهنجاری‌ها و بحران‌های دیگر اجتماعی، از شکستن روحیه فرهنگ قانون‌پذیری گرفته تا گسترش ستیزه‌جویی، زورگویی و گرفتاری به اختلالات روانی محسوب می‌شود. قابل یادآوری است که با سقوط نظام شاهی و روی کار آمدن جمهوریت پس از کودتای ۱۳۵۲ محمد داوود، تصور می‌شد که افغانستان وارد مرحله‌ی ثبات خواهد شد؛ اما برعکس رویکرد سیاسی محمد داوود در زمان جمهوریت مانند دوران صدارت‌اش زمینه را برای سقوط جمهوریت نوپای او مساعد ساخت. افغانستان پساجمهوریت محمد داوود، درگیر جنگ بوده و قدرت‌های بزرگ این کشور را به میدان رقابت خود تبدیل کرده و در نتیجه جنگ‌های نیابتی در این سرزمین شعله‌ور بوده است.

در این میان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ که سقوط جمهوریت، کشته شدن محمد داوود و نیز در مدت کوتاه تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان را به همراه داشت، نقطه عطفی در تاریخ معاصر افغانستان محسوب می‌شود. این دوره با حاکمیت سخت‌گیرانه‌ی ایدئولوژی کمونیسم آغاز شد و از آن پس، بیشتر از چهار دهه می‌شود که افغانستان جنگ و تحولات ناگواری را تجربه می‌کند. این تحولات بر ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و عرصه‌های مختلف زندگی جامعه و کشور تأثیر منفی گذاشته است. به همین مناسبت لازم دیده شد تا به تبیین رابطه میان بحران‌های افغانستان پس از محمد داوود و تعریف جایگاه منافع ملی در رویکرد سیاست خارجی او - چه در زمان صدارت‌اش و چه در زمان جمهوریت‌اش - پرداخته شود. بنابراین، در تحقیق کنونی تمرکز نویسنده بر این است که نقش تعریف مبهم از منافع ملی در سیاست‌های خارجی محمد داوود در دو دوره‌ی حکومت‌داری‌اش و تأثیر آن بر جنگ‌های افغانستان پس از ۱۳۵۲ را بررسی و تحلیل کند. از سوی دیگر، بازخوانی سیاست خارجی محمد داوود و نقش آن در تحولات پسین، ضرورت اساسی تاریخ سیاسی افغانستان بوده و می‌تواند در

آسیب‌شناسی و برچیدن ریشه‌های بحران افغانستان نقش داشته باشد. بنابراین، تحقیق کنونی بر محور این پرسش می‌چرخد:

«جایگاه مبهم منافع ملی در رویکرد سیاست خارجی محمد داوود چه تأثیری بر تداوم جنگ در افغانستان پسا ۱۳۵۷ داشت؟» فرضیه‌ی مطرح در پیوند به این پرسش چنین است: میان جنگ‌های نزدیک به نیم‌قرن پسین در افغانستان و سیاست‌های ناسنجیده‌ی محمد داوود و جایگاه مبهم منافع ملی در سیاست خارجی او، رابطه‌ی مثبت وجود دارد. متغیرهای مستقیم قابل توجه در این تحقیق سرنوشت مبهم منافع ملی و تغییر رویکر سیاست محمد داوود و از سوی دیگر متغیر غیر مستقیم در این تحقیق جنگ و بحران نیم‌قرن اخیر افغانستان است. این تحقیق از نوع تحقیق تاریخی-تحلیلی بوده و اطلاعات آن به شیوه کتاب‌خانه‌ای به دست می‌آید که پس از طرح چارچوب نظری، تمرکز بیشتر در این تحقیق بر سر مسئله‌ی تأثیر چگونگی سیاست خارجی محمد داوود در میان دو قدرت بزرگ (روسیه و آمریکا) و مسئله‌ی پشتون به‌عنوان عمده‌ترین هدف سیاست خارجی محمد داوود، بر تداوم جنگ و بحران در افغانستان می‌باشد.

پیشینه‌ی تحقیق

دوره‌ی حکومت‌داری محمد داوود و جنگ‌های متداوم افغانستان پسا محمد داوود، از موضوع قابل بحث محققان و نویسندگان بوده و آثار زیادی در زمینه وجود داشته و بخش مهمی از کتاب‌های تاریخی و سیاسی افغانستان را تشکیل می‌دهد. اینجا به گونه‌ی نمونه به چند اثر اشاره می‌شود:

- تاریخ معاصر افغانستان (یادداشت‌ها و برداشت‌ها) اثری است از محمد آصف آهنگ که این اثر تاریخی در سال ۱۳۹۹ از طریق نشر واژه به بازار عرضه شد. نویسنده در این کتاب نگاه انتقادی به آثار تاریخی افغانستان داشته و دوره حکومت‌داری محمد داوود و جنگ‌های پس از او، یکی از بحث‌های مهم آن به‌شمار می‌رود.
- سیاست خارجی افغانستان، اثری است از عبدالقیوم سجادی که برای بار دوم در

سال ۱۳۹۹ توسط دانشگاه خاتم‌النیین به دست نشر سپرده شده است. نویسنده‌ی این کتاب سیاست خارجی افغانستان به‌خصوص دوران محمد داوود را مبتنی بر نظریه سازه‌انگاری مورد تحلیل قرار داده است.

- جزوه درسی تاریخ معاصر افغانستان اثر دکتر حبیب پنجشیری، استاد دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه کابل، در بهار ۱۴۰۰ به نشر رسیده است. نویسنده در این کتاب یک بخش را به دوره‌ی محمد داوود اختصاص داده که مسئله را به‌گونه‌ی کیستی بازتاب داده و به چیستی نگاه سیاسی در دوره‌ی محمد داوود و تأثیر آن بر جنگ‌های پسین پرداخته است.

- افغانستان در سده‌ی بیستم (از عبدالرحمن خان تا کرزی) اثری است از داکتر صاحب‌نظر مرادی که در سال ۱۳۹۴ از طریق انتشارات سعید به نشر رسیده است. در این اثر نگاهی انتقادی به کج‌روی‌های سیاسی محمد داوود صورت گرفته است؛ اما مشخصاً نویسنده روی تأثیر کج‌روی‌های سیاسی او بر جنگ‌های چهار دهه‌ی پسین پرداخته است.

- جایگاه محمد داوود در تاریخ نوین افغانستان، کتاب دیگری است از اکادمیسین اعظم سیستانی که این اثر در سال ۱۳۹۵ از طریق «دانش نشراتی تولنه» در کابل به نشر رسیده است. نویسنده همه قضایای افغانستان، به‌خصوص دوران محمد داوود و پسا محمد داوود را با دقت و تاریخ‌وار تحریر داشته است؛ اما نویسنده این اثر به نحوی سیاست‌های داوود را تأیید کرده است.

تحقیقات و آثار موجود در این خصوص با وجود داشتن برجستگی‌های فراوان، اولاً با نگاه تاریخی-توصیفی نگاشته شده است، نه تحلیلی. در گام دوم، به رابطه و تأثیر سیاست خارجی محمد داوود بر جنگ‌های پسین پرداخته‌اند. از این رو تحقیق کنونی به تبیین این مسئله با استفاده از رویکرد تاریخی-تحلیلی پرداخته است.

تعریف مفاهیم

تعریف سیاست: دانش‌واژه‌ی سیاست (politics)، از واژه‌ی یونانی «پولیس» (polis) یا شهر گرفته شده است. ارسطو گفته است: انسان موجودی است که برای زندگی در پولیس (شهر) آفریده شده است. از نظر یونانی‌ها، شهر و دولت از هم جدایی‌ناپذیر بودند و یونانی‌ها در جاهایی زندگی می‌کردند که ما امروز آن را دولت‌شهر می‌نامیم. افزون بر آن، واژه‌ی «polis» در زبان یونانی، تنها دربرگیرنده شهر نبوده، بلکه در معنای «دژ»، «دولت» و «جامعه» هم به کار می‌رفت.^۱ در لغت‌نامه‌ی دهخدا آمده است که سیاست به معنای پاس داشتن ملک می‌باشد.^۲ در کل واژه‌ی سیاست به مفهوم عام به تدبیر امور مربوط به بشر دلالت دارد؛ زیرا سیاست از انسان و برای انسان است.^۳

مفهوم سیاست‌ورزی: سیاست‌ورزی نوعی نگاه به سیاست یا نوعی کاربرد و به‌کارگیری سیاست در زندگی جمعی برای تنظیم امور جمعی است. یعنی سیاست‌ورزی شیوه‌ی استفاده از سیاست در پیش‌برد اهداف مدیریت هر کشوری را گویند و یا سیاست‌ورزی همان کاریست و یا شیوه‌های به‌کارگیری سیاست در صحنه‌ی عمل در امر تنظیم امور اجتماعی، به هر نحو ممکن که بتواند به نفع جامعه تمام شود، می‌باشد.^۴

رویکرد سیاسی: اصطلاح رویکرد با مفهوم پرسپکتیو (Perspective) مساوی است و معنای آن منظر (View) یا نقطه‌نظر، نظرگاه و زاویه‌ی دید است. مثلاً «رویکرد کارآفرینانه به مهندسی» یعنی از منظر و زاویه دیدهای مختلف می‌توان به مهندسی نگاه و مطالعه کرد که یکی از آنها از منظر کارآفرینی است. به صورت خلاصه رویکرد عبارت از راه و روش خاصی برای رسیدن به هدفی مشخص است. با این تعریف، برای رسیدن به یک

۱. اردستانی، احمد بخشایشی (۱۳۸۵) اصول علم سیاست، چ ۴، انتشارات آوای نور، ص ۲۳.

۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت‌نامه دهخدا، ج ۸، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۲۲۲.

۳. خلیل هدف، عنایت‌الله (۱۳۹۲)، تاریخ افکار سیاسی، چ ۲، کابل: انتشارات مستقبل، ص ۱۳.

۴. دوراندیش، لعل محمد، دین و سیاست؛ تقابل یا تفاهم، «مجله علمی-تحقیقی دعوت» سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۴۰۰، کابل: نشرات دانشگاه دعوت، ص ۷.

هدف مشخص، راه و روش‌های مختلفی (یا به عبارت دیگر رویکردهای مختلفی) وجود دارد.^۱

سیاست خارجی: سیاست دولت‌ها اصولاً یا به امور داخلی مربوط می‌شود یا به امور بین‌المللی. اصطلاح سیاست خارجی در مقابل امور داخلی به کار می‌رود. در خصوص سیاست خارجی به تعریف‌های زیادی بر می‌خوریم، بدون اینکه این تعریف‌ها تفاوت ماهوی و مفهومی داشته باشند و تقریباً همه‌ی آن‌ها به یک مفهوم اشاره دارند. اما از میان آن‌ها تعریف زیر کامل‌تر و روشن‌تر به نظر می‌رسد: «سیاست خارجی عبارت است از خط مشی و روشی که دولت در برخورد با امور و مسایل خارج از کشور برای حفظ حاکمیت و دفاع از موجودیت و منافع خود اتخاذ می‌کند».^۲ یا به تعبیر دیگر سیاست خارجی عبارت از مجموعه‌ای از خط مشی‌ها و تصمیماتی است که یک دولت در برخورد با مسایل خارجی در چهارچوب اهداف کلی حاکم بر نظام سیاسی‌اش اعمال می‌کند.^۳

تعریف منافع ملی: منافع ملی یکی از مروج‌ترین مفاهیم و واژه‌های ادبیات سیاسی به‌ویژه در ادبیات مربوط به سیاست خارجی کشورها به شمار می‌رود که در تعامل با کشور و کشورهای طرف مطرح بوده و دارای تعاریف زیادی است. این مفهوم از ترکیب دو واژه‌ی «منافع» و «ملی» تشکیل شده است که هر کدام از آن‌ها به نوبه‌ی خود از گستردگی معنایی زیادی برخوردارند. اصطلاح منافع ملی بسیار دیرتر از ایجاد دولت‌های ملی در اروپا در قرن هجده به‌طور معمول مروج شد و کاربرد پیدا کرد.^۴ اما پیش از اینکه بحث منافع ملی وارد ادبیات سیاسی شود، حس منفعت‌طلبی همواره در نسل بشر وجود

1. pishgam-pedia/1/1/1394

۲. منصوری، جواد (۱۳۶۵)، نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۱۱.

۳. خدادادی، محمد اسماعیل (۱۳۸۱)، مبانی علم سیاست، تهران: انتشارات یاقوت، ص ۱۳۱.

۴. ف، هرمند: ۱۳/۱۰/۲۰۱۳ - سایت afghan-german

داشته و دارد که یا به شکل فردی و یا به شکل جمعی قابل بحث است. با وجود این، منافع ملی به آن دسته از منافع جمعی اطلاق می شود که دولت ها به عنوان یک مجموعه و به نمایندگی از ملت های شان در روابط خود با سائر کشورها در پی تحقق آن هستند. از دید مورگنتا، حداقل منافع ملی یک کشور عبارت است از تأمین امنیت و حمایت از هویت فزیک (سرزمینی)، سیاسی و فرهنگی کشور در مقابل تهدید و مخاطرات دیگر دولت ها.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این تحقیق ترکیبی از دو نظریه (نظریه سازه انگاری و نظریه واقع گرایی در سیاست خارجی) بوده که به تبیین منافع ملی در روابط بین الملل پرداخته است. البته نگاهی از دریچه ی این دو نظریه به جایگاه منافع ملی در سیاست خارجی محمد داوود و تأثیر آن بر چهار دهه جنگ در افغانستان، نگاهی انتقادی است و تعریف منافع در رویکرد سیاست محمد داوود به نقد کشیده می شود؛ یعنی با استفاده از این دو نظریه به این مسئله پرداخته خواهد شد که نگاه غیرواقع بینانه محمد داوود به منافع ملی و سیاست خارجی او، افغانستان را دچار بحران دوام دار کرده است.

الف- نظریه سازه انگاری

عموماً نرم ها و هنجارهای رفتاری کشورها از طریق مبانی سازه انگارانه در سطح بین الملل قابل ابراز است که پس از مقبولیت در جامعه بین المللی و پذیرش هنجارها از طریق سازمان های بین المللی، به کشورها منتقل می گردند. براساس رویکرد سازه انگاری در روابط بین الملل، سیاست خارجی کشورها ناشی از تصورات ملت هاست که بر مبنای ارزش های مادی و معنوی شکل گرفته و این مبانی در قالب رفتارهای ملی تبلور یافته و در نهایت منافع ملی را رقم می زنند. بنابراین منافع ملی یک برساختی اجتماعی است که در آن مبانی فرهنگی و ارزشی جایگاه مهمی دارد. نگاه سازنده گرایی از این جهت مهم است که نگاه تحولی و معنایی ویژه به سیاست خارجی کشورها را مطرح کرده و برای

فرهنگ جایگاه مهمی در روابط بین الملل قایل است.^۱ سازه‌انگاران همچنین از طریق رهیافت هویت، مفهوم نقش (بازیگران نقش) را تحلیل می‌کنند. به عبارتی، هر هویت خاصی که یک کشور برای خود تعریف می‌کند، یک نقش ملی معین را ایجاب می‌نماید که خود منافع خاصی را در برمی‌گیرد و منافع دیگری را نیز مستثنا می‌سازد.^۲ به باور الکسندر ونت، یکی از نظریه‌پردازان و طرفدار نظریه سازه‌انگاری، ساختار بین‌المللی به دلیل هستی‌شناسی معناگرایانه به مثابه‌ی نوعی توزیع انگاره‌ها (عوامل ذهنی و معنایی) پدیده‌ای است اجتماعی و عنصر مادی نقشی ثانویه دارد و از آن جایی که ساختار هر نظام اجتماعی شامل سه عنصر (شرایط مادی، منافع و انگاره‌ها) است، این عناصر با هم در ارتباط هستند؛ به طوری که بدون انگاره‌ها منفعی نیست، بدون منافع شرایط مادی معناداری وجود ندارد و بدون شرایط مادی اصلاً واقعییتی وجود ندارد. در این راستا باورها و انتظاراتی که دولت‌ها در مورد یکدیگر دارند، ماهیت زندگی بین‌المللی را تعیین می‌کند و این امر عمدتاً منجر به بنیان اجتماعی و شناخت مشترک می‌شود.^۳

ب- دیدگاه واقع‌گرایان

رئالیست‌ها منافع ملی را تلاش برای کسب قدرت در صحنه‌ی بین‌المللی می‌دانند و قدرت ملی را به عنوان منبع بهترین متاع برای منافع ملی به شمار می‌آورند. از دیدگاه آن‌ها، قدرت زیربنای مفاهیم سیاست را تشکیل می‌دهد و همه روابط خارجی کشورها را در پوششی با عنوان قدرت می‌توان قرار داد. مورگنتا به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان رئالیسم، اعتقاد دارد که منافع ملی معیاری همیشگی و دایمی است که به وسیله‌ی آن اقدام سیاسی سیاست‌گذاران باید مورد قضاوت قرار گیرد و اهداف سیاست

۱. گوزینی، استفانو، سوگانامی، لیتل، والتز و دیگران (۱۳۹۰) نظریه روابط بین‌الملل: پیشینه و چشم‌انداز، نشر قومس، ص ۱۸۹.

۲. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹)، دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در منطقه خلیج فارس، «فصل‌نامه سیاست»، دوره ۴۰، شماره ۴، صص ۴۳-۴۶.

۳. به نقل از مریم درخشنده لزرجانی و محمدرضا دهشیری، ۱۳۹۷: ۴۳.

خارجی نیز باید در قالب منافع ملی تعریف شود.^۱ مورگنتا در نظریه موازنه‌ی قوا مفهوم منافع ملی را محور اصلی مباحث خود قرار داده است. او منافع ملی را مفهومی کلیدی و واقعیتی عینی جهت شناخت فکر و اقدام سیاست‌گذاران معرفی کرده است. در نظریه‌ی او، منافع ملی معیار همیشگی است که با آن می‌توان اقدامات سیاسی را ارزیابی کرد. مورگنتا معتقد است که منافع ملی یک کشور باید متناسب با قدرت و توانایی‌های آن باشد. به باور او، منافع ملی ممکن است شامل مفاهیمی مانند منافع مشترک یا امنیت مشترک، منافع اولیه و منافع ثانویه، منافع آغازین، اجتماع منافع، منافع همسان و مکمل، منافع حیاتی، منافع ضروری و متغیر، منافع محدود و خاص، منافع مادی و منافع کلیدی و اصلی باشد.^۲ مورگنتا منافع ملی را با قدرت پیوند می‌زند، اما عده‌ای از واقع‌گرایان، منافع ملی را از منظر امنیت بررسی می‌کنند. به عقیده‌ی شومان، امنیت هدف اولیه سیاست خارجی کشورهاست و اگر کشوری نتواند این هدف را تامین کند، نمی‌تواند به سایر اهداف خود، نظیر رفاه اقتصادی شهروندان مبادرت ورزد. بنابراین در این تلقی حفظ موجودیت و بقا، مؤلفه اصلی منافع ملی است.^۳

نگاه سیاسی محمد داوود و بحران نیم‌قرن در افغانستان

۱. اخلاق سیاسی محمد داوود

تاریخ‌نویسان تماماً محمد داوود را مردی جاه‌طلب، مغرور، کوتاه‌فکر، فاقد خرد سیاسی ولی مصمم و با پشت‌کار^۴ خوانده‌اند. او در دوره‌ی ریاست‌جمهوری خود با آزادی‌های فردی و دموکراسی مخالف بود و علیه آن به دسیسه و توطئه برخاست. در آن دوره آزادی مطبوعات از میان رفت و در راه انتشار روزنامه‌ها موانع ایجاد گردید.^۵ شماری

۱. به نقل حیدر پیری و پریرسا دهقانی ۱۳۹۷: ۱۶۱.

۲. به نقل از جواد صالحی و سیدکاظم رضوی، ۱۳۹۶: ۱۳۰.

۳. به نقل از دهزاد، ۱۴۰۰: ۱۲۶.

۴. آهنگ، محمدآصف (۱۳۹۹) تاریخ افغانستان (یادداشت‌ها و برداشت‌ها)، کابل: نشر واژه، ص ۳۱۱.

۵. پنجشیری، حبیب (۱۴۰۰)، تاریخ معاصر افغانستان، ج ۳، کابل: انتشارات سیدحسین‌الله، ص ۱۳۵.

از پژوهشگران می‌گویند که او در زمان نخست‌وزیری اش نیز تلاش می‌کرد تا به قدرتش بیفزاید و صلاحیت‌های شاه را محدود کند. این موضوع باعث شد که اختلافاتی میان او و محمد ظاهرشاه به میان آید. از همین خاطر منتقدان محمد داوود به این باورند که بحران امروزی افغانستان ناشی از سیاست‌های نابخردانه‌ی اوست.^۱ او در زمان صدارت شاه محمود با طیفی از روشن‌فکران برخورد عقده‌مندانه را روی دست گرفت؛ چون بخش اعظم روشن‌فکران با او همکاری نکردند و تابع برنامه‌های او برای کنار زدن شاه محمود خان نگردیدند.^۲ او بالاخره سر ستیز و دشمنی با آنان را گرفت. هدف اصلی محمد داوود، کنار زدن شاه محمود و کسب چوکی صدارت بود. او در این مورد می‌خواست از جنبش مشروطیت و روشن‌فکران استفاده ابزاری کند.^۳

۲. سرنوشت مبهم منافع ملی و سیاست پشتونستان خواهی

اگر منافع ملی ستاره‌ی رهنمای سیاست خارجی است، در نبود این ستاره‌ی رهنما، مسیر و جهت‌گیری سیاست خارجی با سرگردانی و حیرت روبه‌رو خواهد بود. انتظار یک سیاست خارجی هدفمند، تأثیرگذار و فعال در نظامی موجه است که منافع ملی به‌صورت روشن تعریف شده و محورهای اساسی آن مورد توافق رژیم حاکم، اپوزیسیون، احزاب و نهادهای مدنی قرار داشته باشند. در جامعه‌ای که بر سر محورهای اساسی و خطوط منافع ملی توافق نظر میان نخبگان سیاسی وجود نداشته باشد، سیاست خارجی با چالش‌های جدی روبه‌رو بوده^۴ و بحران‌های پسین را در کشور در پی خواهد داشت. از این رو اگر بخواهیم از مفهوم «منافع ملی» برای درک سیاست خارجی کشورهای مختلف استفاده کرده و همچنین از این مفهوم برای واکاوی و ارزش‌یابی خط مشی‌های خارجی کشور خودمان بهره بگیریم، باید قبل از هر چیزی در تدقیق مفهوم و ابهام‌زدایی

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹) تاریخ افغانستان (یادداشت‌ها و برداشت‌ها)، کابل: نشر واژه، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۲۹۵.

۳. فرید یونس، سردار محمد داوود: مختصری از اشتباهات و بدبختی افغانستان، ۱۲ آبان ۱۴۰۰.

۴. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷) سیاست خارجی افغانستان، کابل: نشر دانشگاه خاتم النبیین، ص ۲۶۸.

از آن بکوشیم که واقعاً هدف از منافع ملی در سیاست خارجی کشورها چیست. طوری که در تعریف منافع ملی مطرح است، هدف از منافع ملی در سیاست خارجی، تأمین امنیت ملی کشور، توسعه همه‌جانبه (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی)، حفظ و تقویت ارکان هویت‌بخش، کسب و ارتقای منزلت و جایگاه راهبردی برای کشور در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی^۱ استوار بودن سیاست خارجی بر مبنای نگاه ملی، حل منازعات و جدال داخلی و... است.

متأسفانه مفهوم منافع ملی در افغانستان از سالیان درازی بدین سو، نامعلوم بوده و در پرده‌ی ابهام باقی مانده است. دلیل مبهم بودن آن ریشه در حکومت‌های غیرمردمی و وابسته دارد؛ یعنی اراده‌ی سیاسی اکثریت مردم در امر چگونگی ایجاد حکومت‌ها در این سرزمین، هیچ‌گاهی وجود نداشته است.^۲ با توجه به آنچه مطرح شد، منافع ملی در رویکرد سیاست خارجی افغانستان در زمان حکومت‌داری محمد داوود چه در دوره‌ی صدارت و چه در دوره‌ی جمهوریت، مبهم و بی‌سرنوشت بود. سیاست داخلی و خارجی او همواره دارای ماهیت قومی و قبیله‌ای بوده و سیاست خارجی کشور نیز علاوه بر تأثیرپذیری از دیگر عوامل خلاف منافع ملی، از ساختار سنتی و قبیله‌ای قدرت سیاسی متأثر بود^۳ که نمی‌توانست تمثیل‌کننده‌ی منافع ملی باشد.

او زمانی هم که به سمت آمریکا و روسیه دست همکاری دراز کرد، هدفش تضعیف پاکستان به منظور ایجاد پشتونستان بود. این سیاست منافع ملی را در این کشور به شدت آسیب زد. پشتونستان‌خواهی محمد داوود به خصوص در دوره‌ی صدارت‌اش، مهم‌ترین هدف سیاست خارجی او به شمار می‌رفت که برعکس او، برای امنیت، اقتصاد و رفع مشکلات اجتماعی که تأمین‌کننده‌ی منافع ملی است، برنامه‌ی واضح نداشت. او

۱. علی رضا علوی تبار، 30.11.2021، (iran emrooz.net)

۲. دهزاد، عبدالمنان، جایگاه منافع ملی در دولت‌های مدرن (با تأکید بر افغانستان پس از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰) «مجله علمی-تحقیقی دعوت»، سال دوم، شماره ۳ و ۴، خزان و زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۳۴.

۳. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷) سیاست خارجی افغانستان، کابل: نشر دانشگاه خاتم النبیین، ص ۳۰.

موضوع پشتونستان را جزو خط مشی سیاسی خود قرار داد، تا اولاً در موقفش در داخل خانواده سلطنتی محفوظ باشد و از سوی دیگر افغانستان را تنها ملک پشتون‌ها معرفی کند.^۱ محمد داوود در خصوص پشتونستان اولاً هیچ برنامه‌ی دقیق و واقع‌بینانه‌ای ارائه نکرد که چگونه و با کمک کی‌ها می‌تواند قضیه‌ی پشتونستان را حل کند و از سوی دیگر این مسئله چقدر می‌تواند تمثیل‌کننده‌ی منافع ملی مردم افغانستان باشد. در خصوص قضیه‌ی پشتونستان که اصلاً به نفع مردم افغانستان نبود نیز، سران پشتون‌های آن سوی مرز مانند خان عبدالغفار خان و پسرش خان عبدالولی خان درست نمی‌دانستند که هدف سردار محمد داوود از موضوع پشتونستان چیست. این موضوع را خان عبدالولی خان هم در اثر خویش تحت عنوان «پاچا خان او خدای خدمتکاری» تذکر داده است. او در گفت‌وگویی با روان‌فرهادی، کارمند عالی‌رتبه‌ی وزارت خارجه، مطرح کرد که ما نمی‌دانیم هدف طرف‌داران پشتونستان‌خواهی چیست. در این گفت‌وگو چنین برداشت شد که پشتون‌های آن سوی سرحد هیچ‌گاه موضوع پیوستن به خاک افغانستان را مطرح نکرده‌اند. همین‌گونه عبدالملک خان عبدالرحیم‌زی، وزیر مالیه وقت و «کنراذشتار» محقق آلمانی، به این باور شده بودند که هدف محمد داوود از موضوع پشتونستان‌خواهی ابزاری بود.^۲ یعنی او نظریه‌ی پشتونستان‌خواهی را به‌عنوان استیژی برای توسعه شخصیت سیاسی خود در جامعه پشتون‌های افغانستان و پاکستان در میان شهزادگان در رقابت‌های ذات‌البینی^۳ مطرح کرد، نه به‌منظور منفعت افغانستان. با توجه به آنچه مطرح شد، سرنوشت منافع ملی در زمان حکومت‌داری محمد داوود مبهم بود و او هیچ کاری نکرد که بتواند منافع ملی را به مفهوم مدرنش تامین کند.

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹) تاریخ افغانستان (یادداشت‌ها و برداشت‌ها)، کابل: نشر واژه، ص ۳۱۴.

۲. همان، صص ۳۱۴-۳۲۲.

۳. مرادی، صاحب‌نظر (۱۳۹۴)، افغانستان در سده بیستم (از کرسی تا عبدالرحمن)، کابل: انتشارات سعید، ص ۲۹۲.

۳. سیاست خارجی داوود و وابسته‌سازی افغانستان به شوروی

وابستگی افغانستان در زمان صدارت محمد داوود به اتحاد جماهیر شوروی، از آنجا آغاز شد که مطرح کردن قضیه‌ی پشتونستان و پیشنهاد کمک نظامی از ایالات متحده‌ی آمریکا که به دلیل هم‌پیمان بودن آمریکا با پاکستان و مخالفت محمد داوود با این کشور بر سر مسئله‌ی پشتونستان، نتیجه نداد.^۱

سیاست ستیزه‌جویانه‌ی محمد داوود در مقابل پاکستان در دوران صدارت‌اش به منظور ایجاد پشتونستان، خلاف منافع ملی بود. مخالفت جدی محمد داوود با تصمیم پاکستان در ۲۷ مارچ ۱۹۵۵ مبنی بر ایجاد صوبه‌های پاکستان زیر عنوان پاکستان غربی در یک واحد به‌منظور به وجود آوردن موازنه میان پاکستان شرقی و غربی و تظاهرات تاریخ ۱۰ حمل ۱۳۳۴ در شهر کابل و حمله به سفارت پاکستان و پایین کشیدن بیرق سفارت این کشور و آتش زدن آن، پاکستان را دشمن افغانستان ساخت. در نتیجه‌ی آن، روابط بین اسلام‌آباد و کابل برهم خورد و پاکستان توانست افغانستان را در سطح بین‌الملل کشوری متعرض معرفی کند. بناً با داغ شدن قضیه‌ی پشتونستان و دوام دشمنی با پاکستان، راه‌های بازرگانی افغانستان بسته شد و روابط پاکستان و افغانستان برهم خورد. به‌خاطر جبران آن، محمد داوود قراردادی را درباره ترانزیت مال‌التجاره از طریق اتحاد جماهیر شوروی با این کشور امضا کرد و در ماه اسد ۱۳۳۴ از طرف شورای ملی تصویب شد و شاه آن را توشیح نمود. اما این کار به دلیل نبود شاه‌راه و مصارف بلند ترانسپورتی و گیر ماندن کالاهای تجارتی در پاکستان، عدم صادرات محصولات تجارتی و بند ماندن ماشین‌آلات مربوط به کارخانه‌جات، برعکس، کشور را با مشکلات جدی‌تر روبه‌رو کرد.^۲ به این خاطر محمد داوود از روسیه طالب کمک‌های زیاد شد. با دریافت کمک‌های زیاد از روسیه، کشور در عرصه‌ی نظامی کاملاً وابسته به روسیه شد و با آن سیلی از مشاوران روسی به افغانستان

۱. فرهنگ، میر محمدصدیق (۱۳۶۷)، افغانستان در پنج قرن اخیر، پشاور: انتشارات انجنیر احسان‌الله مایار، ص ۴۶۲.

۲. آهنگ، محمدآصف (۱۳۹۹) تاریخ افغانستان (یادداشت‌ها و برداشت‌ها)، کابل: نشر واژه، ص ۳۲۳-۳۲۴.

سرازیر شدند. مضاف بر این تربیت نظامی صدها محصل در آموزشگاه‌های شوروی و حضور مشاوران روسی در قطعات نظامی اردوی افغانستان برای بیش از بیست سال متواتر، به کلی نیروهای مسلح افغانستان، اردو و قوای هوایی را تغییر شکل داد.

این تغییر در کشوری عقب‌مانده مانند افغانستان، نقش تعیین‌کننده به اتحاد جماهیر شوروی داد و از نگاه استخباراتی افغانستان را در بُعد نظامی، اداری و استخباراتی در کنترل خود قرار داد. مطابق داده‌های منابع اطلاعاتی شوروی در زمان جمهوریت محمد داوود، در سال ۱۹۷۷ که جی.بی. ۷۲ مأمور و ۹۰ مخبر از میان اتباع شوروی و ۱۵ مأمور و ۱۹ مخبر دیگر از میان کارشناسان نظامی در خدمت داشت. تعداد مأمورها و چگونگی گسترش آن‌ها میان کسانی که آماج حمله‌ی استخبارات قرار داشتند، این امکان را به دست می‌داد تا همه محلات شوروی‌نشین زیر پوشش استخباراتی قرار داده شود.^۱ با وجود تلاش‌های ظاهرشاه برای بهبود مناسبات با پاکستان و کاهش نفوذ شوروی، جهت‌گیری جدید برای افغانستان دیگر بسیار دیر هنگام و حتا ناممکن بود. حزب دموکراتیک خلق با استفاده از فضای باز سیاسی دهه‌ی دموکراسی ظهور کرد و حتا تلاش‌های موسی شفیق، آخرین نخست‌وزیر شاه (۱۹۷۲-۱۹۷۳) برای کاهش اتکا بر شوروی با شکست مواجه شد.^۲

تغییر سیاست خارجی محمد داوود و پیامد آن برای افغانستان

سیاست خارجی نامتوازن محمد داوود و تعریف وارونه از منافع ملی در دوران صدارت‌اش، سبب شد که افغانستان یک‌باره در انحصار حزب دموکراتیک خلق و اتحاد جماهیر شوروی قرار بگیرد و نیز نارضایتی مردم از رژیم بالا بگیرد؛^۳ یعنی محمد داوود با بازگشت به قدرت به عنوان رئیس‌جمهوری (۱۹۷۳-۱۹۷۸) در صدد کنترل کامل قدرت برآمد و تغییر عمده در سیاست خارجی افغانستان به وجود آورد. او در دوران جمهوریت‌اش

۱. مرادی، صاحب‌نظر (۱۳۹۴)، افغانستان در سده بیستم (از کرسی تا عبدالرحمن)، کابل: انتشارات سعید، ص ۳۰۶.

۲. محمد قاسم عرفانی: ۲۶ دسامبر ۲۰۱۶-bbc.

۳. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹) تاریخ افغانستان (یادداشت‌ها و برداشت‌ها)، کابل: نشر واژه، ص ۴۳۴.

این وضع را به نفع خود نمی‌دید و سیاست خارجی افغانستان را در معرض بی‌اعتمادی و بی‌باوری غرب و آمریکا قرار می‌داد. از جانب دیگر، سیاست داخلی و اعضای حکومت وی را بیش از پیش تحت نفوذ روسیه قرار می‌دادند.^۱ به این ترتیب به نظر می‌رسید که احساسات پشتونستان‌خواهی محمد داوود در دوره جمهوریت‌اش فروکش کرده بود و نظر به مشوره‌ی برادرش تصمیم گرفت تا در سیاست خارجی خود تجدید نظر کند؛ بدین معنا که بایستی روابط خود را با همسایگان خود ایران و پاکستان بهبود بخشد و از شوروی فاصله گرفته به آمریکا نزدیک‌تر شود.^۲

اشتباه دیگر محمد داوود این بود که او با یک چرخش زود هنگام و گرایش و تماس با کشورهای همسایه، کشورهای غربی و ایالات متحده و علاقه‌مند ساختن آنان به افغانستان، سرنوشت سیاسی این کشور را به بحران کشاند. در سال ۱۹۷۶ هنری کسینجر، وزیر خارجه ایالات متحده‌ی آمریکا، از کابل دیدن کرد و از پیشنهادات محمد داوود پشتیبانی نمود. شاه ایران به‌عنوان هم‌پیمان آمریکا نیز برای محدودسازی نفوذ شوروی تلاش می‌کرد. بدین منظور شاه ایران به محمد داوود پیشنهاد کمک یک بلیون دالری را داد و وعده سپرد که در سال ۱۹۷۵ این رقم را دوچند (دو بلیون دالر) می‌کند.^۳ از سوی دیگر محمد داوود نیز در داخل افغانستان تصامیم عجولانه‌ای مانند قلع و قمع سازی سران جمعیت اسلامی به مشوره‌ی پرچمیان که ضرب شست عناصر اخوانی را دانشگاه تجربه کرده بودند^۴ روی دست گرفت و نیز دست به تصفیه‌ی رهبران حزب دموکراتیک خلق طرفدار اتحاد جماهیر شوروی زد. با وجود اینکه او درک درستی از نفوذ روس‌ها و

۱. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷) سیاست خارجی افغانستان، کابل: نشر دانشگاه خاتم النبیین، ص ۱۸۴.

۲. سیستانی، محمد اعظم (۱۳۹۳) مقدمه‌ای بر کودتای ۷ ثور و فجایع ۸ ثور در افغانستان، ج ۲، نشر آموزش ایران، درگوتنبرگ سویدن، ص ۶۹.

۳. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷) سیاست خارجی افغانستان، کابل: نشر دانشگاه خاتم النبیین، ص ۱۷۸.

۴. سیستانی، محمد اعظم (۱۳۹۳) مقدمه‌ای بر کودتا ۷ ثور و فجایع ۸ ثور در افغانستان، ج ۲، نشر آموزش ایران، درگوتنبرگ سویدن، ص ۶۶.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در داخل حکومت و اردو نداشت، نمی‌خواست باور کند آنانی که قدرت را به او داده‌اند، توان سرنگونی‌اش را نیز دارند.^۱ از سوی دیگر در نتیجه‌ی این تغییر رویکرد، محمد داوود به پیشنهاد دولت‌های غربی به دو اقدام مهم باید دست می‌زد: یکی تصفیه‌ی پرچمی‌ها و خلقی‌ها و سائر گروه‌های چپی و دیگری تغییر در روابط خارجی.^۲ چنین تغییری در قدم اول باعث اتحاد خلق و پرچم به منظور سقوط محمد داوود شد.^۳

تغییر رویکرد سیاست خارجی محمد داوود و موقف داخلی او در برابر سران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اعضای حزب دموکراتیک را وادار ساخت تا تصمیم نابودی حکومت داوود را روی دست بگیرند. آنها برای انجام یک کودتا فرصت خوبی را پیدا کردند؛ چون حزب دموکراتیک خلق حمایت همه‌جانبه‌ی شوروی را داشت و اکثریت آنان در مسکو تحصیل کرده بودند. از سوی دیگر، در همه‌ی ساختارهای افغانستان به‌خصوص ساختار امنیتی و اداری نفوذ کرده بودند. سرانجام به تاریخ ۷ ثور ۱۳۵۷ حزب دموکراتیک خلق افغانستان دست به کودتا زد و با سرنگونی رژیم جمهوری داوود و قتل و قتل‌زاد افراد و همکارانش^۴ رژیم مستبد دیگری بر سرنوشت افغانستان حاکم شد.

کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ و کشته شدن محمد داوود، تجاوز اتحاد جماهیر شوروی، تسلط کمونیسم بر افغانستان، شکل‌گیری احزاب در بیرون از افغانستان با مداخله‌ی کشورهای منطقه، تشدید اختلافات دوباره‌ی جریان‌های چپی و سرانجام شعله‌ور شدن جنگ‌های نیابتی در افغانستان را به همراه داشت که طعم تلخش را تا اکنون می‌چشیم. تسلط حزب

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹) تاریخ افغانستان (یادداشت‌ها و برداشت‌ها)، کابل: نشر واژه، ص ۴۳۷.

۲. دستگیر نایل، ۷ قوس ۱۳۹۳.

۳. سیستانی، محمد اعظم (۱۳۹۳) مقدمه‌ای بر کودتای ۷ ثور و فجایع ۸ ثور در افغانستان، چ ۲، نشر آموزش ایران، درگوتنبرگ سویدن، ص ۸۱.

۴. مرادی، صاحب‌نظر (۱۳۹۴)، افغانستان در سده بیستم (از کرسی تا عبدالرحمن)، کابل: انتشارات سعید، ص ۳۲۴.

دموکراتیک خلق افغانستان با ایدئولوژی کمونیسم، سرآغاز تشدید جنگ در افغانستان پساً محمد داوود محسوب می‌شود. جهاد مردم افغانستان با تسلط کمونیسم و اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی، شدت پیدا کرد و نیز فرصت‌های پیش‌آمده زمینه را طوری مساعد ساخت که آمریکا و روسیه به‌خاطر رفع تهدید منافع‌شان در منطقه، افغانستان را به یکی از عرصه‌های رقابت جهانی خویش تبدیل کردند. این رقابت از اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی آغاز و تا سرحد هجوم سخت نظامی ادامه یافت.^۱

در این رقابت کشورهای غربی، متحدان عرب و به‌ویژه پاکستان، بدون شک که در پیکار خود بر ضد اتحاد شوروی از افغانستان استفاده ابزاری کردند و جهاد مردم این کشور را یک جنگ نیابتی ساختند؛ جنگی که در جریان آن کشورهای غربی و در رأس آن ایالات متحده‌ی آمریکا و کشورهای عربی با متولیت پاکستان به‌گونه‌ی منظم به تشویق، سازمان‌دهی، شیوع و تعمیق افراطیت دینی پرداختند.^۲ تداوم تعارض قومی، تهاجم اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری اختلافات مرزی با پاکستان به‌منظور ایجاد پشتونستان که عمده‌ترین دغدغه‌ی محمد داوود بود، یکی دیگر از چالش‌های نزدیک به نیم‌قرن اخیر افغانستان است که همواره امنیت و ثبات در این کشور را متأثر ساخته است و هنوز هم این تعارض وجود دارد.

۱. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷) سیاست خارجی افغانستان، کابل: نشر دانشگاه خاتم‌النبین، ص ۱۸۹.

۲. رنگین دادفر سپنتا، ۲۹ حمل ۱۳۹۷، Am.media.

نتیجه‌گیری

محمد داوود به‌عنوان بانی جمهوریت در افغانستان دو دوره حکومت‌داری را در این کشور تجربه کرده است. در دوره‌ی اول از طرف شاه به‌حیث صدراعظم (۱۹۵۳ - ۱۹۶۳) برگزیده شد و در دوره‌ی دوم در سال ۱۳۵۲ طی کودتایی، نظام شاهی را سرنگون و خود را به‌حیث رئیس‌جمهوری اعلام کرد. او در دوره‌ی صدارت‌اش قضیه‌ی پشتونستان را خلاف توجه به منافع ملی به‌شدت پی‌گیری و با پاکستان روابط سیاسی را قطع کرد که نارضایتی ایالات متحده‌ی آمریکا را در پی داشت. از سوی دیگر، در آن دوره با اتحاد جماهیر شوروی روابط گرم گرفت و افغانستان را کاملاً وابسته این کشور ساخت. او در دوره‌ی جمهوریت سیاست پشتونستان‌خواهی‌اش را فروکاست و خواست با پاکستان، ایران و کشورهای عربی هم‌پیمان ایالات متحده آمریکا روابط دوستی برقرار کند و روابطش را با اتحاد جماهیر شوروی کاهش بدهد. در نتیجه، جمهوریت محمد داوود توسط حزب دموکراتیک خلق به رهبری تره‌کی و حمایت روسیه طی کودتایی در ۷ ثور ۱۳۵۷ سرنگون شد و قدرت به چپی‌ها تعلق گرفت و افغانستان وارد بحران‌های طولانی مدت شد که پیامدهای ناگواری داشت.

بنایافته‌ها و نتایج این بررسی کتاب‌خانه‌ای نشان می‌دهد که منافع ملی در سیاست خارجی محمد داوود مسیر مبهمی را پیموده و او مسئله‌ی پشتونستان را به‌عنوان منافع ملی همواره داغ نگهداشت که پیامد آن در سیاست خارجی دشمنی با پاکستان و وابستگی افغانستان به روسیه به دلیل هم‌پیمان بودن پاکستان با ایالات متحده به‌عنوان مخالف و رقیب جدی روسیه بود. از سوی دیگر سیاست پشتونستان‌خواهی او تخم نفاق و قوم‌گرایی را در افغانستان کاشت. عمده‌ترین چالش‌های تغییر سیاست خارجی محمد داوود در افغانستان را می‌شود سرنگونی رژیم داوود، تهاجم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، تسلط ایدئولوژی کمونیسم، تبدیل شدن افغانستان به میدان رقابت آمریکا و روسیه، شکل‌گیری احزاب مخالف کمونیسم در بیرون از کشور و تأثیر آن بر تداوم جنگ‌های نیابتی در افغانستان پسا پیروزی مجاهدین، تقویت زمینه‌های بنیادگرایی مذهبی و سرانجام ایجاد زمینه‌های مداخله و تهاجم آمریکا بر افغانستان و تداوم جنگ بیست‌ساله‌ی افغانستان پسا ۲۰۰۱ و... دانست.

منابع:

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹) تاریخ افغانستان (یادداشت‌ها و برداشت‌ها)، کابل: نشر واژه.
۲. احمد بخشایشی، اردستانی (۱۳۸۵) اصول علم سیاست، چ ۴، انتشارات آوای نور.
۳. پنجشیری، حبیب (۱۴۰۰)، تاریخ معاصر افغانستان، چ ۳، کابل: انتشارات سید حسیب الله.
۴. پیری، حیدر؛ دهقانی، پریسا (۱۳۹۷)، رهیافت‌های مختلف حقوق و روابط بین‌الملل نسبت به مفهوم منافع ملی «مجله پژوهش‌های حقوقی» شماره ۳۴.
۵. خدادادی، محمد اسماعیل (۱۳۸۱)، مبانی علم سیاست، تهران: انتشارات یاقوت.
۶. خلیل هدف، عنایت‌الله (۱۳۹۲)، تاریخ افکار سیاسی، چ ۲، کابل: انتشارات مستقبل.
۷. درخشنده، مریم؛ دهشیری، محمدرضا، چندجانبه‌گرایی فرهنگی؛ الگویی تعاملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران «فصل‌نامه مطالعات میان فرهنگی»، سال سیزدهم، شماره ۳۶، پاییز ۱۳۹۷.
۸. دوران‌دیش، لعل محمد، دین و سیاست؛ تقابل یا تفاهم، «مجله علمی-تحقیقی دعوت» سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۴۰۰، کابل: نشرات دانشگاه دعوت.
۹. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت‌نامه دهخدا، ج ۸، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. دهزاد، عبدالمنان، جایگاه منافع ملی در دولت‌های مدرن (با تأکید بر افغانستان پس از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰) «مجله علمی-تحقیقی دعوت»، سال دوم، شماره ۳ و ۴، خزان و زمستان ۱۴۰۰.
۱۱. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹)، دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در منطقه خلیج فارس، «فصل‌نامه سیاست»، دوره ۴۰، شماره ۴.

۱۲. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷) سیاست خارجی افغانستان، کابل: نشر دانشگاه خاتم‌النبین.
۱۳. سیستانی، محمداعظم (۱۳۹۳) مقدمه‌ای بر کودتای ۷ ثور و فجایع ۸ ثور در افغانستان، چ ۲، نشر آموزش ایران، درگوتنبرگ سویدن.
۱۴. صالحی جواد؛ رضوی، سیدکاظم، منافع ملی در چشم‌انداز نظری «فصل‌نامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی» سال هشتم، شماره سی‌ام، بهار ۱۳۹۰.
۱۵. فرهنگ، میر محمدصدیق (۱۳۶۷)، افغانستان در پنج قرن اخیر، پشاور: انتشارات انجنیر احسان‌الله مایار.
۱۶. گوزینی، استفانو، سوگانامی، لیتل، والتز و دیگران (۱۳۹۰) نظریه روابط بین‌الملل: پیشینه و چشم‌انداز، ترجمه: عبدالعلی قوام، سیداحمد فاطمی‌نژاد و سعید شکوهی، نشر قومس.
۱۷. مرادی، صاحب‌نظر (۱۳۹۴)، افغانستان در سده بیستم (از کرسی تا عبدالرحمن)، کابل: انتشارات سعید.
۱۸. منصوری، جواد (۱۳۶۵)، نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر.

وبسایت‌ها

۱. رویکرد: تاریخ نشر: ۱۳۹۵/۱/۱ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۷. - pishgam-pedia.rozblog.com/post ۱۶
۲. فوهرمند، منافع ملی و شناخت آن در دایره‌های کوچک، وبسایت افغان‌جرمن آنالین، تاریخ نشر: ۱۳/۲۰/۱۰/۱۰ تاریخ دریافت: ۱۳/۲/۲۰۱۴. - <http://www.afghan-german.de>
۳. علی‌رضا علوی‌تبار، منافع ملی و سیاست خارجی، نشر (۲۰۲۱، ۱۱، ۳۰)

دریافت (۲۰۲۳ ۷June) - <https://www.iran-emrooz.net/index.php/politic۲-more/۹۵۴۸۰>

۴. سپتا، ۱۳۹۷، در آستانهٔ چهلمین سال جنگ و ویرانی پیشنهادی برای بی طرفی افغانستان، نشر ۲۹ حمل ۱۳۹۷، دریافت ۱۷ جوزای ۱۴۰۲ - <https://am.media/a-proposal-for-the-neutrality-of-afghanistan>

۵. دستگیر نایل، ۱۳۹۳، پشتونستان خواهی، عامل تباهی افغانستان، تاریخ نشر: ۱۳۹۳/۹/۷، تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۲۰، قابل دریافت: <https://www.۲۸۱۵=khorasanzameen.net/php/read.php?id>

۶. فرید یونس، سردار محمد داوود: مختصری از اشتباهات و بدبختی افغانستان، تاریخ نشر: ۱۲ آبان ۱۴۰۰، تاریخ دریافت: ۲۷ جوزای ۱۴۰۲ ه.ش، لینک: <https://۲۲۹۲۵/۱۴۰۰/jawedan.com>

۷. محمد قاسم عرفانی، بازخوانی سیاست خارجی افغانستان؛ ۳۷ سال پس از تهاجم شوروی، تاریخ نشر: ۲۶ دسامبر ۲۰۱۶، تاریخ دریافت: ۲۰۲۳/۵/۶: <https://۳۸۴۳۵۰۱۱-www.bbc.com/persian/afghanistan>

نگاهی به ماهیت جمهوریت محمد داوود

دکتر مهران 



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۸۲

مقدمه

کشورها و ملت‌هایی که مسیر دشوار دموکراسی واقعی را موفقانه پیموده‌اند، اکنون به ثبات و توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی رسیده‌اند. برعکس، کشورهایی که هنوز در دام استبداد گیر مانده‌اند، اکثرآبی ثبات و شکننده و محروم‌اند.

گزارش‌های تاریخی به وضاحت بیان می‌کنند که محمد داوود در نخستین سخنرانی‌اش پس از کودتا، یگانه هدف خود از سرنگون ساختن نظام شاهی مشروطه را برگرداندن حکومت به مردم افغانستان عنوان می‌کند و تأسیس نظام جمهوری را در برابر نظام موروثی سلطنت، به مردم افغانستان مژده می‌دهد؛ اما واقعیت‌های تاریخ معاصر افغانستان نشان می‌دهند که روند دموکراسی‌سازی افغانستان دقیقاً از همین دوره متوقف شده و تا هم‌اکنون در یک بن‌بست تاریخی متوقف مانده است.

در این نوشته بر آن هستیم تا ماهیت و چیستی جمهوریت محمد داوود را در مقایسه با اصول و مبانی جمهوریت و همچنین در مقایسه با روند شکل‌گیری دموکراسی در نظام شاهی مشروطه، مورد بحث قرار بدهیم.

بررسی مفهوم و مبانی جمهوریت

کلمه‌ی جمهوریت به معنای توده‌ی مردم است و بالطبع حکومت جمهوری نیز به معنای حکومت توده‌ی مردم می‌باشد. واژه‌ی جمهوریت برگرفته از لغت Republic و از ریشه‌ی لاتینی Republic به معنای مربوط به همگان (Publics) است. پس از مصطلح

شدن واژه‌ی جمهوری، مراد از آن نوعی نظام سیاسی بود که به‌جای پادشاه و سلطان که اقتدار موروثی داشت، یک نفر از طرف مردم برای مدتی معین به هدف اداره‌ی امور کشور انتخاب شود.^۱

نظام جمهوریت در علوم سیاسی، نظامی شناخته‌شده و دارای تعریف واضح است و به نظامی گفته می‌شود که در آن جانشینی رئیس حکومت کشور موروثی نیست، مدت ریاست غالباً محدود است و انتخاب با رأی مستقیم یا غیرمستقیم انجام می‌شود.^۲

دموکراسی نیز به‌عنوان یک مفهوم هم‌معنا با جمهوریت، به معنای حکومتی است که به نوعی تصمیم‌گیری جمعی تعلق دارد. در این حکومت نمایندگانی از سوی اکثریت مردم انتخاب می‌شوند تا بر امور جمعی از جانب آنان تصمیم‌گیری کنند.^۳

تاریخ نشان می‌دهد که اندیشه‌ی دموکراسی به‌تدریج رشد کرده و قبل از آن دولت‌ها کوشیده‌اند تا با وسایل دیگری مردم را به فرمان‌برداری از خود معتقد کنند. با پیشرفت تمدن و رشد اندیشه‌ها، مسلّم شد که حکومت متکی بر زور، پایه و اساسی ندارد و حکومت باید مشروعیت خویش را از مردم بگیرد و به آن‌ها بابت رفتار و گفتار خود پاسخگو باشد.

برعکس نظام استبدادی، نظام‌های جمهوری و دموکراتیک مردم را از حاشیه به متن تصمیم‌گیری‌های سیاسی می‌آورند و معتقدند که مردم همان‌گونه که می‌توانند «سوژه»ی سیاسی باشند، می‌توانند «فاعل سیاسی» هم باشند. به همین دلیل، دانش سیاسی مهم‌ترین ویژگی جمهوریت را «مردم‌محور» بودن آن می‌داند.

یکی از تدابیر سنجیده‌شده در نظام‌های جمهوری برای جلوگیری از استبداد، این است که در این نظام حاکم مادام‌العمر وجود ندارد و با این کار علاوه بر اینکه زمینه‌ی

۱. عباس شفیعی‌نیا، ۱۳۹۷، ص ۷۲.

۲. محمد محق، ۱۳۹۸.

۳. ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۲، ص ۶۳.

ورود چهره‌های نو به عرصه‌ی رهبری را فراهم کرده، اگر حاکمی به خطا رفت، راه آسان و کم‌هزینه‌ای برای پایان دادن به کار او پیش‌بینی شده که نیازی نمی‌افتد تا برای به زیر کشیدن حاکمان از اریکه‌ی قدرت، خون فراوانی ریخته شود و آشوب‌های بزرگی برپا گردد.^۱

همان‌گونه که اشاره رفت، جمهوریت در اصل بر خواست و اراده‌ی جمهور مردم استوار است که در تعیین سرنوشت سیاسی خود و کشور نقش مهم و براننده دارند. مردم به دلیل اینکه منشأ حاکمیت حاکمان هستند، خود را نسبت به حاکمان سربلند و سرافراز محسوب می‌کنند.

ساختار قدرت در دهه‌ی دموکراسی افغانستان

از شواهد و منابع تاریخی به وضاحت قابل استنباط است که روند واقعی دخالت اراده‌ی مردم در تصمیم‌گیری‌های کلان حکومتی، به صورت نسبی اما واقعی در دهه‌ی دموکراسی در افغانستان آغاز شد. در این دوره در حد اقتضائات و ظرفیت جامعه‌ی آن روز افغانستان، آهسته‌آهسته پایه‌های دموکراسی، برابری، آزادی، تبارز اراده‌ی ملی و تفکیک قوا در افغانستان، گذاشته شد. نکته‌ی حائز اهمیت اینکه روند دموکراسی‌سازی تنها یک امر اعطایی از جانب پادشاه افغانستان نبود، بلکه نشان‌دهنده‌ی خواست جمعی، مخصوصاً خواست اصلی روشن‌فکران ملی‌گرا از جمله مشروطه‌خواهان بود. شاه در حقیقت این خواست مردم را همراهی کرد و سرانجام این مطالبه و اراده‌ی مشترک با تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳، تبدیل به یک روند قانونمند شد. البته قابل یادآوری است که به یقین اکثریت مردم افغانستان در آن روزگار دقیقاً نمی‌دانستند که دموکراسی چه مفهومی دارد؛ اما بدون شک بخش اعظم مردم خواهان حقوق مساوی شهروندی، آزادی‌های فردی و حق سهم‌گیری در تصامیم سیاسی بودند.

در قانون اساسی ۱۳۴۳ برای بار اول در تاریخ افغانستان مفهوم ملت و دولت به

۱. محمد محق، همان.

معنای بهتر و مدرن آن تبلور یافت. طوری که دیده می‌شود، شاه افغانستان نیت آن را داشت تا حکومت و ملت جایگاه قانونی خود را پیدا کنند و قانون اساسی به معنای واقعی‌اش در کشور تطبیق شود، نه اینکه مانند نظام‌های پس از آن، دولت و حاکمان احکام قانون اساسی را بیشتر از دیگران نقض کنند. البته در این جا باید تذکر داد که شاه با اینکه طرفدار دموکراسی بود، اما قانون احزاب را امضا نکرد و شاید از نفوذ بیش از حد گروه‌های سیاسی در کشور هراس داشت.

در خصوص مفهوم و ماهیت قانونی ملت و دولت در نخستین ماده‌ی قانون اساسی سال ۱۳۴۳ این گونه تصریح شده است: «افغانستان دولت پادشاهی مشروطه، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه است. حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را مطابق به احکام قانون دارا باشند. بر هر فرد از افراد مذکور کلمه‌ی افغان اطلاق می‌شود.»^۱

براساس ماده‌ی ۲۵ این قانون اساسی «تمام مردم افغانستان بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون، حقوق و وظایف مساوی دارند.»

در این قانون اساسی جایگاه اراده‌ی مردم در حاکمیت ملی به صورت واضح مطرح شده است. در ماده‌ی چهل و یکم این قانون اساسی آمده است: «شورای افغانستان مظهر اراده‌ی مردم است و از قاطبه‌ی ملت نمایندگی می‌کند. مردم افغانستان توسط شورا در حیات سیاسی مملکت سهم می‌گیرند. هر عضو شورا در حالی که از يك حوزه معین انتخاب شده، در موقع اظهار رأی مصالح عمومی افغانستان را مدار قضاوت خود قرار می‌دهد.»

بر همین اساس در ماده‌ی شصت و ششم قانون اساسی بیان شده است: «اعضای ولسی جرگه می‌توانند از حکومت استیضاح نمایند.»

مطابق ماده‌ی هشتادونهم این قانون اساسی حق رد یا تأیید رئیس حکومت به

۱. قانون اساسی دوره دموکراسی، ۱۳۴۳، ماده اول.

نمایندگان ملت اختصاص یافت. در این ماده آمده است: «حکومت توسط شخصی که از طرف پادشاه به حیث صدراعظم موظف شده، تشکیل می‌گردد. اعضا و خط مشی حکومت توسط صدراعظم به ولسی جرگه معرفی می‌شود و جرگه پس از مباحثه راجع به اعتماد بر حکومت تصمیم می‌گیرد. در صورت صدور رأی اعتماد، فرمان پادشاهی راجع به تعیین رئیس و اعضای حکومت دایر می‌گردد. سپس صدراعظم خط مشی حکومت را به مشرانو جرگه معرفی می‌نماید.»

همچنان که ساختار قدرت سیاسی و تفکیک قوا در این قانون اساسی به وضاحت مشخص شده، آزادی‌های عمومی مردم نیز به خوبی تبیین شده‌اند. در ماده‌ی ۲۶ این قانون با صراحت تمام بیان شده است که «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، محدودی ندارد.»

با این هم، در ماده‌ی ۳۱ این قانون اساسی بازهم تصریح شده است: «آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله‌ی گفتار، نوشته، تصویر یا امثال آن مطابق قانون اظهار کند. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد. اجازه و امتیاز تأسیس مطابع عمومی و نشر مطبوعات تنها به اتباع دولت افغانستان مطابق به احکام قانون داده می‌شود.»^۱

ساختار قدرت در جمهوریت محمد داوود

از آنجایی که قانون اساسی بازتاب‌دهنده‌ی خواست و اراده‌ی واقعی مردم یک کشور است، قانون اساسی دولت‌ها در گام نخست واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن کشور را به تصویر می‌کشد. از این رو، قانون اساسی به مثابه‌ی سندی است که ساختار قدرت سیاسی را ترسیم می‌کند و حاکمان را ملزم می‌سازد تا هم احکام این قانون را تطبیق کنند و هم خود از آن پیروی نمایند. تاریخ افغانستان نشان می‌دهد که حاکمان افغانستان در موارد متعددی به جای صیانت از قانون، خود خلاف احکام قانون

۱. قانون اساسی دوره دموکراسی، ۱۳۴۳، ماده‌ی ۳۱.

رفتار می‌کنند. بررسی متن قانون اساسی نظام جمهوری محمد داوود نیز نشان می‌دهد که تا حدودی تلاش شده است در احکام این قانون اساسی، اصول جمهوریت مطرح و نسبتاً برجسته نشان داده شود؛ اما در عمل، محمد داوود قانونی را که خود ساخته بود، نقض کرد و جمهوریتی را که می‌بایست بر خواست و اراده‌ی شهروندان بنا شود و به پیش برود، تبدیل به نظام دیکتاتوری و استبدادی کرد.

قانون اساسی نخستین جمهوریت افغانستان به رهبری محمد داوود در مقایسه با زمان خودش، یک قانون اساسی نسبتاً درخور تأیید است، اما مشکل از جایی شروع شد که محمد داوود به این قانون نه تنها پای بندی نشان نداد، بلکه عملاً در برابر آن ایستاد. در قانون اساسی جمهوریت نخست بر مسائل و موضوعات «آزادی، ترقی، حق و عدالت، صلح، اصول برادری و برابری، ارتقای مادی و معنوی افغانستان» چندین بار تأکید شده است. در ماده‌ی چهارم و پنجم این قانون آمده است که «تأمین دموکراسی متکی بر عدالت اجتماعی و منافع مردم» و «احترام به آزادی و کرامت انسانی و از بین بردن هر گونه تعذیب و تبعیض» در کشور از وظایف عمده‌ی دولت می‌باشد.^۱ اما رفتار و کردار محمد داوود نه تنها با این ماده‌های قانون اساسی هم‌خوانی نداشت، بلکه در جمهوریت او چیزی به نام عدالت اجتماعی، دموکراسی، عدالت و برابری نیز دیده نمی‌شد.

همچنان در ماده‌ی بیست و یکم این قانون تصریح شده که «حاکمیت ملی در افغانستان به مردم تعلق دارد»، اما او توسط یک کودتا به قدرت رسید و به دلیل بی‌اعتمادی‌ای که به مردم داشت، رهبری چندین نهاد مهم حکومتی را افزون بر پست ریاست جمهوری (صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر خارجه) به دست گرفت. عبدالصمد غوث در کتاب «سقوط افغانستان» آورده است که «سردار داوودخان عقیده داشت که به دلیل بیگانه بودن مردم با نظام پارلمانی و احزاب سیاسی کار را باید از یک حکومت تک‌حزبی آغاز کرد.»^۲

۱. قانون اساسی محمد داوود، ۱۳۵۵.

۲. صمد غوث، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹.

تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که همه دیکتاتوران جهان از گذشته‌ها تا عصر ما، همین گونه می‌اندیشیده‌اند و مردم را به دلیل اینکه صلاح مملکت را درست تشخیص داده نمی‌توانند، از منابع قدرت دور نگهداشته‌اند. همین باور را محمد داوود نیز داشته است. غافل از اینکه مردمی که صرفاً نقش «تماشاگری» را داشته باشند و در چپستی و چگونگی سیاست کشورشان نقش و سهمی نداشته باشند، نه تنها با مفاهیم سیاسی و جمهوریت آشنا نمی‌شوند، بلکه از آن نفرت پیدا می‌کنند و در صدد براندازی آن می‌برآیند. شگفتی آن جاست که تاریخ در افغانستان به شکل تراژیک خودش هر بار تکرار می‌شود و از شواهد این گونه استنباط می‌گردد که هم‌اکنون با حاکمیت مجدد طالبان، تاریخ افغانستان دوباره در یک سرایشی خطرناک قرار گرفته است. استبدادی که اکنون جامعه‌ی افغانستان را فراگرفته است، مانند دوره‌ی محمد داوود مسیر نقد و اصلاح و جلوگیری از یک فاجعه‌ی دیگر را به کلی مسدود کرده است. در نظام جمهوریت محمد داوود نیز نقد کردن رئیس جمهوری جرم شمرده می‌شد. در ماده‌ی چهل و ششم قانون اساسی حکومت جمهوری آمده که «وفاداری به اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و نظام جمهوری و احترام به رئیس جمهور» الزامی است؛ یعنی یک شهروند نمی‌توانست کودتای محمد داوود و شخص او را در یک نظام جمهوری نقد کند. اگر کسی چنین اشتباهی را مرتکب می‌شد، حکومت جمهوری محمد داوود، براساس همین قانون، او را محاکمه می‌کرد.

محمد داوود طوری که سال‌های بعدی نشان داد، به هیچ‌یک از وعده‌هایش وفا نکرد و نظام سیاسی کشور را طوری تغییر داد که خودش یگانه محور قدرت بود. او به این شکل به مراتب قدرتمندتر از محمد ظاهرشاه در دوره‌ی چهل ساله‌ی سلطنتش بود.^۱ در کل نظام جمهوریت محمد داوود باورمند به کثرت‌گرایی سیاسی، قومی و فرهنگی در افغانستان نبود، حال آنکه جامعه‌ی افغانستان ضرورت حیاتی به کثرت‌گرایی دارد. محمد داوود کثرت‌گرایی را به رسمیت نمی‌شناخت و جز روایت حاکم، به روایت‌های

۱. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۱۸.

دیگر حرمت و احترام قائل نبود. آن روایت حاکم هم، روایت انسانی و مدنی و مدرن نبود؛ بل روایت یک‌جانبه، انحصاری، قومی و قبیله‌ای بود. چنانچه پژوهشگران تصریح کرده‌اند، محمد داوود تنها نام «جمهوریت» را حفظ کرد و در عمل تمام اصول اساسی جمهوریت را زیر پا گذاشت.^۱

نتیجه‌گیری

بررسی ماهیت و رفتار نظام جمهوری محمد داوود نشان می‌دهد که جمهوریت او به دلیل عدم پذیرش تکثرگرایی سیاسی، نبود احزاب سیاسی و برخوردهای استبدادی و بی‌اعتنایی به رأی و دیدگاه‌های مردم، ماهیتاً یک نظام جمهوری نبوده است. نظام جمهوریت بر پایه اقتدار شهروندان استوار است، ولی در تصمیم‌گیری‌های محمد داوود، مردم هیچ نقش و جایگاهی نداشتند. به گواهی تاریخی، جمهوریت محمد داوود هر چه بود، جمهوریت نبود؛ چون جمهوریت تنها اسم نیست، بلکه مجموعی از ارزش‌ها و روش‌های خاص سیاسی و مردمی است.

1. Arwin Rahi, 2020, sight: Diplomat.

منابع:

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹)، تاریخ افغانستان؛ یادداشت‌ها و برداشت‌ها، ج ۱، کابل: نشر واژه.
۲. عباس شفیعی‌نیا (۱۳۹۷)، وفاداری به دوگانه جمهوریت و اسلامیت شرط انقلابی ماندن، فصل‌نامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی، شماره ۲۶.
۳. غوث، عبدالصمد (۱۳۷۸)، سقوط افغانستان، مترجم طغیان ساکایی، ناشر، دانش خپرونه تولنه، پشاور، پاکستان.
۴. گلپایگانی، علی ربانی (۱۳۸۲)، آزادی و دموکراسی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم، مؤسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی.
۵. محق، محمد (۱۳۹۸/۱۲/۱۵) افغانستان، امارت یا جمهوریت، سایت بی‌بی‌سی فارسی.
۶. مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان (۱۳۸۶) ناشر: وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، کابل.

کودتای محمد داوود

و شکل‌گیری شکاف‌های اجتماعی در افغانستان

محمد علی حسینی^۱

۱. پژوهشگر و استاد دانشگاه.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۸۲

چکیده

تضادها و شکاف‌های اجتماعی از خصوصیت‌های بارز یک جامعه است. نمی‌توان جامعه‌ای را پیدا کرد که در آن هیچ نوع تضاد و خشونتی وجود نداشته باشد؛ زیرا هر جامعه‌ای متشکل از افراد است و فکر و رفتار همه انسان‌ها دقیقاً مانند هم نیست. کشورهای جهان به اندازه‌ی موفقیت خود در پروسه دولت‌سازی و ملت‌سازی، تلاش کرده‌اند شکاف‌های اجتماعی را مدیریت کنند. شکاف‌های اجتماعی در افغانستان نه تنها توسط دولت‌های افغانستان کاهش نیافت و غیرفعال نشد، بلکه هر نظام سیاسی بنابر اهداف خود کوشش کرد تا از آن در راستای تقویت قدرت خود استفاده کند. بنابر گواهی تاریخ معاصر افغانستان، شکاف‌های اجتماعی با کودتای محمد داوود بیشتر زمینه‌ی رشد و تبارز یافت و در طول نیم قرن اخیر با شعله‌ور شدن جنگ‌های داخلی، به اوج خود رسید. شکاف‌های اجتماعی در شرایط فعلی افغانستان بیشتر از گذشته فعال است و راهکارهای حکومت حاکم در افغانستان برای مدیریت این شکاف‌ها، رهگشا به نظر نمی‌رسد.

کلیدواژه‌ها: شکاف‌های اجتماعی، تضادهای اجتماعی، جنگ‌های داخلی افغانستان.

مقدمه

افغانستان سرزمین تنوع و تعدد قومی، زبانی، نژادی، سمتی و مذهبی است. این تنوع می‌توانست منبع قدرت ملی باشد، ولی کارویژه‌های ناقص و پرورش نیافته‌ی این عناصر، زمینه‌های قوام و دوام روح مشترک ملی را کم‌رنگ و ضعیف ساخته است. تأکید بر پای‌بندی‌های قبیله‌ای، پافشاری بر ارزش‌ها و خرده‌فرهنگ‌های تباری و مقدم شمردن نمادهای عشیره‌ای به جای سمبول‌های ملی، از جلوه‌های آشکار پرورش نیافتگی و نقصان روح ملی به‌شمار می‌رود که نمایه‌های ساختاری چندپاره را در واحد سیاسی افغانستان تبلور بخشیده‌اند. تعدد گروه‌های قومی، نژادی و زبانی، حیات مجزا و ناهمگون آن‌ها و ماندن در قید و بست سنت‌های قبیله‌ای و قومی، مانعی در جهت معرفی و تثبیت ارزش و منافع ملی مشترک می‌شود؛ زیرا هویت ملی و ارزش‌های ملی را گروه‌های مختلف قومی بر مبنای علایق و منافع خود تعریف می‌کنند. از سوی دیگر، از منظر جامعه‌شناسی سیاسی موجودیت شکاف‌های اجتماعی تأثیر زیادی در بروز و افزایش ناآرامی‌های سیاسی و به تبع آن، توسعه‌نیافتگی دارد. در واقع شکاف‌های اجتماعی خطوط تمایز میان گروه‌ها و نیروهای اجتماعی است که آن‌ها را رویارو و یا در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که از کودتای سال ۱۳۵۲ به رهبری محمد داوود به این سو، شکاف‌های سیاسی-اجتماعی به‌طور عمده رنگ قومی، مذهبی، نژادی و منطقه‌ای یافته‌اند. یکی از دلایل مهم ازدیاد شکاف‌های اجتماعی در افغانستان، این است که دولت‌ها، بعد از کودتا با ایجاد مرزبندی‌های مصنوعی، بذر شکاف‌های قومی و مذهبی را افشاند و آن را پرورش داده‌اند. در این نوشته پس از بررسی نظری شکاف‌های اجتماعی، نقش کودتای محمد داوود در ایجاد و تقویت شکاف‌های اجتماعی در افغانستان، مورد بحث قرار می‌گیرد.

گفتار اول: مبانی و مفاهیم نظری

۱. کودتای نظامی

دخالت نظامی در سیاست، یک پدیده‌ی گسترده در جوامع توسعه‌نیافته به‌شمار می‌آید که نشان‌دهنده‌ی سیاست‌زدگی نیروها و نهادهای اجتماعی است. در چنین جوامعی، سیاست از استقلال، انسجام و تطبیق‌پذیری بی‌بهره است و همه نیروها و گروه‌های اجتماعی، مستقیماً به درون صحنه سیاست کشیده می‌شوند.^۱

کنشگری سیاسی نظامیان به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم یکی از ویژگی‌های حکمرانی در کشورهای دیکتاتوری است. معمولاً نظامیان در فضای سیاسی کشورهای استبدادی حضوری پررنگ‌تری دارند. در یک تحلیل عمیق‌تر، وقوع کودتا از یک سو به خواست و انگیزه‌ی آگاهانه‌ی برخی از نیروهای نظامی و از سوی دیگر به شرایط سیاسی و اجتماعی بستگی دارد. بر همین اساس، وقتی مشروعیت سیاسی نظام، کارایی نهادهای سیاسی و مشارکت مردم در سیاست بالا باشد، احتمال وقوع کودتا کاهش می‌یابد. در چنین شرایطی، میزان مقاومت در مقابل اقدامات نظامیان افزایش پیدا می‌کند. به‌لحاظ تجربه‌ی تاریخی آن کشورها کودتاخیز بوده‌اند که فاقد جامعه‌ی مدنی نیرومند، ساختار حزبی جاافتاده و افکار عمومی سازمان‌یافته بوده‌اند.^۲

کودتا در نظام‌های دیکتاتوری ممکن است در درون دستگاه رهبری سیاسی روی دهد و گروهی با توطئه و دسته‌بندی، قدرت را از دست گروه حاکم به‌در آورند، ولی رایج‌ترین صورت آن که در جهان امروز بسیار روی می‌دهد، قیام علیه دستگاه رهبری سیاسی کشور از درون ارتش و افتادن قدرت به‌دست ارتشیان یا دست‌به‌دست گشتن آن در میان ایشان است.^۳

۱. علیرضا ازغندی، ۱۳۷۸، ص ۲۸.

۲. حسین بشیریه، ۱۳۸۰، ص ۳۴.

۳. م. مصباح‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۳۲۴.

روی هم رفته کودتاها را می توان از لحاظ ماهیت و عملکرد سیاسی به گونه های زیر تقسیم بندی کرد:

الف: نخست کودتاهایی که توسط نظامیان علیه حکومت های ارتجاعی و واپس گرا در جامعه ی فاقد توسعه سیاسی و اجتماعی صورت می گیرد. این گروه معمولاً با رویکرد مثبت ارزیابی شده و خود را ناجی ملت تلقی می کنند.

ب: نوع دوم کودتایی است که توسط نظامیان محافظه کار و احتمالاً واپس گرا علیه یک حکومت مردمی و مرفعی صورت می گیرد. این دسته از کودتاها عموماً خائنانه تلقی می گردند.

ج: نوع سوم که شایع ترین نوع کودتاست، توسط بخشی از نیروهای مسلح علیه بخشی دیگر از همان نیروها انجام می گیرد. این نوع با جابه جایی نخبگان قدرت و بدون تغییرات ملموس در ساختارهای سیاسی و اجتماعی اتفاق می افتد.^۱

۲. مفهوم شکاف های اجتماعی

مقوله شکاف اجتماعی یکی از اساسی ترین موضوعات جامعه شناسی سیاسی تلقی می شود که جایگاه ویژه ای در تحلیل و بررسی ساختارهای یک نظام اجتماعی دارد. مفهوم شکاف های اجتماعی به نوعی تداعی کننده تضاد و تفاوت اجتماعی نیز است؛ زیرا مبنای اصلی شکاف های اجتماعی، شناسایی نقاط افتراق و تفاوت های موجود در میان گروه های اجتماعی می باشد. شکاف اجتماعی عملاً موجب تفکیک و تقسیم گروه های فعال جامعه می گردد^۲؛ از این رو که شکاف اجتماعی در ذات خود، ستیز و تعارض اجتماعی را پرورش می دهد و ستیز اجتماعی نیز مبنای توزیع و تخصیص قدرت است.^۳ از سوی دیگر، نحوه ی توزیع و تخصیص قدرت نیز می تواند موجب شکاف های

۱. علیرضا ازغندی، ۱۳۷۸، ص ۲۲.

۲. خلیل الله سردارنیا و فایزه کیانی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۸.

۳. حسین بشیریه و حسین قاضیان، ۱۳۸۰، ص ۵۵.

اجتماعی در سطح جامعه شود.

شکاف اجتماعی را نباید با تمام انواع تقابل و تعارض اجتماعی یکی دانست؛ زیرا برخی از انواع تقابل‌های اجتماعی، سطحی، مقطعی و زودگذرند و افراد درگیر در آن، بخش بسیار کوچکی از جامعه را شامل می‌شوند. شکاف در اجتماع شامل آن دسته از تقابل‌های اجتماعی می‌شود که موجب ایجاد گسست، صف‌آرایی و گروه‌بندی در جامعه شود و بتواند بین افراد و گروه‌های مختلف جامعه مرزها و دیوارهای بلند هویتی و ایدئولوژیکی به وجود بیاورد.^۱

گفتار دوم: کودتای محمد داوود و شکل‌گیری شکاف‌های اجتماعی

افغانستان مانند خیلی از کشورهای دیگر دارای تعدد گروه‌های قومی، مذهبی، زبانی و منطقه‌ای است. روابط این گروه‌ها با یکدیگر بیشتر در نسبت با نظام سیاسی و ماهیت سیاست‌های دولت تجسم یافته است. نهاد دولت در افغانستان به علت اینکه ناشی از تصورات، باورها و ارزش‌های قومی است، به متغیر اصلی فعال‌سازی و تراکم شکاف‌های اجتماعی مبدل شده و پتانسیل تقویت و توسعه‌ی بحران‌ها را در جامعه افزایش داده است. این وضعیت، از یک سو به تخریب پیش‌زمینه‌های گفت‌وگوی میان‌گروهی و افزایش سطح تنش‌های قومی انجامیده و از سویی به بازتولید و تداوم بحران مشروعیت و کارآمدی در نهاد دولت منجر شده است.

افغانستان دیرزمانی است که موزیم اقوام مختلف خوانده شده است، با این حال تنها کشوری نیست که اقوام متعددی را در خود جای داده است. آنچه مایه‌ی تفاوت جامعه‌ی افغانی با سایر جوامع است، حاکمیت منطق قبیله و عقلانیت قبیله‌ای بر روابط اجتماعی و سیاسی آن و تعارضات پیرامونی قومی و قبیله‌ای است که مانع شکل‌گیری هویت واحد ملی و جامعه‌ی هم‌سو در این کشور گردیده و روند ملت شدن در آن، تاکنون با

۱. ابوذر عمرانی و همکاران، ۱۳۹۷، ص ۱۰۷.

ناکامی روبه‌رو شده است.^۱

پس از پیروزی کودتای محمد داوود، اختلاف بر سر به‌دست آوردن مناصب و منابع بیشتر موجب تنش و شکل‌گیری شکاف‌های اجتماعی شد. گروه‌های مختلف سیاسی به جای تقویت ساختار دولت و ملت، به هدف حفظ حوزه‌ی قدرت نفوذ خود، به انگیزه‌های قومی و ایدئولوژیک بیشتر دامن زدند. این‌گونه بود که شکاف‌های اجتماعی به گونه‌های ذیل در مراحل مختلف تاریخ سیاسی معاصر افغانستان رشد و تبارز یافت که عبارتند از:

۱. شکاف‌های قومی

بافت پیچیده‌ی قومی و قبیله‌ای در افغانستان به گونه‌ای بوده است که در موارد زیادی برخورد اعضای بعضی اقوام با اعضای برخی از واحدهای قومی و تباری دیگر بیشتر تبعیض‌آلود و تحقیرآمیز بوده است.^۲

در تاریخ افغانستان، سیاست و رفتارهای اجتماعی به‌شدت متأثر از ساختارهای قومی و قبیله‌ای بوده که در برخی از مقاطع تاریخی، با تشدید شکاف‌های اجتماعی، شاهد برخی تعارضات سیاسی در بین جامعه و به‌خصوص در بین نخبگان بوده‌ایم. به دلیل تأثیرگذاری عمیق ساختارهای قبیله‌ای بر رفتار و فرهنگ سیاسی جامعه، سیاست‌مداران افغانستان نیز معمولاً از این عنصر استفاده‌های ابزاری کرده و موجب استحکام ساختارهای قبیله‌ای و قومی در جامعه شده‌اند. از آنجایی که هیچ‌گاه فرآیند ملت‌سازی به مفهوم مدرن در افغانستان با موفقیت سپری نشده، ساختار قبیله‌ای و قومی همچنان نقش بسیار مؤثری را تاکنون روی فرهنگ سیاسی و رفتار جامعه داشته است.^۳ بنابراین، می‌توان گفت که زیرساخت زندگی سیاسی اجتماعی در افغانستان هنوز دارای ریشه‌های

۱. م. مصباح‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۹۰.

۲. ر. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۳۴۱.

۳. ناصری داوودی، ۱۳۸۱، ص ۲۳.

عمیق قومی و قبیله‌ای است که گاهی تحت تأثیر برخی عوامل بیرونی و احیاناً داخلی، ممکن شدت و ضعف پیدا کند، ولی همچنان به عنوان آتش زیر خاکستر نهفته است. در دهه‌ی دموکراسی برای اولین بار کوشش شد تا با ایجاد ارگان‌های دموکراتیک، به همه باشندگان افغانستان امکان سهم‌گیری در تصمیم‌گیری‌های سیاسی میسر گردد. اگر آن تجربه دوام می‌یافت، امکان این وجود می‌داشت که شکاف‌های اجتماعی که ناشی از تعصبات قومی بود، به مرور زمان کم‌رنگ‌تر شود؛ اما کودتای محمد داوود آن فرصت را از مردم گرفت.

کودتای محمد داوود و تحولات تلخی که پس از آن در عرصه‌ی سیاسی افغانستان پدید آمد، بیش از گذشته شکاف‌های اجتماعی را تقویت کرد و باعث شکل‌گیری قدرت‌های محلی و قومی شد. اگر نگاهی به تحولات، تعامل و تقابل بین گروه‌ها و اعضای احزاب سیاسی که از زمان کودتای محمد داوود تا سقوط طالبان به وجود آمده است بیندازیم، این امر را به وضوح مشاهده خواهیم کرد، به گونه‌ای که هر حزب در واقع نماینده یک قوم در افغانستان بوده است.

پس از فروپاشی نظام داوود و ظهور حکومت کمونیستی، افغانستان بیشتر به سمت شکاف‌های اجتماعی و تضادهای گروهی کشیده شد. در حکومت مارکسیستی افغانستان از همان ابتدا افرادی با تفکر قوم‌گرایی روی کار آمدند که سعی در قومی کردن حکومت داشتند. افراد بلندپایه‌ی آن‌ها که به دلیل قساوت و کشتار مردم شهرت پیدا کرده بودند، بیشتر روی مسایل قومی و نژادی تأکید داشتند. لذا آن‌ها با تحریک احساسات قومی و مذهبی جنایاتی را نیز مرتکب شدند که در تاریخ برخورد اقوام افغانستان تا آن زمان کم‌سابقه بود. قوم‌گرایی حتا در داخل حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در اصل خود را انترناسیونالیست می‌خواند، به اندازه‌ای بود که برخی از اعضای غیرپشتون آن همانند طاهر بدخشی انشعاب جدیدی را در حزب ایجاد کردند. آنان حزب جدید را «حزب ستم ملی» نام نهادند و مدعی بودند که تضاد اصلی در افغانستان تضاد قومی است.

مسئله‌ی تضاد قومی گرچه در ابتدای جهاد در میان مجاهدین تعطیل شد، چون استدلال مجاهدین مسلمان این بود که چنین کاری با ایدئولوژی و ارزش‌های اسلامی ناسازگار است، ولی به‌زودی روشن گردید که ماهیت اصلی این گروه‌ها براساس قوم و قبیله سازمان یافته بود. از آنجا بود که بار دیگر برای همگان روشن شد که اقوام افغانستان اگرچه ممکن است در مواقع حساس در مقابل بیگانگان به‌صورت متحد و منسجم عمل کنند، ولی در مسائل داخلی هیچ‌گاه در یک چهارچوب کلان ملی به همگرایی و پذیرش متقابل نخواهند رسید. در دوره‌ی طالبان در دهه‌ی هفتاد نیز شکاف‌های اجتماعی بیشتر از هر دوره دیگر شدت یافت و حتا جامعه به مرز فروپاشی پیش رفت. شواهد نشان می‌دهند که حکومت طالبان این بار نیز، همان شیوه و مسیر گذشته را در پیش گرفته و دارد آن را تقویت می‌کند.

براین اساس، با کودتای محمد داوود و از بین رفتن نظام نو بنیاد دموکراسی، بحران در افغانستان آغاز شد. بحران می‌تواند در هر جامعه‌ای باعث تضعیف ساختارها و قدرت دولتی شود. دولت ضعیف، نمی‌تواند یکی از نیازهای اساسی مردم را که امنیت است، برآورده سازد. در چنین شرایطی، خانواده، قوم و قبیله برای افراد نقش مهم و حتا حیاتی پیدا می‌کنند. از همین روست که بعد از کودتای محمد داوود مردم افغانستان اکثراً هر سال بیشتر از سال گذشته در گرداب قوم و قبیله غرق می‌شوند. قوم‌گرایی در سال‌های اخیر بزرگ‌ترین مانع برای حل مشکلات افغانستان بوده است.

۲. شکاف مذهبی

یکی از ابزارهای سیاسی که همیشه از سوی دولت‌مداران مورد استفاده قرار گرفته، دین و مذهب بوده است. دین و مذهب در طول تاریخ و در همه‌ی کشورهای جهان وسیله‌ای در دست قدرت‌مندان بوده تا توسط آن احساسات و حتا افکار و رفتار مردم را کنترل کنند. در افغانستان نیز دین و مذهب دایماً کاربرد داخلی و خارجی داشته است. دین و مذهب در بُعد داخلی به قدرت مشروعیت بخشیده و در بُعد خارجی، توجیهی بوده برای

حمله بالای کشورهای همسایه و یا دفاع در مقابل حملات بیگانگان. به‌طور مثال، امیر عبدالرحمان که قصد کنترل مناطق هزاره‌نشین را داشت، به حملات خود صبغه دینی بخشید و جنگ در مقابل اهل تشیع را، جهاد در راه اسلام خواند. تعصب در مقابل اهل تشیع در افغانستان، در ابعاد مختلف تا امروز به‌شدت ادامه دارد. امیر حبیب‌الله کلکانی نیز شعار جهاد در راه اسلام را سر می‌داد و خود را خادم دین رسول‌الله لقب داده بود. همه دولت‌مداران افغانستان بر نقش و قدرت دین و مذهب در جامعه واقف بوده‌اند. در این میان شاه امان‌الله و سران حزب دموکراتیک افغانستان، مستثنا نیستند که در نتیجه نیز سرنوشت خوبی نداشتند. براین اساس نقش دین و مذهب تا امروز در افغانستان بی‌حد برجسته و بارز است. از همین روست که تنظیم‌های جهادی و طالبان دایماً با کارت دینی/مذهبی بازی می‌کنند. این دو گروه مشروعیت خود را از دین می‌گیرند، نه از مردم. با کودتای محمد داوود و سهم‌گیری حزب دموکراتیک خلق در حکومت، برخورد خشونت‌آمیز علیه جمعیت‌های اسلامی با استفاده از امکانات دولتی آغاز شد. برخی این گمان را داشتند که دولت در مقابل دین و باورهای مردم قرار گرفته است.

تنش‌های مذهبی و فرقه‌ای در افغانستان به اشکال گوناگون ظهور یافته و تاکنون ادامه دارد. در دوران حکومت کمونیستی اگرچه همه کسانی که با اقدامات آن‌ها به مخالفت برمی‌خاستند، بازداشت و حتا اعدام می‌شدند، اما اقلیت‌های مذهبی بیشتر رنج می‌بردند.

تضاد مذهبی در میان مجاهدین اگرچه در ابتدا کم‌رنگ جلوه داده می‌شد، چون همه به کمونیست‌ها به‌عنوان دشمن مشترک نگاه می‌کردند، اما ایجاد تنظیم‌های هشت‌گانه و هفت‌گانه در ایران و پاکستان، عکس این ادعا را ثابت می‌کند. بعد از پیروزی نسبی مجاهدین و تشکیل حکومت موقت در پشاور پاکستان، برای شیعه‌ها هیچ سهم عمده‌ای در حکومت در نظر گرفته نشده بود.^۱

۱. روبین، آر، ب، ۱۳۸۶، ص ۲۴۵.

در آن دوره تضاد و جنگ‌های مذهبی شدت بیشتر گرفت که با سقوط مجاهدین و روی کار آمدن گروه طالبان، شکاف‌های مذهبی بیشتر از هر دوره‌ی دیگر تشدید شد و در حال حاضر نیز ادامه دارد.

براین اساس، دولت‌ها در افغانستان از دین و مذهب بیشتر برای ایجاد تفرقه، کنترل مردم و تحکیم قدرت استفاده کرده‌اند که باعث ایجاد شکاف‌های عمیق اجتماعی شده است؛ اما دین و مذهب بعد از کودتای محمد داوود بیشتر از همیشه در متن سیاست‌های سرنوشت‌ساز مردم افغانستان قرار گرفته است.

۳. شکاف زبانی

در افغانستان از قدیم‌الایام زبان‌های متعددی وجود داشته‌اند، اما مسئله‌ی زبان تا زمان سلطنت امیر حبیب‌الله در آغاز قرن بیست مشکلی را در مناسبات مردم با یکدیگر و در ارتباط‌شان با مقامات دولتی ایجاد نکرده بود. زبان به‌هیچ‌یکی از ابزارهای سیاسی در دست دولت، با تئوری‌های محمود طرزی در افغانستان مورد سوءاستفاده قرار گرفت. محمود طرزی طی دو مقاله در سراج‌الانبار، زبان فارسی را زبان بیگانه و زبان پشتو را زبان ملی افغانستان خواند. این درحالی است که زبان فارسی در ۷۰۰ سال پیش از تأسیس امپراطوری درانی به پختگی رسیده و از آنجا به سراسر منطقه گسترش یافت. زبان فارسی در زبان همه باشندگان افغانستان امروز است، همان‌طور که پشتو و یا اوزبکی زبان همه باشندگان این کشور است.

تعصب زبانی را که محمود طرزی دامن زد و در دوره‌ی محمدنادر شاه ابعاد وحشتناک به‌خود گرفت، به‌گونه‌ای که محمدنادر شاه، محمدگل خان مومند، وزیر داخله را به‌عنوان رئیس تنظیمیه به ولایات شمالی که اکثر ساکنان آن فارسی‌زبان و ترک‌زبان بودند، فرستاد تا زبان پشتو را بالای آن‌ها تحمیل کند. محمدگل خان در آنجا نظریه‌ی برتری‌خواهی قومی و زبانی‌اش را به اجرا گذاشت و مردم فارسی‌زبان و ترک‌زبان را وادار ساخت تا عرایض‌شان را به زبان پشتو بنویسند و بسیاری از اقوام پشتوزبان را حتا خارج از مرزهای

افغانستان، با دادن زمین و دیگر امتیازات به شمال کوچ داد.^۱ او نام‌های تاریخی برخی مناطق را تغییر داد و حتا سنگ‌نوشته‌های بسیار قدیمی را که نشان‌دهنده‌ی قدمت فرهنگ فارسی در آن مناطق بود، از بین برد.

به این شکل با استفاده ابزاری از زبان، شکاف جدید در جامعه ایجاد شد. باشندگان کشور این‌بار در کنار تفاوت‌های قومی و مذهبی، به گروه‌های زبانی نیز تقسیم شدند. در دهه‌ی دموکراسی کار به جایی کشید که حتا نام زبان فارسی دری را به دری تغییر دادند. فارسی‌ستیزی بخاطر جلب همکاری گروه‌های معتصب پشتون توسط محمد داوود در دوره‌ی صدارت‌اش و بعد در دوره ریاست‌جمهوری‌اش نیز جزئی از برنامه‌های دولتی بود. این پدیده امروز هم جزئی از برنامه‌های امارت اسلامی و گروه‌های فاشیست پشتون است.

۱. م. مصباح‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۹۰.

نتیجه‌گیری

شکاف‌های اجتماعی عملاً موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تکوین گروه‌بندی‌ها می‌شود و این گروه‌بندی‌ها ممکن است منجر به ایجاد تشکل‌ها و سازمان‌های سیاسی شود. تاریخ معاصر افغانستان نیز همواره با انواع منازعات همراه بوده است. شورش‌های قومی، منطقه‌ای و مذهبی، ظهور انواع گروه‌های تروریستی و بنیادگرا، منازعات محلی، جنگ‌های داخلی و انواع مداخلات خارجی، همه از مواردی است که مردم این کشور در طول سال‌های متمادی با آنها مواجه بوده‌اند.

بررسی و مطالعات تاریخ معاصر افغانستان نشان می‌دهد که انواع شکاف‌های اجتماعی در این کشور در قالب‌های مختلف وجود داشته، ولی با کودتای محمد داوود فرصت بیشتر برای رشد یافته که سرانجام منجر به جنگ‌های داخلی خونین در افغانستان گردیده است. براین اساس می‌توان گفت که بحران در افغانستان با کودتای محمد داوود آغاز شد و بعداً با کودتای ۷ ثور به زخم ناسور مبدل گردید. در این بحران گروه‌های سیاسی برای جلب همکاری‌های مردم به تعصبات قومی، مذهبی و زبانی دامن زدند و به این شکل شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور را عمیق‌تر ساختند. این شکاف‌های اجتماعی به اندازه‌ای بزرگ شده است که همکاری بین اقوام مختلف در کشور ناممکن به نظر می‌رسد. یکی از دلایلی که پاکستان به این سادگی افغانستان را توسط طالبان اشغال کرده، موجودیت همین شکاف‌های اجتماعی است.

از این رو می‌توان چنین نتیجه گرفت که شکاف‌های اجتماعی در جامعه افغانستان امروز نه یک امر موقت و زودگذر بوده، بلکه به یک امر دائمی تبدیل شده است.

منابع

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۴)، ارتش و سیاست، تهران: قومس.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، دانش سیاسی، تهران: نشر نگاه معاصر.
۳. بشیریه، حسین و حسین، قاضیان (۱۳۸۰)، بررسی تحلیلی شکاف‌های اجتماعی، پژوهش‌نامه علوم انسانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۰.
۴. رویین، آر، ب (۱۳۸۶)، نجات افغانستان، ترجمه سیدعلی رحیمی، نشریه جامعه فردا، شماره ۴.
۵. عمرانی، ابوذر، امین کوشکی و حسین انصاری فرد (۱۳۹۷)، شکاف‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی عصر مشروطه، شکاف قومیتی، فصل‌نامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال اول، شماره چهارم، زمستان.
۶. مصباح‌زاده، م (۱۳۸۹)، تاریخ سیاسی مختصر افغانستان تهران، انتشارات مرکز پژوهش‌های آفتاب.
۷. موسوی، ر (۱۳۷۹)، مهندسی سیاسی افغانستان، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۲.
۸. ناصری داوودی، ع (۱۳۸۱)، افغانستان و نظام سیاسی آینده؛ مجموعه مقالات، قم: انتشارات زلال کوثر.
۹. سردارنیا، خلیل‌الله و کیانی، فائزه (۱۳۹۵)، تحلیل بحران سوریه از منظر شکاف‌های اجتماعی، دوفصل‌نامه علمی-پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۴، شماره ۱، بهار و تابستان.

نگاه محمد داوود به روند ملت سازی در افغانستان

صدیقه محمدی 



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

مقدمه

افغانستان همانند بسیاری از جوامع بشری، متشکل از اقوام مختلف است که با گذشت سالیان دراز در مورد هویت جمعی سیاسی مردم آن، اختلاف نظر وجود دارد، تا آنجا که برخی صاحب نظران وجود ملتی واحد را در معنای جدید برای مردم افغانستان انکار می کنند و به این باورند که مردم این کشور به دلیل تعلقات شدید قومی و منطقه ای و مانند آن، هنوز به مرحله ی ملت شدن نرسیده اند.

در این میان، نقش حکومت ها و نخبگان سیاسی در راستای ملت سازی در افغانستان بیش از همه قابل بحث و بررسی است. در این نوشته عمل کرد محمد داوود را در راستای ملت سازی در افغانستان مورد بحث قرار می دهیم.

مبحث اول: مفاهیم نظری

۱. مفهوم ملت شدن

جوامع انسانی در جهان، به ملت های مختلفی تقسیم شده اند و هر یک از آنها، نام و هویت ملی خاص خود را دارند. مثلاً وقتی از مردم آمریکا، فرانسه، هند و آلمان سخن می گوئیم، با یک هویت جمعی به نام ملت آمریکا یا فرانسه یا هند یا آلمان روبه رو هستیم. ملت متشکل از گروه های مختلفی است که در جای خود، بیانگر یک هویت جمعی کوچک تری همانند قوم، نژاد و امثال آن می باشند، اما «ملت» مفهوم جدید و پدیده ی نوینی است که توانسته میان اعضای یک جامعه ی سیاسی، پیوند محکم و استواری ایجاد کند و همه شهروندان یک کشور، قطع نظر از تعلقات قومی و تباری و

خونی یا مذهبی، خود را دارای یک هویت سیاسی می‌دانند که آن‌ها را از دیگر ملت‌ها متمایز می‌گرداند.

ملت در اصل یک کلمه‌ی عربی و به معنای آیین، روش، دین، شریعت، کیش، مذهب، امت، خلق، قوم و مردم است؛ اما در ادبیات سیاسی این گونه تعریف شده است: «اجتماعی از مردم که بر اساس یک زبان، تاریخ، قومیت و فرهنگ مشترک و در بسیاری از موارد، از یک سرزمین مشترک تشکیل شده است.»^۱

همچنین ملت به گروهی از انسان‌های دارای فرهنگ و ریشه‌ی نژادی مشترک اطلاق می‌گردد که در قلمرو جغرافیایی مشخص و تحت سیطره‌ی یک قدرت سیاسی، دارای حکومتی واحد هستند.

۲. رهیافت‌های مختلف در پروسه‌ی ملت‌سازی

از آنجایی که عوامل متعدد و پیچیده‌ای در شکل‌گیری مفهوم ملت دخالت دارند و هر کدام از ملت‌ها زیر تأثیر برخی از این عوامل، به موجودیت کنونی خود رسیده‌اند، بینش متفاوتی در این خصوص، به وجود آمده است که مهم‌ترین آن‌ها یکی بینش و رهیافت آلمانی و دیگری هم رهیافت و روش فرانسوی است.

الف: رهیافت آلمانی

در رهیافت و روشی که در گذشته در آلمان شکل گرفت، نظرات متفکران آلمانی در خصوص ملت، بر عوامل قومی، نژادی و تباری بیشتر تکیه داشت، اما مسئله‌ی نژاد با برجستگی خاصی نمودار گردید. در نیمه‌ی اول قرن بیستم این تفکر در میان آلمانی‌ها قوت گرفت که میان نژادهای گوناگون بشری نوعی سلسله‌مراتب وجود دارد. هیتلر از نظریه‌های نژادی استفاده‌ی زیادی در تشکیل حزب نازی کرد و موفق شد زمام قدرت آلمان را به‌دست گیرد. جنگ دوم جهانی ثمره‌ی این گونه بینش‌های ناصواب و افراطی بود.

۱. محمدجواد صالحی، ۱۳۹۴، ص ۹۵.

ب: رهیافت فرانسوی

برعکس رهیافت آلمانی در پروسه‌ی ملت شدن، اندیشمندان فرانسوی عوامل فرهنگی و فکری را بنیاد اصلی واحد ملت در یک کشور می‌دانند. می‌توان گفت که تفکر نویسندگان و سیاست‌گران فرانسه، در شکل‌گیری ملت، بر اصل اراده‌ی زیست دسته‌جمعی استوار است. به زبان دیگر، این‌ها علاوه بر عوامل مادی، به عناصر معنوی نیز توجه ویژه‌ای دارند. حوادث تاریخی مانند جنگ، صلح، فرهنگ و خاطرات مشترک نوعی روح مشترک ملی ایجاد می‌کنند. اشتراک منافع از لحاظ اقتصادی که خود تابعی از همجواری و هم‌سرنوشتی در مرز و بوم مشخصی است، در این هم‌بستگی ملی سهم به‌سزایی دارد.

آن‌گاه مسئله‌ی نظام‌های ارزشی مشترک و هم‌ریشگی معنوی نقش خود را ایفا می‌کند، به گونه‌ای که اعضای یک جامعه با وجود تعلق به گروه‌ها و طبقات و سطح دانش و فرهنگ متفاوت، در برابر حوادثی که بر آنان می‌گذرد، به واکنش‌های مشابه یا واحدی می‌رسند.

مبحث دوم: نقش محمد داوود در روند ملت شدن

رفتارشناسی سیاسی سردار محمد داوود نشان می‌دهد که او برای افغانستان آرزوهای بلند اما غیرواقع‌بینانه داشته است. از گفتار و رفتار سیاسی او چنین برداشت می‌شود که او رؤیای تحقق یک ملت قدرتمند و یک دولت بسیار مقتدر را برای افغانستان در سر می‌پرورانده است. این رؤیای محمد داوود آرزوی همه مردم افغانستان است، ولی آنچه محمد داوود و افغانستان را در تحقق این رؤیا ناکام گذاشت، رویکرد غیرمنطقی و غیرواقع‌بینانه‌ی محمد داوود بود. در کل، رؤیای بزرگ محمد داوود برای شکل‌گیری یک ملت در افغانستان بر دو اصل اساسی استوار بود که عبارت‌اند از:

۱. پشتون‌گرایی افراطی محمد داوود

محمد داوود به همان اندازه که از لحاظ عاطفی به افغانستان و پشتون‌های افغانستان

تعلق داشت، حتی بیشتر از آن از لحاظ ذهنی درگیر مسئله‌ی پشتونستان و سرنوشت پشتون‌های آن طرف خط دیورند بود.

از قرائن تاریخی این گونه استنباط می‌شود که محمد داوود دوست داشت یک ملت واحد و بزرگ در جغرافیای دو طرف خط دیورند شکل بگیرد. شالوده‌ی این ملت‌سازی در نگاه او براساس قومیت پشتون شکل گرفته بود. برآیند این اندیشه و رؤیای محمد داوود این بود که قوم پشتون از هر لحاظ ظرفیت آن را دارد که در کنار ترک، فارس، روس و عرب منطقه تبدیل به یک نژاد و قوم بزرگ شود. او مانند محمد نادرشاه دوست داشت زبان پشتو نیز در برابر زبان فارسی و دیگر زبان‌های منطقه تبدیل به یک زبان قدرتمند شود.

رشد قوم پشتون و زبان پشتو از هیچ لحاظی مشکل ندارد و آرزوی همه اقوام و مردم افغانستان هم است؛ اما آنچه در برابر این پروسه مشکل ایجاد کرد، این بود که محمد داوود دو واقعیت بزرگ را از ساحت فکر سیاسی‌اش کاملاً حذف کرده بود. یکی اینکه در دایره‌ی دید او موجودیت باقی اقوام و زبان‌های رایج در افغانستان به کلی تحت شعاع قوم و زبان پشتون نادیده انگاشته شده بود. دوم اینکه در قبال مسئله‌ی پشتونستان تمام مناسبات و واقعیت‌های منطقه و بازی‌های آن زمان سیاست بین‌الملل را نادیده گرفته بود. همین امر تا مدت‌ها باعث سردی رابطه میان افغانستان، انگلیس و آمریکا شد.

درحالی‌که پاکستان متحد اصلی آمریکا و انگلیس بود، سیاست قومی پشتون‌خواهی و پشتونستان‌خواهی مفرط محمد داوود، باعث ایجاد یک تنش تاریخی میان افغانستان و پاکستان شد.^۱ محمد داوود در دوران صدارت و ریاست‌جمهوری‌اش با یک حس عاطفی و بدون آینده‌نگری سیاسی، پاکستان را بیشتر نگران دخالت‌ها و ادعاهای افغانستان در مورد پشتونستان کرد.^۲ پس از آنکه نیروهای اسلام‌گرا توسط سیاست‌های ناسنجیده دولت محمد داوود، به پاکستان پناهنده شدند، پاکستان از آینده‌نگری کار گرفت و حس

۱. محمد اعظم سیستانی، ۲۰۱۹، ص ۲۲.

2. Abdullah Qazi, 2001, sight:afghan-web

انتقام‌گیری از افغانستان دقیقاً از همین جا در تاریخ ریشه گرفت و تا همین امروز به قدرت خود باقی مانده است.

۲. رهبری اقتدارگرا

روانشناسی شخصیتی محمد داوود به‌خوبی نشان می‌دهد که او در عرصه‌ی مدیریت و رهبری سیاسی طرف‌دار یک رهبر سیاسی اقتدارگرا و برخوردار از قدرت مطلقه در افغانستان بود. واقعیت ثبت‌شده در تاریخ نشان می‌دهد که او به حقوق اساسی و شهروندی و حاکمیت قانون باور چندانی نداشت و یا در باور سیاسی‌اش این مفاهیم برای افغانستان آن روز ضرورت و اولویت‌های درجه اول را تشکیل نمی‌دادند.^۱

تاریخ افغانستان نشان می‌دهد که دوبار - یکی در دوره‌ی صدارت شاه‌محمود خان و دیگری در «دهه‌ی دموکراسی» - تجربه‌های دموکراسی به‌گونه تدریجی در کشور آغاز شد و محمد داوود در هر دو بار تجربه‌ی دموکراسی را در کشور ناکام کرد.

بررسی تحولات آن دوره نیز نشان می‌دهد که با تصویب قانون اساسی جدید (۱۳۵۵) زنگ خطر برای گروه‌های خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق نیز به صدا درآمد. در زیر چتر سیستم تک‌حزبی رئیس‌جمهوری محمد داوود، جایی برای آن‌ها وجود نداشت و به همین علت هم دست به کار شدند و خود را برای نبرد نهایی به هدف سقوط رژیم آماده کردند.^۲

نتیجه‌گیری

پایان تلخ پروسه‌ی ملت‌سازی و دولت‌سازی محمد داوود نشان می‌دهد که این روش و سیاست در جامعه‌ی متنوع و متکثر قومی و فرهنگی افغانستان قابلیت تطبیق را ندارد و هر تلاشی براساس اصالت قومی و نژادی خاص در افغانستان، محکوم به شکست است.

1. Arwin Rahi, 2020, sight: Diplomat.

۲. ظاهر طنین، ۱۳۸۳، ص ۱۹۶.

منابع

۱. سیستانی، محمداعظم (۲۰۰۰)، مقدمه‌ای بر کودتای شور و پیامدهای آن در افغانستان، سویدن: دارالنشر افغانستان.
۲. سیستانی، محمداعظم (۲۰۱۹)، پشتونستان و زخم ناسور خط دیورند، نسخه دیجیتالی، انتشارات افغان جرمن آنلاین.
۳. صالحی، محمدجواد (۱۳۹۴)، موانع تحکیم دموکراسی در افغانستان، کابل: انتشارات سعید.
۴. طنین، ظاهر (۱۳۸۳)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: نشر عرفان.
5. Abdullah Qazi, (2001) "Biography of Sardar Mohammad Daoud Khan":
6. [https://www.afghan-web.com/biographies/biography-of-sardar-](https://www.afghan-web.com/biographies/biography-of-sardar-Mohammad-Daoud-khan/)
7. Mohammad-Daoud-khan/
8. Arwin Rahi (2020) "Remembering President Daoud's Coup: Lessons for Afghanistan's Future": <https://thediplomat.com/2020/07/remembering-resident-daouds-coup-lessons-for-afghanistans-future/>



کودتای ۲۶ سرطان پیروزمند مصیبت‌زا

نصیر مهرین 



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۹

نیمه شب بود که صدای مهیبی در کابل شنیده شد. پسان تر هلیکوپتری به پرواز آمد و صبح روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی، رادیو کابل برنامه نشریات عادی نداشت، تا این که به اطلاع رسانیده شد که سردار محمداوود خان صحبت می کند.

سردار محمداوود خان هنوز چند جمله بیشتر نگفته بود که شنونده می توانست به بازگشت او به قدرت متیقن شود؛ بازگشتی که تا امروز تداوم بنیادهای ویرانگرش را شاهدیم. البته آن آخرین بار بود که از لقب سردار در یک دستگاه رسمی-نشراتی زمان حیات او استفاده شد.

سردار محمداوود خان طی آن اطلاعیه که بخش هایی از آن را می آوریم، چنین گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم

«خواهران و برادران عزیز سلام

بنده در طول مدت مشغولیت های مختلف در خدمت وطن همیشه در جست و جوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما یک محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند...

این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را به حضور پادشاه پیش و تطبیق آن را برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنم... نتیجه آن شد که آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک به یک دموکراسی

قلابی که از ابتدا تهداب آن بر عقده‌ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم‌فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید... خلاصه دموکراسی یعنی حکومت مردم به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق‌العنانی مبدل شد...^۱

رژیم و دستگاه دولت به حدی فاسد گردید که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند. لذا همه وطن‌پرستان، خاصه اردوی وطن‌پرست افغانستان، تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن از این ورطه بدبختی نجات یابد.

هموطنان عزیز، باید به اطلاع برسانم که دیگر آن نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جاگزین آن گردید...

در مورد روابط با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نگردیده‌ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد...»

محمد داوود بار دیگر درباره سبب و دلیل کودتا چنین گفت: «برادران عزیز! چرا در کشور ما انقلاب شد. البته هیچ چیزی بی سبب و بی دلیل نبوده است. دلایل آن به هر فرد افغان معلوم است که عبارت از فساد اداری و بی‌عدالتی‌های اجتماعی و دیگر بدبختی‌ها بوده است.»^۲

۱. ننگیال، اسناد تاریخی افغانستان، ص ۶۳.

۲. کاپی سخنرانی‌های محمد داوود.

عوامل و انگیزه‌های اصلی کودتا

از نتیجه تأمل بر رویدادهای زمان استعفای او، همچنان نگرش بر نتایج مغایر با ادعاهایی که او نمود، سراغ اسباب و عوامل کودتا را بهتر می‌توان گرفت. دنبال کردن این نیاز، برمی‌گردد به پیشینه‌ها و یا آغاز دهه چهل خورشیدی. مدارکی که در زمینه می‌تواند روشن‌گر دریافت بحث‌های خاندان سلطنتی باشد، نامه‌هایی است که محمد داوود برای شاه نوشته است. از خلال آن نامه‌ها آشکار می‌شود که:

- محمد داوود خان طرحی را در نظر داشت که با نظام یک‌حزبی در واقع تک‌فردی و خودرأیانه کشور را اداره کند. برای این منظور مقدمات طرح خویش را نیز تدارک دیده بود.

- شاه با رفتار ویژه و عدم صراحتی که داشت، در عمل با طرح او روی موافقت نشان نداده بود و چنانچه در «دهه دموکراسی» دیده شد، شاه به گونه‌ی دیگر از حکومت‌داری در طی آن سال‌ها تمایل داشت.

از اینجاست که چگونگی اداره کشور را نخستین مورد اختلاف محمد داوود و شاه می‌توان نشانی کرد. شاه پیشنهادهای کتبی و شفاهی صدراعظم محمد داوود خان را گرفت. از آنجایی که در پیشنهادها و صحبت‌های مغشوش آن وقت، کناره‌گیری صدراعظم نیز مطرح بود، محمد داوود استعفا داد؛ اما وی با احتمال زیاد، با این تصور استعفا داده بود که پس از ایجاد حکومت مؤقت و پایان کار آن، با رهبری یک حزب و داشتن وظیفه صدارت، دوباره قدرت را به دست می‌آورد، در حالی که شاه با پذیرفتن کناره‌گیری او، راه دیگری را در پیش گرفت.

در واقع محمد داوود خان به امید بازگشت به قدرت بود که استعفا داد، ورنه شخصی نبود که میدان مبارزه را ترک بگوید. سیر زندگی و روان‌شناختی او هم حکایت از آن دارد که شخصی نبود که به آسانی دست از قدرت بکشد. آنچه را در این مورد میر محمد صدیق فرهنگ می‌نویسد، دقیقاً وصف حال اوست. فرهنگ نوشته است: «سردار

محمد داوود از اشخاصی بود که در زندگی هرگز به مقام درجه دو راضی نمی‌شوند و ترجیح می‌دهند که شخص اول در قریه باشند تا شخص دوم در کشور.^۱ در واقع کنار زدن محمد داوود خان همزمان بود با موجودیت اختلافات داخلی حاکمیت خاندان سلطنتی. اختلافات روحی، شخصی و تصادم منافع قدرت طلبانه که همواره در میان اعضای خانواده‌های حکومتی وجود داشت، در زمان آغاز بحث‌ها میان خاندان سلطنتی، عامل اختلاف دو سردار (محمد داوود و عبدالولی) نیز بود. محمد داوود خان، از قدرت‌یابی سردار عبدالولی رضایت نداشت، از این رو سردار عبدالولی هدف بالقوه حسادت و رشک او بود.

در چارچوب اختلافات و تضادهای خاندان سلطنتی، محمد ظاهر شاه حسن توجه به داماد خویش (سردار ولی) داشت. در نتیجه این عامل هم محمد داوود را تعذیب و تحریک می‌نمود.

وقتی قانون اساسی تهیه شد، ماده ۲۴ آن بر نارضایتی‌های سردار محمد داوود و برادرش سردار محمدنعیم خان افزود.

داوود خان را این دغدغه خاطر که شاه او را فریب داده است، آزار می‌داد و چون گرهی در دل او جای داشت، نمی‌توانست روزگار خانه‌نشینی و از دست رفتن قدرت را تحمل کند. با آنکه شاه و داکتر محمدیوسف خان، هنگام تسوید قانون اساسی خاطر او و برادرش سردار محمدنعیم خان را در نظر داشتند و از همین رو مسوده قانون اساسی را به آنها فرستادند، اما محمد داوود که هوای افکار و تصامیم خویش را داشت و به ضرورت محدود کردن صلاحیت‌های شاه اشاره نموده بود، در واقع با بی‌اعتنایی کنار نهاده شد.

- در نتیجه آن اختلافات و با توجه به زندگی سیاسی، نظامی، پیشینه رفتارها، خوی و عادات و علایق محمد داوود خان به قدرت، زمینه‌های اندیشیدن به کودتا برای او فراهم شد، به‌ویژه که کسان دیگری نیز هواخواه کودتا بودند. نویسنده کتاب رویدادهای نیمه

۱. فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر.

دوم سده بیست در افغانستان، محمدنذیر کبیر سراج، از چند تن چنین نام می‌برد: «مشوق محمد داوود خان در این راه سه نفر بودند: دگر جنرال محمد عیسی خان نورستانی، تورن جنرال عبدالکریم سراج و عبدالرزاق ضیایی، معین وزارت خارجه. سه نفر فوق‌الذکر به این فکر بودند که محمد داوود خان کودتایی را در برابر حکومت و قانون اساسی به راه اندازد و قدرت را دوباره به‌حیث صدراعظم و وزیر دفاع در دست گیرد، پادشاه را به جایش ابقا نموده و صلاحیتش را محدود سازد؛ اما محمد داوود خان طور دیگری می‌اندیشید که بعدتر به میدان آمد.»^۱

راه‌جویی حل آن عقده‌مندی‌ها و عدم موافقت سیاسی با نظامی که پس از صدارت او در جامعه چهره نمود، از محمد داوود خان محوریت کودتا را ایجاد کرد. سرانجام کودتای او پیروز شد.

زمینه‌های پیروزی کودتای ۲۶ سرطان

ضعف و بی‌کفایتی حکومت و به‌ویژه ارتش شاهی افغانستان، هم‌نوایی، اغماض و چشم‌پوشی تعدادی از مسئولان امنیتی از تدارک کودتا، نقش محوری شخص محمد داوود خان، امتیازات خاندانی برای او و سوابق کار در ارتش و صدارت، امکانات و آشنایی‌های مناسب و زمینه مساعد را در اختیار او نهاده بود. افزون بر آن، نارضایتی شکل‌گرفته نظامیان از اوضاع، عقده‌مندی‌ها و یا داشتن پندار رهایی از ناهنجاری‌های اجتماعی و معیشتی تعدادی از نظامیان، آرزومندی‌های محمد داوود و همکاران کودتاجی او را تحقق بخشید.

تصویری را که جنرال نذیر کبیر سراج از اوضاع آن وقت ارتش، شاه و تدارک کودتای محمد داوود به دست می‌دهد، سزاوار توجه است و برای آگاهی یافتن از زمینه‌های پیروزی کودتای سرطان کمک‌کننده. وی می‌نویسد:

«در اردو نارضایتی‌هایی در بین صاحب‌منصبان تحصیل‌یافته شوروی و طبقه

۱. جنرال نذیر کبیر سراج، رویدادهای نیمه دوم سده بیست در افغانستان، ص ۵۳.

خردضابطان بروز کرده بود. صاحب‌منصبان تحصیل‌یافته شوروی، که در این وقت تعدادشان به ۱۵۰۰ نفر می‌رسید، از این عقده پیدا کرده بودند که وزارت دفاع ملی به دیپلوم‌های اوشان آن امتیازی را قایل نبود که به شهادت‌نامه‌های مأذون از ترکیه و امریکا منظور نموده بودند. سبب این تبعیض آن بود که فارغان نظامی از شوروی را حکومت آن کشور بدون اجرای دروس عملی به افغانستان دوباره عودت می‌دادند و حتا به اوشان اجازه نمی‌دادند که کتاب و نوت‌های مسلکی‌شان را از درس‌خانه بیرون بکشند و یا با خود به وطن بیاورند. بعضاً اینها در شوروی به عوض دروس مسلکی، به فرا گرفتن مضامین ایدیولوژیکی مصروف ساخته می‌شدند و وقتی که به وطن برمی‌گشتند، کاری از اوشان ساخته نبود و بایستی سر از نو دوباره بالای سلاح و تجهیزات درس عملی می‌دیدند. در چند مجلسی که در این باره با هیأت اعزامی شوروی داشتیم، موضوع به‌صورت اعتراض‌آمیز به طرف شوروی یاددهانی شد. آنها اظهار داشتند که: «در اردوی شوروی به غیر از صاحب‌منصبان کیوبا به دیگر صاحب‌منصبان دنیا اجازه تمرینات عملی داده نمی‌شود. شما می‌توانید برای تطبیقات عملی در داخل اردوی خودتان ترتیب بگیرید. موضوع کتاب و نوت‌های درسی هم چیزی است که این نشرات تماماً محرم می‌باشد. طلاب باید آنچه در دماغ خود ذخیره کرده‌اند، از آن کار بگیرند.

نارضایتی خردضابطان ناشی از بی‌توجهی بود که مقامات اردو درباره این طبقه روا می‌داشت. هیچ کوشش برای تحصیلات بلندتر و بهتر شدن وضع زندگی آنها نشد. اینان نفر خدمت نداشتند و با صاحب‌منصبان بالای یک میز غذا صرف کرده نمی‌توانستند. غذای روزانه‌شان ضعیف‌تر از صاحب‌منصبان بود، اما کار و فعالیت زیادی بر آنها تحمیل گردیده بود. خلاصه خردضابطان مانند یک جمعیت ناملموس زندگی می‌کردند. بقیه جوانان تحصیل‌کرده اردو هم چندان از اوضاع راضی نبودند.

از سوی دیگر در رده بالایی اردو یک عده جنرالانی قرار گرفته بودند که به کرسی‌های خود چسبیده و سدره ترفیع جوانان شده بودند. مدت خدمت این جنرالان به‌صورت کسالت‌آوری سال‌ها را در بر گرفته بود که با وجودی که به سن تقاعد رسیده بودند،

هنوز هم به خدمت ادامه می‌دادند و خوش بودند از اینکه زنده و بر حال هستند... در کابل آوازه بلند شد که صاحب‌منصبان ناراض قوای چهار زره‌دار آمادگی یک کودتا را گرفته‌اند...»^۱

فشرده نوشته جنرال سراج که در ادامه آمده است: وزیر دفاع قوماندان قوای چهار زره‌دار را احضار می‌کند و به او می‌گوید که کودتا می‌کنی. اما بعدها معلوم می‌شود که سردار محمد داوود خان به فکر انجام کودتاست و برای این که افکار را متوجه جوانب دیگر سازد، این شایعات را (ضد جاسوسی) پخش کرده و به اختیار استخبارات داده است. گزارش‌های وقوع کودتای محمد داوود خان به اطلاع سردار عبدالولی و شاه می‌رسد. عبدالولی به نوبه موضوع را برای شاه می‌گوید، اما شاه نمی‌پذیرد. باری پیرمردی از جلال‌آباد نزد شاه رفته و اطلاع خود را مطرح می‌کند. «اعلی حضرت از شنیدن این حرف غضب‌ناک شده اطلاعیه آن پیرمرد را مردود دانسته و گفته است که مردم با این افواها می‌خواهند در بین خاندان ما نفاق اندازند.»^۲

چنانکه از سخنان جنرال سراج پیداست و با توجه به بسا مدارک دیگر که نگریسته‌ایم، سزاوار پذیرش و اعتماد نیز است، وضع ارتش افغانستان، به غیر از یک تعداد اندک، در مجموع با نارضایتی آمیخته بود. اما عامل دیگری که در دهه چهل خورشیدی تا زمان وقوع کودتای سرطان ۱۳۵۲ در خدمت سردار قرار گرفت، افراد وفادار به شوروی در ارتش بود. عده‌ای از این نظامیان که اعضای دو جناح «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» (خلق و پرچم و حالا از بین رفته) بودند، در پرتو رهنمودهای رهبری و چارچوب استراتژی آن حزب، در خدمت کودتا عمل کردند. عملی که با انگیزه اقدام قدم به قدم در نظر بوده است. به سخن دیگر، نخست شاه را بردارند و بعد نوبت سردار می‌رسد؛ زیرا پیامد کارکرد کودتای ۲۶ سرطان تضعیف جبهه خاندان نادری و سایر شخصیت‌هایی بود که

۱. همان، ص ۵۷ - ۵۹.

۲. همان، ص ۶۱.

سر تعظیم همه‌جانبه به شوروی نمی‌گذاشتند.

از این رو بود که کودتاچیان، ترکیب نامتجانس داشتند؛ ترکیبی که به شکل‌گیری جناح‌های جمهوریت استبدادی محمد داوود منتج شد.

سیر شکل‌گیری و گونه‌ واقعی و ظرفیت اقدام کودتا به رغم رنگ و روغن دادن‌های چند از شرکت‌کننده‌گان که کتاب‌هایی نوشته‌اند، نشان می‌دهد که گروهی کوچک با بی‌نظمی موفق به کسب قدرت می‌شوند. در واقع همان‌گونه که پیشتر دیدیم، شبکه‌ کودتا در حالی که پیشتر افشا هم شده بود، اما ضعف موجود و بی‌کفایتی‌های حکومتی و ارتش بیشترین کمک‌کننده برای پیروزی آن بود.

عدم مخالفت شاه با کودتا، فرستادن استعفانامه و عدم دفاع از قانون اساسی که برای نگاهداشت آن سوگند یاد شده بود، تداوم پیروزی کودتا را تضمین نمود. بی‌تفاوتی اکثریت مردم و خشنودی و هم‌یاری محافل دوست شوروی در افغانستان، موفقیت کودتا را بیشتر تضمین کرد.

در رابطه با گزینش «نظام جمهوری» از روی انتشار اندک نامه‌های محمد داوود خان و کارکردهایی که پس از ۲۶ سرطان در تداوم دوره صدارت خویش در پیش گرفت، به دو مورد اساسی در انگیزه‌های او می‌توان دست یافت:

– عقیده به راه و روش حکومت‌داری استبدادی، اما پس از کودتا با نام جمهوری که در واقع در نخستین مواجهه مردم افغانستان با نام جمهوریت، به آن زیان رسانید.
– اختلاف روحی و شخصی او و جنرال عبدالولی.

در شروع دهه چهل خورشیدی سردار عبدالولی (که در ضمن پسر کاکای عینی و داماد شاه نیز بود) طبق حق امتیاز ویژه سرداران، سیر صعودی و برق‌آسایی داشت و نقش کلیدی در اداره افغانستان و مخصوصاً در امور نظامی یافت. همان‌گونه که بعدتر دیده شد، مداخله او در تمام امور وجود داشت. اما جای و مقام صدارت سردار محمد داوود با سردار عبدالولی عوض نگردید. دلیل آن را در شکل‌گیری شیوه‌ای می‌توان دید که

شخص شاه‌بدان رسیده بود؛ یعنی به آزمون گرفتن دگرباره دموکراسی، با تغییر قانون اساسی و گزینش صدراعظم غیرخاندانی با حفظ حاکمیت خاندان سلطنتی.

این است که فردی چون محمد داوود خان شخصی که افکار و حواس خویش را برای اداره امور افغانستان از دست نداده و مانند هاشم خان و شاه محمود خان تن دادن به خانه‌نشینی از او بعید به نظر می‌رسید، تلاش برای کودتا و تصرف قدرت سیاسی را در دستور کار خویش قرار داد. قدرت بیشتر در دست خود محمد داوود متمرکز شد. رئیس دولت، وزیر دفاع و وزیر خارجه هم در آغاز خودش بود. با آنکه در ساعت‌های نخستین روز کودتا، به جنرال پیشین خان محمد خان مرستیال گفته بود که امور وزارت دفاع را در دست بگیر، اما جناح مخالف دست مرستیال را از وزارت کوتاه کرد.

داوود در این برنامه کودتایی مشکلات بسیاری در سر راه نداشت. هر چند هر کودتایی با خطرهای احتمالی همراه است، اما زمینه‌ها و امکاناتی را که محمد داوود خان برای پیروزی در اختیار داشت، اندک نبود. در ادامه مواردی که پیشتر یادآوری شد، بیفزاییم که امتیاز همیشگی خانوادگی، تمکین و عدم باور شاه به تشبثات کودتایی از طرف او، تأثیرگذاری شخصیتی او در بین نظامیان، آغاز فعالیت به عنوان نظامی و داشتن وظایف دولتی، تماس او با جنرال‌ها و بروکرات‌های نظامی و غیرنظامی و حتا فرزندان‌شان برقرار کرده بود. بهره‌گیری از امکانات شبکه‌های گزارش‌رسانی اتحاد شوروی باید ممد امتیازات و تلاش‌های او بوده باشد. اسنادی که بعدتر انتشار یافت، وضاحت می‌دهد که برخی از رهبران و اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان عضویت «کی.جی.بی» را نیز داشتند.^۱

بهره‌گیری‌های او از امکانات شوروی، دادن چنان امتیازی را برای حزب دموکراتیک خلق افغانستان مطالبه می‌کرد. سردار محمد داوود در متن علایق پیشین به شوروی، با

۱. مراجعه شود به واسیلی میتروخین، کتاب ک.ج.ب در افغانستان، ترجمه احمد ضیا رهگذر. این کتاب همچنان از طرف دکتر حمید سیماب ترجمه شده است.

نزدیکی بعد از کودتا از یک کتلهٔ سیاسیون و نظامی‌های وابسته به شوروی بهره گرفت. آنها را تا هنگامی که جریان گسست نسبی از شوروی و میلان به سوی غرب و سایر کشورهای دارندهٔ امکان دادن کمک و قرضه را در مرحلهٔ دوم جمهوریت خویش در پیش گرفت، به تایید مواضع و همکاری عمل کرد دیکتاتور منشا نه کشانید. متحدان او در اتحاد عمل برای کودتا افزون بر نقشی که برجای نهادند، با داشتن مقام‌های مهمی مانند معاونت محمد داوود و وزارت داخله و وزارت زراعت، با استفاده از فرصت، مخالفان بالقوهٔ حزب و شوروی را سرکوب و به مخالفان عملی تبدیل کردند و یا از میان برداشتند. شرح غم‌بار و توطئه‌آمیز کودتای نام‌نهاد میوندوال به این موضوع روشنی بیشتر می‌اندازد.^۱

شرایط زیست و پرورش محمد داوود

شرایط زیست و پرورش محمد داوود نیز چنان بود که انحصار قدرت در خانواده و برای شخص خود را حق جاودانگی می‌دانست. وقتی چنان شخصی از طرف شاه مسلوب الحقوق تشخیص شد و دست و پای و دهنش در ارگان‌های دولتی و برنامه تداوم قدرت در دههٔ چهل خورشیدی با آرزوی نظام یک‌حزبی بسته شد، فردی نبود که به نقش دیگران و یا به زمینه‌های مساعد شده به اعتراض تن دهد.

آری این شخص نه به دموکراسی و فرهنگ مطالباتی آن آشنا و باورمند بود که علم مخالفت برافرازد و بگوید که من از مقام صدارت کنار می‌روم، اما در حیات سیاسی افغانستان می‌خواهم به حیث شخص فعال باقی بمانم و یا این که مدعی می‌شد که اوضاع انگلستان و جوامع شاهی اروپایی و خانواده‌های سلطنتی که اعضای شان از مداخله در پاره‌ای از امور محروم‌اند، به آنجا مربوط است و من می‌خواهم کاری انجام بدهم و از جمله با استفاده از آزادی‌های میسر، این مخالفت خود را نیز ابراز می‌کنم. اما

۱. محمد داوود ملکیار در تألیف کتاب جفای بزرگ جامع‌ترین معلومات را پیرامون کودتای نام‌نهاد محمد هاشم میوندوال ارائه کرده است. همچنان مراجعه شود به کتاب «مرستیال شهید» تألیف و گردآوری مطالب توسط بانو پروین مرستیال امینی. این کتاب‌ها نخست از طرف انتشارات شاه‌نامه نشر شده و بعد در کابل و کتاب جفای بزرگ در امریکا نیز اقبال چاپ یافت است.

وی چنین آدمی نبود. از اینجاست که حتا اگر ماده ۲۴ قانون اساسی نیز حذف می‌شد، سردار به مبارزات پارلمانی و مسالمت‌آمیز روی نمی‌آورد.

با وجود حمله‌ور شدن به دموکراسی دهه چهل شاه و قلابی نامیدن آن، با راه‌اندازی کودتا و نقش محوری داشتن در آن، قدم در راه تحمیل باورهای اصلی و افکار و اعمال استبدادی گذاشت. بنا بر همان ذهنیت ستی خانوادگی بود که پس از پیروزی کودتا سعی ورزید باز هم جامعه را در اوضاع و احوال تا حدودی جدید که روش سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متفاوت را شاهد بود، به گونه پیشین اداره کند. کودتای ۲۶ سرطان، در جامعه‌ای که در آن از دربار سلطنتی تا قوای سه‌گانه و گروه‌های سیاسی، افراد دموکراسی‌خواه فعال بودند و به آموزش و آزمایش بیشتر دموکراسی نیاز داشتند، این زمینه را بست.

اگر اضلاع دربار سلطنتی افغانستان در پی راه‌جویی حاکمیت‌خاندانی و سمت دادن افغانستان در غیاب حضور مردم و نمایندگان آنها که هیچ‌وقت بدان‌ها اعتنایی نکردند، دچار بحران و کش‌مکش شدند، محمد داوود خان برای خود حق قیام و تصرف قدرت سیاسی را قایل بود. این بدبختی تباهی‌آور برای خود او و جامعه بود. او نمی‌دانست که چگونه می‌شود هزاران انسان مدعی سهم‌گیری در حیات مختلفه جامعه را مسلوب‌الحقوق کرد.

هسته نهفته در بینش و عمل کرد خودرأیانه هر شکل و شمایلی را که گرفته باشد، همین است که در نهایت حتا پس از پیروزی تمامی مظاهر و عناصر تعیین‌کننده به شمول عوامل برانگیزنده را که پیشتر وجود داشت، در خود حمل می‌کند. به سخن دیگر، نظامی که به شکل استبدادی اندیشمندان سیاسی-فرهنگی را به انصراف از فعالیت و ادار سازد، مقاومت‌آفرین است. هر قدر جامعه با پیچیدگی همراه باشد، واکنش‌ها بیشتر و گسترده‌تر است و حاکمیت با بحران و ناتوانی، متکی بر بیگانه و وابسته تمام‌عیار می‌شود. نظام جمهوری فردی-استبدادی محمد داوود چنین خصلتی داشت. محمد داوود

خان که به غلط پنداشته بود کارها از هر جهت به کام است، از تشخیص اوضاع جدید عاجز بود.

رژیم کودتای ۲۶ سرطان را این فعل و انفعال از آغاز تا پایان همراهی کرد. از این رو بود که آن کودتای پیروزمند و موفق در تصرف قدرت سیاسی، در چند سال حامل غم‌انگیزترین سرنوشت برای یک عده مردم، برخی از اعضای خاندان سلطنتی، خود محمد داوود و متعاقب آن برای اکثریت عظیم مردم افغانستان شد.

نام‌های تعدادی از همکاران محمد داوود خان در کودتای ۲۶ سرطان:

حسن شرق، غوث‌الدین فایق، غلام‌حیدر رسولی، قدیر نورستانی، عبدالحمید محتاط، نبی عظیمی، اسلم وطنجار، عبدالقادر هراتی، سرور نورستانی، رفیع پغمانی، سید عبداللله، حبیب‌الله زرمتمی، محمد اکبر زرمتمی، پاچاگل، محمدیوسف، مولاداد، احمدضیا، ستار سیدخیلی، صاحب‌جان هلمندی، جان محمد گردیزی، سید محمد گلاب‌زوی، گل‌یوسف، خطاب تگابی، سیدامیر، عبدالقادر اکا و...

نقش شوروی در کودتای ۲۶ سرطان

نقش و سهم شوروی در کودتای ۲۶ سرطان و همچنان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، یکی از بحث‌هایی است که توجه بخش قابل ملاحظه تاریخ‌نگاران و نویسندگان علاقمند به موضوعات آن دو کودتا را جلب کرده است. تردیدی نیست که در چند دهه پیشتر، به‌ویژه در زمانی که هنوز اتحاد شوروی فرو نپاشیده بود، دسترسی به اسناد و مدارک لازم نه تنها دشوار، بلکه ناممکن بود؛ اما پسان‌تر اگر شاهد انتشار نوشته‌ها و کتاب‌های جنرال‌های شوروی هستیم، در دریافت موضوعات وقت، یا زمان حضور قوای شوروی و تا فروپاشی آن، مدارک نسبتاً مقنع در اختیار می‌گذارند. از روی نفوذ کارمندان شوروی و اطاعت کارمندان طرف افغانستان، از روی نفوذ و حتا تسلط کارمندان امنیتی و نظامی

۱. مراجعه شود به تألیف عبدالحمید محتاط، کتاب سقوط سلطنت، چاپ‌شده در شهر کی‌یف اوکراین، سال ۲۰۰۴ ع.

در حساس‌ترین قطعات نظامی افغانستان و بر بنیاد علایق عمومی یا رهبردهای کلان و کارکردهای سازمان‌های امنیتی آن کشور، می‌توان این نظر را ابراز داشت که آن‌ها از همه تلاش‌ها مطلع بوده‌اند. با این حال، سندی تا حال انتشار نیافته است که مقام‌های کی. جی. بی و یا کرملین، به دوستان خود در افغانستان دستور داده باشند که کودتا کنند. نه چنین سندی در دست است و نه نیازی به همچو دستور. حتا دیدن موضوع در این چارچوب، ضایع کردن وقت است.

بهرتر است موضوع از این دریچه دیده شود که بخشی از افراد نظامی و غیر نظامی فرستاده شده برای تحصیل به اتحاد شوروی، با دیدن فضای دیگر در آنجا که متفاوت با افغانستان بود، اوضاع وطن و یا گوشه‌ای از وطن را به یاد می‌آوردند، با آن سطحی از شعور سیاسی که می‌توان پذیرفت بسیار عقب مانده بود و یا کسانی که هرگز دارنده تمایل و شعور سیاسی نبودند، به تدریج یا گرویده سطح رشد آن جامعه و اندک اندک پذیرنده تلقینات ساده می‌شدند و یا تعدادی جلب شبکه‌های استخباراتی.

پیرامون این موضوع جای عنوان برگ‌های تاریخ محصلان افغانستان در شوروی هنوز سفید و نانوشته است، در حالی که در خلال صحبت‌های شفاهی، کسان بی‌شماری از فعالیت‌ها و ارتباط محصلان نظامی و غیر نظامی با شبکه‌های شکارکننده، صحبت کرده‌اند. برای تشخیص موضوع، مهم‌تر این است که وقتی کسانی از ته دل نظامی را پذیرفته و آن را کعبه آمال خود قرار داده باشند، بر بنیاد چنان علایق از هیچ خودگذری برای آن نظام (اتحاد شوروی از میان رفته) دریغ نمی‌کردند. در واقع می‌توان گفت که اشخاص نظامی و غیر نظامی در یک سیستم فکری-عقیدتی مستحیل می‌شدند. کارکردهای سیاسی و در سطح عمل کودتایی نیز بازتاب منافع آن کشور می‌شد و از همان موقف به کشورهای مخالف آن در سطح جهان می‌نگریستند.

سرنگونی نظام شاهی و سپس جمهوری شاهانه محمد داوود خان توسط کارمندان دولت افغانستان با توجه به علایق و سطح شعور سیاسی شان، به نظر نگارنده میسر و

مقدور بود؛ زیرا در هر دو نظام سرنگون شده با کودتا، دشواری زیادی در سر راه «انقلابیون» کودتاچی قرار نداشت. آن‌ها و بخش وابسته شده از نظر عقیده‌ای و یا استخباراتی، کاری انجام می‌دادند که در راستای منافع شوروی بود. با توجه به آگاهی کارمندان شوروی در افغانستان از اوضاع، از جمله تدارک کودتاها و جزئیات آن و انتقال گزارش‌ها به مسکو، عقل سلیم نیز این رابطه را می‌پذیرد و جای هیچ شک و تردیدی نیست.

پیشتر از انتشار برخی اسناد و مدارک یاد شد، می‌توان انتظار داشت که روزی در مورد جزئیات آن نقش و رابطه‌ها، مدارک بیشتری انتشار یابد و کار تاریخ‌نگاران سهل‌تر و مطمئن‌تر شود.

محمدظاهر و سردار عبدالولی^۱ در خاطرات محرم‌الله اسدالله علم

یادداشت:

آنچه را در پایان می‌خوانید، در دهه ۹۰ از طرف نگارنده، پس از مطالعه خاطرات اسدالله علم^۲ نوشته شد و در چند شماره از جریده نیمروز چاپ لندن و هفته‌نامه امید انتشار یافت. پیوست نمودن این نوشته تا حدودی می‌تواند واکنش و نیت رژیم شاهی ایران را در برابر کودتای سرطان حکایت کند.

اسدالله علم از دوستان قدیمی و وفادار به محمدرضا شاه که مدتی سمت نخست‌وزیری ایران را نیز برعهده داشت، از سال ۱۳۴۵ الی ۱۳۵۶ وزیر دربار شد. تماس‌های شخصی و رسمی او با شاه و زمینه‌های صحبت پیرامون مسایل ملی و بین‌المللی، او را در مقام فرد دارنده اسرار بسیاری از شاه معرفی می‌کند. نمونه‌ای از اطلاعات او که به صورت خاطرات نگارش یافته، با ترجمه به زبان انگلیسی چند سال پیش انتشار یافته است.

در متن فارسی که از متن انگلیسی ترجمه شده است، تذکار رفته است که متن انگلیسی دارای ۵۰۰۰ صفحه بود، ولی در ترجمه صورت فشرده را به خود گرفته و قسمت‌هایی از طرف ویرایش گران حذف گردیده است. در متن فارسی ترجمه شده که حدود کمتر از ۱۰۰۰ صفحه را احتوا کرده و در دو جلد انتشار یافته است، مواردی چند از صحبت‌های علم با شاه ایران در حول جریانات افغانستان بعد از کودتای محمد داوود

۱. عبدالولی که در افغانستان به نام سردار عبدالولی و یا جنرال عبدالولی شهرت داشت، داماد شاه سابق (شوه‌ر بانو بلقیس) و پسر کاکای وی (فرزند شاه‌ولی خان) است. با عروج عبدالولی در نردبان قدرت، میانه شاه با داوود خان علاوه بر سایر عوامل، برهم خورد. روابط محمد داوود خان و عبدالولی باهم بسیار تیره بود و به اصطلاح همدیگر را بسیار بد می‌دیدند. (نگارنده)

۲. اسدالله خان علم امیر قاینات مشهور به اسدالله علم (۱ مرداد ۱۲۹۸ بیرجند - ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ نیویورک)، یکی از مهم‌ترین چهره‌های سیاسی دوران محمدرضا شاه، وزیر دربار از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶ و نخست‌وزیر ایران از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ بوده است.

خان جلب نظر می‌کند.

با توجه به اینکه متن ترجمه‌شده فارسی در اختیار است و حذف مواردی چند شامل قسمت‌های مورد نظر (عنوان بالایی) نیز تواند بود، همان حدود موجود و قابل دسترس در نگارش مطلب کنونی طرف استفاده‌ام قرار گرفت.

همین موارد مکث روی جریانات افغانستان که در خاطرات امیر اسدالله علم بازتاب یافته است، به گوشه‌هایی از تاریخ روشنی می‌اندازد. به‌ویژه مدارک مهم دیگری که معرف نظریات آن وقت سران ایران در قبال کودتای ۲۶ سرطان باشد، صورت انتشار را به خود ندیده است و نیاز اطلاعاتی آن به قوت خود باقی است، خاطرات دردست‌داشته از علم در مورد جریانات افغانستان با تمام مختصر بودن، اهمیت زیادی می‌یابد، هرچند ممکن است پاره‌ای از جملات او اهانت‌آمیز تلقی گردد.

وزیر دربار شاه، در خلال خاطرات سال ۱۹۷۳ عیسوی/۱۳۵۲ شمسی خاطره‌ای را به نام یک روز سیاه یاد نموده و کودتای محمد داوود خان را با نگرانی از سرنوشت جنرال عبدالولی خان، داماد و پسر کاکای شاه مخلوع، قید کرده است. علم چنین نگاشته است:

«سه‌شنبه، ۲۶ تیر»

شرف‌یابی، یک روز سیاه: در افغانستان کودتا شده است. سردار داوود خان، نخست‌وزیر اسبق، عموزاده پادشاه و شوهر خواهر وی، توطئه‌ای را علیه برادر همسرش رهبری کرده است. در چه دنیای کثیفی زنده‌گی می‌کنیم. ظاهراً این شورش تا حالا به قید عبدالولی خان، داماد پادشاه و فرمانده پادگان کابل تمام شده که از دوستان خوب من بود. این خبر ضربه سنگینی برای شاه بود، به‌خصوص که داوود، با این که خودش از ملاکان متمول است، آشکارا طرفدار روسیه است... (نشانه اختصاریه در متن ترجمه‌شده فارسی است) او نخست‌وزیر و حاکم مطلق العنان افغانستان در پانزده سال گذشته بوده و با وجود این ادعا می‌کند که این کودتا برای اعطای آزادی به مردم است... اگر به خاطر موقعیت ارتش افغانستان نبود، می‌توانستیم قضایا را زیر سیلی در کنیم،

اما کلیه افسران ارتش در روسیه شوروی آموزش دیده‌اند و بدون شک با شست‌وشوی مغزی مارکسیست شده‌اند. البته این امر با توجه به فقر مادی و عقب‌ماندگی افغانستان چندان جای تعجبی هم ندارد. طولی نخواهد کشید که خود داوود هم قربانی کودتای نظامی خواهد شد و ما با وضعیتی مواجه می‌شویم که کمتر از وضعی که در عراق با آن روبه‌رو هستیم، فاجعه‌آمیز نخواهد بود. در این ضمن داوود در افغانستان رژیم جمهوری برقرار کرده است. من به عرض شاه رسانیدم که اگر پادشاه مخلوع که اینک در ایتالیاست، ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و به غرب افغانستان عزیمت می‌کرد، ما در وضعی قرار می‌گرفتیم که می‌توانستیم هر گونه کمک مورد نیاز را به او دهیم. اگر فقط او می‌تواند قبایل را پشت سر خود داشته باشد، ما می‌توانیم تا داوود را بدون نیاز به اعزام حتا یک واحد نظامی سرنگون کنیم. شاه پاسخ داد، متأسفانه پادشاه جریزه چنین کارهایی را ندارد. ما باید فقط باید حوصله کنیم و ببینیم چه پیش می‌آید. به عقیده من ممکن است چنین حوصله‌ای به مرگ ما تمام بشود.^۱

آنچه از خلال خاطره بالایی علم استنباط می‌گردد، حاکی از آن است که شاه ایران و درباریان از آن کودتا (۲۶ سرطان) تکان خورده بودند. از عواقب سیر جریانات افغانستان به زیان ایران و به نفع روس‌ها نگران شده و در زمینه تشبثات و اقداماتی غرض سرنگونی محمد داوود خان اطمینانی از ناحیه پادشاه نداشته‌اند و در نتیجه حالت انتظار را که از طرف شاه ایران تذکر رفته، در پیش گرفته‌اند. حالت ترصد و انتظار در دربار ایران تا وقتی که مناسبات محمد داوود با ایران از راه تمکین و رضایت مقامات ایرانی به میان آمد، ادامه یافته و همیشه با عدم اطمینان از پادشاه مخلوع، اما توجه به عبدالولی خان (سردار) ادامه داشته است.

شاه ایران به تنهایی همان یک بار اصطلاح «جریزه» (پوزه - توان انجام کار) را در مورد پادشاه افغانستان به کار نبرده، بلکه از «شرفیابی چهارشنبه، ۲۷ تیر (سرطان - یک روز بعد از کودتا)» علم نزد شاه بر می‌آید که پادشاه افغانستان توقع تماس عاجل مقامات

۱. خاطرات امیر اسدالله علم، صص ۴۸۰ - ۴۸۲.

ایرانی را با این گفته که «ترجیح می‌دهد منتظر سیر رویدادها شود»^۱ بی‌جواب گذاشته و کاسه امید ناچیزی را هم اگر وجود داشته، به زمین زده است. از همین رو پاسخ پادشاه، محمدظاهر خان را، علم مزخرفات یاد کرده و باز هم از سرنوشت عبدالولی خان ابراز نگرانی می‌کند.

هنگامی که علم از طرح ایجاد شورش در جنوب افغانستان (ص ۴۸۸) و جانب‌داری پادشاه افغانستان، مشروط به جلب حمایت پاکستان، انگلیس و امریکا در نزد شاه ایران سخن می‌راند، شاه در حالی که نخست معتقد است پیشنهاد علم «به صلاح باشد»، اما دو روز بعد هنگام صحبت مجدد پیرامون اوضاع افغانستان و اقدامات در نظر داشته علم، می‌گوید: «پادشاه (محمدظاهر) بی‌رگ و بی‌حال است. مردک نمی‌تواند دست به اقدام قاطع بزند. حتا علاقه ندارد که با سفیر ما در روم صحبت کند، به رغم این که چند بار در برقرار کردن تماس تلاش شده است.»

در ادامه موضوع تماس، علم به موضوعی اشاره می‌کند که به افواه پناه بردن پادشاه به دامن نوراحمد خان اعتمادی و بی‌مهری‌ای که از او دیده بود، صحه می‌گذارد. علم می‌نویسد: «من اشاره کردم که پادشاه عملاً زندانی نخست‌وزیر اسبقش نوراحمد اعتمادی، سفیر فعلی افغانستان در ایتالیا است، که به او هم نمی‌شود ذره‌ای اعتماد کرد. در چنین شرایطی، تعجبی ندارد که پادشاه از هر گونه تماسی با سفارت ما در روم احتراز می‌کند.» ما باید از در دیگری وارد شویم. به عنوان مثال، دکتر خانلری، نویسنده شدیداً مورد احترام پادشاه و افغان‌ها به‌طور کلی است. می‌توانیم او را به اروپا بفرستیم تا به عنوان واسطه عمل کند. در مرحله اول می‌تواند فقط به پادشاه پیشنهاد کمک مالی بدهد، اما وقتی مدیون ما شد، ممکن است در مورد بازگشت به افغانستان تغییر عقیده بدهد، به‌خصوص اگر ما انگلیس‌ها و امریکایی‌ها را مجاب کنیم که فشار بیشتری وارد

۱. همان، ص ۴۹۰.

بیاورند... شاه با این نقشه موافقه نکرد.^۱

اما از خلال خاطرات چند روز پیش برمی آید که انتشار خبر کناره گیری پادشاه از سلطنت به نفع محمد داوود خان، آن امید توأم با بی اطمینانی که نزد درباریان وجود داشته را کاملاً از میان می برد. علم در صفحه ۴۹۲ می نویسد: «شنبه، ۳ شهریور، اولین کلمات شاه به من این بود که آیا از کناره گیری پادشاه افغانستان خبر داشتیم: او به محمد داوود خان سوگند وفاداری خورده و سلطنت را به نفع جمهوری جدید لغو کرده است. از قبل این خبر را داشتیم و همان طور که به شاه گفتم، بیشترش تقصیر خود ماست. ما باید قبول می کردیم که پادشاه را از لحاظ مالی تأمین کنیم، به جای اینکه او را با یک گله وابستگانش در اروپا به حال خودش رها سازیم... گفت و گوی ما با ورود وزیر خارجه قطع شد که گزارش داد شهزاده محمدنعیم (سردار محمدنعیم خان، برادر داوود خان و نماینده خاص او) برادر داوود، مایل است به ایران سفر کند تا درباره اوضاع ایران و بلوچستان گفت و گو کند. شاه گفت: «گور پدرش کرده، او نمی تواند با من هم ازین آرتیست بازی ها بکند که با پاکستان کرده است.»

از خلال دیدارهای روزهای بعدی علم با شاه برمی آید که شاه ایران بازهم از ناحیه اتکا بر محمدظاهر شاه، امیدی نداشته، اما با اطلاع از این که عبدالولی خان زنده است، چشم امید به او می دوزد. پادشاه مخلوع را در حدود تعیین مقداری پول کمکی (۱۰۰۰۰ دالر) به عنوان مستمری رها می کند. علم در این زمینه می نویسد: «در مورد ترتیب پرداخت مستمری ده هزار دلاری پادشاه افغانستان از محل بودجه سری دولت صحبت کردیم. شاه اظهار داشت «غیر از خودمان و سفیرمان در روم، هیچ کس در دولت نباید درین باره چیزی بداند.» تعیین این مقدار پول مستمری برای پادشاه مخلوع به دنبال صحبت های قبلی بود که چند روز پیش از آن میان سفیر ایران در روم با محمدظاهر به عمل آمده و از طریق سفیر به تهران گزارش یافته است. به اساس آن گزارش که در کتاب حاضر در

۱. همان، ص ۴۹۱.

صفحه (۵۱۵) تذکارش رفته است^۱، پادشاه (محمدظاهر شاه) به داوود نامه نوشته است، چنانچه افغان‌ها موافقت کنند به او حقوق بپردازند، دیگر نیازی به کمک ایران نخواهد بود. و شاه (محمد رضا) دستور داده، ضمن این که پادشاه منتظر جواب کابل است، مبلغ ۲۰۰۰۰ دلار دیگر مؤقتاً به او پرداخت شود و ضمناً به او اطمینان داده شود که ما کمال احتیاط را درین باره مراعات خواهیم کرد...»

گفتیم که سردار عبدالولی خان در خاطرات علم پیرامون رویدادهای افغانستان به‌ویژه بعد از کودتای ۲۶ سرطان (تیرماه) محل توجه بوده است تا در صورت ایجاد شورش در افغانستان او را به قدرت برسانند. علم در آغاز او را به‌عنوان فردی که از دوستان خوبش بوده است، یاد می‌کند. بعید به نظر نمی‌رسد که مقامات ایرانی از نفوذ عبدالولی خان در دربار سلطنتی و امور لشکری و کشوری اطلاع دقیق داشته و رشته‌های دوستی را با او به میان آورده بودند. نقش ضعیف شهزاده (وکیل سلطنت پسر بزرگ محمدظاهر - احمدشاه) از یک سو و نفوذ رو به تزاید سردار عبدالولی چنین دوستی‌های دیپلماتیک را به وجود آورده بود. مسافرت سردار عبدالولی به تهران در خلال جشن‌های «دو هزار و پنج صد ساله شاهنشاهی» نیز به نقش او در آینده افغانستان نزد ایرانی‌ها اثر می‌گذاشت. از همین رو است که این دل‌سوزی نخستین علم با صحبتی که با شاه دارد، صورت جدی‌تری را گرفته و شاه نیز تصمیم خود را حتا با اقدام جدی‌تری برای رهایی عبدالولی ابراز داشته است. علم در این زمینه می‌نویسد:

«سه‌شنبه، ۱۳ شهریور

... بحث به رفتار پادشاه افغانستان کشانیده شد و شاه تکرار کرد که مردک به هیچ درد ما نمی‌خورد. بعد از مدتی به فکر فرو رفت، افزود: «ببینید، می‌توانید ترتیب فرار عبدالولی خان را از کابل بدهید.» پاسخ دادم که جواب را بررسی می‌کنیم، اما با توجه به اینکه او تقریباً دیوار به دیوار اقامتگاه محمد داوود زندانی است، نمی‌شود او را مثل

موسولینی از نوک کوهی دور افتاده فرار داد. با وجود این، اگر نتوانستیم خطر فرستادن یک گروه نجات را قبول کنیم، شاید ممکن باشد به زندانبانش رشوه داد.^۱

از تدارکات احتمالی فرار عبدالولی و دادن رشوه در خاطرات علم خبری نیست، اما از ضبط خاطره دیگری برمی آید که علم از شاه ایران خواهش کرده است تا هنگام مسافرت محمد داوود خان به تهران موضوع رهایی عبدالولی خان را در جریان بگذارد. علم نگاشته است:

«چهارشنبه، ۱۰ اردیبهشت

قرار بود داوود خان پس از بازگشت به کابل به طور خصوصی با شاه نهار بخورد. یادداشتی برای یادآوری شاه فرستادم که به داوود فشار بیاورد عبدالولی خان را آزاد سازد. حالا که داریم این قدر کمک می کنیم، این حداقل چیزی است که باید در عوض انتظار داشته باشیم...» این کمکی که علم یاد می کند، در واقع همان وعده هایی است که شاه ایران به افغانستان داده بود و پیش شرط های آن به چرخش محمد داوود در عرصه مناسبات با شوروی و گروه های وابسته به آن (چی ها - خلق و پرچم) بایست تحقق می یافت. بهبود مناسبات با پاکستان و نگرانی هایی که ایران از ناحیه جدی گرفتن افغان ها روی مسأله پشتون ها و بلوچ ها داخل مرز پاکستان داشتند و شاید وعده های دیگری که انتشار نیافته است، زمینه های تأیید محمد داوود و چشم پوشی از عبدالولی خان و شاه را در چشم انداز سیاست ایران در امور افغانستان فراهم کرد.

در تایید کمک های در نظر داشته ایران به افغانستان، شادروان میر محمد صدیق فرهنگ می نویسد: «... روابط با ایران رو به گرمی و نزدیکی می رفت. در ماه اپریل ۱۹۷۵ محمد داوود به تهران مسافرت نموده و با شاه ایران محمدرضا شاه مذاکره کرد. تفصیل گفت وگوهای شان در دست نیست، اما از نتایج آن معلوم می شود که بنای آن هم بر تفاهم و گرم جوشی بوده است؛ زیرا در پایان مذاکرات دولت ایران یک اعتبار هنگفت را

بالغ بر دو میلیارد دالر که در تاریخ مناسبات مالی کشورهای جهان سوم نظیر نداشت، به افغانستان وعده داد. یک میلیارد و هفت صد میلیون دالر به غرض اعمار خط آهن از سرحد ایران به هرات و قندهار و با امتداد یک شاخه سرحد پاکستان و شاخه دیگر به کابل و سه صد میلیون دالر برای سایر پروژه‌ها. معلوم نیست آیا ایران می‌توانست در واقع چنین وجه هنگفتی را در اختیار افغانستان قرار دهد و یا اعمار خط آهن به طول بیش از هزار کیلومتر بدون امداد مالی تخنیکی کشورهای بزرگ صنعتی در عمل امکان داشت یا نه، اما اعلان این موافقه واضح ساخت که حکومت افغانستان به سیاست تولید رقابت درین کشورهای خارجی به غرض به دست آوردن کمک‌های اقتصادی دوام می‌داد...^۱

علم در جای دیگری از سلطان محمود غازی، سفیر رژیم جمهوری محمد داوود در تهران، یاد می‌نماید که به خاطر نقشش در تهیه نامه محمد ظاهر خان به رژیم جمهوری و از بسا جهات دیگر جالب است:

«سه‌شنبه، ۱۳ آذر

... ملاقاتی با سفیر جدید افغانستان، که فارغ‌التحصیل هاروارد و کلمبیاست و علاوه بر فرانسه و انگلیسی، فارسی با لهجه شیرینی حرف می‌زند، داشتم. آدم خوش صحبتی است و خیلی تشویق لازم نداشت که رویدادهای اخیر کشور را به وسط بکشد. او ادعا می‌کند که به پادشاه سابق پول پرداخت کرده است - که این موضوع به وسیله گزارش‌های سفیر ما در روم که پادشاه به او اذعان کرده بود مشکل شهریه کوچک‌ترین فرزندش را حل کرده است، تأیید می‌شود. سفیر افغانستان آنگاه در ادامه صحبتش گفت که چطور پادشاه را با ریشخند به کنارگیری و اعلام وفاداری به جمهوری جدید کرده است... شکایت کرد که افسران جوان‌تر افغانی جاهل و از همه‌جایی خبر هستند. و همین‌طور هم نظر مساعدی نسبت به عبدالولی خان نداشت.

ظاهراً وقتی عبدالولی خان تابستان گذشته در لندن بود، تلگرافی که او را از کودتای

۱. فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص ۲۵.

قریب الوقوع آگاه می‌کرد، نادیده گرفته بود؛ حتی بعد از دستگیری‌اش معلوم شد که فهرست کامل توطئه‌چینان را در کشوی میزش نگه داشته است، اما حالش را نداشته که در این باره اقدامی بکند... من به سهم خودم به سفیر گفتم که شاه چه قدر مایل به حمایت از داوود است. اگر داوود سرنگون شود، سرتاسر افغانستان غرق در هرج و مرج می‌شود. پرسیدم ارتش تا چه حد تحت کنترل است، اما جواب صریحی دریافت نکردم. ظاهراً سفیر فکر می‌کند من شیفتهٔ داوود شده‌ام، چون با رضایت تمام از خود مرا ترک کرد...»

در شرفیابی چهارشنبه، ۱۴ آذر (قوس) شاه مطلبی را به علم گفته است که با گفته‌های عبدالولی در سال‌های بعدی سازگاری دارد. شاه به علم گفته است که «عبدالولی خان به دستور مستقیم پادشاه هیچ‌گونه اقدامی علیه توطئه (کودتای ۲۶ سرطان) نکرده است.»

مطابق آنچه سردار عبدالولی سال‌ها بعد در پاسخ به پرسش محترم محمدنذیر کبیر سراج گفته است، این جانب اطلاعاتی دستگاه شاه ایران را تایید می‌کند. جنرال نذیر کبیر سراج می‌نویسد که در سال ۱۹۸۹ که به آلمان و در نزدیکی شهر فرانکفورت در دهکده‌ای به نام دیدزین‌بخ (Dietzenbach) به حال غربت و دور از وطن زندگی می‌کردم، دو مرتبه جنرال عبدالولی به دیدنم آمد... از عبدالولی پرسیدم: «شما که اطلاعات و قدرت در هر دو دست‌تان بود، چطور جلو کودتای داوود خان را گرفته نتوانستید؟ جنرال عبدالولی که غرورش با اظهارات من جریحه‌دار شده بود، نتوانست تا چیزی نگوید. دریچه قلبش را گشوده، بیان داشت: بلی! من از تحرکات داوود خان اطلاع داشتم و برای به دست آوردن اطلاعات موثق سه نفر از صاحب‌منصبان جوان را وظیفه داده بودم تا در حلقه همکاران داوود خان داخل شده و به من از جریانات خبر بدهند. ازین سه نفر صاحب‌منصب دو نفرش زنده‌اند که نمی‌خواهم نام ببرم. نفر سوم که تورن جانداخان، قوماندان گارد داوود خان بود، از طرف رژیم کمونیستی کشته شده است. هر سه نفر صاحب‌منصب مذکور تازه‌ترین خبرها را با نوارهای گفت‌و شنودهای جلسات داوود خان به من آورده‌اند. من نوارهای ضبط‌شده را به اعلی‌حضرت شنونده و به عرض رساندم تا به من اجازه دهند که همه این تحریکات را در ظرف یک شب از بین برده و داوود خان را شخصاً به

منزلش رفته و توقیف نمایم. اعلیٰ حضرت گمان می‌کردند که نظر به نفرت و انزجاری که من از داوود خان دارم، در صدد انتقام‌گیری از او می‌باشم، ازین رو به من چنین دستور دادند: «نی، آغه لاله به هیچ تشبثی دست نخواهند زد، غرض دار او نباشید.» این جریانات تکرار شد و نتیجه باز هم همان بود که گفتم.^۱

۱. محمدنذیر کبیر سراج، رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان، ص ۶۷ و ۶۸.

منابع

۱. اسناد تاریخی افغانستان، ص ۶۳، گراورنده: ننگیال.
۲. کاپی سخنرانی‌های محمد داوود.
۳. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر.
۴. جنرال نذیر کبیر سراج، رویدادهای نیمهٔ دوم سده بیست در افغانستان، ص ۵۳.
۵. نذیر سراج ص ۵۷-۵۹.
۶. مراجعه شود به واسیلی میتروخین، کتاب ک.ج.ب در افغانستان، ترجمهٔ احمد ضیا رهگذر. این کتاب همچنان از طرف دکتر حمید سیماب ترجمه شده است.
۷. محمد داوود ملکیار در تألیف کتاب جفای بزرگ جامع‌ترین معلومات را پیرامون کودتای نام‌نهاد محمد هاشم میوندوال ارائه کرده است. همچنان مراجعه شود به کتاب «مرستیال شهید» تألیف و گردآوری مطالب توسط بانو پروین مرستیال امینی. این کتاب‌ها نخست از طرف انتشارات شاه‌نامه نشر شده و بعد در کابل و کتاب جفای بزرگ در امریکا نیز اقبال چاپ یافت است.
۸. مراجعه شود به تألیف عبدالحمید محتاط، کتاب سقوط سلطنت، چاپ شده در شهر کی‌یف اوکراین، سال ۲۰۰۴ ع.
۱. خاطرات امیر اسدالله علم، صص ۴۸۰ - ۴۸۲.
۲. همان، ص ۴۹۰.
۳. همان، ص ۴۹۱.
۴. همان، ص ۵۱۵.
۵. همان، ص ۴۹۶.
۶. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص ۲۵.
۷. محمد نذیر کبیر سراج، رویدادهای نیمهٔ اخیر سده بیست در افغانستان، ص ۶۷ و ۶۸.



”امشب دیگه درست بیت بخوانید، روضه خوانی موزه خوانی موقوف!“

مصاحبه اختصاصی با استاد عبدالوهاب مددی^۱ هنرمند سرشناس
افغانستان در باره‌ی کودتای داوودخان و پیامدهای آن روی موسیقی و
نشرات رادیو و تلویزیون

۱. عبدالوهاب مددی در سال ۱۹۳۸ در ولسوالی انجیل، ولایت هرات متولد شد. نام پدرش امیرمحمد و مادرش گوهرتاج بود. تحصیلات مکتب را در شهر هرات و لیسه را در شهر کابل به اتمام رساند. او در سال ۱۹۶۰ در اداره هواشناسی کابل استخدام شد و مدت پنج سال در آنجا خدمت کرد. پس از آن در سال ۱۹۶۴ در رادیو افغانستان شروع به کار کرد. در سال ۱۹۶۵ برای تحصیل در رشته خبرنگاری به کشور آلمان رفت. زمستان ۱۹۶۶ به کشور بازگشت و بهار همان سال به‌هیئت مدیر موسیقی در رادیو افغانستان به فعالیت خود آغاز کرد.

عبدالوهاب مددی در عرصه موسیقی افغانستان کارنامه بسیار درخشان و جاودان دارد. سرودهای میهنی او در یاد و خاطره اقشار مختلف مردم کشور، تبدیل به یک صدای ماندگار شده است. در کنار فعالیت‌های مختلف در عرصه موسیقی و هنری او دو کتاب ارزشمند «سرگذشت موسیقی افغانستان» و «خاطرات من» را نیز تدوین و منتشر کرده است.



کاوه آهنگ: استاد محترم! یک جهان تشکر اول از این که خواهش ما را پذیرفتید و حاضر شدید که این مصاحبه را همراه ما انجام بدهید.

عبدالوهاب مددی: خیلی ممنون از شما، آقای کاوه آهنگ. من در آغاز صحبت‌های خود با دوستان، معمولاً یک عرض حالی دارم که این عرض را باید خدمت شما هم تقدیم کنم تا اتمام حجت شده باشد. آن این است که من در زندگی، شاگرد خوب موسیقی نبودم چه رسد که حالا من استاد موسیقی باشم. خواهش می‌کنم که مددی بگویید و بگذرید و استاد نگویید مرا. خیلی خیلی یک لقب بزرگی است استاد. خیلی یک لقب با معنا است. شوخی نیست که مثلاً استاد سرآهنگ را استاد می‌گوییم. یا استاد غلام حسین را استاد می‌گوییم. یا استاد قاسم مرحوم را استاد می‌گوییم. آن‌ها را ما استاد می‌گوییم. حالا شما فکر کنید که بیاییم در این عصر و زمانه، شما وهاب مددی را هم استاد بگویید، چقدر ضربه می‌زند همین، پیکر کلمه استاد را.

آهنگ: شما بزرگوار هستید، در این رابطه می‌شود بار دیگر صحبت بکنیم که منظور ما از استاد چه هست؟ چه کسانی بر موسیقی ما حق دارند؟ این موضوع فعلاً باشد. شما درخت باروری سر بر زمین هستید.

جناب مددی! قسمی که شما اطلاع دارید در ۲۶ سرطان امسال از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، نیم قرن می‌گذرد. در همین رابطه می‌خواهم همراه شما صحبت بکنم. چون این کودتا، تحولات بعدی را در پی داشت که ما ادامه‌شان را تا به امروز در همان تسلسل می‌بینیم. شما از کودتا در آن زمان چه رقم خبر شدید؟ در کجا بودید؟

مددی: عرض کنم که من آدم سیاسی نبودم و نیستم و نه کفایت آن را دارم که در باره مسایل سیاسی صحبت آن چنانی داشته باشم که مثلاً شما دوستان بزرگ از من توقع دارید. آهنگ: موضوع جنبه سیاسی کودتای داوودخان نیست. از شما به حیث یک هنرمند آگاه، خاطرات تان را می‌خواهم.

مددی: آنچه که من شنیدم و تقریباً به باور من نزدیک شد و از جمله خاطرات من هست، اینست که بدبختی افغانستان بعد از کودتای سردار محمد داوودخان شروع شد. همان‌طور که من شنیدم و البته بازهم می‌گویم که شاید من اشتباه بکنم.

چهل سال سلطنت اعلیحضرت ظاهرشاه را مردم ما با امنیت عام و تام سپری کردند. اینکه در جهت ترقی و تعالی این کشور قدم‌های آنچنانی برداشته نشد، مسایلی است که خوب علل آن را دولت‌های آن وقت می‌دانند. ولی همیشه فکر می‌کنم که اگر داوودخان با ظاهرشاه یک دست می‌شد و باهم همان‌طور که از قوم نزدیک بودند دوست نزدیک هم می‌شدند، این‌ها می‌توانستند کشور را در دنیای پر از تلاطم و خطر به ساحل راحتی، آسودگی و امنیت برسانند. همه امکانات پیش‌شان بود. تجارب پیش‌شان بود. محبت‌شان در دل‌های مردم ما بود. ولی بدبختانه که همان یک مسئله خودخواهی، مملکت ما را آن‌چنان به زمین زد که اکنون ما جور آن را می‌کشیم.

آهنگ: حرف شما دقیق است. در این رابطه دوباره می‌آییم و در این بخش هم صحبت می‌کنیم. شما زمانی که کودتای ۲۶ سرطان صورت گرفت، چه رقم از کودتا آگاه شدید؟ کجا بودید؟

مددی: در آن زمان طی یک بورس تحصیلی که به آلمان غرب داشتم، دولت آلمان غرب در آن سال یک سهمیه‌ی چهار بورسیه برای ژورنالیستان رادیویی افغانستان در نظر گرفته بود. چهار نفر را دولت انتخاب کرد. وزارت اطلاعات و کلتور ما را به آلمان فرستاد که محترمه بی‌بی شکریه رعد بود، جناب آقای سراج و حاج بود، جناب صادق سروری بود و من بودم. در آن زمان، من در آلمان محصل بودم. وقتی که من این خبر را شنیدم- راستی بگویم برای‌تان- بسیار شاد شدیم و خوشحالی کردیم. تمام افغان‌های که در آن زمان در دو شهر کلن و بن بودند در حدود چهل تا چهل و پنج نفر بودند. دیگر افغان

نبود در آن وقت، مهاجر نبود در آن وقت.

به هر حال، خیلی شاد شدیم. خوب؛ بالاخره، نظام جمهوری از نظر ما نسبت به نظام شاهی بهتر بود. به هر حال، مخصوصاً یک روز هم یک مجله ژوندون به دست ما رسید که دست به دست محصلین می گشت. عکس های تانک ها و مردمانی که با شادی و طرب در روی تانک ها بودند و از کودتای داوودخان استقبال کرده بودند و از این حرف ها، در آن مجله چاپ شده بودند. چون خاطرات گفتید، یکی از بهترین خاطرات من می شود گفت که همین است. در آن مجله غزلی چاپ شده بود به پیشواز جمهوریت که آن شعر از جناب مرحوم آصف فکرت بود. این شعر این طور شروع می شد:

«بریز ساقی سیمین به نام جمهوری

شراب ناب که طی شد زمان مهجوری

خوش آمدی ولی این دیر آمدن ز چه بود

ره وصال نپنداشتم بدین دوری»

به هر حال من، همین غزل را در همان زمان، در همان [جا] با دوستان و محصلینی که یکی شان یگان زیر بغلی^۱ می توانست بنوازد، یکی شان یگان هارمونی می توانست بنوازد، مشق و تمرین کردم آهنگی ساختم برای این شعر و خواندم. همان جا من این را می خواندم در وقت های که با هم بودیم، در شب های شنبه که دور هم می نشستیم، می خواندم. دیگران هم خوش شدند از این آهنگ و از همین شعر. به هر حال، بورسیه تمام شد و آمدم به کابل. اولین آهنگی که پس از برگشت و آغاز به کار دوباره در رادیو خواندم، همین آهنگ بود.

آهنگ: یعنی همین آهنگ را خودتان به خواست خود خواندید و این طور نشد که کسی شما را مجبور کند؟

مددی: به ذوق خود و با افتخار خواندم.

۱. یک ابزار موسیقی محلی است.

آهنگ: شما وقتی که گفتید خبر کودتا را شنیدید شما هم خوش شدید و کسانی که همراه تان بودند، همه خوش شدند. یعنی این نشان می‌دهد که مثلاً شما از دوره دهه دموکراسی هم چندان راضی نبودید که با کودتای داوودخان یعنی در کل با یک کودتا که نظام شاهی مشروطه از بین رفت، به اصطلاح شادمان شدید.

مددی: به هر حال در این جزئیات دیگر ما نمی‌پسندیم که مسئله دهه دموکراسی را در نظر بگیریم و یا دیگر کارنامه‌های بزرگی که در آن زمان‌ها، به وجود آمده بود، آن‌ها را در نظر بگیریم. پیش ما فقط نظام شاهی و نظام جمهوریت مطرح بود که بالاخره نظام جمهوریت پیش ما بهتر بود. همین لحظه هم پیش من این نظام، نظام بالاتری است؛ اگر جمهوریت درست و حسابی باشد. آن وقت هم اگر شاهی، واقعا مشروطه می‌بود... به هر حال عرض کنم که خوش بودیم، خیلی خوش بودیم که نظام تغییر کرد و باز در رأس هم شخصیتی به نام سردار محمد داوودخان که همه قدرت پیش‌اش بود، هم قدرت سیاسی، هم نظامی. به هر حال امید این بود که خوب می‌شود وضع کشور ما. آهنگ: شما وقتی که از آلمان آمدید افغانستان و داخل کابل شدید، برداشت شما از احساس مردم در رابطه با این تغییر چه بود؟

مددی: اگر اجازه بدهید که همان خاطره‌ای که همین پیشتر آغاز کردم، همان را تمام کنم.

آهنگ: آ، بله. چرانی؟ بفرمایید!

مددی: خلاصه، آن آهنگ را من در رادیو ضبط و پخش کردم. به هر حال دو یا سه بار پخش شد. روز سوم بود یا چهارم بود، سکرتر رئیس صاحب عمومی نشرات رادیو افغانستان زنگ زد که بیا رئیس صاحب تو را عاجل خواسته است. وقتی گفت: «عاجل خواسته است»، من گفتم حتما رئیس صاحب می‌خواهد به من پاداشی بدهد که چه خوب آهنگی خوانده‌ای و چه خوب یک شعری انتخاب کرده‌ای به پیشواز جمهوریت. رئیس عمومی نشرات رادیو، جناب آقای دیپلوم انجینیر عبدالکریم بود. عبدالکریم....! تخلص‌اش چه بود....؟ خوب...! من حالا در سن هشتاد و شش سالگی قدم می‌زنم،

ذهنم بسیاری از مسایل را فراموش کرده است. تخلص ایشان از یادم رفته است.

به هر حال، خوب شادمان و با عجله رفتم به دفترشان داخل شدم و سلام دادم. ایشان سرش به طرف یک کاغذ پایین بود، مثل اینکه چیزی را مطالعه می کرد. دست خود را از جلو پیشانی خود پس کرد و سرخود را بالا کرد. بدون اینکه سلام مرا علیک بگوید، پیش از آن همیشه سلام مرا خوب علیک می گفت. مرا دوست داشت و به من شفقت داشت و شکوه‌ای از ایشان نداشتم) ولی بی محابا یک دفعه گفت: «او برادر! همین شما هنرمندان را به سیاست چه غرض!»

من گفتم: وای! خدای من! نکند که من کدام اشتباهی کرده باشم! کدام اشتباه...؟
کدام غرض و امر سیاسی...!

گفتم: رئیس صاحب! اگر بگویید کدام سیاست؟

گفت: «همین سؤالی که می کنی؟»

گفتم: کدام سؤال؟

گفت همین شعرت که می گویی: «خوش آمدی ولی این دیرآمدن ز چه بود؟»

گفت: «اگر دیر آمدم و یا زود آمدم، بالاخره آمدم. حالا تو چه حق داری که از ما سؤال می کنی که چرا دیر آمدم؟ حالا که آمده ایم.»

گفتم: وای! رئیس صاحب! در دادید مرا! مرا در دادید! این شعر معنایش این طور نیست که شما شروع کردید به تشریحات اش. این شعر معنای بهتری به نفع شما دارد. می گوید که من سال‌ها منتظر شما بودم، چرا مرا منتظر ماندید؟ چرا زود نیامدید؟ چرا دیر آمدید؟ خوب، این شعر سؤالی می کند که به نفع شما است. این که نگفته شما چرا آمدید؟ و برای چه آمدید؟ می گوید: «خوش آمدی ولی این دیرآمدن ز چه بود/ ره وصال نپنداشتم بدین دوری!»

خوب شما ببینید که هر کلمه این شعر به شکل معنادار به نفع نظام جمهوری به کار برده شده بود. آقای آصف فکرت از آن شاعرانی نبود که شعر نادرست، بی جا و بی معنا

بگوید. خداوند او را بیامرزد!

به هر حال دیگر هیچ چیزی نگفت و فقط گفت: «بفرمایید! بروید. ولی آهنگ تو را توقیف می‌کنیم. دیگر پخشش نکنی! هوش کنی!»

از آن روز تا به امروز، دیگر آن آهنگ در توقیفخانه آهنگ‌های رادیویی زندانی شده است. حق پاک کردن آهنگ‌های توقیف‌شده را از روی نوار نداشتیم. برای اینکه آن آهنگ‌ها سرمایه‌ی دولت به شمار می‌رفتند، زیرا برای ترتیب آنها پول و هزینه خرج شده بود. به آهنگ‌ساز و آوازخوان و شاعر آن پولی پرداخت شده بود. به همین دلیل تصور می‌شد که شاید روزی روزگاری به درد بخورد و استفاده شود. از این رو آن آهنگ‌ها حفظ می‌شدند.

آرشیف‌خانه‌ای داشتیم در یک گوشه‌ای از آرشیف موسیقی رادیو که آهنگ‌های توقیفی در آن الماری نگهداری می‌شدند. آهنگ من هم رفت به توقیف‌خانه.

آهنگ: خیلی جالب بود. حالا پیش از اینکه در رابطه با تغییراتی که در رادیو آمد، بازهم این سؤال را تکرار می‌کنم که شما وقتی که داخل شهر کابل شدید با فامیل، با دوستان و مردم، احساس شما چه بود که مردم این تحول را بعد از کودتا چه رقم درک کرده بودند؟ خوش بودند، منتظر بودند، پای در هوا بودند که چه گپ می‌شود؟ برداشت شما چه بود از برخورد با مردم؟

مددی: برای این که جواب درست و حسابی برای شما ارائه کرده باشم، باید بگویم که از روزی که آغاز به کار مأموریت کردم، از کتابت شروع کردم. از اول در بست ده مقرر شدم وقتی که دوازده بکلوریا را خلاص کرده بودم. چند سال اول مأمور ریاست هوایی ملکی بودم، بعد از آن مرا آوردند به رادیو. به هر حال مرا منتقل ساختند به وزارت مطبوعات وقت. جناب آقای سید قاسم خان رشتیا- خداوند مغفرت کند- او برای جلب و جذب هنرمندانی که سواد نسبی داشتند، بسیار سعی و تلاش می‌کرد. به هر حال، یکی از آن‌ها من بودم که مرا تشویق کرد که بیا به رادیو، هم بیت خود را بخوان و هم مأموریت کن در اینجا. بالاخره آنجا رفتم و از رتبه ده به کار شروع کردم. کاتب بودم، سرکاتب شدم، مدیر بودم، مدیر عمومی شدم، بالاخره رئیس بخش موسیقی رادیو و تلویزیون

شدم. چون جان می‌کندم. شب و روز برای هنرمند و برای مسئله موسیقی کشور، نه برای خودم، نه برای آواز خودم که خودم آوازخوان معروف شوم یا زیاد بخوانم، تلاش می‌کردم. به هر حال، از ساعت هشت صبح تا ساعت یازده شب، من وظیفه‌دار بودم در رادیو در اداره موسیقی. مه دو تا معاش داشتم، البته نه تنها من، اغلب مأمورین رادیو دو معاش داشتند. معاش روزکاری که همان معاش عادی یک مأمور است تا ساعت چهارونیم عصر و معاش شب کاری که از ساعت چهارونیم به بعد شروع می‌شد که بعضی‌ها یک ساعت شب کاری داشت، بعضی‌ها دو ساعت و برای من تا ساعت یازده شب معاش شب کاری می‌پرداختند که من باید در رادیو می‌بودم. در اوایل زیاد روی نوارها آهنگ ضبط نمی‌شد، آوازخوان می‌آمد، می‌خواند و می‌رفت. بعداً شروع شد به ضبط کردن آهنگ‌ها. به هر حال، بیشتر عمر من، بیشتر وقت من در آن زمانه‌ها، در درون استدیو و دفتر موسیقی رادیو گذشته است. در بین مردم کمتر بوده‌ام. یکی از دلایلی که من نتوانستم شاگرد خوب موسیقی شوم، پیش یک استاد زانو بزنم و یک مقدار موسیقی علمی یاد بگیرم، همین بود که من وقتش را نداشتم.

آهنگ: سلامت باشید. من جواب را گرفتم. پس شما وقتی که داخل رادیو بودید، در رادیو مثلاً چه تغییراتی را حس کردید، یعنی بعد از کودتا و پیش از کودتا کدام تغییری محسوس بود برای شما؟

مددی: خوب. افراد تغییر و تبدیل می‌شدند، یک مقدار. یا مثلاً خود همین رئیس صاحب رادیو جناب عبدالکریم (عطایی بود تخلص‌اش به نظرم) او دیپلم تخنیک داشت و در مسایل نشراتی دست آورد چندانی نداشت، ولی او را رئیس عمومی نشرات رادیو و تلویزیون ساختند. چون از دوستان بسیار نزدیک سردار داوودخان بود. حتی گفته می‌شد که در دسترخوان سردار داوودخان تربیت شده بود و سردار داوودخان او را به مکتب نجات و سپس برای تحصیلات عالی به آلمان فرستاده بود. واقعا محصل خوبی از آب درآمده بود و پس از برگشت به وطن به کارهای تخنیک خود در رادیو شروع کرده بود. او را در پستی مقرر کرد که بهتر بود یک کسی که در امور نشرات و ژورنالیسم رادیو آگاهی

کافی می داشت، مقرر می شد. به هر حال رهبر صاحب، مثلاً کسی را به عنوان وزیر داخله مقرر کرده بود (نامش را نمی گیرم و شما می فهمید که کی را می گویم) تمام مردم انتقاد داشتند.

آهنگ: یعنی نظر به صحبت های شما، در پست های کلیدی رادیو هم کسانی را آوردند که به اصطلاح طرفدار داوودخان و نظام جدید بودند. خوب. وقتی که این ها آمدند وضع رادیو چه رقم تغییر کرد. مثلاً برای هنرمندان و برای شما که در آن جا بودید چه تأثیری داشت سر پروگرام ها، آوازخوانان و انتخاب اشعار؟

مددی: عرض کنم که در آن زمان ها هیچ پروویسوری و تهیه کننده ی یک برنامه اجازه نداشت که در برنامه خود حرفی در ارتباط به نظام جمهوری بگوید، مثلاً از جمهوریت یاد بکند، مثلاً مخالف دین مبین اسلام حرفی داشته باشد. این طور تأکیدها زیاد بود که هنرمندان این طور کارها را نکنند، اگر می کردند مدیریتی بود به نام مدیریت مراقبت بعد از نشر. مدیر مراقبت و اعضای آن وظیفه داشتند که تمام آن نشرات را بشنوند و اگر اشتباهی در کارشان می بود، آن را یادداشت می گرفتند و به مقام ریاست می سپردند و مقام ریاست جزا یا مکافات آن آدم را تعیین می کرد. برای ما مردم توصیه و تأکید این بود که نکند روزی از نظام شاهی یا از پادشاه یا از این طور کلمات در برنامه های رادیویی استفاده کنیم. این طور توصیه ها بود ولی دیگر کدام تحولات بنیادی نبود.

آهنگ: یعنی همین قید و قیوداتی را که بعد از کودتا آمد و کنترلی که بود پیش از دوره شاهی به این اندازه نبود؟

مددی: نی نبود. نی.

آهنگ: یعنی غیر از همین که بعد از کودتا کنترل آمد و همه چیز کنترل می شد و قید و قیودات و تأکیداتی می شد که این طور گفته شود و این طور گفته نشود، چه چیزهای دیگری مثلاً در آن جا تغییر کرد که مثلاً برای شما خوش آیند بود یا خوش آیند نبود؟

مددی: تغییراتی کلی به وجود نیامد. مثلاً یگانه تغییر کلی که در سطح کشور به وجود آمد، همان مسئله پلان های پنج ساله و هفت ساله داوودخان بود که با او مردم

راضی بودند و خوش بودند که بالاخره این پلان‌ها، در چوکات یک پلان پنج‌ساله یک مقدار پروژه‌ها به ثمر برسند که معلوم است کدام پروژه شروع شده و به آخر رسیده یا نرسیده است. این طور کارهای بنیادی هم کرد سردار داوودخان. این طور نبود که خدای ناکرده بگویم آدم غیر فعالی بود. اما اشتباهاتی هم کرد که باعث شد... من چه بگویم خودتان می‌دانید همه چیز را و ملت افغانستان از من بیشتر می‌داند.

سردار داوودخان خانواده‌اش سرنگون شد، از بین رفت. این طور نباید می‌شد. این طور یک جنایتی باید به وجود نمی‌آمد، و این منتهای بی‌پروایی خود سردار داوودخان بود که به این سرنوشت مواجه شد.

آهنگ: وقتی که شما از آلمان آمدید و چند وقت هم در رادیو کار کردید و تغییراتی را در رادیو حس کردید، آیا پس از مدتی همان احساس خوشی را که در آغاز وقتی که از کودتا شنیدید که [نظام] شاهی به جمهوری تبدیل شد، بعد از چند مدتی، یک سال بعد یا دو سال بعد، هنوز هم همان احساس شادمانی را داشتید یا طور دیگری فکر می‌کردید؟

مددی: نه آن احساس شادمانی اول را، حتی وقتی که ما چند تا محصل دور هم می‌نشستیم، یکی با یک طبله حلبی تق تق می‌کردیم و یکی آواز می‌خواندیم، شادمانی می‌کردیم که جمهوری آمده، خیلی پیشواز بزرگی گرفتیم ما محصلین. جمهوری در افغانستان - لااله الاالله - از این کرده نعمت بزرگتری دیگر در جهان وجود ندارد، این طور خیال می‌کردیم، ولی به آن شدت و حدتی که ما پذیرای می‌کردیم در آغاز، مسلماً که چند سال بعد آن طور نبود. آن قدر شادمان نبودیم و دیدیم که سردار داوودخان دارد به بیراهه می‌رود و نمی‌تواند کشور را طوری که لازم است اداره بکند. همین که نیمی از خانواده خود را از دست داد، همین خودش یک جفا بود برای ملت افغانستان. کسانی بودند که تجربه داشتند، کسانی بودند که والی بودند و نائب الحکومه بودند و وزیر بودند، تجاربی داشتند حالا خوب یا بد، کار کردند، در کشوری که ۹۸ فیصد آن بی‌سواد بودند همان آدم‌ها غنیمت بودند. نباید آنان را بیخی از خود می‌راند. آنان را از خود رانند. کابینه‌شان را شما می‌شناسید همه وزرای شان وزرای شایسته و بایسته‌ای نبودند. ولی به

هرحال، مردم خیال می‌کردند که خیر است نظام جمهوری بالاخره آمد و در این نظام، کشور انکشافات بیشتری را خواهد دید که متأسفانه نه تنها انکشافات بیشتری را ندید، بلکه نتیجه این شد که خانواده سلطنتی هم نیست و نابود شدند.

آهنگ: جناب مددی! آیا شما کدام خاطره‌ای از دیدار با داوودخان که به رادیو آمده باشد کدام وقتی یا شما را دعوت کرده باشد کدام وقتی در مقر ریاست جمهوری، کدام خاطره‌ای از نزدیک دارید همراهش؟

مددی: سؤال بسیار خوبی کردید. اگر این سوال را هم نمی‌کردید من سعی داشتم که جواب همین سؤال شما را در پیوند به بحث دیگران هم بگویم.

من یک کمی پیش‌تر می‌روم در همین مسئله. من سه بار اعلیحضرت ظاهرشاه را از نزدیک دیدم. از نزدیک دست داد همراه من، تشکر کرد از من، گله کرد حتی از من. مثلاً من کوتاه عرض می‌کنم. بار اول در عروسی ولیعهد احمدشاه بود در قصر دلگشا، سال‌های بسیار دور بود که دقیق نمی‌دانم، فراموشم شده است. پیش از برگزاری آن مجلس مکتوبی آمد از وزارت دربار که شما دو نفر هنرمند باسواد را که درس خوانده باشند، به همراه ارکست جاز رادیو (در رادیو ارکست جاز هیچ وقت نداشتم و حالا هم نداریم در آن به ناحق نام آن ارکستر را ارکستر جاز ماندند، جاز موسیقی جداگانه‌ای است، گپ جداگانه‌ای است که تشریحات‌اش را ترجمه کردم در همان سال‌ها دادم به یک مجله که چاپ کردند در آن مجله؛ مجله هنر) خواستند با دو آواز خوان. استادانی را هم خود وزارت دربار دعوت کرده بود که آن‌ها در همان شب، در اتاق جداگانه‌ای می‌خواندند که کسی آنان را نمی‌دید ولی آوازشان در هر دو طبقه قصر دلگشا پخش می‌شد.

در طبقه اول مردها بودند و در طبقه بالا خانم‌ها تشریف داشتند. زنان و مردان در یک‌جای نبودند. به هر حال، ما در گوشه‌ای از سالن روی چوکی‌های که برای ما گذاشته بودند، نشسته بودیم. آماده بودیم که هر وقت برای ما بگویند: «ولاریسی» ما شروع کنیم همان آهنگ خود را. در همانجا پیش از شروع کنسرت می‌دیدیم که اعلیحضرت ظاهرشاه، یک دست‌شان به کمرشان بود، یک دست‌شان آزاد بود، در سالن قدم می‌زدند

و از بعضی از مهمان‌ها تشکر می‌کردند از آمدن‌شان و سلام‌شان را علیک می‌گفتند. همین‌طور دور خوردند از آن سمت روبروی ما باز آمدند به سمت دیگر، کمی نزدیک‌تر ما. آوازخوانانی که انتخاب کرده بودند، دو نفر بودند؛ یکی استاد آرمان، یکی هم مددی. چون ما دو نفر بکلوریا پاس بودیم. وزارت دربار هرچه پالیده بود، بکلوریا پاسی غیر از ما نیافته بود. ما مشق و تکرار زیادی کرده بودیم همان سه تا آهنگی را که قرار بود آن‌جا بخوانیم. اعلیحضرت که به سمت ما نزدیک شدند، به آقای آرمان گفتیم: آرمان جان! خدا شاهد است که اعلیحضرت دارد به طرف ما می‌آید، من که نمی‌توانم همراه‌شان صحبت کنم. گفت: «وای! وای! چرا نمی‌توانی صحبت بکنی؟» گفتیم او برادر! من تاهنوز همراه یک پادشاه صحبت نکرده‌ام. من یک کمی می‌ترسم یگان کلمه‌ای از زبانم برآید. گفتیم به هر حال من نمی‌توانم صحبت بکنم. تو می‌شود یک کمی پیش بیایی که من به پشت سرت ایستاد شوم که همین گپ زدن با تو باشد. گفت: «آ...! چرانی!»

پشت سر او رفتم. استاد آرمان رفت [جلو ایستاد]. نام خدا! همان وقت هم یک آدم با جرأتی بود و هنوز هم آدم با جرأتی هست، خدا عمرش را دراز داشته باشد!

به هر حال، اعلیحضرت آن‌جا آمد و از همه تشکر کرد. یک دفعه دیدم که همان ردیف پایین را با دقت سیل می‌کند. گفت: «تو فضل احمد جان ذکر یا نیستی؟ (آقای نینواز خواهش کرده بود از رادیو که در این پروگرام به جای یک نوازنده دیگر او را روان کنند. تا این افتخار را داشته باشد که در عروسی شاهزاده احمدشاه اشتراک کند.) او در همان‌جا نشسته بود. اعلیحضرت گفت: «تو فضل احمد جان ذکر یا نیستی؟» «ذکر یا» تخلص خانوادگی نینواز بود. او از جایش برخاست، گفت: «بله صاحب! من هستم.» اعلیحضرت گفت: «خوب...! خوب...! آمدمی امشب مجرای می‌دهی دیگه!» نینواز گفت: «حضور اعلیحضرت عرض کنم که من امشب به حیث یک نوازنده در اینجا حضور دارم و بیت نخواهم خواند. برای اینکه قبله گاهم در این محفل نشسته است، اگر بیت بخوانم روزگارم سیاه خواهد شد.» پدر نینواز در آن زمان در سمت‌های بالایی مانند

وزیر خارجه و وزیر معارف کار می‌کرد. نینواز گفت: «از این خاطر من امشب مجرای خود را با نوازندگی خود می‌دهم.» اعلیحضرت گفت: «خوب است...! خوب است...! موفق باشید...! موفق باشید...!»

دیگر نه همراه آرمان گپ زد و نه همراه من و همین‌طور آهسته آهسته پس رفت به سمت مهمان‌های دیگر.

به هر حال، ما آهنگ خود را خواندیم و منتظر بودیم که چه می‌گوید، می‌گوید بروید خانه‌های خود، باشید و یا چطور؟ در این هنگام یکی از غلام بچه‌ها آمد پیش من، (به شهادت استاد آرمان که زنده است) گفت: برادر! ملکه خانم خودت را خواسته در بالا. فقط یک اکاردیون نواز همراه خودت بگیر بیا بالا. من یک دو آهنگی که خوانده بودم، یکی «تنگ غروب» بود که خیلی آهنگ معروفی شده بود، بسیار مقبول یاد گرفته بودم، اینکه مقبول می‌خواندم یا نمی‌خواندم واللہ اعلم! به هر حال، همان را خواندم که الله اکبر در آخرش گفته می‌شد. از این آهنگ من، ملکه بی‌نهایت خوشش آمده بود. به همین خاطر گفته بود که بروید مددی را بیاورید. به هر حال، مرا همراه انور نوشاد اکاردیون نواز محفل بردند بالا. به من پس از اینکه ملکه، سلام علیک گفتند، خوش آمدید و محبت کردند، گفتند: «او برادر! همان دو آهنگی که در پایین خواندی همان را دوباره برای ما بخوان! چه خوب خواندی! چه خوب آهنگ‌های خواندی!» همانجا من فوراً با یک اکاردیون خواندم و یک زنی به نام قمرالبنات که می‌گفتند خانم سردار شاه محمودخان بود یا در همان نزدیکی‌ها با خاندان سلطنت پیوند داشت، پیشانی مرا بوسید و من دستش را بوسیدم. گفت: «بچیم! یک کاری کردی امشب که من باید پاداشش را برایت بدهم. پاداشش را با هیچ چیز داده نمی‌توانم مگر اینکه بروی تو ازدواج کنی، ازدواج خو نکردی بچیم!» گفتم: «نی، نکردیم» گفت: «ازدواج کنی و مرا در عروسیت خبر کنی که من بیایم و یک دو دانه بیت خودم در همان محفل عروسیت بخوانم و این مجرای را بدهم.» خوب، خیلی محبت کرد. مرا تشویق کرد و با این حرف‌های خود مرا افتخار بخشید. به هر حال، ما را رخصت کرد و پایان آمدیم. این یک خاطره بود.

آهنگ: خیلی جالب! از داوودخان چه به یاد دارید؟

مددی: دوبار دیگر ظاهر شاه مرا دید. یکی در عروسی شاهزاده نادر بود که در همانجا هم ما یک ماه مشق و تمرین کردیم که در تالار هتل کابل آن محفل دایر شده بود. دوسه محفل داشتند که یکی شان در همانجا بود. در آن محفل هم باز هنرمندان را دعوت کرده بود که من هم در جمع آوازخوان‌ها بودم. در روزهای پایانی مشق و تمرین کنسرت آوازم نشست. آوازم بیخی نشست. رفتم گفتم معذرت می‌خواهم مرا از لیست آوازخوان‌ها بیرون کنید که نمی‌توانم دیگر بخوانم. من فهمیدم که آوازم تا یک هفته دیگر سرجای خود نمی‌آید. باز مرا به عنوان گرداننده انتخاب کردند. گفتند که گرداننده‌ی همین کنسرت تو باش! و کنسرت را پیشکش کن به اعلیحضرت، خانواده شاه و به مردمی که در همانجا هستند. من این را قبول کردم. همان کار شد. من گرداننده بودم. به اجازه حضور حضرت ملوکانه می‌گفتم که حالا مثلاً فلان کس می‌آید خدمت شما و آهنگ خود را اجرا می‌کند. گپ که خلاص شد، به من گفتند که در همین یک قطار ایستاد شوید که اعلیحضرت می‌آید پیش تان. ما ایستاد شدیم و اعلیحضرت صاحب تشریف آورد و همراه هر کدام ما دست داد. یادم می‌آید که به خانم پروین که در همان صف بود گفت: «او بی‌بی جان!» (همه ما بی‌بی جان می‌گفتم خانم پروین را. زن و مرد و خرد و کلان ایشان را بی‌بی جان می‌گفتم). گفت: «بی‌بی جان! منتظر همان خواندن «شیرین روباه بمیره، نبودم خانه» تان بودم. آهنگ معروفی بود که بی‌بی جان به همراه آزاده خوانده بود؛ آهنگ دوگانه بود. گفت: «حضور اعلیحضرت! آخر آن که آهنگ دوگانه بود. یک خانم دیگه باید می‌بود همراه من که می‌خواند. آن خانم آزاده بود که او را شوهرش اجازه نمی‌دهد که در بیرون بیت بخواند و فقط در رادیو می‌آید و می‌رود. گفت: «خوب، درست...! قبول دارم.»

به من که رسید گفت: «آقای مددی! همان دویستی‌های سیاموی و جلالی‌ات را چرا امشب نخواندی برای ما؟ ما منتظر بودیم.» تشویق می‌کردند...! وگر نه اعلیحضرت ظاهرشاه کجا و ما....! من گفتم که قرار بود به حیث آوازخوان بیایم ولی آوازم خراب

شد و به عنوان گرداننده مجرای دادم که امیدوارم مورد قبول حضور حضرت ملوکانه قرار بگیرد. گفت: «بله، بله! تشکر... تشکر...!» خلاصه از هر کدام ما همان طور تشکر کردند و رفتند. این بار دوم بود در حضور اعلیحضرت.

بار سوم را هم می گویم دلچسپ است برای شما شنیدن اش. صنف دوازده مکتب تخنیک ثانوی بودیم. «افغان انستیتوت آف تکنالوژی» (AIT) نام داشت. مکتبی بود که آمریکایی ها تأسیس کرده بودند و ما درس های خود را در آن جا به زبان انگلیسی خواندیم. روزهای جمعه - یک هم صنفی ما یک تنبور داشت، خوب تنبور می زد- با او و پنج، شش نفر دوستان دیگر، بار و بستر خود را بسته می کردیم در گوشه ای از شهر کابل می رفتیم، میله می کردیم. تمام مدت را در مکتب در لیلیه بودیم. دق می آوردیم. همان روزهای جمعه را آزاد بودیم می توانستیم از مکتب برآییم. گاهی گلباغ می رفتیم. گاهی پغمان می رفتیم. خلاصه در همان روز در همین نزدیکی های چاریکار یک جایی بود به نام گلگندی، رفتیم. در آنجا درختانی ارغوان بود که فصل گل ارغوان هم بود. همان جا رفتیم و فرش های خود را هموار کردیم.

نان و آب خود را شروع کردیم. چای و دشلمه خود را بند کردیم. دیگر خود را هم دم کردیم. یک ساعت بی کاری داشتیم. گفتیم بیاییم که یک قطعه بازی کنیم. یک قمار زدیم به نام بوتورانا. قمار بوتورانا را شروع کردیم، پول های سیاه، دویی و پنجی اینا بازی می شد در آنجا. وقت خود را می گذشتانیدیم. یک لحظه ای رسید که من همین قطعه هایم در دستم بود و سر قطعه هایم یک دو، سایه افتاد. ما در زیر شاخه های درخت نشسته بودیم ولی یگان ذره گگ آفتاب هم از یگان گوشه و کنار بود. دیدم که بیخی سایه افتاد. گفتم اوه... ابر آمد، باران نیاید یک دفعه. کلهی خود را بلند کردم دیدم که اعلیحضرت ظاهرشاه خود را خم ساخته و قطعه های مرا می خواند.

گفتم خدایا! وای! رفتم به بندی خانهی دهمزنگ. پادشاه تو را در میدان قمار گیر کرد. این ها را در ذهن خود زمزمه می کردم. همینطور خود را خواستم به پایهای اعلیحضرت

بیاندازم. چون مرا در سر قمار گیر کرده بود و پیوسته مرا، همین قطعه‌های مرا سیل می‌کرد. مرا هم می‌شناسد به نام. دیگران را خوبه نام هم نمی‌شناسند دیگه. پیش از آن‌هم دوبار دیگر مرا دیده بودند. به هر حال، تا که می‌خواستم که سرپای‌شان خود را بیاندازم، که از کشتن یا بندی خانه [نجات پیدا کنم] که مرا محکم گرفتند از شانه، دست‌های قوی هم داشتند، گرفتند مرا بلند کردند، نماندند که آن کار را بکنم. دست‌شان را ماچ کردم. گفت: «خیریت است صاحب! چرا؟، خوش باشید! خوش باشید!» کلمه «خوش باشید» را چهار، پنج، شش بار تکرار کردند و بعد رفتند. «من مزاحم تان نمی‌شوم، خوش باشید! خوش باشید!» همین را گفتند رفتند... در مابین همین درخت‌های ارغوان-آهسته آهسته. یک عصا هم در دست‌شان بود. خلاصه، یک موتر جیپ روسی هم در کنار سرک ایستاد بود با سه چهار تا پولیس که بیرون ایستاد بودند و خودشان در پیش روی همان موتر بود که خودشان رانندگی می‌کردند، آن‌طور که بعدا دیدیم که چطور رفتند و کجا رفتند. به هر حال، اعلیحضرت رفت. همین که رفتند، ماهم بساط را بسته کردیم. نیم و نیم کله، نان را خورده نا خورده، چای را خورده نا خورده، بار را بسته کردیم و گریختیم رفتیم مکتب خود وقت‌تر. باشیم چه کار می‌شود حالا، ولی هیچ چیزی به سر ما نیامد. نی کسی خبر شد و نی اعلیحضرت راجع به موضوع به کسی چیزی گفت و نی ما را به جزای محکوم ساختند. خوب، این سه بار ما ظاهرشاه را دیدیم و محبت‌شان را احساس کردم واقعا با تمام اعماق دل خود.

آهنگ: خیلی قصه‌های شیرین بود مددی بزرگوار! قصه‌های بسیار زیاد شیرین بود، یعنی برای ما هم همین جزئیات تاریخ است که تاریخ را به اصطلاح مکمل می‌سازد. نظر به قصه‌های شیرین شما، مخصوصا دو قصه اول را که کردید، نشان می‌دهد که ظاهرخان به اصطلاح موسیقی رادیو را در کشور تعقیب می‌کرد و علاقه‌مند بوده مثلا آوازخوانان را می‌شناخته، آهنگ‌ها را می‌شناخته است.

مددی: یگان وقتی یگان هنرمند را دعوت می‌کرد، می‌خواست از طریق وزارت دربار که برود آن جا و بیت بخواند. مرا هیچ وقت نخواستند، چون من در آن گروپ هنرمندان

دسته اول نبودم. استاد سرآهنگ را می خواستند، آقای زلاند را می خواستند مثلاً، احمد ولی جان را می خواستند. همین آوازخوانان بسیار خوب را می خواستند. راستی خیلی تشویق می کردند. خیلی موسیقی را شنونده بودند. بعضی از اعضای خانواده شان، سه تار و رباب می زدند. شاهزاده نادر خوب سه تار نواز بود. به هر حال، خاطره های زیادی در این زمینه وجود دارد.

آهنگ: شما به حیث هنرمند، چه خاطره ای از محمد داوود خان دارید؟

مددی: آ...! همین را می خواهم برای تان بگویم. از او یک خاطره دارم، خاطره ای بسیار بسیار تلخ. خداوند این را... این... این را خداوند به گوش انسان فوت شده نرساند! و من داخل گناه شدم که در وقتی که او فوت شده، من از او یک گله ای می کنم و حالا عرض می کنم. آن این است که در اولین سالگرد جمهوریت که یک سال از نظام جمهوری گذشته بود، جشن با شکوهی در قصر چهل ستون برگزار کرده بودند.

در آن محفل گروهی از هنرمندان را دعوت کرده بودند. بهترین ها را گفته بودند که بیایند. وزیر اطلاعات و کلتور پروفیسور دکتر نوین بود. به هر حال، مشق و تمرین فراوان شد و من را هم در جمله آوازخوانان گرفته بودند. قصه کوتاه، در روز موعود رفتیم در قصر چهل ستون در همان اتاقی که قرار بود ما کنسرت بدهیم یک استیج بسیار ساده ای هم جور کرده بودند که سردار که همراه مهمانان خود می آیند به این تالار برای شنیدن موسیقی، جایی درستی باشد. به هر حال، در همان جا نفس نمی کشیدیم که مبادا کدام نفس بلندتر بکشیم و مزاحم شویم...! تا که یک لحظه ای رسید که آقای نوین بسیار به عجله داخل شد، نی سلام و نی علیک. در همان لحظه در همان شب ها و روزها، آقای حامد حسینی مدیر موسیقی بود، من معاون شان بودم. به هر حال، همین آقای حامد حسینی با شتاب رفت جلوشان و دست خود را دراز کرد که با آقای نوین دست بدهد. اما آقای نوین با او دست نداد. من هم همان طور از عقب آقای حسینی می روم که همانجا گفتند: «او برادر را...! امشب دیگه درست بیت می خوانید. روضه خوانی، موضه خوانی

موقوف!» همین آقای نوین با آن دانش، با آن پروفیسوری، بالاخره یک داکتر بود یک فهمیده بود، یک تحصیل یافته خارج بود، این رقم جملات نباید از دهان‌شان بیرون می‌شد. به خدا قسم که همین رقم گپ از دهان‌شان برآمد: «او برادر...! امشب دیگه درست بیت می‌خوانید. روضه‌خوانی، موضه‌خوانی موقوف!» همین را گفت و رفت.

خداجان! این چه حالست؛ از برای خدا که بر سر ما در این نظام آمده است. چه بگویم که در دلم چه گذشت دیگر. در آن زمان گاهی چیزی می‌نوشتیم، گاهی با استادان صحبت می‌کردم. با خود گفتم بازتاب این موضوع چه خواهد بود. خلاصه سردار داوودخان آمد، یک چند قدم پیش آمد. ما ایستاد شدیم و شروع کردیم به بیت خواندن. تالار پر بود از مهمان‌های ولایت‌های مختلف افغانستان. به هر حال، همان آهنگ‌های خود را که لازم بود خواندیم، من هم دو آهنگ خود را با اندوه خواندم و بیرون شدیم. برای ما گفتند که همان‌طور در یک صف از کنار دیوار، آهسته آهسته بروید به سمت پایین. ما حالا به منزل بالا هستیم به منزل پایین [باید برویم]. همان‌طور آهسته، آهسته می‌رفتیم. استاد محمد عمر پیشاپیش من حرکت می‌کرد. رباب‌شان هم در دست‌شان بود. استاد محمد عمر کسی بود که هیچ وقت بدون وضو رباب نمی‌زد. خداوند او را بیامرزد! یک این‌طور انسانی بود. به هر حال، او در پیش روی من بود و سردار داوودخان همراه مهمان‌های خود ایستاد بودند همانجا.

نگاه می‌کردند همین‌طور طرف صف ما. یک دفعه سردار محمد داوودخان همین که ما به نزدیک ایشان رسیدیم، صدا کرد که: «همی خودت لا لا محمد عمر نیستی؟» سردار داوودخان به استاد محمد عمر گفت.

[استاد محمد عمر] گفت: «بله صاحب! خودم هستم.» دوید، رفت که دستش را بگیرد. اما سردار ۱۸۰ درجه دور خورد و پشت خود را طرف استاد محمد عمر کرد. او را نپذیرفت و یا اجازه نداد که دستش را بگیرد و بوس کند. به این ترتیب به این استاد ما بسیار توهین شد و او احساس حقارت کرد که سردار یک استاد موسیقی را حتی

قبول نمی‌کند که دستش را ببوسد. سردار محمد داوودخان به این گونه به هنرمندان عدم علاقه نشان می‌داد. هیچ وقت به موسیقی علاقه نشان نداد، هیچ وقت به هنرمند علاقه نشان نداد. هیچ وقت گپ یک هنرمند را نشنید. «تو لالا محمد عمر نیستی؟» خوب! بابا! هنرمندان که در اول معرفی شدند، باز همین سؤال برای چه است؟ باز آمده که دست‌تان را ببوسد، باز چرا...؟ این بی‌چاره همان‌طور متواضع دویده رفت...

به هر حال، بر اساس همین سه دلیلی که از آنها گفته آمدم، تصمیم گرفتم که دیگر آهنگ عاشقانه در رادیو و تلویزیون افغانستان نخوانم. چند تا سرود میهنی خواندم. چند تا سرود میهنی - وطنی نه سرود سیاسی و انقلابی که مَد شده بود.

آهنگ: آهنگ‌های تان که در گوش همه هنوز هم طنین انداز است، بعد از این هم می‌ماند و واقعا آهنگ‌های جاودان است. در ضمن سیاه موی و جلالی و در ضمن «ماه من این لحظه یادت می‌کنم» این‌ها آهنگ‌های هستند که از گوش ما تا به امروز نرفته، فکر می‌کنم که نسل به نسل هم ادامه پیدا می‌کند. در ضمن دو کتاب جالبی که شما نوشته کردید خصوصا کتاب «سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان» زمانی برآمد که هنوز هم در رابطه به موسیقی افغانستان هیچ کسی قلم نزده بود. این یکی از بزرگترین خدمات شما است برای موسیقی افغانستان. همچنین، کتاب بسیار جالب، «خاطرات من» که همین تازگی‌ها به نشر رسیده است. این‌ها همه‌اش برای ما و برای تاریخ موسیقی افغانستان، سرمایه هستند. حالا به ادامه همین بحث ما که به آخرهای آن تقریباً رسیدیم که شما را هم بسیار خسته نسازیم، حالا که نیم قرن از کودتای ۲۶ سرطان می‌گذرد و پیامدهای که بعد از آن آمد چه مثبت چه منفی، شما این را چه رقم بررسی می‌کنید که اگر مثبت است چه رقم بوده و اگر منفی است به کدام اساس است؟

همین پیامدهای که بعد از ۲۶ سرطان آمد، مثلاً هفت ثور آمد، شش جدی آمد، دوره مجاهدین، دوره طالب، باز یک دموکراسی «بی ۵۲»، باز پس دوره طالب، آیا شما همین تسلسلی که پس از کودتای داوودخان اتفاق افتاد تا به امروز، آیا این را با کودتای داوودخان در پیوند می‌بینید؟ گویا که داوودخان یک دروازه را به سوی فاجعه باز کرد یا این را خارج از آن می‌بینید؟

مددی: در همان آغاز عرض کردم برای تان که من تاجایی که شنیدم از مردم که می‌گویند آغازگر این بدبختی‌های که سر ملت افغانستان قدم به قدم آمدند، مسؤلش

سردار محمد داوودخان است. اشتباهات بزرگ سیاسی و ملی اش بود که خودش کرد و نتوانست کشور را اداره بکند. چنانچه یک خرد ضابط آمد و او را با اعضای خانواده اش، همه را تیرباران کرد. چرا این آدم به این مرحله می‌رساند این حرف‌ها را. بعد از کودتای داوودخان، ما یک دگرگونی سیاسی در کشور ندیدیم که به نفع ملک و ملت ما باشد، این را ما ندیدیم. اگر کسی دیده از آن‌ها می‌شود پرسید که چه بوده است. من ندیدم شخصا. اگر مجاهدین آمدند، یکی پشت دیگر آمدند، این‌ها همه به خاطر جاه و جیب خود آمدند و مملکت را این‌ها ویران کردند. جاده میوند را این‌ها از بیخ و بنیان ویران کردند، با راکت‌های خود با خاک یکسان کردند، کابل را این‌ها ویران کردند و هیچ کاری هم نکردند. هیچ کار مثبتی را برای ملت افغانستان انجام ندادند. دوره کمونیست‌ها را که همه شاهد هستیم. گرچه در دوره کمونیست‌ها، خرابی در کابل به وجود نیامد. برخلاف، آبادی زیاد شد. همین مکروریان‌های که ساختند روس‌ها، یعنی یک بخشی از کابل را این‌ها آباد ساختند. این را هم باید بگوییم. ولی حضور این‌ها در افغانستان لازم نبود. در کشوری که ۹۸ یا ۹۹ درصد آن مسلمان‌های سنتی هستند، چطور امکان دارد که آدم نظام کمونیستی را در آن جا پیاده بکند. من تعجب می‌کردم که انسان‌های بزرگ، نویسندگان بزرگ، شاعران بزرگ و دانشمندان بزرگی که ما داشتیم چطور در این راه پیش قدم گشتند. چطور این‌ها اعضای اصلی حزب یا کمیته مرکزی حزب و یا گروه سیاسی حزب خود هستند، چطور این‌ها می‌خواهند این کار را بکنند؟ چطور ما را هم می‌خواهند یکی از جمهوری‌های سوسیالیستی اتحاد شوروی بسازند؟ این اشتباهات را ما درک می‌کردیم ولی ما کاری کرده نمی‌توانستیم. کسانی را هم نداشیم که از نظر سیاست پیش بروند و جیغ بزنند، فریاد بکشند، بنویسند. به هر حال، ما فقط ناظر بودیم. همان‌طور که امروز ملت افغانستان فقط ناظر هستند و می‌بینند که مردم از گرسنگی می‌میرند و خانم‌ها در خانه، بی‌کار، بی‌روزگار و بدبخت و سیاه روز در خانه‌های خود نشسته و دخترها، مکتب‌ها و پوهنتون‌ها به روی‌شان، بسته می‌شود. از این مصیبت، مصیبت بزرگ‌تری را گمان نکنم که سرملت افغانستان بیاید.

بازهم ما مردم فقط تماشاچی هستیم. بازهم سعی می‌کنیم که چطور بگریزیم از این کشور، چه طور خود را بزنیم به گداخانه یک کشور کاپیتالیستی به خاطر یک لقمه نان. مثل خود شخص وهاب مددی. شما باور کنید، عده زیادی از اقوام، خویشان و رفقای من شاهد هستند، همین لحظه زنده هستند که من شش سال تمام را در تهران رفتم نشستم همراه خانم خودم و یک دختر کوچک خود، بچه‌های بزرگ ما، دختران بزرگ ما، قوم و خویشان ما همه آلمان رسیده بودند. مثل بلبل واری آلمانی گپ می‌زدیم که اگر به آلمان می‌آمدم در همان شب و روز هفته اول پناهندگی من قبول می‌شد با اسنادی که داشتم با مدارکی که داشتم به عنوان یک آواز خوان. ولی من شش سال تمام در تهران نشستم، در یک زندگی جدیدی با جامعه ایرانی گذاره کردم که بلکه فردا وضع افغانستان بهتر شود که ما پس، از همین تهران برویم به خانه خود و به زندگی خود و به کار خود برسیم. چون من به هیچ حزبی و به هیچ نظامی اتکا نداشتم و عضو نبودم نه در نظام‌های سیاسی شان نه الحادی‌شان، نه دیگه‌شان.

آهنگ: سلامت باشید. صحبت‌های تان جالب است. من فقط می‌خواستم یک سؤال آخری را هم مطرح بکنم که شما پیش‌تر گفتید که زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان مثلاً در کابل آبادی‌های آمد که تبعاً هرچند خیلی از قرا و قصبات بمباردمان و ویران شدند، اما وضع آزادی چطور بود؟ یعنی مثلاً وضع آزادی طور مثال شما در رادیو بودید آیا موسیقی مثلاً آیا کنترل بیشتر بود از دوره داوودخان کرده کنترل کمتر بود آیا شما آزاد بودید؟

مددی: مسلماً، مسلماً! در دوره کمونیست‌ها، اگر کسی شعری انقلابی می‌خواند- که بعضی آوازخوانان ما که من حالا نام شان را نمی‌گیرم. بعضی شان فوت شدند- خداوند آنان را بیامرزد- شعرهای حزبی خواندند، شعرهای انقلابی خواندند با آوازهای مقبول خود؛ چیزی که من هرگز آن کار را نکردم که کدام آهنگ انقلابی یا سیاسی خوانده باشم. او را تأیید می‌کردند و تشویق می‌کردند و مقام و منصب می‌دادند برای شان. ولی کسانی که چیزی علیه نظام می‌گفت، یا به پلیگون برده می‌شد یا حداقل او را زندانی خانگی می‌ساختند. از اداره موسیقی خودمان همان‌طور جوان‌های را بردند که تا به امروز معلوم

نیست که آن‌ها به کجا کشته شدند، به کجا دفن شدند و چه رقم دفن شدند. از این طور کارها زیاد شد در دوره کمونیست‌ها. جنایت‌ها زیاد شد، آدم‌کشی‌ها زیاد شد. یک شب می‌آمدند با یک موتر جیپ، دروازه را تک تک می‌کردند و یک آدم را می‌خواستند که کسی شما را کار دارد، او را در موتر جیپ روسی خود سوار می‌کردند تا به امروز آن آدم را کس ندیده است. معلم بود، مدیر بود یا کاتب بود، یا یک دهقان بود یا یک بچه مکتب بود، به این شکل انسان‌ها را می‌بردند و نابود می‌ساختند. باز مجاهدین به این شکل نمی‌کشتند. مجاهدین در بین خود افتاده بودند، از هر دو طرف مسلمان‌های خود را می‌کشتند. این طور مصیبت‌ها در مملکت ما آمد که گپ خوبی در موردشان من ندارم که به زبان بیاورم.

آهنگ: سلامت باشید. یک جهان تشکر! در آخر اگر بخواهیم یک نتیجه گیری کلی در یک جمله بکنید، کودتای ۲۶ سرطان داوودخان باز شدن دروازه به روی فجایع بعدی بود که تا به امروز جریان دارد، شما هم به همین نظر هستید؟

مددی: در آغاز هم همین مسئله را عرض کردم که به همین نظر بودم و به همین نظر هم هستم.

آهنگ: یک جهان تشکر از لطف‌تان، از مهربانی‌تان. از وقتی که برای ما دادید، آقای مددی بزرگوار! بی‌نهایت بزرگواری کردید.

مددی: تشکر از شما برای انجام این مصاحبه.

تأثیر جریان های سیاسی بر شعراعتراضی قبل وبعد از کودتای ۲۶ سرطان

سیاوش



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۹

چکیده

در دهه‌ی پایانی سلطنت ظاهرشاه، معروف به دهه‌ی قانون اساسی، با روی کار آمدن جنبش‌ها و احزاب سیاسی، شعر و ادبیات نیز هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ فرم دست‌خوش تغییر و تحول بنیادی شد. فرم‌های نیمایی، سپید و چارپاره به مدد شاعران آن دوره میان مخاطبان و ادبیات‌دوستان جا افتادند و در کنار غزل به مهم‌ترین و مروج‌ترین فرم‌های شعر آن زمان بدل شدند. به لحاظ محتوا، جنبه‌ی اعتراضی‌ای که در شعر معاصر فارسی، از بدو تولدش، وجود داشت، به اوج رسید و محتوای شعرها به دلیل دادوستد متواتر و مداوم با جنبش‌های سیاسی به‌طور بی‌پیشینه سیاسی و اجتماعی شد و جنبش‌های سیاسی تأثیری عمیق روی بینش شاعران گذاشتند. سه جریان شعر اعتراضی-اسلامی، شعر اعتراضی-سوسیالیستی و شعر اعتراضی-ملی‌گرا به میان آمدند که تنها وجه مشترکشان اعتراضی و اجتماعی بودن محتوایشان بود. در دوره‌ی محمد داوود جریان شعر سوسیالیستی به اوج خودش رسید و جریان‌های دیگر تحت سانسور قرار گرفتند و به واسطه‌ی قدرت مارکسیت-کمونیست‌ها منزوی شدند. بیشتر شاعران معترض اسلام‌گرا و کسانی که در ایدئولوژی سیاسی با حکومت‌های دهه‌ی پنجاه مشترک نبودند، به مرور طی دهه‌ی پنجاه به کشورهای دیگر پناهنده شدند. شعر ملی‌گرای توصیفی در دوران داوود قوت بیشتری پیدا کرد و بدل به رویکرد مهم شعری در دوره‌ی اول جمهوری گردید. شعر اعتراضی این دوره، به لحاظ محتوایی دارای سه رویکرد دینی، ملی و ایدئولوژیک بوده و در عرصه‌ی مضامین و حوزه‌های معنایی محدود به همین سه رویکرد فکری هستند.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر، سوسیالیسم، انقلاب، شعر متعهد، ملی‌گرایی، نوگرایی.

مقدمه

ویژگی مشترک شعر معاصر همه‌ی حوزه‌های جغرافیایی «رسالت اجتماعی» است که بر دوش شعر نهاده می‌شود و سرنوشت شعر معاصر با رسالت اجتماعی‌ای که دارد، یا می‌بایست داشته باشد، گره می‌خورد. به بیان دیگر، شعر معاصر شعری است که نمی‌تواند از تعهد و رسالتی که در قبال جامعه دارد، چشم‌پوشی کند و لذا، اساسی‌ترین پرسش درباره‌ی شعر معاصر این است که چرا این شعر خودش را متعهد به داشتن رسالت و تعهد اجتماعی و حتا سیاسی می‌داند؟

یکی از پاسخ‌های احتمالی پرسش مذکور، در جامعه‌شناسی شعر معاصر قابل جست‌وجو است. دنیای معاصر، عصر همه‌گیری امر سیاسی است. امر سیاسی که همواره در خدمت خانواده‌ی شاهی، نجیب‌زاده‌ها، سرمایه‌دارها و بزرگان فرقه‌ها قرار داشت و گاهی با امر الهی یکی تلقی می‌شد، در جهان مدرن ساکن کوچه و پس‌کوچه‌ها می‌شود و به دست عوام (ملت) می‌افتد. مردمی شدن امر سیاسی، باعث قداست‌زدایی از آن می‌شود و رعیت به خودش اجازه می‌دهد که آن را تصاحب کند و درباره‌ی آن و پیوند سرنوشت خود با آن به تفکر و کنش بپردازد.

این دگرگونی در عرصه‌ی سیاست و جامعه همه‌ی قشرهای فرهنگی، اقتصادی، ادبی، زیبایی‌شناسی و صنعتی معاصر خودش را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شعر نیز به میان مردم پرتاب می‌شود و انزوای درباری/ قدسی‌اش رنگ می‌بازد. به همین جهت درگیر امر سیاسی می‌شود و رسالت و تعهد پیدا می‌کند. امر سیاسی تنها چیزی است که به‌طور جدی و دایمی در قشرهای مختلف جامعه‌ی معاصر در حال رشد و گردش است؛ لذا شعری که روی چنین زمینی رشد می‌کند و خلق می‌شود، نمی‌تواند ماهیت و مسائل جامعه‌ی مادر را انکار کند. شعر معاصر فارسی حوزه‌ی افغانستان نیز پایه‌پای تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی مادر خودش به رشد و بالندگی می‌رسد. برای نمونه، همگام با تحولاتی که در دوره‌ی شاه امان‌الله در عرصه‌ی صنعت، اقتصاد و

جامعه رخ می‌دهد و جامعه با فرهنگ اروپایی آشنایی پیدا می‌کند، شعر نیز دچار تحول می‌شود و به استفاده از رمزگان صنعت و واژگان فرنگی می‌پردازد. به همین شکل، در سال‌های ۱۳۴۰ که گروه‌های سیاسی نظیر حزب دموکراتیک خلق و پرچم، حزب دموکراتیک ملی معروف به شعله‌ی جاوید و نهضت اسلامی افغانستان ظاهر می‌شوند، شعر فارسی نیز از فعالیت‌های احزاب موجود متأثر شده از بینش و رویکردشان برای ادای رسالت خویش بهره می‌جوید و ذیل همین لحاظ از عناصر و رمزگان حزبی و ایدئولوژیک انباشته می‌شود.

به همین جهت، بررسی تأثیرات تحولات سیاسی و اجتماعی بر شعر معاصر فارسی اهمیت اساسی پیدا می‌کند و این ضرورت به میان می‌آید که شعر معاصر در پرتو مناسبات و تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر خودش مورد بررسی و پژوهش قرار بگیرد.

اوضاع کلی شعر فارسی تا دهه چهل

نخستین گام‌ها در راه آشنایی با جهان ادبیات مدرن، با انتشار جریده‌ی «شمس‌النهار» در زمان حکومت امیر شیرعلی خان گذاشته شد؛ جریده‌ای که سرآغاز ترجمه در افغانستان نیز بود.^۱ تا این‌که در سال ۱۲۹۰ خورشیدی، جریده‌ی «سراج‌الانخبار» تحت سرپرستی «محمود طرزی» آغاز به نشر کرد و اذهان عمومی را با مسائل مدرنی چون تحول و انقلاب اجتماعی و سیاسی درگیر کرد و یا حداقل شدت این درگیری را به اندازه‌ی قابل توجهی تقویت نمود و افزایش داد.^۲ «سراج‌الانخبار» کوششی بود در توجیه و جهت‌بخشی جنبش‌های ملیت‌خواهی و ضد استعماری افغانستانی‌ها. در سرمقاله‌ها سعی می‌شد تا در مردم علاقه به تغییر و پیشرفت ایجاد شود. قصد جریده از نشر اخبار داخلی تشویق

۱. محمدی، گل‌نساء (۱۳۹۴)، تحلیل شعر مهاجرت در افغانستان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ نخست، صفحه ۳.

۲. کهزاد، محمدعلی؛ و دیگران (۱۳۸۳)، تاریخ ادبیات افغانستان (پنج استاد)، کابل: کتاب‌خانه رشیدیه، ص ۴۰۸.

مردم به زندگی معاصر بود و هدف از انتشار اخبار خارجی آن بود تا هم مردم افغانستان را {که} از آنچه در جهان می‌گذرد ناآگاهند و هم بیداری و آگاهی افغانستانی‌ها را به گوش جهانیان برسانند. استقلال و آزادی بنیان این جریده بود.^۱

در اوایل دهه ۱۳۱۰، انجمن‌های ادبی هرات و سپس کابل تأسیس شد که خود گام‌های بزرگ در راه مردمی شدن و تحول شعر فارسی به حساب می‌آیند. شاعران این دوره در کنار مضامین پذیرفته‌شده‌ی شعر سنتی و شعرهای اسلامی، بسیار ذوق‌زده و پرهیجان به توصیف تمدن و پیشرفت و صنعت می‌پرداختند و ذیل همین فعالیت‌ها واژه‌های فرنگی به‌وفور در شعرهای این دوره به چشم می‌خورد. در شعری از محمود طرزی که در سراج‌الانخبار به نشر رسیده، چنین می‌خوانیم:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت
وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
عصر عصر موتر و ریل است و برق
گام‌های اشتری بگذشت و رفت
تلگراف آرد خبر از شرق و غرب
قاصد و نامه‌بری بگذشت و رفت...^۲

شعر فارسی در سه دهه‌ی نخست قرن چهاردهم (۱۳۱۰-۱۳۴۰)، در کنار اینکه کمابیش در فرم از تحولات شعر ایران و آشنایی با آثار ادبی اروپا تأثیر می‌پذیرد، در محتوا نیز متحول می‌شود و به سمت اجتماعی شدن و متعهد شدن حرکت می‌کند. از شاعران مهم این دوره می‌توان به خلیل‌الله خلیلی، عبدالهادی داوی پریشان، عبدالرحمان لودین، باقی قایل‌زاده، خسته و... اشاره کرد که در کنار جریان مسلط شعر تغزلی، محتوای مدرن

۱. کریمی، کبری (۱۳۹۹)، نگاهی به تاریخ ادبیات معاصر افغانستان، قزوین: رویکردهای پژوهشی در علوم اجتماعی، شماره ۲۳، صص ۹۵-۱۱۱.

۲. سیستانی، محمداعظم (۱۳۸۳)، وطن و حب وطن از نظر علامه محمود طرزی، پشاور: دانش، چاپ نخست، ص ۱۵۰.

و عناصر فرهنگی و مسائل روز را به زبان و فرم کهن (کلاسیک) بیان می‌کردند.^۱

یکی از اتفاقات مهمی که در دهه ۱۳۳۰ در افغانستان رخ داد، تغییری بود که در موقف و نقش اجتماعی زنان به وجود آمد. در اواخر آن دهه حجاب از صورت مسئله‌ی زنان خط خورد و نیز به آنان اجازه داده شد تا از چهاردیواری خانه و نقش صد درصد خانگی بیرون شده و در فعالیت‌های اجتماعی سهم بگیرند. و نیز در همان دهه بود که برای اولین بار صدای زن به رادیو (به‌عنوان بزرگ‌ترین ایستگاه رسانه‌ای آن دوره) راه یافت.^۲ این پیشرفت به ظاهر ساده، دستاورد بزرگی در حوزه‌ی فرهنگ بود و راه را برای حضور فعالان اجتماعی، نویسندگان، شاعران، خوانندگان و منتقدان زن باز کرد. از جانب دیگر، دهه‌های سی و چهل، دهه‌های حضور احزاب سیاسی و شکل‌گیری جنبش‌های دانشجویی بود؛ که با توسعه‌ی پیوسته‌ی شبکه‌ی آموزشی دولتی و گسترش دستگاه دولت، گروه‌های در حال افزایش تحصیل‌کردگان به طرف ایدئولوژی‌های جهانی جلب شدند.^۳ مردم و به‌خصوص تحصیل‌کردگانی که در شهرها زندگی می‌کردند و به آگاهی سیاسی و اجتماعی دست یافته بودند، دست به ایجاد تشکلهای اجتماعی و سیاسی زدند، جنبش‌های روشن‌فکری و آزادی‌خواهی ایجاد کردند و باعث پیدایش و قدرت‌گیری امر سیاسی در مکاتب، دانشگاه‌ها، انجمن‌ها و سایر قشرهای اجتماعی شدند. در آن دهه‌ها «جوانان گرد هم در حلقات جمع می‌شدند و کار اصلی آن‌ها تبادل کتب، اطلاعات و آموخته‌ها بود...»^۴

۱. کریمی، کبری (۱۳۹۹)، نگاهی به تاریخ ادبیات معاصر افغانستان، قزوین: رویکردهای پژوهشی در علوم اجتماعی، شماره ۲۳، صص ۹۵-۱۱۱.

۲. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان، چاپ دوم، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. افغان، نجم‌الدین فریاد (۱۳۸۴)، نگرشی بر تاریخ معاصر افغانستان، پشاور: انجمن نشراتی دانش، چاپ نخست، ص ۳۰۵.

دهه چهل: دو جریان سیاسی-ادبی

تاریخ‌نویسان آخرین دهه‌ی پادشاهی محمد ظاهرشاه (۱۳۴۲-۱۳۵۲) را که به دهه‌ی قانون اساسی معروف است، پراضطراب‌ترین دوره‌ی پادشاهی وی قلمداد می‌کنند؛ چرا که در آن سال‌ها امر سیاسی حالت و فوریت عمومی پیدا می‌کند و جمعیت‌های سیاسی به‌طور رسمی ایجاد می‌شوند. مهم‌ترین احزاب آن دوره عبارت‌اند از: یکم، حزب دموکراتیک خلق که خودشان را مارکسیست-لنینست معرفی می‌کردند و داعیه‌ی پیروی از ایدئولوژی مارکسیسم روسی را داشتند و به دلیل اختلافات درونی که میان تره‌کی و کارمل وجود داشت، به دو شاخه‌ی خلق و پرچم انشعاب پیدا کردند. جریده‌ی پرچم ارگان نشراتی حزب خلق بود و تأثیر بزرگی در عرصه‌ی سیاسی، اجتماعی و ادبی به جا گذاشت. دوم، جریان دموکراتیک نوین/ سازمان جوانان مترقی بود که بعداً به «شعله‌ی جاوید» معروف شد. اعضای آن پیرو مارکسیسم چینی و مائوتسه بودند و مائویست معرفی می‌شدند. ارگان نشراتی آن، شعله‌ی جاوید، یکی از بحث‌برانگیزترین و قوی‌ترین جراید آن زمان به‌شمار می‌رود. سوم، نهضت جوانان مسلمان که به واسطه‌ی گلبدین حکمتیار که بعداً در رأس حزب اسلامی قرار گرفت، بنیاد نهاده شد و اعضای آن دارای بینش اسلام سیاسی و تحت تأثیر جریان اخوان المسلمین بودند.^۱ اما آن‌ها تنها جریان‌های فعال آن دوره نبودند؛ جریان‌هایی نظیر افغان سوسیال دموکراتیک، سازمان وحدت ملی، حزب دموکرات مترقی، نهضت اسلامی (معروف به صدای عوامی‌ها)، پاسداران اسلامی افغانستان، جنبش‌های مذهبی سنی و شیعی و غیره نیز فعالیت داشتند.^۲

در همان زمان شعر فارسی به‌طور فزاینده درگیر تنش‌های سیاسی شد و هر یک از جریان‌های سیاسی از آن به‌عنوان ابزاری برای بیان ایدئولوژی فکری خودش بهره

۱. موسوی، سیدعلی (۱۳۸۸)، تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کرزی، ب.ج: میوند، چاپ نخست، ص ۷۸.

۲. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان، چاپ دوم، صص ۱۳۰-۱۳۷.

برد. در آن دوره دو جریان ایدئولوژیک مسلط وجود داشتند: مارکسیسم و اسلام‌یسم.^۱ هم‌زمان، پایه‌پای آن دو جریان سیاسی، دو جریان شعری مسلط پا به میدان گذاشتند؛ شعر اعتراضی-سوسیالیستی و شعر اعتراضی-اسلامی. مهم‌ترین و برجسته‌ترین شاعر جناح اسلامی، سیداسماعیل بلخی بود که بنا بر آرای تاریخ‌نویسان ادبیات، پدر ادبیات مقاومت اسلامی در شعر فارسی افغانستان به شمار می‌رود و شعرهایش تحت عنوان دیوان بلخی به چاپ رسیده است.^۲ واژه‌هایی با دلالت صریح یا ضمنی بر وطن، خون، خدا، انقلاب، شهادت، عاشورا، بیداری، جوان و ایمان پربسامدترین واژه‌های مورد استفاده در شعرهای اویند. بلخی در اصل عالم دین بود و طی خطابه‌ها و سخنرانی‌ها شعرهای انقلابی و اعتراضی را که خود سروده بود، نیز می‌خواند. به همین جهت بسیاری از نویسندگان وی را پدر ادبیات مقاومت/پایداری معاصر که از اواخر دهه ۱۳۵۰ بدین سو صورت مشخص و جدی پیدا کرد، می‌دانند.

از خون بی‌نوایان اخذ مفاد تا کی
وز رنج بی‌مرادان جستن مراد تا کی
بیداد بر ضعیفان جایی نگشت تحریر
لافیدن جراید از عدل و داد تا کی

...

سعی و عمل چو نبود از آرزو چه خیزد
آزردگی به ملت خواهی زیاد تا کی
تحصیل گنج و فرهنگ بی‌رنج نیست ممکن
شرط است جهد قومی بی‌اجتهاد تا کی...^۳

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. کریمی، کبری (۱۳۹۹)، نگاهی به تاریخ ادبیات معاصر افغانستان، قزوین: رویکردهای پژوهشی در علوم اجتماعی، شماره ۲۳، صص ۹۵-۱۱۱.

۳. بلخی، سیداسماعیل (۱۳۶۸)، دیوان بلخی، تهران: ارگان نشرات سیدجمال‌الدین حسینی، چاپ نخست، ص ۲۴۱.

از جریان شعر اعتراضی-سوسیالیستی آن دوره می‌توان به سلیمان لایق که مسئول نشرات حزب دموکراتیک خلق بود و بارق شفيعی که بعداً در دوره‌ی تره‌کی به‌حیث وزیر اطلاعات و فرهنگ منصوب شد، اشاره کرد. خلاف شاعران اسلامی که به‌فرم به‌طور کامل بی‌توجه بودند و قالب‌های کلاسیک را بدون هیچ‌گونه نوآوری می‌پذیرفتند و افکار و ایده‌های‌شان را به وسیله‌ی آن بیان می‌کردند، شاعران جناح سوسیالیستی کاملاً به فرم بی‌توجه نبودند. سیداسماعیل بلخی، سیدفضل احمد پویان، فایق هروی و ضیاء قاری‌زاده و دیگران، که جزء شاعران جناح اسلامی‌اند، در شعرشان توجه اندکی به فرم و شیوه‌ی بیان داشته و صرفاً به محتوا و پیام شعر توجه دارند. در شعرهای «فریادی از سلول زندان»، «بهار آمد» و «سرود شهیدان» سروده‌ی فایق هروی، «گوهر آزادی» سروده‌ی سیدفضل احمد پویان و «باباخارکش» سروده‌ی ضیاء قاری‌زاده بی‌توجهی به فرم و بافت بیان کاملاً مشهود است. در ذیل بخش‌هایی از شعرهای «فریادی از سلول زندان» از فایق هروی و «گوهر آزادی» از سیدفضل احمد پویان، به ترتیب ذکر نام، آورده شده‌اند:

...قسمتم شد خون دل از زندگانی ای دریغ
 شد نصیبم کنج زندان و گرفتارم بیا
 دایم از سودای خاک و تاخت‌وتاز روسیان
 می‌نیاید خواب اندر چشم بیدارم بیا
 بال پرواز من از محدوده‌ی زندان محال
 هر طرف پر می‌کشم چون پر پرگارم بیا
 چون اناالحق گفت منصورش به دار آویختند
 من به جرم گفتن حق بر سر دارم بیا
 افتخار سرزمین آریانای کبیر
 ای مجاهد، ای مبارز، ای تو سردارم بیا...^۱

...

مانسل انقلابی و قوم دلاوریم
 دلدادۀ جهاد و هواخواه سنگریم

۱. پهلوان، چنگیز (۱۳۷۱)، نمونه‌های شعر امروز افغانستان، تهران: بنیاد نیشابور، صص ۳۳۷-۳۳۸.

ما رهروان راه خداوند واحدیم
ما پیروان مکتب الله اکبریم
ما حامی حکومت حق و عدالتیم
ما ضامن تحقق نظم پیمبریم...^۱

کاظم کاظمی درباره‌ی سید اسماعیل بلخی می‌نویسد: «...البته ایشان در زبان -و حتا گاه عناصر خیال- متکی به سنت گذشته‌ی ماست، اما آنگاه که پای تفکر به میان می‌آید، سخت امروزی می‌شود.»^۲ اما شاعران جناح سوسیالیستی در رابطه به فرم و زبان اهمیت قائل شده، در پی نوگرایی بودند و در قالب‌های مختلفی چون چارپاره، نیمایی و شعر آزاد و قالب‌های کلاسیک شعر می‌سرودند. به‌طور نمونه کتاب «ستاک» نوشته‌ی بارق شفیعی در فرم و محتوا یکی از کتاب‌های مهم این دوره به‌شمار می‌رود و شعرهای «خاطره»، «شعر من»، «شبستان قبرها»، «برخیز»، و «باز آی» از شعرهای مهمی‌اند که در این کتاب به نشر رسیده‌اند. شعر شبستان قبرهای شفیعی که در فرم نیمایی سروده شده و دارای بیان نمادین است، چنین آغاز می‌شود:

ای دل خموش باش

کمتر به سینه زن

آهسته‌تر بتپ که محیط تو کوچک است...

گیرم قفس شکست

پروازگاه کو؟

اینجا فضا کثیف‌تر از سینه‌ها بود

این نغمه‌های گرم

وین ناله‌های درد

۱. همان، ۷۴.

۲. روزنامه‌ی ماندگار، شماره‌ی مسلسل ۲۶۴۵، ۱۱ جدی ۱۳۹۸، ص ۵.

هرچند گرم‌تر برود بی‌اثر شود
این دخمه‌یی ست سرد
خاموش و بی‌صدا
افسرده‌تر ز انجمن مرده‌ها بود...^۱

باید در نظر داشت که غالب شعرهای سوسیالیستی آن دوره، بیش از آنکه دارای بینش ایدئولوژیک باشند، همانند شعرهای دیگر این دوره جنبه‌ی سیاسی، اعتراضی و مبارزاتی داشتند.^۲ البته شاعران حزبی هم بودند که براساس تعلق ایدئولوژیک‌شان شعر می‌گفتند و در آن به توصیف دیدگاه، مظاهر و اشخاص خاصی می‌پرداختند و برای مناسبت‌های مشخصی اشعار مناسبتی-مدحی می‌سرودند. به‌طور نمونه در شماره‌ی ۹۹ جریده‌ی پرچم شعری از باریق شفیعی در ستایش لنین، رهبر بلشویکی روسیه، به نشر رسید که موجب حواشی زیادی از جمله خشم روحانیون و تحصن آن‌ها در مسجد پل خشتی گردید. روحانیون این شعر را بسیار کفرآمیز خواندند و مدعی شدند که در این شعر لنین در حد پیامبر اسلام توصیف شده است.^۳ آن شعر این گونه به آخر می‌رسید:

...این حرف جاویدان: وز ما درود باد به آن حزب پیش‌تاز
بر خلق قهرمان!
وز ما درود باد به آن رهبر بزرگ
بر لنین کبیر!

جناح سومی نیز در آن دوره فعالیت داشت که شاعران آن در حالت متعادل‌تری قرار داشتند و بدون آنکه وابستگی ایدئولوژیک خاصی داشته باشند، به سرایش شعرهای

۱. شفیعی، ۱۳۴۲: ۲۵-۲۶

۲. احمدزی، احمدشاه؛ و دیگران (۱۳۹۱)، جریان شعر رئالیسم سوسیالیستی افغانستان، تهران: فصل‌نامه پژوهش‌های سال ۸ و ۹؛ شماره ۳۴ و ۳۵، ص ۱۲.

۳. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان، چاپ دوم، ص ۱۶۳.

مبارزاتی و اعتراضی می‌پرداختند. این شاعران که وجه بارز شعرهایشان ملی‌گرایی و اعتراض بود، میان شعر سوسیالیستی و شعر اسلام‌گرا قرار می‌گرفتند که نه مانند شاعران اسلام‌گرا کاملاً به فرم و تکنیک بی‌توجه بودند و نه چون شاعران سوسیالیست سرسپرده‌ی نوع مشخصی از ایدئولوژی. شعرهای شاعرانی که بدون وابستگی ایدئولوژیک شعر می‌سرودند و خود را متعهد به داشتن رسالت اجتماعی می‌دیدند، گاه دارای رمزگان اسلامی و گاه دارای رمزگان سوسیالیستی هستند. محمود فارانی، واصف باختری و خلیل‌الله خلیلی جزو شاعران نامور این جناح به حساب می‌آیند که از سویی شعرهایشان در جراید و مجلات آن دوره به چاپ می‌رسید و از سویی هم سرسپرده‌ی ایدئولوژی جراید متذکره نبودند.^۱ در اینجا قسمت آغازین شعر «حماسه‌ی شعله‌ها»ی واصف باختری را که در جریده‌ی شعله‌ی جاوید به نشر رسیده، می‌خوانیم:

تو ای هم‌رمز و هم‌زن‌جیر و هم‌سنگر؟
سر از دامان پندار سیاه خویشتن بردار!

مگر از دشنه‌ی خون‌ریز دژخیمان
مگر زین روسپی‌خویان بدگوهر
هراسی در نهان‌گاه روان خویشتن داری؟
مگر مینای روح از شرنگ ترس لبریز است؟

گناه است این که می‌گویی
افق تار است
و شب تار است

۱. احمدزی، احمدشاه؛ و دیگران (۱۳۹۱)، جریان شعر رئالیسم سوسیالیستی افغانستان، تهران: فصل‌نامه پژوهش‌های سال ۸ و ۹؛ شماره ۳۴ و ۳۵، ص ۱۲.

و ره تار است
و ناهموار
امید پیش تازی نیست
در این راه ظلمت بار...

تو ای هم‌رمز و هم‌زنجیر و هم‌سنگر نمی‌دانی
که جاویدان نباشد این سیاهی، وین فسونگاری...^۱

در یک بیان کلی، در دهه‌ی چهل شعر نو با فرم‌های نیمایی و سپید به اوج خودش می‌رسد. شکسته شدن عروض، رواج عمومی پیدا می‌کند و شعر فارسی به لحاظ بافت شعری و تصویر تغییرات بزرگی را تجربه می‌کند و نیز «شعر منشور [سپید] در همین دوره پدیدار می‌شود.»^۲

دهه‌ی پنجاه: شعر اعتراضی ملی‌گرا و شعر حزبی

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، در حالی که محمد ظاهرشاه در اروپا به سر می‌برد، محمد داوود طی یک کودتای سفید قدرت را به دست گرفت و نوعیت رژیم را جمهوری اعلام کرد. داوود آن کودتا را به همکاری حزب دموکراتیک خلق به انجام رساند. حسن شرق، معاون داوود، ارتباط صمیمی با ببرک کارمل، رهبر جناح پرچم داشت و بعد از محمد داوود دومین شخص پر قدرت در جمهوری وی محسوب می‌شد. و نیز از سیزده نفر اعضای کابینه‌ی وی حداقل هفت تن آنان عضو حزب دموکراتیک خلق و اکثراً از جناح پرچم بودند.^۳ با این حال خلاف خلقی‌ها که سرسپرده‌ی ایدئولوژی مارکسیسم روسی

۱. شعله‌ جاوید، شماره‌ دوم، ۲۲ حمل ۱۳۴۷، ص ۴.

۲. پهلوان، چنگیز (۱۳۷۱)، نمونه‌های شعر امروز افغانستان، مقدمه مؤلف.

۳. موسوی، سیدعلی (۱۳۸۸)، تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کرزی، ب.ج: میوند، چاپ نخست. ص ۹۱.

بودند و بینش فراملی داشتند، محمد داوود ملی گرا بود. همین اختلاف باعث می شد که وی به دموکراتیک ها اعتماد نداشته و رابطه اش با آن ها یک رابطه ی غیردوستانه و سودجویانه باشد. از طرفی به گروه های اسلام گرا که بیشتر وابسته ی سیاست های کشورهای اسلامی نظیر مصر بودند، اعتماد نداشت و آنان را خطری برای جمهوریت شاهانه ی خودش می دانست.^۱ ظاهر طنین به نقل از لطیف ناظمی می نویسد که: «محمد داوود خواهان آن نبود که آزادی های دموکراتیکی که در دوره ی شاه محمود خان آمده بود، ادامه یابد. هیچ گونه امکاناتی برای جامعه ی افغانستان و برای روشن فکران نمی داد. داوود خان یک اصلاح طلب بود، اما یک دیکتاتور. وطن خواه بود، اما ضد دموکراسی و ضد مردم سالاری.»^۲ زمانی که محمد داوود به قدرت رسید، در نظر داشت تا در آغاز جنبش های تند اسلام گرا و سپس حزب دموکراتیک خلق را منزوی سازد؛ سیاستی که منجر به سانسور و تعطیلی بخش عظیمی از رسانه های آن زمان شد. به همین جهت بود که سانسور شدیدی بر رسانه ها و مطبوعات اعمال شد. برای نمونه تمامی مجله هایی که پس از کلمه ی «جمهوری» کلمه ی «اسلامی» را به کار برده بودند، مانند مجله ی پیام حق، سانسور شدند و بخش بزرگی از نشرات چاپی و صوتی به اتهام تخریب، دسیسه، افراط گرایی و خیانت سانسور و توقیف شدند.^۳

جریان شعر اعتراضی-اسلامی، طی دهه ی پنجاه و در مقابله با جریان های وابسته به ایدئولوژی مارکسیسم-کمونیسم تضعیف شد. تضعیف شدن جریان شعر اعتراضی-اسلامی ابعاد و علل سیاسی و اجتماعی داشت. احزاب و جریان های وابسته به ایدئولوژی مارکسیسم، که خلاف عقاید اسلامی بودند، روز به روز قدرت می گرفتند و اعضای آن در بدنه ی مطبوعات و دستگاه حکومتی نقش مهمی داشتند. از طرف دیگر،

۱. همان، صص ۹۴-۹۶.

۲. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان، چاپ دوم، ص ۱۰۰.

۳. مصباح زاده، سید محمد باقر (۱۳۸۸)، تاریخ سیاسی مختصر افغانستان، ب.ج. مرکز پژوهش های آفتاب، چاپ نخست، صص ۱۴۸-۱۵۰.

داوود جریان‌های سیاسی اسلامی را به شدت تحت نظر داشت که البته در این مورد نیز احزاب کمونیستی نقش پررنگی داشتند.^۱ لذا عرصه‌ی فعالیت اجتماعی، هنری و سیاسی به مرور تنگ‌تر شد؛ شاعران تازه‌کاری که وابستگی حزبی نداشتند به زحمت شنیده می‌شدند و نیز شاعرانی که دارای افکار و عقاید اسلامی بودند با سانسور و سرکوب مواجه می‌شدند. به همین جهت شاعرانی که با جریان‌های مارکسیستی-کمونیستی موافق نبودند، طی سال‌ها ۵۰ تا ۶۰ خورشیدی به مرور به کشورهای دیگر، به خصوص ایران و پاکستان، مهاجرت کردند. از شاعرانی که طی آن دهه به بیرون از کشور مهاجرت کردند، می‌توان از برات علی فدایی، عبدالقدیر رصین، غلام‌رسول پویان، سیدفضل احمد پویان و سعادت‌الملوک تابش نام برد که در دهه ۶۰ شعر پایداری اسلامی را به عنوان بخشی از شعر مهاجرت، در واکنش به نظام‌های کمونیستی و نقد آن، احیا کردند.

جریان شعرهای اعتراضی-سوسیالیستی اما به دو دوره‌ی قبل و بعد از کودتای ۷ ثور تقسیم می‌گردد. شعرهای دوره‌ی اول که بیشتر در قالب‌های نیمایی، سپید، چارپاره و گاهی غزل و مثنوی سروده شده‌اند، به لحاظ محتوایی دارای دو رویکرد «بیان رنج‌ها و اوضاع نامناسب اجتماعی-اقتصادی» و «تبلیغ و توصیف حکومت سوسیالیستی» اند. این جریان سیاسی-ادبی بر ایجاد تفکر و بینش سوسیالیستی در اذهان عمومی تأکید می‌کرد و هدف غایی آن ایجاد تصور روشن از اهداف و آینده‌ی سوسیالیسم و ترغیب قشر جوان برای پیوستن به جریان‌های فعال سوسیالیستی بود.^۲ محمدحسن باریق شفیع، اسدالله حبیب، عبدالله نایبی، سلیمان لایق و دستگیر پنجشیری از مهم‌ترین چهره‌های این جریان هستند.

جریان شعر سوسیالیستی قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، در سه رده‌بندی بیانی قرار می‌گیرند. رده‌ی نخست، شعرهایی اند که زبان نمادین دارند و با رمزگان استعاره‌ی و بافت

۱. همان، صص ۱۴۶-۱۵۰.

۲. احمدزی، احمدشاه؛ و دیگران (۱۳۹۱)، جریان شعر رئالیسم سوسیالیستی افغانستان، تهران: فصل‌نامه پژوهش‌های سال ۸ و ۹؛ شماره ۳۴ و ۳۵، ص ۱۸.

بیانی پیچیده سروده شده‌اند. شعرهای «شبستان قبرها» و «به مرغ آزاد» از بارق شفیعی، شعرهای «پاسبان» و «شعله‌ی خاموش» از محمود فارانی و شعر «بگذار توفان بغرد» از اسدالله حبیب، نمونه‌های برجسته‌ی این رده‌اند که با بیان نمادین به پدیدارگری و نقد وضعیت حاکم پرداخته‌اند. در شعر «سیمرغ» سروده اسدالله حبیب، که با بیان استعاره‌ی و نمادین به اعتراض از وضعیت سیاه و تاریک عصر خویش می‌پردازد، می‌خوانیم:

ناشکیبا سایه‌های بال‌ها
در کنار آشیانی می‌چکد
می‌خزد سیمرغ و با منقار خویش
سردی آن سایه‌ها را می‌مکد

می‌نهد پا زورق شهبازها
بر تن امواج دریای کبود
می‌رود آن سایه‌های ناشکیب
می‌براید از دل سیمرغ دود...^۱

رده‌ی دوم، شعرهایی‌اند که زبان نیمه‌نمادین دارند و با رمزگان رئالیستی و بافت بیانی نیمه‌آشکار به بیان مسائل اجتماعی می‌پردازند. در این رده می‌توان به شعرهای سلیمان لایق، اسدالله حبیب و شعرهای متأخر بارق شفیعی اشاره کرد. برای نمونه، شعر «به یاد شب‌رفتگان» سروده سلیمان لایق این‌گونه شروع می‌شود:

افتاده بود و سیلی جلاد خوردگی
در کنج نامرادی «اگسا»-خویدگی
لب‌ها ز زخم مشت ستمگر شکفته‌تر
چشمان کبود و بیریه و دندان شکستگی
زیر فشار و ضربت اشکنجه و عذاب
انگشت خون‌چکان و سرانگشت خوردگی...^۲

۱. حبیب، اسدالله (۱۳۶۲)، خط سرخ، کابل: کمیته دولتی چاپ و نشر، چاپ نخست، ص ۱۰.

۲. لایق، سلیمان (۱۳۶۰)، بادبان، کابل: مطبوعه تعلیم و تربیه، چاپ نخست، ص ۲۶۳.

رده‌ی سوم، شعرهایی اند که بیان صریح دارند و بی هیچ تکلفی به انتقاد، اعتراض، مدح و توصیف می‌پردازند و مخاطب‌شان را بی‌پرده به مشارکت در مسائلی چون انقلاب، براندازی، مبارزه و... دعوت می‌کنند. به لحاظ تقدم تاریخی هر چه به دهه شصت نزدیک می‌شویم، بیان شعر سوسیالیستی صریح‌تر می‌شود و شعرهای نمادین دارای بسامد کمتری هستند.^۱

برافراشت گلگون درفش لنین
به یاری حزب طراز نوین
به دورش زدند حلقه کارگران
بلندش نگه داشتند در جهان
درفشی که دهقان بود پایه‌اش
رهای زحمت‌کشان غایه‌اش
نوای رهایی چو دهقان شنید
ز فرمان ارباب، گردن کشید

به سنگرگه کار و پیکار خویش
بشد سوی یار وفادار خویش
پرولتار و دهقان به هم ساختند
نظام کهن را برانداختند...^۲

به لحاظ محتوا شعر اعتراضی دهه‌های چهل و پنجاه (به خصوص شعر اعتراضی- سوسیالیستی) دارای محدودیت قابل توجهی است. حوزه‌های معنایی شعر این دو دهه به «بیان و نقد وضعیت اجتماعی و سیاسی» و ارائه‌ی «ایدئولوژی مشخصی به عنوان راهی

۱. احمدزی، احمدشاه؛ و دیگران (۱۳۹۱)، جریان شعر رئالیسم سوسیالیستی افغانستان، تهران:

فصل‌نامه پژوهش‌های سال ۸ و ۹؛ شماره ۳۴ و ۳۵، صص ۱۹-۲۲.

۲. پنجشیری، دستگیر (۱۳۶۳)، پیک دوستی، کابل: مطبوعه دولتی، صص ۷ و ۸.

برای گذار به وضعیت مطلوب» خلاصه می‌شوند و عناصر معنایی‌شان حول محور همین مفاهیم در گردش‌اند. این محدودیت برخاسته از وابستگی ایدئولوژیکی است که شاعران آن دوره داشته‌اند و حتا تعدادی از این شاعران سخن گفتن از هر چیز دیگری را پستی و رذالت می‌دانسته‌اند:

از تن بریده باد به فرمان انقلاب

آن سر که نیست بر سر پیمان انقلاب...^۱

به لحاظ نشانه‌شناسی، جریان شعر سوسیالیستی به شدت تحت تأثیر رمزگان و نشانه‌های مارکسیسم است و نشانگان کارگر، دهقان، انقلاب، ابزار کار (تبر، چکش، بیل و غیره)، سرخ، خون و مبارزه با بسامد بسیار بالایی در شعرهای جریان سیاسی-ادبی مذکور به چشم می‌خورد. شاعران دیگری نیز از نشانگان سوسیالیستی استفاده می‌کردند، اما یا دارای ایدئولوژی سوسیالیستی نبودند یا حداقل حزبی نبودند. شاعران مذکور که شامل کسانی چون میر عبدالقادر ابهر، خلیل الله خلیلی، لطیف ناظمی، عبدالرزاق صاعد، واصف باختری و محمود فارانی می‌شود، بیشتر رویکرد اعتراضی-ملی‌گرا داشتند.

عناصر ملی و ملی‌گرایی که از آغاز ۱۳۰۰، هم‌زمان با عناصر دینی وارد شعر فارسی شده بودند، در دهه‌ی پنجاه به اوج رسیدند. در سال ۱۳۵۲ عبدالقادر ابهر مجموعه شعری تحت عنوان «زمزمهٔ جمهوری» به نشر رساند که مشخصاً در توصیف وطن‌پرستی و نظام جمهوری بود. در اشعار این مجموعه با بافت بیانی ساده و صریح از قشرهای مختلف جامعه -به‌خصوص جوانان- دعوت می‌شد تا وطن‌پرست باشند و برای تحکیم اقتدار نظام جمهوری تلاش کنند.

۱. بیرنگ کوهدامنی، محمدعاقل (۱۳۶۲)، در میلاد خورشید، کابل: مطبوعه دولتی، چاپ نخست. ص ۷.

بیا ای نوجوان برخیز در میدان جمهوری
 علم‌پر دار نهضت شو تو در دوران جمهوری
 بیا با جدوجهد خود وطن را ساز آبادان
 رفیق راه شو مردانه با یاران جمهوری
 بیا ای کارگر ای دهقان رنجبر امروز
 به مجد مام میهن کوش، با مردان جمهوری...^۱

همان‌طور که دیده می‌شود، کتاب «زمزمهٔ جمهوری» ابهر، مانند سیل بزرگی از شعرهایی که در مدح و توصیف احزاب و شخصیت‌های خاصی سروده شده‌اند، دارای قدرت ادبی و نوآوری‌های بسیار ضعیف بوده و زبان به‌عنوان ابزار بیان نوعی خاصی از تفکر به‌کار گرفته شده است. با این حال شاعرانی که در کنار اینکه خودشان را متعهد به داشتن نگاه اعتراضی می‌دانستند، اما وابسته‌ی جبهه‌ی اجتماعی و سیاسی خاصی نبودند (یا حداقل سرسپرده‌ی آن نبودند)، بیشتر به شعر توجه داشتند و شعرهای قوی‌تری سرودند. به یک بیان، هر چه بیان شعرهای آن دوره صریح‌تر و بی‌پرده‌تر می‌شود، به همان میزان از قدرت ادبی و هنری آن کاسته می‌شود. برای نمونه، بارق شفیعی که در دهه چهل شعرهای بسیار قوی در قالب‌های مختلف سروده بود، هرچه به دهه پنجاه و بعداً شصت نزدیک می‌شود، شعرهای ضعیف‌تری می‌سراید و بیشتر و بیشتر حزبی و ایدئولوژیک می‌شود و این مسئله به واسطه‌ی تفاوتی که میان کتاب‌های «ستاک» (۱۳۴۲) و «شیپور انقلاب» (۱۳۶۶)، نوشته‌های بارق شفیعی، وجود دارد، به‌روشنی قابل دیدن است.

۱. ابهر، عبدالقادر (۱۳۵۲)، زمزمهٔ جمهوری، کابل: مطبعه دولتی، چاپ نخست، ص ۲۷.

شب مهتاب و گیتی پرتباشیر
جهان - تا هر چه بینی صفحه‌ی شیر
رخ عفریته‌ی شب پرسفیدآب
به‌مانند بیاض شال کشمیر
شب مهتاب و صحرا روشن از نور
تو گفתי بر زمین پاشیده کافور
بانداز نظر هر بته مشکین
درخت همچون سواد گیسوی حور...^۱

در شعر «قانون عشق» نوشته‌ی توفیق، چنانچه می‌توان دید، زبان کارایی بیشتری نسبت به شعر عبدالقادر ابهر دارد و عناصر خیال، زبان، بافت بیانی، رمزگان و فرم آن به‌مراتب قوی‌تر و قدرتمند است. همین تفاوت در شعرهای خلیل الله خلیلی و شاعران معاصر وی نیز دیده می‌شود. مجموعه اشعار خلیلی در سال ۱۳۵۳ در پشاور به چاپ رسید. برای نمونه شعر «قاصد مرگ» وی چنین آغاز می‌شود:

اینک ستاده بر در من پیک آسمان
کوبد در سرای مرا با کهن کلند
حکمی ست از قضا که به هر در چو سرزند
بر دست وی گشوده شود هر چه هست بند

هم قفل شاه را شکند با کلند خویش
هم بشکند به قدرت خود باب مستمند

۱. توفیق (ب.ت)، زمزمه جویبار، کابل: مطبعه دولتی، چاپ نخست، ص ۶۵.

نی خواجه سر کشد ز جلالش نه خارکن

گه پای بر حصیر نهد گاه بر پرند...^۱

شعر ملی گرا در دوره‌ی محمد داوود را می‌توان به دو بخش شعر ملی گرای توصیفی و شعر ملی گرای اعتراضی رده‌بندی کرد. شعر ملی گرای توصیفی به توصیف و مدح مکان‌ها، نمادها و چهره‌های ملی، مفاهیم ملی، وطن و جمهوری پرداخته و می‌کوشد تا شور و احساسات وطن‌پرستی را در مخاطب زنده و احیا کند. شعر ملی گرای اعتراضی با نقد وضعیت اجتماعی و سیاسی و با بهره‌گیری از مفاهیم و عناصر ملی می‌کوشد تا حساسیت مخاطب را در قبال مسائل مختلف سیاسی برانگیزد.

به صورت آماری، در دوران جمهوریت محمد داوود حدود ۷۰ جلد کتاب در حوزه‌ی ادبیات پشتو و فارسی، در کابل و زیر نظر حکومت، به نشر رسیده که ۳۰ جلد کتاب به زبان فارسی، ۴ جلد به زبان پشتو و فارسی و مابقی به زبان پشتو بوده‌اند. از میان کتاب‌های به نشر رسیده به زبان فارسی، هشت جلد در بخش شعر (به شمول سه جلد مجموعه شعر دوزبانه)، چهارده جلد در بخش مقالات ادبی و بازچاپ اشعار شاعران قدیم، پنج جلد در بخش ادبیات داستانی، دو جلد در بخش ادبیات کودک، سه جلد در بخش ادبیات شفاهی و یک جلد در بخش ترجمه به نشر رسیده است.^۲ بیشتر کتاب‌های شعری که تحت حمایت دولت محمد داوود و به خصوص «وزارت اطلاعات و کلتور» به نشر رسیده، به لحاظ محتوایی در زمینه‌ی ادبیات عامه و شعرهای ملی گرای توصیفی (اشعار میهنی) اند.

۱. خلیلی، خلیل‌الله (۱۳۶۹)، مجموعه اشعار، پشاور: کتاب‌فروشی خاور، چاپ دوم، ص ۱۰۹.

۲. ستوده، ۱۳۵۶: ۷۶-۵۱.

نتیجه‌گیری

شعر معاصر فارسی، حوزه‌ی افغانستان، دوشادوش تحولات و جریانات سیاسی و اجتماعی حرکت کرده و همواره متعهد به داشتن رسالت اجتماعی و سیاسی بوده است. رویکردهای دینی، ملی و ایدئولوژیک در دهه‌های سی و چهل در شعر معاصر فارسی پررنگ شده و باعث خلق جریان شعری اعتراضی می‌گردد. شعر اعتراضی در دهه‌ی چهل دارای سه رویکرد دینی، ملی و ایدئولوژیک است؛ بدین معنا که شالوده‌ی اعتراض در جریان مذکور یا دینی است یا ملی و یا هم ایدئولوژیک. رویکرد دینی به وسیله‌ی منابر، علمای دینی و جریان‌های مذهبی و رویکرد ایدئولوژیک به وسیله‌ی جنبش‌ها و جریان‌های ایدئولوژیک بر شعر دیکته می‌شوند. رویکرد ملی که در مابین رویکردهای دینی و ایدئولوژیک قرار می‌گیرد، بیشتر برخاسته از تعهدی است که شاعر در قبال وطن و مردم احساس می‌کند و به دو شاخه‌ی ملی‌گرایی توصیفی و ملی‌گرایی اعتراضی قابل تقسیم است.

در دهه‌ی چهل، میزان شعریت شعر دارای رابطه‌ی برعکس با تعهدی است که شاعر در قبال سه رویکرد متذکره‌ی ملی، دینی و ایدئولوژیک در خود می‌بیند. اشعاری که وابستگی دینی، ملی یا ایدئولوژیک دارند، بیشتر به شعار نزدیک‌اند و اشعاری که وابستگی ایدئولوژیک و تعلقات فکری شاعر مقدم بر رسالت اجتماعی و هنری‌اش نیست، شعرهای به‌مراتب قوی‌ترند.

پس از به قدرت رسیدن محمد داوود رویکرد ملی‌گرای توصیفی در شعر رشد قابل توجهی می‌کند و اشعاری که در مدح و ستایش نظام جمهوری، مهین‌پرستی، شخصیت‌های ناسیونال و افغان سروده می‌شوند، مورد حمایت ارگان نشراتی دولت قرار می‌گیرند. شاعرانی که به نسبت تعلقات دینی-عقیدتی، با نظام‌های دهه‌ی پنج‌جاه و به‌طور خاص با آرای سوسیالیست‌ها موافق نیستند، به مرور به بیرون از کشور مهاجرت می‌کنند و در دهه‌ی شصت، در واکنش به نظام کمونیستی حاکم شعر می‌سرایند و شعر مهاجرت

را خلق می‌کنند. شاعرانی که رویکرد ایدئولوژیک (سوسیالیستی) دارند، تحت حمایت احزاب فعال و قدرت‌مندی چون حزب دموکراتیک خلق، به رشد خود ادامه می‌دهند و به مرور بیشتر و بیشتر حزبی و سیاسی می‌شوند. با این حال تعدادی از شاعران بدون وابستگی به دولت یا احزاب شعر اعتراضی می‌نویسند، به بیان احوال و نقد اجتماعی می‌پردازند و تلاش می‌کنند تا باعث روشنگری و تغییر در افکار جامعه شوند.

در جریان شعر اعتراضی شاعرانی که تعلق ایدئولوژیک داشته‌اند، با اینکه نوآوری‌هایی در حوزه‌ی تخیل داشته‌اند و از زبان معاصر خودشان استفاده کرده‌اند، به دلیل بیان موضوعات از پیش اندیشیده‌شده و گاهی حتا حزبی و ایدئولوژیک، برخورد ابزاری با زبان داشته و به نسبت عدم داشتن دید و بینش وسیع و تازه نتوانسته‌اند در عرصه‌ی زبان، تصویر و اندیشه فراتر از مسائل زمانه‌ی شان گام بردارند. به یک بیان، هر چه بیان شعرهای آن دوره صریح‌تر و بی‌پرده‌تر می‌شود، به همان میزان از قدرت ادبی و هنری آن کاسته می‌شود. برای نمونه، بارق شفیعی که در دهه‌ی چهل شعرهای بسیار قوی در قالب‌های مختلف سروده بود، هرچه به دهه‌ی پنجاه و بعداً شصت نزدیک می‌شود، شعرهای ضعیف‌تری می‌سراید و بیشتر و بیشتر حزبی و ایدئولوژیک می‌شود. این نکته در رابطه به شعرهای اعتراضی‌ای که رویکرد دینی یا ملی داشته‌اند، نیز صادق است.

در مجموع، با اینکه شاعران آن دوره با استفاده از قالب‌های جدید و به کارگیری زبان امروزی از آغازگران شعر نو به شمار می‌روند و در کنار استفاده از فرم‌های نوی چون نیمایی، سپید و چارپاره دارای محتوای امروزی، عناصر زبانی عامیانه و نگرش تازه‌تری هستند، تعلقات فکری و ایدئولوژیک به عنوان چشم اسفندیار شعر اعتراضی این دوره نمایان می‌شود و باعث آسیب دیدن بینش و آزادی شاعر می‌شود و مانع تجربه‌ی اقلیم‌ها و مضامین تازه و جدید در جهان می‌گردد. اشعاری که در دهه‌ی پنجاه سروده شده‌اند، حول محور مضامین تکراری می‌چرخند و دارای حوزه‌های بسیار محدودی‌اند.

منابع:

۱. ابهر، عبدالقادر (۱۳۵۲)، زمزمهٔ جمهوری، کابل: مطبعه دولتی، چاپ نخست.
۲. احمدزی، احمدشاه؛ و دیگران (۱۳۹۱)، جریان شعر رئالیسم سوسیالیستی افغانستان، تهران: فصل نامه پژوهش های سال ۸ و ۹؛ شماره ۳۴ و ۳۵، صص ۹-۳۶.
۳. افغان، نجم الدین فریاد (۱۳۸۴)، نگرشی بر تاریخ معاصر افغانستان، پشاور: انجمن نشراتی دانش، چاپ نخست.
۴. بارق شفیعی، محمدحسن (۱۳۴۲)، ستاک، کابل: مطبعه دولتی، چاپ نخست.
۵. بلخی، سیداسماعیل (۱۳۶۸)، دیوان بلخی، تهران: ارگان نشرات سیدجمال الدین حسینی، چاپ نخست.
۶. بیرنگ کوهدامنی، محمدعاقل (۱۳۶۲)، در میلاد خورشید، کابل: مطبعه دولتی، چاپ نخست.
۷. پنجشیری، دستگیر (۱۳۶۳)، پیک دوستی، کابل: مطبعه دولتی.
۸. پهلوان، چنگیز (۱۳۷۱)، نمونه های شعر امروز افغانستان، تهران: بنیاد نیشابور.
۹. توفیق (ب.ت)، زمزمهٔ جویبار، کابل: مطبعه دولتی، چاپ نخست.
۱۰. حبیب، اسدالله (۱۳۶۲)، خط سرخ، کابل: کمیته دولتی چاپ و نشر، چاپ نخست.
۱۱. خلیلی، خلیل الله (۱۳۶۹)، مجموعه اشعار، پشاور: کتاب فروشی خاور، چاپ دوم.
۱۲. سیستانی، محمداعظم (۱۳۸۳)، وطن و حب وطن از نظر علامه محمود طرزی، پشاور: دانش، چاپ نخست.
۱۳. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان، چاپ دوم.
۱۴. کریمی، کبری (۱۳۹۹)، نگاهی به تاریخ ادبیات معاصر افغانستان، قزوین:

- رویکردهای پژوهشی در علوم اجتماعی، شماره ۲۳، صص ۹۵-۱۱۱.
۱۵. کهزاد، محمدعلی؛ و دیگران (۱۳۸۲)، تاریخ ادبیات افغانستان (پنج استاد)، کابل: کتابخانه رشیدیه.
۱۶. لایق، سلیمان (۱۳۶۰)، بادبان، کابل: مطبعه تعلیم و تربیه، چاپ نخست.
۱۷. محمدی، گل‌نساء (۱۳۹۴)، تحلیل شعر مهاجرت در افغانستان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ نخست.
۱۸. مصباح‌زاده، سیدمحمدباقر (۱۳۸۸)، تاریخ سیاسی مختصر افغانستان، ب.ج: مرکز پژوهش‌های آفتاب، چاپ نخست.
۱۹. موسوی، سیدعلی (۱۳۸۸)، تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کرزی، ب.ج: میوند، چاپ نخست.
۲۰. ستوده، محمد ابراهیم؛ و مدرسی، احمدضیاء (۱۳۵۶)، کتابشناسی ملی افغانستان. کابل: مطبعه پوهنتون، چاپ نخست.

کودتای محمد داوود ونیم سده جنگ نیابتی در افغانستان

مصلح جهان وطن



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۹۸۳

چکیده

آیا می‌توان کودتای محمد داوود را سرآغاز برهم خوردن نظم سیاسی-اجتماعی در افغانستان دانست و این حادثه‌ی تاریخی را که نظام سلطنت را برچید و بر ویرانه‌اش نوعی اقتدارگرایی و فردسالاری را برنشانده، به معنای ختم دوران صلح و امنیت و شروع جنگ‌های نیابتی در نظر گرفت؟ ادعای این مقاله این است که می‌توان این کودتا را نقطه‌ی آغاز ترک خوردن دیوار امنیت و ثبات سستی و فرو رفتن کشور به عمق بحران و افتادن به ورطه‌ی آشوب و طوفان‌های حوادث متوالی دانست.

کودتای محمد داوود، با انگیزه‌ی استقرار جمهوریت علیه سلطنت بود و این کودتا، نظم سیاسی کهن را برچید و مناسبات قدرت را در کشور برهم زد، ولی نتوانست بر مبنای عقلانیت سیاسی، نظم دیگری را جایگزین کند. لذا زمینه‌ای شد برای جنگ و خشونت‌های پی‌هم که تا امروز در جریان است. محمد داوود بساط یک دولت سلطنتی را که در چشم مردم سستی افغانستان، کمابیش مشروع می‌نمود برچید، اما خود، هیچ نوع مشروعیت سستی اولیه یا ثانویه نداشت؛ زیرا نظام او نه تداوم سنت گذشته بود و نه او توانست با یک کنش سیاسی قانونی، نوعی مشروعیت ثانویه کسب کند.

سرکوب جریان‌های سیاسی در داخل و سیاست خارجی نامتوازن دولت پساکودتا در عرصه‌ی دیپلماسی، علت این گردید که این دولت در گرداب بحران فرو رود و زمینه برای شورش‌های اجتماعی و جنگ‌های نیابتی آماده شود. جنگ نیابتی، به این دلیل در زمان حاکمیت محمد داوود در افغانستان آغاز شد که سیاست دولت او، میان گرایش به غرب لیبرال و دوستی با شرق کمونیستی، تعادل برقرار نتوانست و سرانجام خود قربانی دست‌اندازی‌های این بلوک‌های باهم متخاصم گردید.

کلیدواژه‌ها: کودتا، جنگ‌های نیابتی، بی‌نظمی اجتماعی، بحران سیاسی، فاجعه‌ی انسانی.

طرح مسئله

تاریخ رسمی افغانستان، کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ محمد داوود را لحظه‌ی سقوط سلطنت و استقرار جمهوریت می‌داند؛ اما جمهوری خودخوانده‌ی محمد داوود، جز اسم و عنوان، هیچ نسبتی با نظام جمهوری و مردم‌سالاری سیاسی نداشت. در واپسین دوره‌ی سلطنت محمد ظاهرشاه، این نظام شاهی-قبیله‌ای تحت فشار افکار عمومی و با تأثیرپذیری از تحولات سیاسی منطقه و جهان، تا حد و حدودی به خوداصلاحی سیاسی روی آورده بود و با رضایت شخص پادشاه، قانون اساسی‌ای تدوین شد که به جریان‌های سیاسی حق فعالیت می‌داد و در حد نسبی آزادی بیان و آزادی مطبوعات را پذیرفته بود.^۱

در سال ۱۳۴۳ قانون اساسی‌ای تدوین شد که تا حدودی قدرت و صلاحیت سیاسی پادشاه را مشروط کرد و کابینه‌ی دولت تحت ریاست نخست‌وزیر، به کار و فعالیت آغاز نمود. دهه‌ی چهل شمسی در افغانستان، موسوم به «دهه‌ی قانون اساسی» است و این اسم‌گذاری خیلی بی‌جا و به دور از واقعیت هم نیست. در همین دهه بود که انتخابات مجلس نمایندگان مطابق قانون جدید برگزار شد، کابینه‌ی دولت از پارلمان رأی تأیید گرفت و نمایندگان منتخب مردم بر اعمال و رفتار دولت حق نظارت و کنترل پیدا کردند. با آنکه تمام تعصبات و تبعیض‌های قومی و جنسیتی در آن دوره به کلی محو نشد، ولی خوش‌بینی‌های زیادی در افکار عمومی به وجود آمد و امید به آینده جوانه زد؛ زیرا نظام شاهی مشروطه مطابق قانون اساسی جدید روی به آینده داشت و آهسته‌آهسته ممکن بود مراحل توسعه‌ی سیاسی را طی کند. اما کودتای محمد داوود، رشته‌ی تداوم نظام شاهی و دموکراسی نوپا در افغانستان را به‌طور ناگهانی قطع کرد و نظامی را تأسیس کرد که هرچند عنوان جمهوری داشت، ولی ماهیت‌اش استبدادی بود و بر شالوده‌ی انحصار قدرت سیاسی استوار شده بود.

۱. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۳۷۰.

محمد داوود هیچ میانه‌ای با تقسیم قدرت و تفکیک قوا نداشت. او دولت را لباس دوخته‌شده‌ی متناسب اندام خودش می‌دانست و قدرت سیاسی را میراث پیشینیان و اسلاف قومی‌اش می‌پنداشت. جمهوری محمد داوود، سلطنتی بود که پس از واژگون کردن یک سلطنت دیگر، تحت نام جمهوریت، عرض اندام کرد، اما در حقیقت خیلی اقتدارگراتر از سلطنتی بود که خود برانداخته بود. در جمهوری داوود، آزادی بیان از بین رفت، فعالیت احزاب و جریان‌های سیاسی عملاً متوقف شد و در عوض محمد داوود هم‌زمان که رئیس جمهوری بود، صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر خارجه نیز بود. او با چند افسر مورد اعتمادش که در کودتای نظامی شرکت کرده بودند، یک دولت و مملکت را رهبری و مدیریت می‌کرد.

نظام جمهوری محمد داوود در عین حالی که استبدادی و مطلق‌العنان بود، نتوانست یک نظم ماندگار را در افغانستان بنیادگذاری کند. از این رو سقوط سلطنت محمد ظاهرشاه و روی کار آمدن جمهوریت محمد داوود را می‌توان سرآغاز هرج و مرج و جنگ‌های نیابتی در افغانستان مطرح کرد. این موضوع را در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌دهیم.

جمهوریت محمد داوود و گسست انسجام داخلی

نظام شاهی مشروطه باعث آغاز دوره‌ی جدید سیاسی و جوانه زدن دموکراسی در افغانستان شد؛ اما با کودتای نابهنگام محمد داوود دوباره استبداد سیاسی گذشته به کشور بازگشت و حکومت او با توجه به آنکه فاقد مشروعیت بود، با واکنش‌های جدی داخلی روبه‌رو گردید. اولین گروه‌های سیاسی‌ای که به دولت جمهوری محمد داوود بدگمان شدند و واکنش منفی نشان دادند، گروه‌های سیاسی اسلام‌گرا تحت تأثیر ایدئولوژی اخوانیسم بودند. این گروه‌ها به این برداشت بودند که محمد داوود با همکاری و همدستی شاخه‌ی پرچم حزب دموکراتیک خلق، نهاد قدرت را تصاحب کرده و از این روی، با جریان‌های اسلام‌گرا قطعاً میانه‌ی خوبی نخواهد داشت. اما واقعیت ثابت ساخت که محمد داوود با جریان‌های چپ نیز به هیچ وجه رابطه‌ی همدلانه نداشت.

و با بسیاری از سیاست‌های این احزاب مخالف بود و نسبت به اکثریت رهبران‌اش نیز خوش‌بینی نداشت.^۱ وقتی یک دولت، نه با جریان‌های راست و اسلام‌گرا موافق باشد و نه با احزاب چپ رابطه و مراوده‌ی همدلانه داشته باشد و به گروه‌ها و اشخاص لیبرال نیز امان وارد شدن قانونی به عرصه‌ی سیاست را ندهد، مبرهن است که اولاً با این منش و روش، جبهه‌ی مخالف خود را بیش از حد انتظار، گسترده و بزرگ می‌کند و ثانیاً به پلورالیسم سیاسی و رقابت آزاد، از بیخ و بنیادی باور است.

همین تک‌روی و بی‌باوری به فرهنگ و سیاست دموکراتیک، باعث شد که گروه‌های سیاسی منتقد دولت، راه مبارزه‌ی مدنی و مسالمت‌آمیز را مسدود و بسته ببینند و از این روی بر گزینه‌های خشونت‌آمیز تکیه کنند.

معلوم است که مجاهدین، توسط دولت پاکستان حمایت می‌شدند و نارضایتی جریان‌های اسلام‌گرا از دولت محمد داوود، دلیل بر این شده بود که این گروه‌ها به دامن پاکستان بیفتند و تحت حمایت کشور میزبان، علیه دولت حاکم در کشورشان به جنگ مسلحانه روی آورند.^۲ مداخله‌ی دولت پاکستان در امور داخلی افغانستان، آن هم با حمایت تسلیحاتی و نظامی مخالفان دولت، خود نشان بارز ضعف و بل خطای سیاست خارجی محمد داوود در برابر کشور همسایه بود. پشتونستان‌خواهی عریان و افراطی او عملاً دولت افغانستان را در صف دشمنی با دولت پاکستان قرار داد. پشتونستان‌خواهی دولت محمد داوود، تا به حال یکی از عمده‌ترین عوامل سقوط دولت‌های افغانستان توسط گروه‌های مورد حمایت پاکستان و کشورهای پشتیبان‌اش بوده است. نگارنده در این جا قضاوت حقوقی ندارد که آیا دولت محمد داوود و دولت‌های بعدی افغانستان، از نظر «حقوق بین‌الملل» حق دارند بخشی وسیع از خاک پاکستان را جزو قلمرو افغانستان بدانند یا خیر، بلکه می‌خواهد این را بیان کند که دولت محمد داوود، در زمان نامناسب

۱. ظاهر طنین، ۱۳۸۴، ص ۱۷۵.

۲. ظاهر طنین، همان، ص ۱۸۵.

و با سیاست اعلامی و اعمالی اشتباه، به جنگ سیاسی و نظامی با دولت پاکستان رفت. اما پاکستان این هوشیاری، بلوغ سیاسی و ظرفیت نظامی را داشت که با استفاده از اتباع دولت محمد داوود، دولت او را با چالش و تهدیدهای سخت مواجه کند. این چالش بعد از دوره‌ی محمد داوود نیز همیشه فراروی هر یک از دولت‌های افغانستان وجود داشته است و استفاده از خود افغان‌ها علیه دولت‌های افغانستان، استراتژی کارآمد و بی‌خطری است که دولت‌های پاکستان تاکنون روی دست گرفته‌اند.

احتمال ضعیفی نیز وجود دارد که اگر راه مبارزه و رقابت قانونی با سیاست داخلی محمد داوود وجود می‌داشت و رهبران خلق و پرچم‌مورد پیگرد و بازداشت قرار نمی‌گرفتند، کودتای کمونیستی در افغانستان اتفاق نمی‌افتاد و تاریخ کشور به گونه‌ی دیگر سیر می‌کرد. کودتای حزب دموکراتیک خلق، زمانی رخ داد که رهبران این حزب یک روز قبل از کودتا به زندان افکنده شدند و این امکان هم به شدت وجود داشت که به سختی شکنجه، محاکمه و حتا اعدام شوند. در چنان موقعیتی بود که صدای زنگ کودتا نواخته شد و بساط اولین دولت تحت عنوان جمهوری، برچیده شد.

جمهوری محمد داوود و آغاز سیاست خارجی نامتوازن

اولین اشتباه محمد داوود، رویکرد پشتونستان‌خواهی و بزرگ‌ترین اشتباه‌اش برخورد غیرمصلحت‌اندیشانه و غیردیپلماتیک وی در یک سفر رسمی با رهبر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (لیونید برژنف) در مسکو بود. پشتونستان‌خواهی دولت آن زمان افغانستان، اعلام دشمنی آشکار با یک دولت همسایه بود که هرچند در آن زمان خیلی نیرومند نبود، اما توان به چالش کشیدن، تهدید و مداخله را به خوبی و به آسانی داشت، به‌ویژه که گروه‌های ناراضی دولت افغانستان به همان کشور پناه برده بودند و در صدد براندازی دولت و کسب حمایت خارجی بودند.

روشن است که پشتونستان‌خواهی محمد داوود برای دولت پاکستان یک تهدید بود و این کشور با استفاده از هر وسیله و امکانی، می‌خواست آن تهدید را رفع کند. البته

بهترین وسیله‌ی دم‌دست و بی‌خطر، چه در آن بُرهه و چه در وضعیت بعد از آن، گروه‌های ناراضی دولت‌های افغانستان به‌خصوص اسلام‌گراها بودند و هستند. به مدت زمان نیم سده، این ابزار برای پاکستان بهترین کارهای ممکن را انجام داده است و در آینده نیز اگر سیاست افغانستان در قبال پاکستان تغییر نکند، از این وسیله به‌خوبی استفاده خواهد شد.

سیاست پشتونستان‌خواهی دولت‌های افغانستان، اگر مورد تأمل و تجدید نظر قرار نگیرد، بعید است که در افغانستان درخت صلح و ثبات ریشه بگیرد و میوه بدهد و در این جغرافیا، دولت مقتدر و مشروع با پایه‌های محکم استوار گردد و تدوام یابد.

سیاست خارجی محمد داوود در عین حالی که با پاکستان در تقابل قرار گرفته بود، با کشورهای دیگر نیز بلوغ و پختگی لازم را نداشت و این عدم بلوغ دیپلماتیک، سبب شد که کم‌کم افغانستان به میدان رقابت بلوک‌های ایدئولوژیک شرق و غرب بدل شود. طرح جنگ‌های نیابتی در اتاق‌های فکر و دستگاه‌های دیپلماسی کشورهای بزرگ در خاک افغانستان دقیقاً در همین شرایط و زمان، ریخته و پخته شد و بعداً به مرحله‌ی اجرا رسید.

برخی از منابع تاریخی چنین آورده‌اند که در نیمه‌ی اپریل ۱۹۷۷ در سفری رسمی که محمد داوود به اتحاد جماهیر شوروی داشت، برژنف بعد از تعارفات دیپلماتیک و تأکید بر روابط دوستانه میان دو کشور، از او شکایت می‌کند که در افغانستان تعداد کارشناسان ناتو و پروژه‌های چندجانبه‌ی ظاهراً امدادی به‌گونه‌ی زیادی افزایش یافته و اتحاد جماهیر شوروی با نارضایتی به این قضیه نگاه می‌کند و از دولت افغانستان می‌خواهد تا خود را از چنگ این کارشناسان که جز جاسوس‌های اردوی امپریالیسم نیستند، رهایی بخشد.

آنچه در مورد واکنش محمد داوود گزارش شده، چنین است که گویا او با مشت روی میز کوبیده و با خشونت به همتای روسی خود گفته است که هیچ شخص خارجی حق مداخله در امور افغانستان را ندارد. هرگاه واقعاً چنین بوده باشد، می‌توان گفت که این واکنش و این سخنان، واکنش و سخنان یک فرد مغرور با ذهن بسیط و خالی از زیرکی و هوشیاری دیپلماتیک است. محمد داوود می‌توانست با حفظ وقار و متانت جواب برژنف را به زبان دیپلماتیک بدهد و این سخنان را نوعی مداخله در امور داخلی کشورش

نیز بدانند، اما او با برافروختگی مجلس گفت‌وگو و مذاکره را ترک کرده است. به‌راستی، استقلال دولت افغانستان آن‌قدر خدشه‌ناپذیر بود که محمد داوود به سخنان نه‌چندان غیردیپلماتیک برژنف، آن واکنش را نشان داد؟ جواب به این سؤال باید منفی باشد؛ زیرا نه سخنان برژنف خیلی غیردیپلماتیک بود و نه استقلال افغانستان مطلقاً خدشه‌ناپذیر. در جهان سیاست و دیپلماسی، از جنس سخنان رهبر آن زمان شوروی، زیاد به میان می‌آید، ولی همه مثل محمد داوود جواب یا واکنش نشان نمی‌دهند.

آن واکنش محمد داوود، ظن مسکو نسبت به گرایش او به آمریکا و غرب را بیشتر کرد و از لحاظی می‌توان مدعی شد که کودتای خلق و پرچم تحت حمایت شوروی و با همکاری سرویس اطلاعاتی آن کنفدراسیون کمونیستی، صورت گرفت تا از افتادن افغانستان به کام غرب جلوگیری صورت گرفته باشد.

سیاست شوروی بعد از آن ملاقات با محمد داوود، در قبال افغانستان تغییر کرد و خلق و پرچم نیز هر روز بیشتر از او دورتر شدند.^۱

تکرار کودتا و آغاز جنگ‌های نیابتی

جمهوری داوود، همان‌گونه که با طرح و اجرای یک کودتا، ناقص و نامشروع متولد شد، عُمَرِ درازی هم نکرد و با کودتای خونین گروه‌های چپ‌گرای وابسته به مسکو، ساقط و مضمحل گردید. دولتی را که حزب دموکراتیک خلق افغانستان با پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان تأسیس کرد، استبدادی و کاملاً وابسته به مسکو بود. حزب دموکراتیک خلق افغانستان کوشش کرد تا به کمک قشون سرخ، دشمنان داخلی و خارجی خود را از بین ببرد. در نتیجه میلیون‌ها افغان مهاجر، صدها هزار کشته و معیوب شدند. به‌هرحال، انتقال قدرت سیاسی در سال ۱۹۷۳ با کودتای حزب دموکراتیک خلق افغانستان به همان سنت و رویه‌ی خونینی دچار شد که نظام سلطنتی در افغانستان آن را تجربه کرده بود.

۱. ظاهر طنین، همان، ص ۲۰۲.

گردش قدرت در تاریخ پادشاهی افغانستان، فقط سه بار بدون جنگ و هرج و مرج صورت گرفت: بار اول از احمدشاه ابدالی به تیمور ابدالی، بار دوم از امیر عبدالرحمان به امیر حبیب‌الله و بار سوم از محمد نادرشاه به محمد ظاهرشاه. اگر این سه مورد انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را که البته به صورت موروثی، از پدران به پسران صورت گرفت، مستثنا کنیم، در بازه‌ی زمانی بیشتر از دوصد سال تاریخ پادشاهی در افغانستان، شاهد دست‌به‌دست شدن قدرت بدون جنگ و کشمکش‌های عینف سیاسی و نظامی نبوده‌ایم. در این کشور، همیشه گردش قدرت و تغییر رژیم، منازعه‌آمیز و خونین بوده است و شباهت عجیبی از این لحاظ، میان دوره‌ی پادشاهی و دوره‌ی نظام‌های جمهوری افغانستان وجود دارد. در دوره‌ی جمهوری نیز، فقط سه بار، تغییر رژیم بدون منازعه، جنگ و خشونت اتفاق افتاده است: بار اول تحت فشار شوروی از کارمل به نجیب، نوبت دوم با حضور هژمونیک ناتو و آمریکا از حامد کرزی به محمد اشرف غنی و بار سوم البته قبل از مورد دوم، از صبغت‌الله مجددی به برهان‌الدین ربانی. اما چون دولت مجددی و ربانی، کمترین شباهت را به یک دولت واقعی داشتند، با احتیاط باید تنها دو مورد نخست را تایید کرد. معلوم است که وقتی انتقال قدرت، با غلبه و استیلا صورت بگیرد، مشروعیت سیاسی حاصل نمی‌شود و مشارکت سیاسی جای‌اش را به انحصار و افزون‌خواهی می‌دهد. در تاریخ افغانستان، سیاست با حذف و تبعیض، محکم‌گره خورده و تا به حال این گره گشوده نشده است.^۲

عصر مجاهدین و اوج‌گیری جنگ‌های نیابتی

از بررسی تحولات تاریخی افغانستان این‌گونه استنباط می‌شود که جنگ نیابتی در افغانستان، در دوره‌ی محمد داوود نطفه بست و مرحله‌ی اولیه‌ی خود را طی کرد، در روزگار حاکمیت ایدئولوژی کمونیستی شدت بیشتر گرفت و با ظهور و ورود مجاهدین

۱. مایکل باری، ۱۳۹۹، ص ۷۷.

۲. عباس دلجو، ۱۳۹۶، ص ۴۸۱.

به صحنه‌های نبردهای نظامی و رقابت‌های سیاسی و ایدئولوژیک، به اوج رسید و تاکنون بعد از نیم سده جنگ‌های مستمر و متوالی، همچنان به دوام خود ادامه داده است. سیاست احساساتی، فردمحور و ناسنجیده‌ی محمد داوود که گاهی به شرق و گاه به غرب می‌گرایید و توان ایجاد تعادل و موازنه میان شرق کمونیست و غرب لیبرال را نداشت، پای مداخلات کشورهای قدرتمند منطقه و ابرقدرت‌های جهان آن روز را به افغانستان باز کرد.

با سقوط دولت محمد داوود و بر سر قدرت آمدن جریان چپ با حمایت قاطع شوروی، عملاً افغانستان در کام بلوک شرق افتاد و انگیزه برای رقابت و مداخلات اردوی غرب و لیبرال در افغانستان آماده گردید. آمریکا که نمی‌خواست افغانستان تحت سلطه‌ی شوروی بماند و همچنین از این کشور دیگر مناطق آسیا مورد تهدید کمونیسم قرار بگیرد و منافع آن کشور به خطر بیفتد، روی به مجاهدین آورد و از این گروه‌ها برای شکست دشمن‌اش استفاده کرد. به هر ترتیب، مجاهدین تحت حمایت تسلیحاتی آمریکا، با پول هنگفت عربستان و دیگر شیخ‌نشین‌های ثروتمند عرب و با همکاری تخریکی‌نظامی و آموزشی پاکستان، موفق شدند که از نظر نظامی شوروی را در افغانستان با چالش‌های سخت مواجه کنند. شوروی در افغانستان، تنها با آمریکا و متحدان غربی‌اش مواجه نشده بود، بلکه خیلی از کشورهای دیگر نیز مخالف حضور این ابرقدرت خشن و خون‌ریز در افغانستان بودند. ۱. مجاهدین، از طریق زور و غلبه، رژیم کمونیستی را در افغانستان شکست دادند و بساط‌اش را برچیدند، ولی خود در طوفان جنگ و گردباد خشونت گیر ماندند و موفق به انجام هیچ کار ایجابی و سازنده نشدند. جنگ داخلی مجاهدین که افغانستان را بیشتر از پیش ویران کرد، در واقع یک جنگ بی‌حاصل برای مردم افغانستان و سودمند برای کشورهای مداخله‌گری بود که از افغانستان مثل یک میدان نبرد برای شکست رقیبان و دشمنان‌شان استفاده می‌کردند. جنگ داخلی چنان تمامی شهرهای

۱. نبی عظیمی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۲.

افغانستان، به‌ویژه پایتخت کشور را ویران و با خاک یکسان ساخت که هیچ نشانی از تمدن در این شهر باقی نمانده بود.^۱

بعد از سقوط طالبان که دولت‌های حامد کرزی و محمد اشرف غنی با حمایت و کمک ناتو تشکیل شدند، باز هم مشکل افغانستان حل نشد، بلکه پیچیده‌تر گردید و ابعاد فاجعه‌بارتری پیدا کرد. قدرت‌های منطقه حضور آمریکا و ناتو در منطقه را به ضرر منافع خود احساس می‌کردند و به حمایت از گروه طالبان در افغانستان پرداختند. طالبان این بار با حمایت کشورهای منطقه و پاکستان تجهیز شدند و در مقابل دولت آمریکا و ناتو نیز به وعده‌های خود در مورد ایجاد یک دولت قانونمند و پایدار در افغانستان وفا نکردند.

رفتارشناسی طالبان نشان می‌دهد که حکومت این گروه کمترین دانش سیاسی را در عرصه‌ی دولت‌داری و دیپلماسی مدرن، در جهان پیچیده‌ی کنونی ندارد. طالبان نه ظرفیت دولت‌داری و دولت‌سازی را دارند و نه احتمالاً مداخلات خارجی به این گروه فرصت طولانی حکومت کردن را خواهد داد. یکی از فرضیه‌های غالب این است که جنگ نیابتی این بار و برای بار دوم به برچیده شدن سلطه‌ی طالبان خواهد انجامید.

۱. نبی عظیمی، همان ۶۱۲

نتیجه‌گیری

کودتای محمد داوود، نظم شکل گرفته‌ی کهن یا پیشین را برهم زد، ولی خود موفق به ایجاد یک نظم سیاسی مشروع و مستحکم نشد. محمد داوود از یک سو با راه‌اندازی کودتا، نوعی دیگر از خشونت را وارد فرهنگ سیاسی افغانستان کرد و از سوی دیگر با راهبرد اشتباه در دیپلماسی و سیاست خارجی، کشور را به میدان رقابت ابرقدرت‌های شرق و غرب تبدیل کرد. تحولات چهل سال اخیر، چنان بازیگران قضایای افغانستان را متعدد و دارای منافع متضاد ساخته است که احتمال دوام جنگ‌های نیابتی در کشور همچنان با قوت خود باقی به نظر می‌رسد.

منابع

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹)، تاریخ افغانستان؛ یادداشت‌ها و برداشت‌ها، کابل: نشر واژه.
۲. باری، مایکل (۱۳۹۹) سایه‌های ماندگار کابل، کابل: انتشارات امیری.
۳. دلجو، عباس (۱۳۹۶)، هزاره‌ها و حاکمیت‌های استبدادی صد سال اخیر، کابل: انتشارات مقصودی.
۴. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان.
۵. عظیمی، محمدنبی (۱۳۷۸)، اردو و سیاست، پشاور: مرکز نشراتی میوند.
۶. فرهنگ، میر محمد صدیق (۱۳۸۸)، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران: عرفان.

تأثیرات کودتای محمد داوود بر فرهنگ سیاسی

مرتضی رضایی



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۹

مقدمه

یکی از بزرگ‌ترین دگرگونی‌هایی که در دهه‌ی هفتاد قرن بیستم در افغانستان رخ داد، ختم نظام شاهی و اعلام جمهوریت از سوی محمد داوود بود. این تحول که در نتیجه‌ی کودتای نظامی تحقق یافته بود، به جمهوریت محمد داوود پنج سال عمر بخشید، ولی زمامداری که از طریق کودتا به قدرت رسیده بود، بقای‌اش نیز در پی راه‌اندازی یک کودتای نظامی دیگر پایان یافت. با این هم، کودتای محمد داوود و نظام سیاسی او در این مدت کوتاه، تأثیرات بسیار جدی در فرهنگ سیاسی افغانستان از خود برجای گذاشت. این موضوع را در این نوشته مورد بحث قرار می‌دهیم.

مفهوم کودتا

واژه‌ی کودتا (coup d'état) از زبان فرانسوی وارد زبان فارسی شده و به معنای ضربه‌ی ناگهانی به دولت آمده است. معمولاً ارتش دست به کودتا می‌زند یا به عملی شدن کودتا کمک می‌کند. کودتا اغلب با خشونت همراه است. البته ممکن است این خشونت محدود باشد. باین حال کمتر کودتایی بدون خون‌ریزی صورت گرفته است.^۱

کودتا در مقایسه با انقلاب علی‌القاعده خشونت کمتری ایجاد می‌کند. در کودتا، حاکم یا هیأت حاکمه به دست نیروهای مسلح برکنار می‌شوند و در روند این برکناری، خشونتی به مراتب محدودتر از خشونت انقلاب رقم می‌خورد.

۱. علیرضا ازغندی، ۱۳۷۴، ص ۲۸.

مفهوم فرهنگ سیاسی

همان گونه که هر جامعه‌ای در سطح کلان از فرهنگ اجتماعی منحصر به خود برخوردار است، فرهنگ سیاسی آن جامعه نیز از دیگر جوامع متفاوت است. فرهنگ سیاسی به دیدگاه‌ها، عقاید و ارزش‌هایی گفته می‌شود که مبنای عمل و کنش‌های یک نظام سیاسی را تشکیل می‌دهد.

در یک تعریف کلی «فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها و احساسات است که به یک فرایند سیاسی نظم و معنا می‌بخشد و مفروضات و قواعد اساسی حاکم بر رفتار در نظام سیاسی را ارائه می‌کند»^۱

واقعیت این است که در جوامع امروزی سیاست چنان با زندگی مردم آمیخته است که همگان یا بر آن تأثیر می‌گذارند یا از آن متأثر می‌شوند. جنبه‌های گوناگون زندگی مادی و معنوی به‌نحوی با سیاست مربوط می‌شود و از این راه، سیاست در جایگاهی قرار می‌گیرد که همه حوزه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد.^۲

مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی افغانستان

فرهنگ سیاسی در افغانستان بحثی بسیار پیچیده و چالشی است. سنتی ماندن جامعه‌ی افغانستان و فقدان شکل‌گیری دولت‌ملت به معنای مدرن آن، موجب شده است که عده‌ای در رابطه با وجود فرهنگ سیاسی در افغانستان اظهار تردید کنند و برعکس برخی نیز فرهنگ سیاسی افغانستان را با مؤلفه‌های خاص خودش مورد توجه قرار بدهند. پس از تهاجم شوروی بر افغانستان و شکست آن توسط مردم این کشور، پژوهشگران و تحلیل‌گران زیادی راجع به مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی افغانستان اظهار نظر کرده‌اند. به باور برخی از پژوهشگران، فرهنگ سیاسی در افغانستان مجال بلوغ و ظهور پیدا نکرده و بیشتر قبیله‌ای و قومی باقی مانده است.

1. Morlino, Leonardo, 2017, pp. 64-74.

۲. عبدالرحمن عالم، ۱۳۷۳، ص ۱۷.

در فرهنگ قبیله‌ای یک کشور، سیاست با زور و توان نظامی سرکوب می‌شود و بی‌اعتمادی و اتکای تنها بر خویشاوندان، نمود می‌یابد. در این نوع فرهنگ سیاسی، به مجموعه‌های خارج از عشیره، به عنوان بیگانه و دشمن نگاه می‌شود. در چنین کشوری، هویت سیاسی و اجتماعی، معمولاً قبیله‌ای و خویشاوندی است. بنای اعتماد افراد نیز فامیلی، خویشاوندی و ایلی است. مشروعیت حکومت مرکزی نیز بیشتر بر زور، استبداد و غلبه استوار است.

برخی پژوهشگران به نقش و تأثیر آموزه‌های دینی بر فرهنگ سیاسی افغانستان بیشتر توجه داشته‌اند. این رویکرد و برداشت از برخی لحاظ، با فرهنگ سیاسی افغانستان سازگاری دارد. در فرهنگ سیاسی افغان‌ها، دیانت بخش جدایی‌ناپذیر از سیاست است. در بخش بزرگی از تاریخ افغانستان، انتساب به گزاره‌های دینی تنها راه کسب مشروعیت بوده و حاکمان افغان تا جای ممکن به این ابزار چنگ انداخته‌اند.

برخی از پژوهشگران به عنصر بیگانه‌ستیزی در فرهنگ سیاسی افغانستان بیشتر دقت داشته‌اند و به این باورند که با مداخله‌ی تاریخی بیگانگان به‌ویژه انگلیسی‌ها و روس‌ها و حضور و خروج غیرمسئولانه‌ی آمریکا از افغانستان، در افکار عمومی جامعه‌ی افغان نوعی روحیه‌ی تنفر و تقابل با بیگانگان تشدید شده است.

از سوی دیگر، چنین استدلال می‌شود که نخبگان قدرت بعد از اینکه شاه شجاع به کمک انگلیس روی کار آمد، به این باور رسیدند که برای حکمرانی در افغانستان باید حمایت یکی از کشورهای پرنفوذ جهان را با خود داشت. از این رو بعد از شاه شجاع همه دولت‌هایی که در کابل تأسیس شده، وابسته به کشورهای پر قدرت جهان، انگلیس، روسیه و آمریکا بوده‌اند. یگانه استثنا، دولت شاهی شاه امان‌الله است. در حال حاضر دولت امارت اسلامی طالبان هم بر اساس حمایت آمریکا و پاکستان تأسیس و بالای مردم افغانستان تحمیل شده است.

از جانبی، جنگ سالاران و برخی از نخبه‌های قدرت که در دولت‌های حامد کرزی

و محمد اشرف غنی صاحب نفوذ بودند، به خارج از کشور پناهنده شده‌اند. آن‌ها نیز در تلاش‌اند تا با جلب کمک‌های کشورهای خارجی، طالبان را سقوط بدهند.

یکی از مؤلفه‌های دیگر فرهنگ سیاسی در افغانستان، فراگیر شدن سیاست در تمام ابعاد زندگی است که می‌شود از آن تعبیر به سیاست‌زدگی کرد. می‌توان گفت که افغان‌ها در پاره‌ای از تاریخ به شدت سیاست‌زده شده‌اند. این امر عمدتاً در دو پاره‌ی تاریخی بیش از دیگر مقاطع خود را نشان داده است. اولاً ورود همگانی افغان‌ها به وادی سیاست زمانی اتفاق افتاد که دریچه‌های فضای سیاسی به روی ایشان گشوده شد. این اتفاق به‌ویژه در دوره‌های دموکراسی خود را نمایانده است. ثانیاً سیاسی شدن غیرمعمول افغان‌ها زمانی اوج گرفته که این کشور دچار نوعی گسست و انقطاع سیاسی شده است. مثلاً پس از روی کار آمدن حزب دموکراتیک خلق و آغاز جنگ‌های داخلی، جامعه‌ی افغانستان به یک‌باره چنان سیاسی شد که اکثریت مردم افغانستان عضو و هوادار سازمان‌های چپی یا اسلام‌گرا شدند.

بدون قضاوت ارزشی درباره‌ی این مؤلفه‌های یادشده راجع به فرهنگ سیاسی افغانستان، در این جا ضرورت ایجاب می‌کند که در این مورد، دو مسئله را یادآور شویم: نخست اینکه اگر با دقت نظر انداخته شود، به وضاحت قابل درک است که برخی از این مؤلفه‌ها خود به‌عنوان بخشی از پیامدهای تحولات سیاسی است که پس از کودتای محمد داوود در افغانستان به وجود آمد و این تأثیرات را در افغانستان از خود برجای گذاشت؛ هرچند برخی از این مؤلفه‌ها مانند قوم‌گرایی و وابستگی به نیروهای خارجی از گذشته در فرهنگ سیاسی افغانستان وجود داشته‌اند.

دوم اینکه هم‌زمان با تغییر و پیشرفت زمان، مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی نیز اصلاح می‌شوند و توسعه پیدا می‌کنند. براین اساس است که عناصری چون ملت، دولت، حاکمیت قانون، تفکیک قوا، ارزش‌های مدنی، منافع ملی، آزادی‌های عمومی، نظم و امنیت، حقوق و کرامت انسانی و دیگر ارزش‌های انسانی و بشری، مؤلفه‌های مهم

فرهنگ سیاسی دنیای امروز را تشکیل می‌دهند. اگرچه این عناصر تا به حال وارد فرهنگ سیاسی افغانستان نشده‌اند، با آن هم می‌توان گفت که حداقل واژه‌هایی چون ملت، دولت، حاکمیت قانون، تفکیک قوا، ارزش‌های مدنی، منافع ملی، آزادی‌های عمومی، نظم و امنیت، حقوق و کرامت انسانی و... وارد ادبیات سیاسی افغانستان شده‌اند.

آسیب‌های کودتای محمد داوود بر فرهنگ سیاسی

بررسی واقعیت‌های تاریخی افغانستان بیانگر این است که نظام سیاسی و ساختار اداری در افغانستان که در دوره‌ی محمد ظاهرشاه شکل گرفته بود، با ورود به دهه‌ی دموکراسی، می‌توانست تغییرات عمده‌ی را در فرهنگ سیاسی افغانستان وارد کند. یکی اینکه رابطه‌ی مردم با دولت از رابطه‌ی حاکم و رعیت به مرور زمان به رابطه‌ی دولت و شهروند مبدل می‌شد؛ یعنی به مردم به‌حیث برده‌های قدرت نگاه نمی‌شد، بلکه به‌حیث انسان‌هایی که براساس قانون در تشکیل دولت و جامعه سهم می‌گیرند، مواجهه صورت می‌گرفت. به این شکل، امکان این میسر می‌شد که مردم خود، از نظام و دولت حفاظت کنند و نیازی به وابستگی به نیروهای خارجی نباشد. در عین حال باشندگان افغانستان با رشد مناسبات سیاسی استوار بر قانون و ارزش‌های دموکراتیک امکان این را به دست می‌آوردند تا بی‌اعتمادی و خصومت را در مقابل یکدیگر کنار گذاشته و از زیر بار باورهای قبیله‌ای بیرون بیایند؛ یعنی فرهنگ قبیله‌ای به فرهنگ شهروندی مبدل شود. با کودتای ناگهانی محمد داوود شیرازه‌ی ساختار سیاسی کشور گرفتار آسیب و آفت بزرگ شد. شواهد نیز نشان می‌دهند که با آغاز نظام جمهوری محمد داوود، نظام و ساختار سیاسی به جای اینکه مستحکم شود، بیشتر آسیب‌پذیر شد.

واقعیت غیرقابل انکار این است که با ضعیف شدن نظام و ساختار سیاسی یک کشور، فرهنگ قبیله‌سالاری و ملوک‌الطوایفی فرصت رشد و حتماً مقابله با قدرت مرکزی را پیدا می‌کند و در این صورت است که تمام ارزش‌های مدنی در حال رشد در یک جامعه فرصت باروری را به کلی از دست می‌دهند. مرحله‌ی هرج و مرج و فروپاشی نظم

عمومی دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود. با قدرت گرفتن نیروهای محلی و ضعیف شدن نظم رسمی و قانونی، فرصت و زمینه‌ی تطبیق قانون و حاکمیت قانون در کشور رفته‌رفته از بین می‌رود و این وضعیت، منافع، حیثیت و امنیت همه‌ی ساکنان یک سرزمین را در معرض خطر قرار می‌دهد.^۱

با این نگاه می‌توان گفت که کودتای محمد داوود به‌طور مستقیم اقتدار و ابهت دولت و نظام سیاسی را در افغانستان زیر سؤال برد و جرئت تکرار کودتا را در برابر نظام سیاسی در افغانستان در اذهان گروه‌های اپوزیسیون سیاسی ایجاد کرد.

به‌لحاظ روان‌شناسی سیاسی نیز یک قدرت سیاسی در جایی پایدار می‌ماند که مردم به بقای آن باور داشته باشند و هر قدرت سیاسی‌ای که باور جمعی به بقای آن وجود نداشته باشد، پایدار نمی‌ماند. اما در یک مقطع حساس تاریخی، کودتای محمد داوود، چنان ضربه‌ای به کیان و قوام نظم عمومی و ساختار سیاسی در کشور وارد کرد که روان جمعی مردم افغانستان را در خصوص استحکام دوباره‌ی ساختار قدرت سیاسی در کشور با شک و تردید گسترده روبه‌رو ساخت.^۲

براساس باور جمعی آن روز افغانستان و وقوع کودتاهای بعدی که صورت گرفت، می‌توان گفت که یکی از پیامدهای تلخ کودتای محمد داوود، رایج ساختن فرهنگ کودتا در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان بود. تاریخ درس‌های تلخ ولی آموزنده را از تحولات سیاسی افغانستان به خود ضبط کرده است. نظام سیاسی‌ای که محمد داوود با کودتا تأسیس کرد، بیش از پنج سال دوام نیاورد و این بار یک کودتای خونین دیگر، نظام سیاسی او را به حافظه‌ی تاریخ سپرد.

محمد داوود با کودتای ناسنجیده، نه تنها به استمرار نظام سنتی سلطنتی در افغانستان نقطه‌ی پایان گذاشت که نظام جمهوری را نیز به گونه‌ی ناقص و مسخ‌شده بنیادگذاری

۱. عالم، عبدالرحمن، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۲۰.

کرد. او نظامی را تأسیس کرد که هرچند عنوان جمهوری داشت، ولی ماهیت اش استبدادی بود. با این رفتار سیاسی، تداوم فرهنگ نوپای دموکراسی، تقسیم قدرت و تفکیک قوا را در افغانستان از ریشه قطع کرد.^۱

به هر ترتیب، آنچه محرز است، این است که کودتای محمد داوود و به دست آوردن حاکمیت توسط زور، سرانجام زمینه را برای یک کودتای دیگر و دوام حاکمیت استبدادی در کشور فراهم کرد و کشور را از نهادهای سازشی تدریجی فرهنگ حاکمیت قانون، تا هم اکنون دور ساخته است.

محمد آصف آهنگ در این باره می نویسد: «بحرانی که داوود خان با قدرت طلبی اش در افغانستان ایجاد کرد، توسط کودتای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بعد پیروزی تنظیم های جهادی به فاجعه ای مبدل گردید که تا امروز دوام دارد و معلوم نیست که این بحران فاجعه را تا چه زمانی ادامه خواهد داشت.»^۲

نتیجه گیری

محمد داوود بدون توجه به پیامدهای منفی کودتا، نظم سنتی افغانستان را با یک گسست بزرگ مواجه ساخت و فرهنگ سیاسی کشور را چنان تحت تأثیر ایدئولوژی های افراطی و متعارض قرار داد که تا مدت ها مردم افغانستان از پیامدهای این ایدئولوژی های افراطی نجات پیدا نخواهند کرد. از سوی دیگر، بحران های پی همی که بعد از کودتای محمد داوود سردچار مردم افغانستان شده، باشندگان این کشور را هر چه بیشتر از پیش زیر سلطه ی باورها و فرهنگ قبیله ای قرار داده است. فرهنگ قبیله ای، فرهنگ بی اعتمادی، خصومت و دشمنی با علم و دانش است. مردم افغانستان امروز در این گرداب فرهنگ قبیله ای دست و پا می زنند و ساحل نجات در چشم رس نیست.

۱. ظاهر طنین، ۱۳۸۳، ص ۱۹۶.

۲. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۴۰.

منابع

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹)، تاریخ افغانستان؛ یادداشت‌ها و برداشت‌ها، کابل: نشر واژه.
۲. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
۳. (۱۳۹۲)، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، ج ۱، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۴)، ارتش و سیاست، تهران: قومس.
۵. طنین، ظاهر (۱۳۸۳)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: نشر عرفان.
6. Morlino, Leonardo (2017). Political science: a global perspective. Berg-Schlosser, Dirk., Badie, Bertrand. London, England. ISBN 978-1-5264-1303-



“جنگ برای نسل ما راه حل نیست”

گفت و شنود با عتیق ارون^۱، نویسنده و پژوهشگر، در رابطه با زندگی در غربت و پیامدهای کودتای داوود خان بر نسل جوان امروز افغانستان

۱. عتیق ارون در اواسط دهه‌ی شصت شمسی در مشهد به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی اش را در ایران و هرات گذراند و از دهه‌ی نود در کابل ساکن شد. او اکنون در شهر زوریخ سوئیس زندگی می‌کند. کارشناسی اش را از رشته‌ی مهندسی دانشگاه هرات گرفت و کارشناسی ارشد را در رشته‌ی فلسفه‌ی غرب در دانشگاه تهران به پایان رساند. دوره‌ی کوتاهی را نیز به‌عنوان پژوهشگر تاریخ، در دانشکده‌ی الاهیات و ادیان دانشگاه زوریخ سپری کرد.

او نویسنده‌ی سه رساله و دو کتاب است و چندین کتاب را نیز تصحیح و تحشیه کرده است. تمرکز ارون بیشتر بر روی تاریخ افغانستان و فلسفه‌ی غرب است. او همچنین بنیانگذار گروه مطالعات فلسفی ذیل نام «فلسفه برای خیابان» است. به باور خودش، رساله‌ی «از رعیت به شهروند؛ ژست به منزله‌ی تبلور حافظه‌ی تاریخی»، کتاب «یا سوسیالیسم یا توحش؛ تاریخ‌نگاری به مدد نشریات چپ افغانستان» و همچنین کتاب «مدینه‌العشق؛ ایده‌هایی برای تأسیس جامعه‌ی مشترک» مهمترین آثار است که تاکنون منتشر ساخته است.



رامین کمانگر: غربت! این واژه برای شما چه مفهومی دارد؟

اروند: قسمی که فوکو در گزاره‌ای می‌گوید: «باور کنید که زاینده‌گی در کوچیدن و نه در سکونت گزیدن است.» فکر می‌کنم غربت می‌تواند عامل یک زیست دو سویه باشد. از یک طرف انسان، بسیاری از آن خاطرات و تجربه‌های زیسته و آن معنای وجودی که در کشور خود، خاک خود، منطقه و محله‌ی خود داشته را از دست می‌دهد و آن‌ها را دیگر نمی‌تواند در غربت تجربه کند. یعنی غربت در واقع گرفتن بخشی از تجربه‌ی زیسته از بشر است. سلب بخشی از زندگی و معنای زندگی است. از طرف دیگر زندگی و حتا می‌توانیم بگوئیم مبارزه که در نفس زندگی است با جابه‌جایی، با تجربه‌ی منطق‌های زیست جدید، با روبه‌رو شدن با شبکه‌ای از روابط نو، با آغاز کردن از مکانی جدید، از موقعیت جدید، در فضا-زمان جدید قابل تحقق است. از این لحاظ اتفاقاً هجرت یک نوع بالقوگی هم در خود دارد. یعنی یک نوع توان تازه به فکر و اندیشه می‌بخشد. بنابراین به نظر من برمی‌گردد به این که ما چگونه می‌توانیم از موقعیتی که در خارج از کشور ایجاد شده است استفاده کنیم. آیا بیشتر متمایل ایم به مسئله‌ی غم غربت و نوستالژی‌ای که قرار است این تبعید در ما ایجاد کند پردازیم، آن را دامن بزنیم و مجال دهیم آینده‌ی ما را از آن خود کند و یا نه، چنین کاری نمی‌کنیم و بر می‌گردیم به آن روی دیگر مسئله‌ی مهاجرت که اتفاقاً ساختن یک دیاسپورای سیاسی مهم و تأثیرگذار است. من فکر می‌کنم وظیفه‌ی ما این است که تاجایی که می‌توانیم قلمرو نوستالژی و آن اشکالی که ما را بیشتر به گذشته پیوند می‌زنند را تنگ‌تر کنیم.

کمانگر: این جایک پرسش دیگر هم می شود طرح کرد. چطور شده که امروز مهاجرت برای ما عادی و فراتر از مطلوب شده؟ اینکه آدمی نتواند در خانه و وطن خود زندگی کند باید غیرمعمول باشد، مگر نه؟ چطور شده که برای ما چنین نیست؟ همه در فکر ترک وطن اند و این عادی و ایده آل شده!

اروند: بهتر است به این پرسش در قیاسی که با دوره‌ی کودتای محمد داوود که اینجا مورد بحث ما است، پاسخ دهیم. یعنی همین مسئله‌ی فرار از وطن و انگیزه و شور و شوقی که بین مردم برای اینکه افغانستان و به هر کجای جهان غیر از افغانستان پناه بردن است را با شرایط آن زمان و کودتایی که انجام داد، مقایسه کنیم. در دوره‌ی محمد داوود در روان جمعی مردم دوگانه‌ای مثل امروز از سبک زندگی وجود نداشت. یعنی چنین نبود که اکثریت مردم یک استاندارد از زندگی ایده آل در ذهن خود داشته باشند و بعد وضعیت و شرایط خود در افغانستان را با آن مقایسه کنند. اکثریت مردم، اکثریت قریب به اتفاق مردم، تصور می کردند هست و بود همین چیزی است که در دوره‌ی ظاهرشاه و داوود در افغانستان شکل گرفته است. یعنی در واقع مردم فکر می کردند کشور رو به پیش است. وقتی شما با نسل قدیمی تر صحبت کنید، می گویند که حتا وقتی کودتای هفت ثور اتفاق افتاد فکر نمی کردند که تاریخ دارد رو به عقب می رود و ما داریم به عقب برمی گردیم. تصور مردم حتا بعد از کودتای هفت ثور همین بود که کشور رو به پیش است و آزادی ها دارند بیشتر می شوند و قدرت هم دارد متکثرتر می شود و دارد از کابل فراتر می رود و در بین مردم بیشتر تکثیر می شود. تصور عموم مردم این بود. مردم در ذهن خود یک زیست دوگانه نداشتند. چرا؟ چون جهان اصلاً جهان ارتباطات طوری که امروز داریم و می فهمیم نبود. مردم چیزهایی در مورد غرب در مجلات می دیدند ولی این بسیار محدود بود. یعنی تصویری که مردم از زندگی در جاهای دیگر جهان داشتند خیلی محدود بود. حتا می شود گفت چنین تصویری نزد عموم اصلاً وجود نداشت.

اتفاقی که حالا تحت تأثیر جهان ارتباطات افتاده این است که تصور مردم از زندگی تغییر کرده است. مردم در دو دهه گذشته این امکان را یافتند که از زندگی در جاهای دیگر

جهان آگاه شوند. رادیو، تلویزیون و اینترنت به مردم این امکان را داد. به این ترتیب مردم به زندگی در جاهای دیگر جهان فکر می‌کنند و زندگی خود را با آن مقایسه می‌کنند. قبلاً چنین نبود. این باعث می‌شود مردم در فکر مهاجرت باشند.

خوب حالا در کنار این‌ها اتفاقی که در این دو سه سال اخیر، بعد از حاکمیت گروه طالبان، رخ داده این است که اساساً دیگر همان معیارهای دوگانه که در ذهن مردم بود هم رفته کنار، چرا که طالب اصلاً نبض زندگی را از مردم گرفته است. یعنی خلق مردم را طالب تنگ کرده و مردم اصلاً دیگر باور ندارند که دارند زندگی می‌کنند. یعنی دیگر کسی نمی‌آید شرایط حاکمیت طالب‌ها را با غربی‌ها بسنجد، یا نمی‌فهمم با وضعیت مردم در چین بسنجد. مردم این کار را نمی‌کنند، برای خود مردم واضح است که یک گروه مثلاً قبیله‌گرا و متوحش قابل قیاس با هیچ‌کسی نیست. نه با جامعه‌ی چین، نه روسیه و نه هم با جامعه‌ی غرب. برای همین دیگر اصلاً آن استاندارد دوگانه کارکردی ندارد. به‌خاطری که هر کسی که دارد از افغانستان فرار می‌کند، مبارزه می‌کند برای ترسیم یک زندگی، ساختن یک زندگی یا دست‌کم یافتن زندگی‌ای که قبلاً داشته و امروز از دست رفته و ما باید به تفاوت بین این‌ها حساس باشیم. مسئله‌ی گریز از کشور، دیگر در حال حاضر فقط گریز از یک زندان بزرگ به نام افغانستان است.

کمانگر: وضع امروز ما چقدر متأثر از کودتای محمد داوود است؟

اروند: به‌طور ساده می‌توانم بگویم که وضع امروز ما متأثر از کودتای داوود است، در این شکی وجود ندارد. منتها پاسخ به این پرسش یک خطر را با خود حمل می‌کند، آن خطر هم دیدن تاریخ از منظر یک علت خاص است. کودتای محمد داوود بسیار مهم است، تأثیر بزرگی روی تاریخ ما گذاشته است، منتها تنها علت وضع امروز ما نیست. منتها باید این را سنجد که اثرات این کودتا بر روی شرایط مابعد آن چی بوده است. من فکر می‌کنم اثرات مختلفی داشته است. مثلاً یکی از آن‌ها تغییر جهت و به‌اصطلاح تمایل افغانستان به سمت اردوگاه شرق بود. یعنی بعد از داوود این تمایل خیلی زیاد شد

و این تغییر جهت یافتن به سمت اردوگاه شرق دست کم تا اواسط جمهوری داوود ادامه داشت و بعداً که داوود چرخش دیگری انجام می دهد در دوره ی جمهوریت و برمی گردد به سمت غرب با کمک ایران، سبب می شود که نیروهای چپ متمایل به شوروی در مقابل خود جمهوری داوود که کمک کرده بودند کودتای او موفقانه به پیروزی برسد، بایستند و در مقابل آن بشورند و با یک کودتای دیگر قدرت را تصاحب کنند. به این دلیل خیلی مهم است که ما کودتای داوود را با مناسبات بین المللی افغانستان و تأثیری که این کودتا بر چرخش افغانستان به سمت اردوگاه شرق داشت، نسبت دهیم و با آن ببینیم. در داخل هم خوب تأثیر خیلی بزرگی داشت. برای اولین بار، در افغانستان، در فرهنگ سیاسی افغانستان چیزی رخ داده بود که بی نظیر بود. کودتا یک عمل سیاسی بی سابقه در تاریخ افغانستان بود و این خودش نشان می دهد که تا چه اندازه مهم بوده است. بعد اصلاً در نظر مردم جدا از اینکه در درون خاندان سلطنتی یک گروه علیه دیگر گروه، یک برادر علیه دیگر برادر، یک پادشاه علیه دیگر پادشاه قیام می کند، اینکه برای اولین بار در تاریخ ارتش آن کشور می شود علیه دولت و نظام حاکم و قدرت را به دست می گیرد، این چیزی بود که برای مردم افغانستان دست کم [و] در افغانستان یک اتفاق بی نظیر بود و غیر قابل تصور. خود این مسئله که ارتش کودتا می کند رخداد دیگری را در تاریخ افغانستان سبب می شود. آن هم اینکه در تاریخ افغانستان آن نیروی تعیین بخش، آن نیروی تعیین کننده در رژیم های سیاسی دیگر نارضایتی برادر پادشاه، نمی فهمم، نارضایتی پسر شاه حاکم و این ها نیست بلکه آن نیروی تعیین کننده برای اولین بار ارتش است و بعد از آن هم همین گونه بود. یعنی باز کودتای دوم، کودتای هفت ثور، هم به واسطه ی ارتش انجام شد و باز ارتش بود که تعیین کننده بود و این خود باز هم در تاریخ افغانستان بی نظیر است.

کمانگر: کودتای محمد داوود برای نسل ما به چه معناست؟

اروند: فکر می کنم نسل ما تصور روشنی از کودتای محمد داوود نداشت. به همین دلیل، کمتر کسی از ما مخالف وجود ارتشی قوی برای افغانستان بودیم. چرا که ارتش

قوی را نه مانعی بر سر راه دولت‌سازی که اتفاقاً قوام‌بخش دولت و نظام می‌دانستیم. یادتان باشد که حتا تا آخرین روزهای پیش از سقوط نظام جمهوری، هنوز هم همه متفق‌القول بر این باور بودند که هر اتفاقی ممکن است رخ دهد، حتا ممکن است طالبان کابل را هم بگیرند، اما ممکن نیست که ارتش دست به کودتا بزند.

چرا چنین تصویری میان همه شایع بود؟ هم بنا به فاصله‌ی تاریخی‌ای که از رویداد اولیه یعنی کودتای داوودخان داشتیم و هم به دلیل شرایط خود ارتش که به شدت وابسته به کمک‌های خارجی بود و بدون این کمک‌ها نمی‌توانست دوام بیاورد، مطمئن بودیم که با کودتای نظامی مواجه نخواهیم شد.

منتها این نسل همزمان می‌دانست که کودتا - هرنوع کودتایی به هر بهانه‌ای - یک اقدام غیردموکراتیک است. این جز بدیهیات نگرش سیاسی میان جوانان بود. کمانگر: از پنج‌جاه سال منازعه چه درسی می‌توان گرفت؟

اروند: من ترجیح می‌دهم که جای کلمه‌ی منازعه کلمه‌ی جنگ را استفاده کنم. چون منازعه چیزی بود که در قبل از آن‌هم بود و جریان داشت. در افغانستان ما تنش‌های اجتماعی-سیاسی فراوانی داشته‌ایم. در دوره‌ی ظاهرشاه، ما وضعیت بسیار دشواری داشتیم. در دوره‌ی او وضعیت ناگوار بود. ما در حال فروپاشی بودیم. جامعه‌ی ما در حال فروپاشی بود. منتها میدان عمل سیاسی بعد از کودتای محمد داوود کامل عوض می‌شود. این میدان از نزاع بر سر الگوهای حکومت‌داری، نزاع بر سر شیوه‌ی توسعه، نزاع بر سر میزان کمک و گرفتن قرضه از اردوگاه‌های شرق و غرب، از این منازعات بدل می‌شود به یک جنگ. یعنی اساساً دیگر ما این منازعات را می‌گذاریم کنار و وارد سنگرها می‌شویم و بعد دعوت از یک نیروی خارجی برای ایجاد ثبات در کشور خود، خوب، چیزی بود که ما در همین پنج دهه‌ی اخیر دیدیم.

درسی که می‌شود از این کودتا گرفت و اساساً درسی که می‌شود از پنج‌جاه سال جنگ و خانمان‌سوزی در افغانستان گرفت این است که جنگ هرگز راه حل نیست.

همین جمله‌ی کلیشه‌ای که همه می‌گویند. مثلاً حالا افتاده به‌روی زبان طالبان ولی قبلاً دیگران می‌گفتند. جنگ راه حل نیست. اولین درسی که می‌شود همین است که برای حل هر معضل در داخل افغانستان باید به وسایل، ابزار و راهکارهایی متوسل شد که ربطی به جنگ نداشته باشد و جنگ راه حل نیست، جنگ یعنی پایان گفتگو. خوب اینکه اولین درس است یعنی ساده‌ترین و بدیهی‌ترین درسی که می‌شود از این پنجاه سال گرفت که البته ما نیازی نداشتیم این پنجاه سال را تجربه کنیم تا چنین درسی بگیریم، ولی خوب حالا تقدیر در کشور ما چنین رقم خورد.

دوم این که حکومت نامشروع پایدار نمی‌ماند. حکومت نامشروع حتا اگر باقی بماند نمی‌تواند ثبات داشته باشد. همیشه متزلزل است. همیشه نگران است. همیشه دنبال خلق یک دشمن است. همیشه دشمنانی وجود دارد برای حکومت نامشروع و پاسبان ندارد. حکومت نامشروع پاسبان ندارد. درحالی که حکومت مشروع پاسبانش خود مردم کشور هستند.

درس دیگری که می‌شود گرفت این است که قدرت نمی‌تواند متمرکز باشد. قدرت متمرکز به شدت متمایل به استبداد است. قدرت متمرکز به شدت دنبال محدودسازی جریان‌ها، استعدادها، دنبال محدودسازی نیروهای محلی است. نیروهایی که می‌توانند مایع شکوفایی نقاط مختلف، مردمان مختلف، ولایات مختلف باشند. قدرت مرکزی اجازه نمی‌دهد صداها بلند شوند. قدرت متمرکز اجازه نمی‌دهد که صداها شنیده شوند. قدرت متمرکز دنبال خلق یک تاریخ مشخص است. اجازه نمی‌دهد ما دارای تاریخ‌ها باشیم. لایه‌های مختلف را ببینیم. قدرت متمرکز فقط دنبال خلق یک تقدیر مشخص و خلق یک سرنوشت معلوم برای مردم است. اجازه نمی‌دهد که مردم خودشان سرنوشت خود را رقم بزنند. یا امکان‌های زیادی را برای رقم زدن یک سرنوشت در پیش رو داشته باشند یا در نظر بگیرند. قدرت متمرکز تمامی این‌ها را می‌گیرد از مردم و به نوعی قدرت متمرکز کاری که می‌کند این است که زندگی تک تک افراد را از سیاست تهی می‌کند. به اصطلاح مردم را

غیرسیاسی می‌کند. مردم وارد یک نوع فضای غیرسیاسی ایزوله شده می‌شوند. درحالی‌که قدرت وقتی که نامتمرکز است تعهدی بر دوش تک تک افراد آن جامعه می‌گذارد و مردم به تعهد خود پابند هستند. چرا؟ چون به‌طور عینی اراده‌ی خود را می‌بینند که چطور تحقق یافته در محله‌شان، در منطقه‌شان، در ولایت‌شان و قدرت متمرکز این اراده را از تک تک افراد می‌گیرد و جمع می‌کند در مرکز. کمانگر: با توجه به آنچه در این نیم‌قرن گذشت چه دورنمایی می‌تواند راه حل این بحران دراز دامن باشد؟

اروند: من از سه عنصر مشخص برای آینده افغانستان و حیات سیاسی جمعی مردم دفاع می‌کنم و این سه عنصر را به‌عنوان عناصر اساسی تشکیل هرنوع جامعه‌ی سیاسی در افغانستان می‌دانم. عنصر نخست سکولاریسم یعنی جدایی دین از دولت است. عنصر دوم دموکراسی است. یعنی که در بنیان این دموکراسی قدرت غیرمتمرکز نهفته است. حالا به اشکال مختلف که آن را خود مردم با همه‌پرسی می‌توانند تعیین کنند. مثلاً اینکه فدرالیسم می‌خواهند، اینکه اداره‌ی شورایی می‌خواهند یا استقلال ایالتی می‌خواهند که هر ایالت به‌طور مستقل اداره شود و حتا، در نهایت، حتا تجزیه. این برمی‌گردد به خود مردم و به اصطلاح حق به رسمیت شناختن، حق تعیین سرنوشت خود، همین حق تعیین سرنوشت باید به رسمیت شناخته شود در قانون. پس دموکراسی به‌عنوان عنصر دوم در جامعه‌ی سیاسی که من فکر می‌کنم برای افغانستان و برای حیات سیاسی افغانستان لازم است.

و عنصر سوم هرشکلی از سوسیالیسم است. یعنی هرشکلی که ممکن است، حال من نمی‌توانم تعیین کنم. من در جایگاهی نیستم که تعیین کنم. هرشکلی از سوسیالیسم، یعنی یک نوعی از عدالت اجتماعی، تحقق عدالت اجتماعی و کمتر کردن روزافزون نابرابری در بین مردم و این هم اشکال مختلفی دارد یعنی صرفاً هم متمرکز نیست بر توزیع ثروت. اشکال مختلفی دارد که یکی از آن‌ها مثلاً عدالت توزیعی است. یکی

از آن‌ها مثلاً مالکیت جمعی بر ابزار تولید است یا گسترش مالکیت، دست‌کم به رسمیت‌شناختن مالکیت فردی ولی گسترش مالکیت جمعی است و این هم اشکال مختلفی دارد و به نظر من عنصر مهم و عنصر تکمیل‌کننده‌ی دو عنصر قبلی است. فقط با این سه عنصر می‌شود حیات سیاسی سالمی را برای آینده‌ی افغانستان در نظر گرفت. در عنصر اول که سکولاریسم است. ما حد و حدود نهادهای مختلف را تعیین می‌کنیم. به‌ویژه حد و قلمرو دخالت دین را تعیین می‌کنیم در امور دنیوی.

در عنصر دوم که دموکراسی باشد باید در بنیان آن آزادی‌های فردی، آزادی تشکیلات، آزادی احزاب، تمامی اشکال کنش‌های سیاسی و غیرنظامی و غیرخسونت‌آمیز به رسمیت شناخته شود و حق اراده‌ی جمعی که یکی از بنیادی‌ترین نکات آن حق تعیین سرنوشت است، رفع هرنوع تبعیضی که برمی‌گردد به عنصر سومی یعنی اشکال مختلف سوسیالیسم اینکه ما باید این تبعیض را در بین طبقات فرادست و فرودست، تبعیض بین زن و مرد، تبعیض جنسیتی، تبعیض علیه کودکان، تبعیض سن و حتا خسونت بینا-نسلی و انواع مختلف تبعیضاتی که در نهادهای مختلف به اصطلاح آپاراتوس‌های دولت ایجاد می‌شود، مثل نهاد خانواده، نهاد مکتب، نهاد دانشگاه، پادگان، انواع مختلف تبعیض‌ها که اشکال مختلف دارد یعنی عنصر سوم هم در واقع می‌آید تا این‌ها را یا تقلیل بدهد یا رفع کند. من فکر می‌کنم برای حیات سیاسی آینده‌ی افغانستان لحاظ داشت این سه عنصر خیلی مهم است.

ما باید این‌ها را به عنوان دورنمای افغانستان در نظر بگیریم. حتا اگر در ابتدا نمی‌توانیم هر سه تا را تحقق ببخشیم اما باید این‌ها در قوانین ما، در قانون اساسی افغانستان، قانون اساسی آینده، وجود داشته باشند و این جزئی از فرهنگ سیاسی مردم شود. دفاع از این سه عنصر شود جزئی از فرهنگ سیاسی مردم که ما دیگر هر بار برنگردیم به یک گذشته، به یک نقطه‌ی صفری و تجربه‌ی یک الگوی سیاسی تازه.

نقش کودتای محمد داوود در ثبات و بی ثباتی سیاسی افغانستان

محمد علی حسینی^۱

۱. پژوهشگر و استاد دانشگاه.



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۹۸۳

چکیده

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، در برخی از کشورها شاهد افزایش نفوذ ارتش در امور غیر نظامی با استفاده از زور به عنوان ابزار سلطه بر قدرت سیاسی بوده ایم. افغانستان نیز از این قاعده مستثنا نیست. مداخله‌ی نظامیان در سیاست و جابه‌جایی قدرت در طول تاریخ افغانستان وجود و جریان داشته که بعد از کودتای محمد داوود به صورت آشکار افزایش و رشد چشم‌گیر یافت. در واقع مداخله‌ی نابجا و مستقیم نظامیان در سیاست، از مهم‌ترین موانع گسترش ثبات سیاسی و همچنان ایجاد بی‌ثباتی سیاسی در این کشور بوده است. ثبات و بی‌ثباتی در هر کشوری رابطه‌ای مستقیم با مفهوم امنیت و ناامنی یا مداخله و عدم مداخله‌ی نظامیان در سیاست دارد. این وضعیت در افغانستان با کودتای ناسنجیده‌ی محمد داوود آغاز شد و افغانستان را وارد یک دوره‌ی طولانی از بی‌ثباتی کرد.

کلیدواژه‌ها: کودتا، کودتای نظامی، ثبات سیاسی، بی‌ثباتی سیاسی.

مقدمه

مهم‌ترین دغدغه‌ی هر حکومت و نظام سیاسی، دستیابی به ثبات سیاسی، امنیت پایدار و دور شدن از بی‌ثباتی سیاسی است. از طرفی، هر نظام سیاسی پویا در تعامل با محیط داخلی و خارجی خود، به‌ناچار درگیر تنش‌ها و بحران‌هایی می‌شود که اگر نتواند آن‌ها را مدیریت کند، نظام دچار بی‌ثباتی سیاسی شده و امنیت آن به‌شدت در معرض تهدید قرار می‌گیرد.

بی‌ثباتی سیاسی در یک کشور که عوامل مختلفی چون هرج و مرج، اعتصاب، جنایات خشونت‌آمیز و به‌خصوص شورش‌های نظامی و کودتاها در ایجاد آن نقش اصلی را ایفا می‌کنند، می‌تواند ضمن ممانعت از رشد و توسعه‌ی فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یک کشور، موجبات تأثیرگذاری آن بر کشورهای منطقه از طریق مهاجرت، ناامنی مرزها و قاچاق و تشدید اختلافات مرزی را فراهم آورده و به‌نوعی ثبات سیاسی را به مخاطره اندازد.

اندیشمندان زیادی به این باورند که میان ثبات سیاسی، بی‌ثباتی سیاسی و کودتا ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی وجود دارد؛ اما ثبات سیاسی ممکن است به‌راحتی به دست نیاید و دولت‌ها در این مسیر با انواع رویدادها، مثل شورش‌ها، کودتاها، ترورهای سیاسی، جنگ‌های داخلی و غیره، روبه‌رو شوند. به همین دلیل مسیر رسیدن به ثبات سیاسی ممکن است دشوارگذر و پیچیده باشد. کودتای محمد داوود دقیقاً همین کار را در تاریخ افغانستان به انجام رسانید؛ یعنی محصول و پیامد آن مسیر ثبات سیاسی را دشوارگذر و پیچیده کرده است. علاوه بر تغییر نظام سیاسی، مقامات سیاسی نیز بر اثر اعدام، کودتا یا برکناری، مکرر تغییر یافتند و بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان تشدید شد. بنابراین، از حیث تداوم نظام سیاسی و تغییر مقامات سیاسی مشاهده می‌شود که نظام برآمده از کودتا با اُفت و خیزهای فراوان و تغییرات مکرر روبه‌رو بوده است.

تأمل در تاریخ افغانستان، نشان می‌دهد که در طول تاریخ این کشور حکومت

استبدادی، حاکم بوده است؛ یعنی دولت و در رأس آن پادشاه به هیچ قانونی جز اراده‌ی خود محدود و متعهد نبوده است. در دهه‌ی معروف دموکراسی در کشور اندک اندک دریچه‌ها باز می‌شد که دوباره با کودتای محمد داوود، همه چیز برگشت و یک فرد جانشین هیأت حاکمه و اراده‌ی او جانشین قانون و همه چیز شد.

حکومت سلطنتی در افغانستان در سال ۱۳۵۲ شمسی توسط محمد داوود، پسر عموی ظاهرشاه، در یک کودتای بدون خون‌ریزی خاتمه یافت و محمد داوود بعد از کودتا حکومت جدید را جمهوری اعلام کرد. در سال ۱۳۵۷ شمسی محمد داوود با کودتای کمونیست‌ها به قتل رسید. در سال ۱۳۵۸ شمسی افغانستان توسط شوروی اشغال شد. در سال ۱۳۶۵ شمسی داکتر نجیب‌الله به حکومت رسید و دو سال بعد ارتش شوروی از افغانستان خارج شد. در تاریخ ۱۳۷۰ شمسی حکومت کمونیستی داکتر نجیب‌الله سقوط نمود و مجاهدین وارد کابل گردیدند. گرچه مجاهدین طبق توافقات قبلی، حکومت مؤقت به ریاست صبغت‌الله مجددی را تشکیل دادند، اما با پایان یافتن عمر حکومت مجددی و به قدرت رسیدن برهان‌الدین ربانی، باز هم بحران افغانستان پایان نیافت و زنجیره‌ی بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در افغانستان ادامه پیدا کرد.

این تحولات بیانگر آن است که کودتای محمد داوود سرآغاز بی‌ثباتی سیاسی است که تاکنون نیز ادامه داشته و مردم ما از آن رنج فراوان دیده‌اند. از این منظر، تاریخ قرن بیستم افغانستان، تاریخ حکومت نظامی‌گری و صحنه‌ی رقابت‌های سیاسی آنان بوده است.

در این نوشته در تلاش آن هستیم تا به نقش و تأثیر کودتای محمد داوود در ثبات و بی‌ثباتی سیاسی افغانستان بپردازیم.

مبحث اول: بررسی چهارچوب مفهومی

۱. اهمیت نظری مقوله‌ی ثبات و بی‌ثباتی سیاسی

بدون تردید موضوع بی‌ثباتی سیاسی و ثبات سیاسی از اساسی‌ترین و کلیدی‌ترین مباحث نظام‌های سیاسی در فضای سیاسی جهان است. نظام سیاسی بیش از هر چیزی نیازمند ثبات و آرامش سیاسی است تا به‌دور از هرگونه تهدید و در کمال اقتدار به اهداف خود نائل آید. اندیشمندان سیاسی نیز نخستین هدف سیاست و کارکرد نظام سیاسی را عبارت از نظم و ثبات تلقی نموده و بالتبع کنش‌های جمعی اعتراضی را نشانه‌ی ناکارآمدی نهادهای سیاسی و جزء جدایی‌ناپذیر مفهوم بی‌ثباتی سیاسی محسوب کرده‌اند.^۱

مفهوم ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی در نظام‌های سیاسی موضوعی مهم، پیچیده و مورد مناقشه است که تاکنون اجماعی بر سر تعریف آن و تعیین مصادیق و ویژگی‌های آن شکل نگرفته است. این ابهام و پیچیدگی به‌دلیل نسبی بودن ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی است.^۲

عموماً به‌دلیل نسبی و هنجاری بودن این مفهوم در میان تحلیل‌گران، اجماع صریحی در مورد تعریف و یا شرایط باثبات یا بی‌ثبات دانستن نظام سیاسی وجود ندارد. اندیشمندان و نظریه‌پردازان در حوزه‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی، تعاریف گوناگونی از ثبات و بی‌ثباتی سیاسی ارائه داده‌اند.

ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی به دلیل تأثیر بر تداوم یا عدم تداوم نظام سیاسی، موضوعی مهم در علم سیاست محسوب می‌شود. نظام‌های سیاسی همیشه با این موضوع درگیر بوده و اهمیت آن به‌دلیل نقشی است که در تداوم یا عدم تداوم یک نظام ایفا می‌کند. پیچیدگی آن به‌دلیل نامشخص بودن نوع ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی است که موجب تداوم یا عدم تداوم یک نظام سیاسی شده و مفهومی مورد مناقشه

1. Taliban,, 200648

۲. کرم‌زادی، مسلم، ۱۳۹۵، ص ۱۱۹.

است؛ زیرا نمی‌توان گفت هر ثباتی برای یک نظام سیاسی مطلوب بوده و نشانه‌ی کارکرد درست نظام سیاسی و رضایت عمومی جامعه است.

به همین جهت پرداختن به نوع نظام سیاسی و چگونگی مواجهه و نگاه به آن، رویکردهای متفاوتی را ایجاد می‌کند. مهم‌ترین نظریه‌هایی که در این زمینه مورد بررسی قرار گرفته و دیگر موضوعات تابع این نظریه‌ی کلان بوده، بحث تعادل اجتماعی است. زمانی که شکلی از تعادل اجتماعی توسط کودتا از بین می‌رود، تا شکل‌گیری تعادل جدید، کلیت نظام سیاسی و به تبع نظام اجتماعی دچار بی‌ثباتی سیاسی می‌شود و به‌طور مداوم تغییرات سیاسی را تجربه خواهد کرد.

۲. ثبات سیاسی

ثبات سیاسی از جمله مفاهیم چندوجهی است که فهم یک‌سانی از آن در بین نخبگان وجود ندارد. به همین جهت، درباره‌ی معنا و مفهوم آن نیز اختلاف زیادی وجود دارد. ثبات سیاسی بیانگر شرایطی در جامعه است که در آن ناآرامی‌های اجتماعی، ترور و اعدام‌های سیاسی، کودتا، آشوب‌های شهری، آشفتگی‌های اجتماعی و تنش‌های قومی وجود نداشته باشند.^۱

به همین لحاظ ثبات سیاسی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، نظام سیاسی با چالش یا بحران مواجه نشود یا در صورت مواجهه، از استحکام برخوردار باشد و دچار تغییر و دگرگونی نشود. بنابراین، ثبات سیاسی ناظر بر وجود توازن بین خواست‌های مردمی از یک طرف و کارکردهای دولتی از طرف دیگر است. به تعبیر دیگر، در درون هر جامعه‌ای چنانچه نظام سیاسی حاکم بتواند به خواست‌های متنوع مردم پاسخ درخور و قانع‌کننده‌ای بدهد و نظام مزبور مطابق باور، عقاید و در یک کلام ایدئولوژی مورد قبول جامعه باشد و از جانب آن تأیید شود، آن نظام از ثبات برخوردار خواهد بود.^۲

۱. سمیعی اصفهانی و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۶۵.

2. Golizadeh, 2002, P2

در فرهنگ‌های گوناگون از مفهوم ثبات سیاسی تعاریف گوناگونی از سوی دانشمندان ارائه شده است. ثبات سیاسی به معنای نبود خشونت، ثبات سیاسی به معنای دوام و پایداری حکومت، ثبات سیاسی به معنای وجود رژیم مشروع و قانونی، ثبات سیاسی به معنای نبود تغییرات ساختاری و ثبات سیاسی به معنای اشکال و وجوه چندبُعدی اجتماعی از جمله تعاریفی است که نظریه‌پردازان حوزه‌ی سیاست از آن‌ها نام برده‌اند.^۱

۳. بی‌ثباتی سیاسی

مفهوم بی‌ثباتی سیاسی در علوم سیاسی و اجتماعی فاقد یک تعریف قطعی و مورد اتفاق نظر همگان است. بی‌ثباتی سیاسی مفهومی مورد مناقشه است که ساده‌ترین و فراگیرترین معنای آن عبارت از ناپایداری قدرت سیاسی مستقر، تزلزل و جابه‌جایی سریع موقعیت‌ها و مناصب بازیگران سیاسی و دگرگونی پیاپی سیاست‌هاست. بی‌ثباتی سیاسی موقعیتی است که در آن سازوکارها و شیوه‌های حل کش‌مکش و منازعات سیاسی از جمله اعمال خشونت سیاسی و حصول توافق سیاسی، یا کم‌اثر می‌شوند یا کاملاً از کار می‌افتند.^۲

بنابراین، بی‌ثباتی سیاسی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، نظم سیاسی موجود، با چالش یا بحران مواجه شده و احتمال تغییرات سیاسی افزایش می‌یابد. در چنین وضعیتی، معمولاً کارآمدی دستگاه‌های حکومتی کاهش می‌یابد، فعالیت‌های اقتصادی مختل می‌شوند، احتمال خشونت‌های سیاسی بالا می‌رود، واگرایی‌های داخلی و مداخلات خارجی افزایش می‌یابند، امنیت روانی و اجتماعی تضعیف می‌شود و زمینه برای دگرگونی‌های غیرمترقبه فراهم می‌شود. چنین آثار و پیامدهایی، بی‌ثباتی سیاسی را به دغدغه‌ی اصلی حکومت‌گران و کانون توجه صاحب‌نظران و پژوهش‌گران سیاسی تبدیل کرده است.

۱. محمد ستوده و همکاران، ۱۳۹۷، ص ۴۵.

2. Delavari, abolfazl, 1999, p15

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ میلادی که مقارن با دوره‌ی موسوم به جنگ سرد^۱ و همچنین وقوع انواع ناآرامی‌ها و انقلاب‌های سیاسی در کشورهای تازه‌استقلال یافته بود، بی‌ثباتی سیاسی به یکی از موضوعات اصلی در پژوهش‌های سیاسی تبدیل شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۹ میلادی، به دنبال آرام‌تر شدن فضای سیاسی و بین‌المللی، توجه پژوهش‌گران به این موضوع نیز کم‌رنگ‌تر شد. اما از سال ۱۹۹۰ میلادی به این سو با گسترش دوباره و ظهور گونه‌های جدیدی از این بی‌ثباتی‌ها، توجه پژوهش‌گران و مؤسسات پژوهشی به این موضوع، مجدداً افزایش یافته است.^۲

مبحث دوم: تأثیرات کودتای محمد داوود در بی‌ثبات‌سازی افغانستان

در تاریخ صد سال اخیر افغانستان کودتای محمد داوود اولین کودتای نظامی به حساب می‌آید که ارتش افغانستان برای ایجاد تغییرات در ساختار نظام سیاسی کشور وارد عمل شد و این رویه را از خود به جا گذاشت. از آن تاریخ به بعد نظامیان در افغانستان همواره در سیاست حضور فعال و مخرب داشته و کودتا زمینه را برای نظامیان جهت نقش مؤثرتر و آشکارتری در امور سیاسی کشور مهیا کرده است. باید اذعان داشت که شکل‌گیری کودتای نظامی محمد داوود، زمینه‌ی تحول در آرایش و توازن نیروهای سیاسی و نظامی موجود و جهت‌گیری‌های آن‌ها در تحولات کلان سیاسی و نظامی کشور را فراهم آورد، طوری که بعد از گذشت سال‌ها همچنان نظامیان بازیگران اصلی در تحولات افغانستان استند.^۳

۱. جنگ سرد به دوره‌ای از رقابت و تنش سیاسی و نظامی میان بلوک شرق به رهبری شوروی و بلوک غرب به رهبری امریکا گفته می‌شود که پس از ۱۹۴۷ آغاز و تا زمان فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ ادامه یافت. در این دوره به‌طور مستقیم میان شوروی و امریکا جنگ نظامی صورت نگرفت، اما منجر به جنگ‌های خونین و نیابتی در میان شماری از کشورهای هم‌پیمان امریکا و شوروی گردید. جنگ‌های افغانستان و ویتنام نمونه‌هایی از آن است.

۲. ابوالفضل دلاوری، ۱۳۹۱، ص ۲۱۴.

۳. سمیعی اصفهانی و خداپرست، پیشین، ص ۶۵.

به نظر می‌رسد محمد داوود که به همکاری حزب دموکراتیک خلق به قدرت رسیده بود، احتمالاً تصمیم آن را داشت تا ابتدا از طرف گروه‌های اسلام‌گرا خود را آسوده سازد و بعد مسئله را با حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک‌طرفه نماید. اما چون برداشت درستی از اوضاع نداشت، نتوانست حضور گروه‌های متعارض را در افغانستان کنترل کند. این‌گونه بود که سرانجام در نتیجه‌ی کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط حزب دموکراتیک خلق از میان برداشته شد.

دولت حزب دموکراتیک خلق که در دهه‌ی هشتاد سده‌ی بیستم با کودتای نظامی روی کار آمده بود، خود نیز موفق نشد ثبات و تفاهم سیاسی را در افغانستان به وجود بیاورد، بلکه آن را تشدید نیز کرد. بعد از سقوط و فروپاشی دولت حزب دموکراتیک خلق به دست مجاهدین افغانستان، این بار جنگ داخلی بین تنظیم‌های جهادی آغاز شد. این کشاکش بین تنظیم‌های جهادی در عمل منجر به پراکندگی بیشتر اقتدار سیاسی در افغانستان گردید، به نحوی که هر یک از گروه‌های سیاسی و نظامی که دارای ریشه‌های خاص منطقه‌ای، قومی و قبیله‌ای بود، بر مناطق خاص خویش حکومت می‌کرد. در آن مدت، افغانستان به‌طور کامل در پرتگاه سقوط قرار گرفت.

آن بی‌ثباتی و هرج و مرج به سرعت به ظهور گروهی نظامی به نام «طالبان» که بیشتر از طلاب مدارس دینی تحصیل کرده در پاکستان تشکیل شده بود، منجر شد. طالبان که توسط پاکستان ایجاد و رهبری می‌شدند و می‌شوند، دولت خود را «امارت اسلامی» می‌خواندند و سیاست‌های زورگویی و استبدادی حکومت‌های قبلی را ادامه دادند.^۱ ظهور طالبان قبل از هر چیزی نتیجه‌ی شکست رهبران مجاهدین در تثبیت مشروعیت و اقتدار و ثبات سیاسی دولت در افغانستان بود.

دولت طالبان تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در صحنه‌ی بین‌المللی با مشکل عمده‌ای روبه‌رو نبود. وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و نشانه رفتن انگشت اتهام به‌سوی طالبان و القاعده در

۱. داوودغریاق زندی و امیربهادر صادقی، ۱۴۰۱، ص ۱۷۶

افغانستان، باعث لشکرکشی آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان شد. آمریکا این بار به مردم وعده‌ی دموکراسی، دولت قانون‌مند و پیشرفت اقتصادی را داد. بازیگران حکومت جدید بیشتر رهبران گروه‌های جهادی بودند که خواهان دموکراسی و دولت قانون‌مند نبودند. از سوی دیگر حامد کرزی و به‌خصوص محمد اشرف غنی که پایه‌های مردمی نداشتند، قوم‌گرایی را جزء اساسی برنامه‌های سیاسی خود قرار دادند. در این میان چون قشر روشن فکر برداشت عمیقی از اوضاع سیاسی نداشت، موفق نشد تا جبهه‌ای مستحکم برای دفاع از دموکراسی ایجاد کند. در ضمن ایالات متحده آمریکا طوری که در آغاز وعده داده بود، به وعده‌هایش وفا نکرد. طالبان در پاکستان دوباره مجهز ساخته شده و جنگ داخلی در افغانستان ادامه یافت. طالبان در این جنگ داخلی به کمک پاکستان و خواست آمریکا پیروز شدند و دوباره به قدرت رسیدند. امروز حکومت استبدادی و تک‌قومی طالبان در افغانستان حاکم است و معلوم نیست که آینده‌ی کشور چه خواهد شد.

نتیجه‌گیری

در کل مشخصه‌ی دولت‌هایی که بعد از کودتای محمد داوود به وجود آمده، استفاده از زور و خشونت، وابستگی به قدرت خارجی و درگیری با مردم بوده است. این دولت‌ها براساس خواست مردم و قانون تأسیس نشده و تغییر آن‌ها اغلب با روش‌های غیرقانونی نظیر کودتا، شورش، جنگ، خشونت سیاسی و انحلال انجام گرفته است. از این رو نظام‌های سیاسی با چالش و بحران ناپایداری قدرت سیاسی مواجه بوده است. ثبات سیاسی که با شاخص‌هایی مانند تداوم حکومت، نبود خشونت و وجود رژیم مشروع مبتنی بر قانون اساسی می‌باشد، نمی‌توان در حکومت‌های به وجود آمده بعد از کودتا مشاهده کرد. در چنین وضعیتی، معمولاً کارآمدی دستگاه‌های حکومتی کاهش یافته، فعالیت‌ها مختل شده و احتمال خشونت‌های سیاسی به حد نهایی بالا بوده است.

بنابراین، می‌توان بیان کرد که توسط کودتای محمد داوود، ثبات سیاسی افغانستان برهم خورده و افغانستان دچار یک بحران و بی‌ثباتی سیاسی شده که بعد از پنجاه سال تا امروز همچنان به صورت وحشتناکی ادامه دارد.

منابع

۱. دلاوری، ابوالفضل (۱۳۹۱)، درآمدی انتقادی بر مفهوم و شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی: به سوی مدلی جامع و روزآمد برای سنجش بی‌ثباتی سیاسی، فصل‌نامه دولت‌پژوهی، سال اول، شماره دوم.
۲. ستوده، محمد و همت بدرآبادی (۱۳۹۷)، بررسی ابعاد بی‌ثباتی سیاسی در عراق جدید؛ نقش تقابل گروه‌های خصوصی و عمومی در خشونت‌های قومی-مذهبی، فصل‌نامه علوم سیاسی، سال ۲۱، شماره ۸۴، زمستان.
۳. غریاق زندی، داود و امیربهبزاد صادقی (۱۴۰۱)، الگوی مفهومی ثبات، بی‌ثباتی در تداوم، عدم تداوم نظام‌های سیاسی: علل، روند و نتایج، فصل‌نامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۳، شماره ۳ (پیاپی ۶۹)، بهار.
۴. موسوی، ر (۱۳۹۰)، مهندسی سیاسی افغانستان، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۲.
۵. کرم‌زادی، مسلم (۱۳۹۵)، «سلفی‌گرایی جهادی-تکفیری و آینده ثبات سیاسی در منطقه خاورمیانه»، فصل‌نامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۶، شماره ۱.
۶. سمیعی اصفهانی، علی‌رضا و خداپرست، یونس (۱۳۸۹)، حکومت شخصی و کودتای نظامی در ایران معاصر؛ بررسی مقایسه‌ای کودتاهای ۱۳۳۲، ۱۳۵۹ و شمسی، فصل‌نامه مطالعات سیاسی، سال سوم، شماره ۱۰.
7. Delavari, Abolfazl, (1999), study of causes political violence and political instability in Iran, thesis of political science, Tehran university.
8. Goli Zadeh, Behnam (2010), influence of media on political stability publications Tehran University.
9. Taliban, Mohammadreza (2006), Sociological explanation of political instability in Iran, thesis of political science, Tarbiat Modaress university.



”اکثریت ما احساساتی و از لحاظ دانش سیاسی، بی سواد بودیم“

مصاحبه اختصاصی با آقای معراج امیری^۱ در رابطه با، سطح دانش،
آرمان‌ها و کارکردهای روشن‌فکران چپ دهه‌ی شصت میلادی / دهه‌ی
چهل خورشیدی

۱. معراج امیری مکتب را در شهرهای پلخمری، گلبهار و کابل خوانده و زندگی در شهرهای مختلف افغانستان را تجربه کرده است. در سال ۱۹۶۳ از لیسه‌ی امانی فارغ می‌شود. در سال ۱۹۶۸ میلادی مدرک کارشناسی / لیسانس اش را در رشته‌ی اقتصاد از دانشگاه کابل دریافت می‌کند. پس از فراغت از دانشگاه برای یک سال دوره‌ی احتیاط عسکری را سپری می‌کند. پس از یک سال ماموریت در ریاست برشنا به آلمان می‌رود. از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹ در دانشگاه بن آلمان در رشته‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و انکشاف اقتصادی به تحصیل ادامه می‌دهد. از امیری مقاله‌ها و ترجمه‌های آثاری از نویسندگان آلمانی به زبان فارسی در رسانه‌های برون مرزی به نشر رسیده است.



رتبیل آهنگ: یک جهان سپاس از این که وقت گذاشتید تا با ما صحبت کنید.

امیری: تشکر از شما که مرا به عنوان یکی از شهود دوره شصت میلادی انتخاب کردید.

آهنگ: «دهه‌ی شصت میلادی»، دهه‌ی بسیار جالبی در تاریخ افغانستان است. شما در دهه شصت، مکتب را خلاص کرده، جوانی دانشگاهی و محصل فاکولته اقتصاد بودید، هم به اصطلاح در متن جامعه و هم در متن جامعه دانشگاهی کابل بودید. جوانان آن وقت چه امیدها چه امکانات، چه بیم‌ها و ترس‌هایی داشتند؟

امیری: در متن دانشگاه بلی، اما در متن جامعه کم‌تر. واقعیت‌اش اینست که ما زیاد از دنیا و حتی کشور خود شناخت لازم را نداشتیم. همان «آزادی»‌هایی که برای ما وجود داشت در آن سن و سال جوانی، تا اندازه‌ای خوش‌آیند بود و با آن زندگی می‌کردیم. مسایل سیاسی برای ما جالب بود. در حلقات کوچکی حتی از دوره مکتب هم روی این مسائل که چگونه وضع کشور بهتر شود، صحبت می‌کردیم؛ در ضمن امید داشتیم که مثلاً نظام درسی ما بهتر شود. ما وقتی که در پوهنتون آمدیم، کلان‌ترین مشکل ما مشکل کتاب بود. درس‌ها را باید نوت می‌کردیم، کتابخانه وجود داشت اما وقتی که ما برای گرفتن یک کتاب مراجعه می‌کردیم، متوجه می‌شدیم که کتاب یا اصلاً وجود نداشت یا آن قدر مشتری داشت که باید ماه‌ها انتظار می‌کشیدیم. آرزوی ما بود که برای ادامه‌ی درس خود امکانات بهتر داشته باشیم.

آهنگ: وقتی که دانشگاه امکانات این را نداشت که کتاب در اختیار جوانان قرار بدهد، یک جوانی که در کابل می‌خواست مطالعه داشته باشد، می‌خواست دسترسی به کتاب داشته باشد،

به کجا رجوع می‌کرد؟

امیری: متأسفانه کتاب فروشی‌هایی که در کابل وجود داشت بسیار محدود بودند. کتاب‌های فارسی که از ایران داخل افغانستان می‌شد، همه سانسور می‌شد. آن کتابی که به مذاق دولت نبود، اصلاً در بازار عرضه نمی‌شد. کتاب‌هایی که مورد علاقه چپی‌ها و تا جایی هم "مود روز" بود، به صورت مخفی میان آن‌ها دست به دست می‌شد. و بسیاری وقت‌ها این کتاب‌ها با قلم باز نویسی می‌شد تا برای دیگران توزیع شود. یعنی شرایط مطالعه چه در چوکات پوهنتون آن‌زمان و چه در خارج از آن، تا حدودی زیادی محدود بود.

مثلاً کتابی «چه باید کرد» از لنین، که مورد علاقه گروه‌های چپی بود در بازار قابل دسترسی نبود غیر از آن‌که با داشتن روابط از این‌جا و آن‌جا می‌توانستی آن‌را به دست بیاوری. البته سفارت روسیه بعضی از کتاب‌ها و آثار مارکسیستی را به زبان فارسی پخش می‌کرد، اما در حلقه‌های بسیار محدود مورد اعتماد خود.

در مورد محدودیت‌های مطالعه از یک خاطره‌ای خود بگویم. من کتاب «سیر حکمت در اروپا» را در دوران عسکری، سال ۱۹۶۸، با خود برده بودم که شبانه مطالعه کنم. این کتاب را افسر مؤظف در حین پالیدن بسترم پیدا کرد. کتاب را قید و مرا تهدید کرد که اگر بار دیگر این چنین کتاب‌ها را با خود بیاوری، سه شب قید خیمه برایت می‌دهم. کتاب سیر حکمت در اروپا تاریخ فلسفه بود نه کدام کتاب سیاسی -ایدئولوژیک اما مطالعه‌ی آن در عسکری ممنوع بود.

آهنگ: شمادر دورانی که در دانشگاه بودید، آیا در تظاهراتی که اکثراً در کابل به راه انداخته می‌شد، به خصوص از طرف گروه‌های چپ، شرکت می‌کردید؟

امیری: در تظاهراتی که بعد از سوم عقرب ۱۳۴۴/۱۹۶۵ شروع شد، بلی، شرکت داشتم. تظاهرات روزی آغاز شد که قرار بود داکتر یوسف از پارلمان رای اعتماد بگیرد. در آن‌روز برخورد شدید بین پلیس و تظاهرات کنندگان زمانی صورت گرفت که یک تعداد

محصلین پوهنتون می‌خواستند جریان رای اعتماد و سخنرانی داکتر یوسف صدراعظم را در پارلمان تعقیب کنند. مشکل در این جا وقتی ایجاد شد که تعدادی از مراجعین حتی چوکی‌های وکلا را نیز اشغال کرده بودند و برای عده‌ای اجازه‌ی دخول داده نشد. در نتیجه برخورد بین پلیس و محصلین دم دروازه‌ی دخولی پارلمان صورت گرفت، واقعه‌ای که برای همه غیرمترقبه بود و منجر به مظاهره گسترده محصلین و شاگردان مکتب گردید. اوضاع از کنترل دولت خارج شده بود و زد و خورد میان پلیس و تظاهر کنندگان شدت گرفته تا شام ادامه پیدا کرد که باعث کشته و زخمی شدن یک تعداد شد.

آهنگ: برخی‌ها از دید امروز به آن‌زمان نگاه می‌کنند و به این باورند که جوانان آن دوره قدر آزادی‌هایی را که از طرف نظام شاهی مشروطه برای‌شان داده شده بود، ندانستند و اضافه‌روی کردند. به اصطلاح از امکاناتی که برای‌شان داده شده بود، به جای استفاده‌ی خوب، استفاده‌ی منفی کردند و تجربه‌ی نوپای دموکراسی را همین جوانان، با امکاناتی که برای‌شان داده شده بود، به ناکامی سوق دادند. نظر شما امروز، با تحلیلی که امروز دارید، در رابطه با همچنین ادعا چه است؟

امیری: من فکر می‌کنم ادعای درستی است. اول این که این نسل جوانی که چندین سال متوالی در خیابان‌ها دست به تظاهرات می‌زدند هیچ‌گونه تجربه‌ی سیاسی نداشتند. برخوردها بیشتر احساساتی بود تا عقلی. گروه‌های معینی با در نظر داشت اهداف سیاسی در راه اندازی و تشدید تظاهرات سهم داشتند. سه یا چهار سال پی‌هم، محصلین، شاگردان و حتی طفلان صنف دو، سه و چهار، هم در سرک‌ها بیرون کشیده می‌شدند. بعد کارگران و حتی یک تعداد دهقانان نیز با خواسته‌های متفاوت در این تظاهرات شرکت داشتند. گفته می‌توانم که تظاهراتی به این گستردگی در افغانستان سابقه نداشت و هیأت حاکمه را نگران ساخته بود. واضح است که این تظاهرات تأثیرات منفی از خود به جا گذاشت. دولت پوهنتون را برای یک سال به روی محصلان بست. دموکراسی مطروحه از نظر قریب اکثریت تظاهر کنندگان، دموکراسی قلابی بود. تداوم تظاهرات مانع آن شد که دموکراسی بتواند استحکام پیدا کند. جامعه به طرف انارشی (هرج و مرج) می‌رفت و زمینه‌های بازگشت دیکتاتوری دوباره مساعد می‌شد. در ضمن گروه‌های سیاسی که ادعای طرفداری از

جنبش های کارگری را داشتند، موفق نشدند از امکانات همان دموکراسی نیم بند برای ایجاد اتحادیه های کارگری و سازمان های مدنی استفاده کنند.

آهنگ: چرا موفق نشدند؟

امیری: چون بیش تر ترجیح داده می شد در خیابان ها باشند. به همین شکل اتحادیه محصلان ما ایجاد شد، اما کش مکش در مورد رهبری میان گروه های مختلف سیاسی، اتحادیه را از وظایف اصلی اش منحرف ساخت. ثقلت بحث ها بیش تر روی مسائل میان گروهی و اختلافات ایدئولوژیک متمرکز بود نه به کمبودهای عملی که بیانگر خواست اکثریت محصلان بود؛ مثل چگونگی بهبود نظام درسی، کمبود کتاب، کمبود استاد و صدها مشکل دیگر. واقعیت این است فعالان گروه های سیاسی در زمینه کار در اتحادیه ها هم کدام تجربه ی قبلی نداشتند. به جای خواسته های معقول، از ادامه ی درس و برگزاری امتحانات جلوگیری می شد. یا پایان یافتن تدریس و ممانعت استادان خارجی (استادان آلمانی و فرانسوی) به شعار روز تبدیل شده بود؛ بدون موجودیت کدام بدیل بهتر. اگر این استادان افغانستان را ترک می گفتند، کی ها خلای آن ها را مؤثرتر پر می کرد؟ البته حلقه های معین سیاسی با این شعار، هدف مشخصی را تعقیب می کردند که بیش تر استادان روسی جای آن ها را اشغال کنند. برای عده ای هم این تظاهرات سرگرمی و گریز از درس بود.

آهنگ: پس به این اساس، برخوردها بیش تر احساساتی، بیش تر ایدئولوژیک، بیش تر بدون برداشت دقیق و عمیق از جامعه صورت می گرفت؟

امیری: به کلی درست است. همه انقلابی بودیم، اما بدون کم ترین شناخت از جامعه ی خود. حتی همان سیاسیونی که ادعای رهبری داشتند، با جامعه آشنایی لازم را نداشتند. بعضی شان حتی ولایات افغانستان را نمی شناختند. اکثریت شان، کسانی بودند که بیش تر زندگی شهری داشته و از واقعیت های عینی جامعه به دور بودند. بعضی شان با خانواده های با نفوذ هم رابطه داشتند، یا به شکلی از اشکال پدرهای شان در دستگاه دولت، مقام های بلند داشتند. همان هایی که در مورد فتوایلیسم در جامعه ی افغانستان

صحبت می‌کردند، معلومات نداشتند که فئودالیسم افغانستان چه مشخصاتی دارد؟ و فئودالیسم افغانستان با فئودالیسم اروپایی چه تفاوت‌هایی دارد؟

آهنگ: قسمی که شما گفتید حتی در کابل کتاب کافی وجود نداشت. دست‌رسی به اطلاعات هم محدود بود. جوانانی نسل شما که در رابطه با مسائل سیاسی داخلی و بین‌المللی ابراز نظر می‌کردند، اطلاعات خود را از کجا به‌دست می‌آوردند؟

امیری: جراید و مجلات سانسور شده‌ی افغانی و ایرانی، برنامه‌های رادیوهای مختلف و کتاب‌هایی که در دست‌رس قرار داشت، منبع معلومات بود. اما بیش‌تر از آن مطالعه‌ای عمیق و دقیق مستقلانه وجود نداشت. در واقعیت، حتی در بین کادرهای بالایی گروه‌های چپ مطالعات سطحی و از کتاب‌های دست‌دو و سه بود. در بسیاری از موارد مسائل بیش‌تر نقلی بود. در حلقه‌های کوچک چپی‌ها بحث و مطالعه تحت نظر یک مسئول صورت می‌گرفت. مسئولین مسائل را تا جایی که خود از دیگران شنیده و یا خوانده بودند، برای گروپ خود توضیح می‌دادند، اما سوال کردن و تفکر انتقادی خلاف میل مسئول نه تنها وجود نداشت، بلکه در نطفه خفه می‌شد.

آنچه که من از دید امروز گفته می‌توانم این است که سطح دانش در کل بسیار پایین بود. حتی گفته می‌توانم که اصلاً چیزی نمی‌فهمیدیم. خودم در هیچ حلقه‌ی چپ نبودم، اما دوستانی زیادی داشتم که در حلقه‌های چپی کار می‌کردند. ما در رابطه با مسائل سیاسی فلسفی بحث می‌کردیم، اما با دانش اندک. تا جایی که می‌دانم در حلقه‌های چپ بهترین کتابی که خوانده می‌شد «ماتریالیسم دیالکتیک» اثری از جارج پولیتزریا «ماتریالیسم تاریخی» اثر ستالین «تاریخ حزب کمونیست روسیه» یا «چه باید کرد» از لنین، «نقل قول‌ها» و یا آثار منتخب موتسه دونگ بود. این‌ها کتاب‌هایی بودند که در همین دهه‌ی شصت در بین جوانان علاقه‌مند به سیاست خوانده می‌شد. ناول‌های مثل «پاشنه آهنین» یا «مادر» «خر مگس» «کلبه عمو تام» و یک تعداد رمان‌های سایر نویسندگان روسی و غربی هم کتاب‌هایی بودند که در بین جوانان دست‌به‌دست می‌شد و بیش‌تر جنبه‌ی تهیجی و بیدار سازی احساسات انقلابی را داشت. اما برای بلند

بردن دانش سیاسی و ایدئولوژیک و از همه بیش تر آگاهی تاریخی و آگاهی از ساختارهای اجتماعی و ارائه راه حل های مشکلات جامعه باید مطالعات عمیق تر صورت می گرفت که متأسفانه هیچ توجهی به آن صورت نمی گرفت. در تمام حلقه های چپ انسان ها، ایدئولوژیک و «انقلابی» تربیه می شدند.

آهنگ: آیا همین فهمی بسیار کم و ذهنیت قبیله ای، باعث شده بود که به طور مثال یک گروهی از جوانان سرسپردهی کمونیسم روسی شود و یک گروه دیگر سرسپردهی کمونیسم چینی؟

امیری: من فکر می کنم در پهلوی این که می تواند یک تفکر قبیله ای و یا تبدی باشد، خود نظام آموزش و پرورشی افغانستان نیز چنین تنظیم شده بود. یعنی ما نه تنها در فامیل بلکه در دوران مکتب هم اجازه سؤال کردن از معلم را نداشتیم. اگر سؤال می کردی، معلم دشمنی را با شما آغاز می کرد. یعنی نظام را قسمی ساخته بودند که یک شاگرد مثل یک گوسفند مطیع باشد، هر چه می شنود، باید قبول کند. یعنی نظام درسی ما طوری تنظیم شده بود که فکر انتقادی در مجموع در میان شاگردان سرکوب می شد. اکنون شما به عین شکل، وقتی که وارد میدان سیاست می شوید، کسی که اتوریته (دارای قدرت مادی و معنوی و یا اقتدار) است، او برای شما حکم خدا را پیدا می کند و حرف او، مثل خط قرآن است. هیچ وقت این سؤال برای کسی مطرح نمی شد که همین چیزی را که این رهبر می گوید درست است یا غلط؟ آیا افکاری که منشه خارجی دارد با جامعه ی من سر سازش دارد یا ندارد؟ زیر سوال بردن حرف رهبر یعنی مرتجع بودن.

آهنگ: ما در دهی شصت و هفتاد میلادی افغانستان عمدتاً سه گروه از روشنفکران را داشتیم: یکی گروه مشروطه خواهان بودند که تعدادشان بسیار کم بود. این ها به عنوان اصلاح طلبان، طرفدار انقلاب نبودند بلکه می خواستند که با اصلاحات، آهسته، آهسته تغییرات را در جامعه بیاورند و طرفدار دموکراسی بودند و خود را به اصطلاح از علم برداران مشروطه ی اول، دوم و سوم می دانستند.

گروه دوم، گروه های چپ ایدئولوژیک بودند، مانند حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان های که از این حزب انشعاب کردند و گروهی که به نام «شعله ای ها» شهرت داشتند و

طرفدار کمونیسم چینی بودند. گروه سوم، گروه احزاب راست‌گرا و بنیادگرا بود. آیا شما با این تقسیم‌بندی موافق هستید؟

امیری: من فکر می‌کنم که صحنه‌ی روشن‌فکری یا دقیق‌تر بگویم صحنه‌ی سیاست اعتراضی افغانستان، چون با واژه روشن‌فکر در مورد بعضی گروه‌ها مشکل دارم که آن‌ها را به‌عنوان روشن‌فکر تعریف کنم، در حقیقت از طرف همین سه گروه، تعیین می‌شد.

آهنگ: جنبش روشن‌فکری در افغانستان با مشروطه‌ی اول در دوره‌ی حبیب‌الله خان آغاز شد، بعد در همان دوره سرکوب گردید، اما به‌کلی از بین نرفت. مشروطه‌ی دوم در دوره شاه‌امان‌الله و بعداً مشروطه‌ی سوم در دوره‌ی صدارت شاه محمودخان به وجود آمد. در این جا یک تسلسلی در جنبش روشن‌فکری دیده می‌شود.

حالا سؤال این است که چرا نسل شما و روشن‌فکران مشروطه خواه چون آقای غبار، آقای فرهنگ، محمدآصف آهنگ، گل‌پاچا الفت و امثال این‌ها نتوانستند با هم رابطه برقرار کنند؟

امیری: گرچه من با اصطلاح جنبش در مورد مشروطیت اول و دوم چندان موافق نیستم، اما قبول دارم که بین مشروطیت اول، دوم و سوم یک تسلسل فکری وجود داشت. اما این که چرا تفکر مشروطه خواهی و شخصیت‌های نام‌برده با نسل جوان رابطه برقرار نکردند و یا نسل جوان با آن‌ها رابطه‌ای ایجاد ننمودند، یک علت‌اش این بود که خانواده زمام‌دار بعد از سرکوب جنبش دوره‌ی هفت شورا اکثریت رهبران احزاب سیاسی را زندانی کرد و آنهایی که بعد از چندسال زندان دوباره آزاد شدن سخت تحت نظر قرار داشته و بعضی شان حتی بدون اثبات کدام جرم دوباره زندانی شدند. داوود خان در دوره‌ی صدارت خود، دیکتاتوری هاشم‌خان را دوباره احیا کرده و حرکت‌های روشن‌فکران مشروطه خواه را سخت زیر نظر داشت و با تمام وسائل ممکن می‌خواست که این‌ها با نسل جوان رابطه پیدا نکنند. در ضمن یک تعداد دیگری از این افراد به این نتیجه رسیده بودند که ما از بیرون دستگاه دولت اصلاحات آورده نمی‌توانیم، لذا آن‌ها با اشغال مقام‌های بلند، رفتند در داخل دولت. مثل فرهنگ، گل‌پاچا الفت، بینوا و عده‌ای دیگر. این نسل برای نسل جوان فریفته‌ی انقلاب، محافظه‌کار و حتی سازش‌کار به نظر می‌رسید.

آهنگ: آیا به همین دلیل بود که خواست‌ها و دیدگاه‌های آنان برای نسل جوان آن وقت کافی نبود و نسل جوان تغییرات بیش‌تر می‌خواست، علاقه به این داشت که زودتر به هدف برسد؟

امیری: بله! خوب!... جوانی، احساسات است. ما واقعیت‌ها را کم‌تر می‌دیدیم. در حقیقت این‌طور بگویم که یک ترکیبی از آرمان‌گرایی و سیاست‌گرایی در بین نسل جوان حاکمیت داشت. آرمان‌گرایی به این مفهوم که ما آرمان‌هایی داشتیم که افغانستان وضعش بهتر شود، نظام اقتصادی ما بهتر شود، مردم آرام شوند، فابریکه داشته باشیم، این داشته باشیم، آن داشته باشیم... بدون این که فکر بکنیم که با چه امکاناتی؟ آنچه می‌خواهیم و آنچه امکان‌پذیر است. دو مسئله ایست که باید به آن توجه می‌شد. آن‌هم یک کشور فقیر، یک جامعه‌ی غیر سیال و فاقد مراودات اقتصادی و اجتماعی با فیصدی بسیار بلند سطح بی‌سوادی و بدون یک تحرک امیدبخش. رشد اقتصادی بسیار کند بود. ابتکارات و سرمایه‌گذاری‌های شخصی در افغانستان محدود بودند. علاوه بر آن، حاکمیت خانوادگی وقتی منافع خود را در خطر می‌دید، حتی برای سرمایه‌گذاری‌های شخصی موانع ایجاد می‌کرد. چنانچه ما دیدیم که قبل از دوره‌ی هفت شورا، زمانی که یک سلسله تصدی‌های شخصی به وجود آمد، با به قدرت رسیدن داوودخان، تمام این تصدی‌ها یا دولتی شد یا با سقوط مواجه شدند. به باور من خانواده‌ی سلطنتی از رشد یک قشر متوسط در افغانستان، بیم داشت، چون انحصار قدرت آن‌ها زیر سؤال می‌رفت. نسل ما در آمدن تحول عجله داشت و خواهان تغییرات کلی به زودترین فرصت بودند و به همین اساس همکاری با محافظه‌کاران را به سود مردم نمی‌دانستند.

آهنگ: من در اینجا چند شماره از نشریه‌های آن وقت جمعیت‌های چپی را آورده‌ام. به‌طور نمونه، نشریه‌ی «شعله جاوید» که در زیر نام نشریه نوشته شده است: «ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین». همچنین «نشریه خلق». در زیر عنوان این نشریه نوشته شده: «ناشر افکار دموکراتیک خلق»، همچنین «نشریه پرچم» که در زیر عنوانش نوشته است: «ناشر اندیشه‌های دموکراتیک خلق افغانستان». یعنی هر سه نشریه خود را ناشر اندیشه‌های دموکراتیک و مردم معرفی می‌کردند. اما در هیچ کدام از این نشریه‌ها، دیدگاه‌ها و خواسته‌های مردم، به‌طور مثال

در چهار چوب حتی یک مصاحبه و یا نظر سنجی، بازتاب داده نشده است؛ در هیچ کدام از دموکراسی، آزادی‌های سیاسی برای همه و دفاع از قانون اساسی یاد نشده است. آیا برداشت من درست است؟

امیری: نه تنها این‌که با افرادی از جامعه مصاحبه و یا نظر سنجی نکردند و آزادی مردم مورد توجه نبود بلکه شما وقتی محتوای این جراید را ببینید، این‌ها بیش‌تر روی مسائل بین‌المللی و اختلافات ایدئولوژیکی که در جنبش چپ بین‌المللی وجود داشت بحث می‌کردند، تا این‌که روی مشکلات قابل لمس جامعه. بیش‌تر مضامین کاپی‌های نامکمل از جراید خارجی بودند. به‌طور مثال بحث در مورد فتوای دایسم، کاپی همان بحث‌هایی بود که لنین یا استالین ۸۰ سال پیش در رابطه ساختار اجتماعی روسیه کرده بودند و یا موتسه تونک در ۴۰ یا ۵۰ سال پیش در رابطه با چین.

در حقیقت، ما در یک جامعه‌ای گپ از انقلاب می‌زدیم که هنوز به پایه‌های اولیه علم و دانش در آن به‌صورت درست گذاشته نشده بود. تعداد مکاتب ما بسیار محدود و نظام درسی کهنه و بی‌محتوا بود. براین اساس، من فکر می‌کنم که همین بی‌گانگی با واقعیت‌های جامعه و از طرف دیگر ذوق و علاقه‌ی که هرچه زودتر تغییرات در جامعه بیاوریم، باعث شد که مصیبت بزرگی دامن گیر مردم ما شود، نه رفاه و آرامش!

آهنگ: براین اساس، گروه‌های چپی از یک‌سو با مردم بی‌گانه بودند و از سوی دیگر با استفاده از آزادی‌های سیاسی دهه‌ی دموکراسی، دشمن دموکراسی و کثرت‌گرایی بودند؟

امیری: تقریباً می‌توان چنین برداشتی داشت. خوب...، گروه‌های چپ نمی‌گفتند که ما دشمن دموکراسی هستیم. آن‌ها می‌گفتند «ما دموکرات هستیم»، اما هر کدام تعبیر هابی خود را از دموکراسی داشتند که با جامعه افغانستان سر سازش نداشت. دموکراسی آن‌ها، دموکراسی کارگری بود آن‌هم در یک جامعه سنتی ماقبل سرمایه‌داری.

آهنگ: یعنی دیکتاتوری کارگری بود. مثلاً در شماره‌ی اول «شعله جاوید»، در بخشی که مرام نشریه توضیح داده شده، در این جا یک جمله در رابطه با دفاع از دموکراسی دیده نمی‌شود. آن چه ذکر شده، در رابطه با مبارزات طبقاتی، در رابطه با شکست دادن دشمن و گروه‌های متخاصم است.

امیری: خوب برای بسیاری‌ها، حتی تا حالا، نظام سیاسی دهه‌ی دموکراسی، به‌هیچ‌دموکراسی مورد قبول نبود. در این مورد دایماً از «دموکراسی قلابی!» سخن گفته می‌شد. جمعیت‌های ایدئولوژیک با هر کاری که دولت می‌کرد مخالفت می‌کردند. به‌طور مثال: وقتی حکومت اجازه می‌داد که کارگران بروند و یک اتحادیه کارگری بسازند، گروه‌های سیاسی که خود خواهان ایجاد اتحادیه‌های کارگری بودند، پیشنهاد دولت را رد کرده می‌گفتند ما اتحادیه‌ی کارگری را که دولت اجازه بدهد، قبول نداریم، در حالی که در ماده‌ی ۳۲ قانون اساسی ۱۳۴۳ تأسیس جمعیت‌ها به‌منظور تأمین مقاصد مادی و معنوی مطابق به احکام قانون اجازه داده شد بود.

آهنگ: یک ویژگی دیگری روشن‌فکران نسل شما این بود که حاضر به همکاری با مخالفان سیاسی خود نبودند. برخلاف مشروطه‌خواهان، مثل آقای الفت، بینوا، غبار، محمودی، آهنگ و غیره، با وجودی که عضو جمعیت‌های مختلف بودند، اما با همدیگر صحبت داشتند و دشمن یکدیگر نبودند. مخالف بودند، رقیب بودند، اما دشمن نبودند. ولی روشن‌فکران نسل شما، دشمن جانی یک دیگر بودند و به اصطلاح و آماده‌ی این بودند که یکدیگر را از بین ببرند.

امیری: با تأسف باید گفت که بالکل درست است، بالکل درست است. من خودم شاهد این بودم که روشن‌فکران نسل‌های پیش‌تر از ما، با وجودی که متعلق به گروه‌های مختلف سیاسی که در آن‌زمان وجود داشت، بودند، اما با یکدیگر نشست و برخاست داشته، صحبت می‌کردند، حتی مزاح سیاسی، ادبی می‌کردند و دشمنی میان‌شان نبود، چون منبع الهام آن‌ها کشور شان بود. اما این واقعیت است که منبع الهام گروه‌های چپ، بیش‌تر منشأ خارجی داشته و اختلافات جنبش کمونیستی بین‌المللی از راه‌های مختلف در جنبش چپ افغانستان نیز سرایت کرده بود. چپ‌ها با مخالفان چه که حتی در بین خود حاضر به همکاری نبودند. به همین دلیل اولین انشعاب در بین خود خلق و پرچم در حزب دموکراتیک خلق به وجود آمد. و چه اتهاماتی که بر یک دیگر نزدند. در این مورد معلومات بسیار جالب آقای داکتر سیاه سنگ در کتاب تازه‌ی خود در رابطه با یکی از رهبران آن‌ها نوشته به‌نام...

آهنگ: میر اکبر خیبر...

امیری: آ...! در رابطه با میر اکبر خیبر در کتاب «پرونده‌ی ناپدید»، معلومات بسیار جالب گردآوری شده. زمانی که آدم این کتاب را می‌بیند و نوشته‌های افراد مختلف اعضای برجسته‌ی حزب دموکراتیک خلق را می‌خواند، متوجه می‌شود که این‌ها از بدو تاسیس، کار خود را با دشمنی با یکدیگر آغاز کرده و در اولین حرکت‌های شان، زمینه‌های انشعاب و دشمنی آشتی ناپذیر میان شان وجود داشته است.

در باره‌ی شعله جاوید من زیاد نمی‌دانم که حلقه اولیه‌ی این‌ها چه قسم به وجود آمد. چون این‌ها بسیار مخفی‌کار بودند. منتها، بعدها معلوم شد که یک بخشی این‌ها از بخش‌های دیگر، چیزهایی را مخفی نگهداشته بوده و وقتی که آن‌ها اطلاع حاصل کردند، منشعب شدند و به همدیگر اتهامات ناروا را نسبت دادند و در طول زمان پی هم انشعابات بعدی صورت گرفت.

آهنگ: یک گروهی هم به نام گروه «پس منظر» به وجود آمد که از منتقدان اکرم یاری، از مؤسسان شعله جاوید، بود.

امیری: آ...! بعد از آن «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» و گروه‌های متعدد دیگری منشعب شدند که هر کدام شان واقعاً حتی حاضر به صحبت با همدیگر نبودند. اگر در راه همدیگر را می‌دیدند، حتی به هم سلام هم نمی‌دادند. واقعیت روابط این گروه‌ها در آن زمان، همین بود. من خود شاهد چنین حالتی بودم.

آهنگ: کودتای داوود خان به کمک جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان صورت گرفت. با این کودتا برخی از روشن‌فکران از حاشیه در متن قدرت آمدند. برخی دیگر در جناح مخالف دولت قرار گرفتند، آیا این تحولات باعث گردید تا روشن‌فکران مخالف دولت دشمنی با همدیگر را کنار بگذارند و مشترکاً در مقابل دشمن واحد مبارزه کنند؟

امیری: حزب دموکراتیک خلق افغانستان از همکاری با داوودخان بی‌حد سود برد. آن‌ها توانستند تا ساحه‌ی فعالیت خود را وسعت بدهند و تعداد زیادی از افرادی را که فکر می‌کردند همکاری با این حزب که در قدرت سهم داشت، به نفع شان است، جذب کنند.

اما بخشی دیگری که در اپوزیسیون بود، به دلایل مختلف از هم پاشید. یکی از این دلایل همان دشمنی هایی بود که در بین گروه های چپی که مخالف حزب دموکراتیک افغانستان وجود داشت. آن ها حتی حاضر نبودند تا با همدیگر روی میز مذاکره بنشینند چه رسد به همکاری. زمانی که کودتای هفت ثور رخ داد، گروه های چپ مخالف دولت از هم پاشیده بودند. آن ها نتوانستند به عنوان یک حرکت مشترک به طور مؤثر عمل کرده با مردم رابطه برقرار کنند و به عنوان یک نیرو در سیاست نقش فعال بازی کنند. از طرف دیگر، فشاری که در زمان ریاست جمهوری داوودخان بالای گروه های سیاسی وارد شد، آن ها را بیش تر به انزوا کشانده زمینه های همکاری را برای شان محدود ساخت. بخشی که با کودتای هفت ثور به قدرت رسیدند، تا توانستند مخالفان خود به خصوص جناح چپ را سرکوب کردند.

آهنگ: به این اساس روشن فکران نسل شما بودند که باعث تشدید بحران و تباهی کشور شدند؟

امیری: ما نمی توانیم همه را روشن فکر بگوییم و همه ی شان را محکوم کنیم. آن بخشی که در زمان داوود در قدرت دست داشته و در صحنه ی سیاسی و دستگاه دولت نقش فعال داشتند و بعد با اقدام کودتایی به کمک یک کشور خارجی، به قدرت رسیدند، بیش ترین مسئولیت تباهی کشور به دوش شان است. اما یک بخش دیگر، این مسئولیت را به دوش می کشند که نتوانستند اوضاع را درست تشخیص دهند. آن ها شاید می توانستند با یک حرکت مشترک کارهایی بکنند، که متأسفانه نکردند. در این میان مجید کلکانی و عده ای از کادر های شعله جاوید برای ایجاد یک جبهه ی چپ تلاش هایی کردند. تا جایی هم در ایجاد سازمان ساما و جبهه ی متحد ملی موفق شدند. اما با موجودیت اختلافات ایدئولوژیک و سازمانی نتوانستند همه جناح های منشعب شعله ی جاوید را روی یک برنامه ی حداقل سیاسی دور هم جمع نمایند. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شعار جمهوری اسلامی جاذبه ی عجیبی پیدا کرد که چه در ایران و چه در افغانستان اکثریت کمونیست ها، سوسیالیست ها، سیکولارها و لیبرال ها همه پرچم بردار شعار جمهوری اسلامی شدند. طرح شعار جمهوری اسلامی در جناح

اپوزیسیون چپ افغانستان پراگندگی بیش‌تری را ایجاد کرد. از جانب دیگر جناح چپ مداوم در شهرهایی که تحت کنترل دولت بود، مورد ضربات پی‌هم دولت قرار گرفتند و در روستاها و در جبهات جنگی احزاب اسلامی تلفات سنگینی به آن‌ها وارد کرده و بالاخره به حاشیه رانده شدند. صرف‌نظر از این‌که اپوزیسیون چپ در برابر دولت خلق و پرچم در جریان جنگ مقاومت ضد روسی درست و یا غلط عمل کرد، که باید جداگانه ارزیابی شود، این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که آن‌ها کادرهای زیادی را از دست دادند که مردمان وطن پرست بودند و در برابر دشمن به‌خاطر دفاع از میهن تا پای جان ایستادگی کردند. این عادلانه نیست که آن‌ها را با خلق و پرچم در یک صف قرار دهیم. آهنگ: آیا روشن‌فکران چپی نسل شما هنوز هم به آرمان‌های خود که عبارت از ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی بود، وفادار هستند؟

امیری: خوب...، یک بخش بزرگی از روشن‌فکران که مخالف دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند، با آرمان‌های خود وفادار ماندند و در این راه به کام مرگ رفتند. اما آنهایی که در قید حیات اند شاید عده‌ای شان به آرمان خود برای جامعه سوسیالیستی وفادار باشند. من هم به آرمان ایجاد یک جامعه سوسیالیستی که در آن ارزش‌های حقوق بشری، آزادی‌های فردی تساوی حقوق افراد بدون در نظر داشت جنس، قوم و قبیله و رنگ پوست، تأمین عدالت، دموکراسی و حفظ محیط زیست، مراعت و تضمین گردد، وفادارم. اما در مجموع با تغییرات و پیشرفت‌هایی که امروز در ساحات مختلف علمی، تکنیکی، رسانه‌ای و هوش مصنوعی به‌وقوع پیوسته باید هر ایدئولوژی و هر مکتب سیاسی در مورد همه‌ای این تحولات از نو فکر کند. حتی جهان سرمایه‌داری. چند سال پیش من این جملات را از کتاب «چرا ما باید مبارزه را ادامه بدهیم» اثر جان زیگلر سوسی سوسیالیست، فعال سیاسی و منتقد نظام سرمایه‌داری نقل کرده بودم: «می‌توان گفت که یک نظام آدم‌خوار به‌صورت نامحسوس در نظم جهانی مستقر شده و یک گروه کوچک از اولیگارشی سرمایه با قدرت بدون مرز که می‌تواند فارغ از هر گونه کنترل دولتی، اتحادیه‌های کارگری و در مجموع از هر نوع کنترل اجتماعی، بزرگ‌ترین

بخش دارایی‌های جهان را در ید قدرت خود داشته و قوانین خود را بر تمام دولت‌های جهان تحمیل می‌کنند.» این واقعیت تلخ، جهان بشریت را به مبارزه دعوت می‌کند و در سوسیالیسم هنوز که یک آرمان و بدیل مبارزاتی برعلیه این نظام مردم‌خوار وجود دارد. چپ افغانستان اگر فعالیتی هم داشته باشد تا هنوز به سنت‌های مبارزاتی قرن گذشته چسبیده اند و در رویای «افتخارات» گذشته زندگی می‌کنند. آن‌ها تا هنوز نتوانسته اند برای حال و آینده بدیلی ارائه نمایند و مردمی را که تا مغز استخوان از نظام‌های گذشته و موجود نفرت دارند و در آتش فقر می‌سوزند، برای ایجاد یک نظام انسانی بسیج نمایند. این واقعیت را باید پذیرفت که نسل‌های گذشته آنها مبارزه کردند و تلفات زیادی را متحمل شدند. اما آنهایی که در قید حیات اند با وجود دانش و آگاهی بیش‌تر از گذشتگان خود تا هنوز نتوانسته اند با هم کنار بیایند. شما فیسبوک را تعقیب می‌کنید و می‌بینید که هرچه از نیروی چپ اپوزیسیون نوشته می‌شود، بیش‌تر یاد نامه‌های از شهدا است، حالا ما که خود را پرچم‌دار آن‌ها می‌دانیم، وظیفه‌ی ما چه است؟ صحبت در این زمینه عصبانیت و آزرده‌گی به بار می‌آورد. حتی زمینه‌ی یک صحبت مشترک هم میان ما وجود ندارد و تا حال اگر تلاشی هم صورت گرفته به ناکامی انجامیده است. آهنگ: یعنی طرفداران چپ امروز هم قادر به این نیستند و این آزادی فکری را ندارند که مثلاً از افرادی چون ببرک کارمل یا میراکبر خیبر یا اکرم یاری یا داکتر عثمان، یا مجید کلکانی انتقاد کنند، کارکردهای آن‌ها را بررسی کنند که چه کاری‌شان خوب بود، چه کاری‌شان بد بود، تا از آن‌ها آموخته یک طرح نو ارائه کنند؟

امیری: تا حال تحلیل‌هایی خارج کم و بیش از میان افراد این حلقه‌ها وجود دارد. اما اکثر تحلیل‌ها و نوشته‌هایی که خود بیرون داده اند به قضایای کلیدی کم‌تر پرداخته شده. من تحلیل صادقانه‌ای از جناح خلق و پرچم که از خود و کارکردهای خود انتقاد کرده باشند، نخوانده‌ام. اگر هم انتقاد کرده اند، عمق سیاسی و ایدئولوژیک ندارند. یا حد اقل من ندیده‌ام. در صحبت‌های خصوصی با کسانی که از افغانستان همراهی‌شان آشنایی داشتم، یک تعداد زیادشان تا هنوز هم، به این باورند که هیچ اشتباهی و هیچ جنایتی

نکرده اند! آن‌ها خود را قربانی رقابت‌های بین‌المللی می‌دانند و گناه‌کار اصلی حفیظ الله امین را می‌دانند. نوشته‌های یک تعداد کادرهای برجسته‌ای چون وکیل، پنجشیری، غوربندی، عظیمی و عده‌ای دیگر آن‌ها را که خوانده‌ام بیش‌تر اتهام‌زنی به یکدیگر و توجیه اعمال شان است.

آهنگ: از طرفداران شعله جاوید چطور؟

امیری: از شعله جاوید هم تا حال چیز عمیقی نخوانده‌ام. با وجودی که من با بسیاری‌شان در تماس هستم. همیشه از آن‌ها این خواهش را کرده‌ام که شما هایی که در جریان وقایع بودید، باید بنویسید. متأسفانه تا حال به جز دو سه جزوه از جناح سازمان رهایی و داکتر هادی محمودی از دیگران کدام نوشته‌ی جدی نخوانده‌ام. من عضویت شعله جاوید را نداشتم، اما در کابل در مظاهرات شان شرکت می‌کردم و در دوران تحصیل در اروپا از مدافعان افکار شان بودم. اما در جریان اختلافات و انشعابات آن‌ها قرار نداشته و اطلاعاتم دست دو و سه و خلاصه به بعضی اعلامیه‌ها و نوشته‌های معدود شان می‌شود که خود بیرون داده‌اند. اگر نوشته هم کرده‌اند، انتقاد شان بیش‌تر بر افراد است تا با خط مشی سیاسی ایدئولوژیک.

آهنگ: یعنی هنوز هم، همان ماهیت قبیله‌ای بالای چپی‌ها، به اندازه‌ای حاکم است که قادر به سنجش انتقادی از کارکردهای خود نیستند؟

امیری: نمی‌دانم که انتقاد پذیری و انتقاد نکردن به صورت دقیق یک خصوصیت قبیله‌ای باشد چون در احزاب بسیار مدرن نیز این خصوصیت می‌تواند وجود داشته باشد. برخورد انتقادی یک پدیده‌ی مدرن است، اما ما افغان‌ها چپ و راست هنوز در بند سنت‌ها هستیم و در زمینه‌ی انتقاد یک نوع برخورد تعصب‌آمیز داریم. ما از ایده‌آل‌های خود بت ساختیم! و این بت‌ها غیر قابل انتقاد هستند. اگر شما امروز بخواهید، از شخصیت نامداری چون مجید انتقاد کنید، مطمئناً که قلم و زبان طرفدارانش به توهین و تحقیر باز می‌شود. متأسفانه هنوز هم افرادی که در جنبش چپ تقدیس می‌شوند، نباید مورد انتقاد قرار بگیرند. البته در جناح راست برخوردها شکل بسیار افراطی را دارد.

آهنگ: به نظر شما دلیلی این که روشن فکران افغانستان بعد از پنجاه سال تباهی، جنگ، کشتن، قربانی دادن، از بین بردن و یکدیگر را نابود کردن، هنوز هم از دشمنی با یکدیگر خسته نشده اند، چه است؟

امیری: ممکن، یک عامل روانی تربیتی داشته باشد. ما در یک جامعه خشونت بار و تعبدی بزرگ شدیم که وقتی به چیزی معتقد شدیم برای ما مقدس می شود. همین تقدیس میراث اعتقادات مذهبی ماست، که در ذهنیت چپ نیز بنیادی شده است. متأسفانه چپ هم نقد را بدعت می داند و ناقد به مثابه دشمن تلقی می گردد. اکثر دشمنی ها و انشعابات در میان سازمان های چپ از نقد طرفین به یک دیگر آغاز می شود و به دشمنی آشتی ناپذیر تبدیل می گردد، بدون در نظر داشت این که نقد درست و یا نادرست باشد. برعلاوه اختلافات سلیقه ای و خودخواهی های افراد نیز در این دشمنی ها نقش داشته است.

مثلاً برای من بسیار جالب بود که در دهی هشتاد چطور یک روشن فکر سکولار، سوسیالیست و وکونیست تحت تأثیر فضای حاکم، پرنسپ های ایدئولوژیکی را که به خاطر آن حتی با رفقای هم نظر خود ترک رابطه کرده بود، به جمهوری اسلامی معتقد می گردد و یا آن را به عنوان شعار سیاسی خود قبول می کند، بدون آن که متوجه عواقب بعدی آن باشد. اما وقتی مورد انتقاد قرار می گیرد به منتقد اتهامات ناروا می بندد. در مورد یک سکولار می توان چنین انتظاری داشت، اما از یک مارکسیست چنین انتظاری نمی توان داشت. در این جا سیاست گرایی و تصور رسیدن هرچه زودتر به قدرت، روشن فکر را تا جایی سقوط می دهد که پرنسپ های قبول شده ایدئولوژیک خود را نیز زیر پا می کند بدون این که تعریف مشخصی هم از جمهوری اسلامی برای منتقدان ارائه کند.

آهنگ: امروز روشن فکرانی هستند که از امارت طالبان دفاع می کنند و روشن فکرانی هستند که از دولت مجاهدین و تنظیم های جهادی دفاع کردند و می کنند. آیا این یک سؤال بغرنجی دیگری است که روشن فکران افغانستان که اکثراً انترناسیونالیست بودند، به این اندازه قوم گرا شده اند که امروز هر جنابیتی را که از طرف گروه های قومی خودشان شود، آن را به شکلی از اشکال

توجیه می‌کنند و طرف مقابل و قوم مقابل را همیشه مقصر می‌دانند، نه خود را؟

امیری: همین جا است که روشن فکر بودن این افراد زیر سؤال می‌رود. من به این عقیده هستم که روشن فکر مثل بسیار پدیده‌های دیگر یک پدیده‌ای سیال است. زمانی که تأمین منافع خود را در یک جای بهتر تثبیت کرد، به همان طرف میلان پیدا می‌کند. چنین نیست که همه روشن فکران در ایده‌آل و آرمان خود تا آخر پا بر جا بمانند. اما گروه دیگری که ادعای روشن فکری داشتند، بخصوص دو فرکسیون حزب دموکرات خلق، که با تکیه بر اریکه قدرت آرمان‌هایی را که ادعا داشتند، زیر پا گذاشته و به قاتلان همان مردمی تبدیل شدند که خود را مدافع آن‌ها می‌دانستند. با در نظر داشت این واقعیت، افرادی که ادعای روشن فکری دارند نمی‌توانند همیشه مورد اعتماد باشند.

آهنگ: یعنی قدرت و چوکی طوری که پیش‌تر گفتید، بیش‌تر بر مسائل آرمانی می‌چربد؟

امیری: تجربه چنین چیزی را ثابت کرده است. از زمانی که در جامعه‌ی افغانستان مسائل قومی داغ‌تر شده، تعداد زیادی از روشن فکران نیز بیش‌تر به هویت قومی رجوع کرده و افراد وابسته به قوم خود را تقدیس می‌کند، وای به حال کسی که از اعمال نادرست این بتهای مقدس انتقاد کند.

آهنگ: پس باید چنین نتیجه‌گیری کرد که روشن فکران افغانستان در پنجاه سال گذشته، اکثراً برخلاف تمام شعارها و آرمان‌هایی که داشتند، عمل کرده‌اند. به جای این که به فکر مردم باشند به فکر خود بوده‌اند. روشن فکران نسل شما هنوز هم حاضر به تحلیل انتقادی از گذشته‌ی خود نیستند. هنوز هم با وجود این همه تباهی، این همه تلفات، چشم اندازی برای همکاری در بین خود روشن فکران وجود ندارد؟

امیری: یک بخش از آن‌ها بلی! اما ندانم کاری، دانش نازل و عدم درک شرایط عینی کشور هم تا جایی در رفتار و کردار آن‌ها نقش خود را داشته است.

آهنگ: نسل جدید روشن فکران، جوانانی که امروز ۲۰ ساله و ۳۰ ساله هستند، این‌ها از روشن فکران نسل‌های گذشته چه می‌توانند بیاموزند؟ کدام اشتباهات را باید تکرار نکنند تا شاید بتوانند یک مقدار بیش‌تر به مردم و کشور خود برسند.

امیری: من دقیق نمی فهمم که آیا این نسل آن آرمان گرایی نسل های قبلی را دارد یا خیر. در این زمینه تحقیقی وجود ندارد. یک بخش بزرگ آن ها اعم از زن و مرد در این اواخر مجبور به ترک وطن شدند، معلوم نیست که زندگی در غرب چه تأثیراتی بر روان آن ها از خود به جا خواهد گذاشت. و آن هایی که در داخل اند با مشکلاتی زیادی درگیر هستند. اما مهم این است که همه با هم یک فضای صمیمیت را در بین خود ایجاد کنند. به هر گروه و باوری سیاسی که ارتباط دارند در یک فضای باز روی مسائل حیاتی مردم و کشور خود با تحمل و بردباری با همدیگر پای مفاهمه و همکاری برای ایجاد یک بدیل معقول برونند. دشمنی های قومی، مذهبی و منطقه ای را کنار گذاشته و با ارزیابی بی طرفانه نه عقده مندان سرخ تاریخ کشور خود برونند و بر مبنای علم نه احساسات با آینده نگری در تلاش ایجاد یک حرکت بدیل راه های جدیدی را باز کرده با ذهنیت تأمین عدالت، دموکراسی، حقوق اساسی همه ی اقوام اعم از زن و مرد، وحدت ملی و تمامیت ارضی، راهی را طی کنند که باعث خوشنودی و رستگاری مردم گردند. البته با مردم و در کنار مردم نه جدا از مردم.

آهنگ: شما گفتید که روشن فکران نسل شما مطالعه کم داشتند، دانش کم داشتند، یعنی یکی از وظایف نسل امروز اینست که باید از تاریخ خود آگاه باشند، مطالعه داشته باشند. تنها مثلاً به نقل قول کردن از این یا آن فیلسوف اکتفا نکنند، بلکه درک واقعی داشته باشند، و جامعه خود را بشناسند؟

امیری: بلی درست است؛ بالکل. چنان که در بالا اشاره کردم امید می رود نسل جوان امروز بتواند یک فضای مفاهمه و مذاکره و باهم نشستن را در بین خود ایجاد کنند. نظر مخالف را شنیدن، به نظر مخالف احترام گذاشتن و با بحث های اقناعی با هم به تفاهم رسیدن.

آهنگ: یعنی باید به این نتیجه هم برسند که دید من هم می تواند دید غلط باشد. یعنی خود را هم باید دایماً زیر سؤال ببرند و ببینند که آیا برداشت من از برداشت طرف مقابل من درست تر است و چرا نمی توانم من هم اشتباه کنم و چرا نمی توانیم هردوی مان اشتباه کنیم؟

امیری: رسیدن به همین آگاهی و دانش، بزرگ ترین قدم است. انسانی که فکر

انتقادی داشت، می‌تواند از خود و از دیگران هم انتقاد کند، هم خودش و هم دیگران باید تحمل انتقاد را داشته باشند.

آهنگ: آقای امیری! یک جهان سپاس از این که وقت گذاشتید و با ما صحبت کردید.

امیری: تشکر از شما.

تأثیرات کودتای محمد داوود بر روند ملت سازی در افغانستان

موسوی آزاد



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۹۸۳

مقدمه

تکثر و تنوع اقوام و خرده‌هویت‌های اجتماعی و فرهنگی باعث غنای یک جامعه می‌شود. ادغام این گروه‌های اجتماعی و فرهنگی در یک خرده‌هویت اجتماعی و فرهنگی خاص، باعث سرکوب ظرفیت‌های اجتماعی و فرهنگی می‌گردد. از سوی دیگر، جدایی و گریز این هویت‌های متکثر نیز باعث بیگانگی و اختلاف میان آنان در قلمرو یک جغرافیای مشترک می‌شود.

کمتر کشوری در جهان یافت می‌شود که همه‌ی مردم آن دارای هویت نژادی، فرهنگی و مذهبی واحد باشند. تلاش‌هایی که برای تولید یا تحمیل یک روایت خاص هویتی بر مردم یک سرزمین انجام شده‌اند، نیز در تاریخ ناکام مانده‌اند. تلاش‌های آدولف هیتلر یکی از این تلاش‌های ناکام در قرن بیستم است.

کشورها برای حفظ و بقای خرده‌هویت‌های اجتماعی و فرهنگی و همچنین ایجاد انسجام و هم‌گرایی میان خرده‌هویت‌های قومی و فرهنگی، یک راهکار ویژه و منطقی را در پیش گرفته‌اند. از این راهکار منطقی به نام «وحدت در عین کثرت» یاد می‌شود که در میان کشورهای اسلامی بهترین نماد آن اندونزی است و در میان کشورهای غیراسلامی اما با قرابت تاریخی با افغانستان، می‌توان از کشور هند نام برد. از این فرایند در اصطلاح جامعه‌شناسی سیاسی، به ملت‌سازی یاد می‌شود.

تلاش‌های جدی در راستای پروسه‌ی ملت‌سازی در افغانستان سابقه‌ی طولانی ندارند

و به طور نسبی و واقع گرایانه تر به دهه‌ی دموکراسی یا دهه‌ی چهل شمسی برمی گردند. واقعیت این است که کودتای محمد داوود آسیب بسیار جدی بر این روند ملی وارد کرد. این موضوع را در این مقاله مورد بررسی قرار می دهیم.

مفاهیم و مبانی

ملت به عنوان یک پدیده‌ی مدرن از لحاظ مفهومی عبارت است از: «یک گروه انسانی که از تشکیل اجتماع خود، دارای آگاهی جمعی است و علاوه بر آنکه گذشته‌ای مشترک دارند، طرحی مشترک برای آینده و ادعای حق حاکمیت بر خود را هم دارند.»^۱ در مقایسه با مفهوم ملت، قوم به مثابه‌ی یک هویت اجتماعی دیگر، عبارت است از: «یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه‌ی اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی و پیوند مشترک.»^۲

از یک زاویه‌ی دیگر می توان گفت که قومیت یکی از وسایل تمایزدهنده و هویت بخش دیرینه‌ی بشر است که هویت‌های اجتماعی کوچک را همواره از یکدیگر متمایز کرده و موجب غیریت سازی بشر شده است.

مفهوم ملت سازی اما اشاره به یک فرایند اجتماعی دارد. در این فرایند هویت ملی توسط حکومت با استفاده از قدرت مشروع در یک جامعه ساخته می شود.

ملت سازی، نشان دهنده‌ی فرایند گسترده‌ی ساخت یک هویت ملی و ارتباط آن با اقتدار دولت است. به عبارت دیگر، ایجاد مشروعیت و شکل گیری یک اندیشه و هویت ملی در میان مردمی است که در قلمرو ملی معینی زندگی می کنند.^۳

ملت سازی از این رهگذر به معنای یک پارچگی بین افراد یک کشور است، به قسمی که در آن بخش مردم احساس منسجم بودن و اعتماد کامل به همدیگر را پیدا کنند. در

۱. محمدجواد صالحی، ۱۳۹۴، ص ۹۵.

۲. مونتسرات گیرنا، ۱۳۷۸، ص ۸۰.

3. Anderson & seiz, 2006, p30

این میان دولت‌ها برای ایجاد وفاق ملی به‌جای واگرایی، نقش به‌سزایی در شکل‌گیری پروسه‌ی ملت‌سازی دارند. در واقع خمیرمایه و سرشت انسان براساس تعلق خاطر به وفاداری ملی و جمعی مبتنی است.

با این رهیافت، زمانی که افراد متوجه شوند وفاداری به ملت و دولت باعث تأمین امنیت و رفاه آنان می‌شود، وفاداری خود را به قدرت حاکم ابراز می‌کنند. بنابراین، توجه دولت به توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی اقلیت‌ها و عدم تبعیض بین آن‌ها، می‌تواند برای جلب وفاداری افراد نسبت به دولت استفاده شود.

مفهوم دیگری که در بحث ملت‌سازی از اهمیت زیادی برخوردار است، مفهوم ملت-دولت است. دولت ملی یا ملت-دولت (Nation-State) نوعی خاص از دولت در دنیای معاصر است که در آن یک دستگاه سیاسی در قلمرو سرزمینی معین دارای حق حاکمیت است و می‌تواند این حق را با قدرت نظامی مشروع پشتیبانی کند. در این نوع دولت، جمعیت کشور شهروند محسوب می‌شوند.^۱

ملت-دولت شکل خاصی از دولت‌سازی است که مشروعیت خود را از اعمال حاکمیت به نام یک ملت در واحد سرزمینی دارای حاکمیت، کسب می‌کند.

پیشینه‌ی ملت‌سازی در افغانستان

از مطالعات تاریخ تحولات سیاسی افغانستان این گونه استنباط می‌شود که تا پیش از آغاز قرن بیستم، مقوله‌ی ملت و یا ملت‌سازی در ادبیات سیاسی افغانستان وجود نداشته است و سلاطین این کشور نیز برداشتی بجز شاه و رعیت، از مقوله‌های اجتماعی و سیاسی نداشته‌اند.

به‌طور کلی مفاهیمی چون ملت و دولت به معنای جدید آن توسط محمود طرزی به دربار سلطنت شاه امان‌الله وارد شد. شاه امان‌الله یک شاه نوگرا بود و از رویکرد و

۱. آنتونی گیدنز، ۱۳۸۴، ص ۲۳۱.

نوآوری‌های محمود طرزی استقبال کرد. محمود طرزی در عین حالی که در ترکیه‌ی نوین آن روز زندگی کرده بود، اما باز هم اندیشه و رویکرد اجتماعی و اندوخته‌های علمی خود را که از سرزمین ترکیه‌ی عثمانی با خود به افغانستان آورده بود، نتوانست پاک، خالص و بدون تأثیرپذیری از تعلقات قومی و قبیله‌ای در افغانستان نگهداری و محافظت کند.

در فرایند ملت‌سازی که محمود طرزی و شاه امان‌الله آرزوی آن را داشتند، عامدانه تلاش شد تا در آن پروسه، جایگاه قوم پشتون نسبت به سایر اقوام دیگر افغانستان بسیار برجسته و تعیین‌کننده در نظر گرفته شود.^۱ بعد از آن دوره بود که بحث اقلیت و اکثریت نیز به شکل چشم‌گیری وارد ادبیات سیاسی افغانستان شد. ماهیت این بحث در افغانستان به شکلی است که گویا اکثریت حق دارد تا اقلیت‌ها را برده و غلام خود بسازد. در رابطه با این بحث باید گفت که اولاً هیچ احصائیه‌ی بی‌طرفانه و دقیقی در افغانستان وجود ندارد که مشخص کند نفوس اقوام ساکن در افغانستان چند نفر است. از سوی دیگر هر قومی که در افغانستان اکثریت باشد، حق ندارد قدرت سیاسی و همه‌ی منابع اقتصادی را در انحصار خود درآورد.

در قرن ۲۱ بحث اقلیت و اکثریت بحثی است که مشکلات جامعه را حل نمی‌کند. در این عصر موضوع شهروندی مطرح است. افغانستان مُلک همه‌ی باشندگان این کشور است. هر باشنده‌ی افغانستان باید حق دسترسی به تمامی امکانات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در این کشور را داشته باشد.

به هر حال طرزی به عنوان یک اندیشمند زمان خود به جای ایجاد هم‌گرایی، سعی کرد ناسیونالیسم قومی را تقویت و زبان و فرهنگ فارسی را که سال‌های متمادی در این کشور ریشه دوانده بود، تضعیف کند. در اندیشه‌ی ناسیونالیستی طرزی، زبان پشتو به منزله‌ی زبان افغان یا افغانی و تبلور اصالت ملی و ریشه‌ی تمام زبان‌ها و همچنین ملیت پشتون به منزله‌ی تمام ملت افغان، دارای اصالت و تبلور ملی به حساب می‌آمد.

۱. غلام‌محمد محمدی، ۱۳۹۷، ص ۲۷۴.

پشتو به‌عنوان زبان افغانستان و افغان به‌عنوان ملیت واحد افغانستان، بایستی ترویج می‌گشت و به‌صورت رسمی آموزش داده می‌شد.^۱

آغاز روند واقعی ملت‌سازی در افغانستان

از شواهد و منابع تاریخی به‌وضاحت قابل استنباط است که روند واقعی ملت‌سازی در افغانستان به‌صورت نسبی، اما واقعی، از آغاز دهه‌ی دموکراسی در افغانستان آغاز شد. در آن دوره به‌صورت واقعی دولت سلطنتی افغانستان تلاش کرد تا در حد اقتضائات و ظرفیت جامعه‌ی آن روز افغانستان، آهسته و آرام پایه‌های ملت‌سازی، برابری، آزادی، تبارز اراده ملی، تفکیک قوا و دولت ملی را در کشور بگذارد.

با این نگاه، می‌توان قانون اساسی جدید نظام سلطنتی ظاهرشاه را در سال ۱۳۴۳، به‌عنوان سند رسمی و تبلور اراده‌ی نظام حاکم در افغانستان برای ایجاد ملت و دولت در افغانستان در نظر گرفت. ملت و دولت به‌عنوان مهم‌ترین اولویت‌ها در نخستین ماده‌ی قانون اساسی سال ۱۳۴۳ گنجانیده شده‌اند. در این ماده تصریح شده است: «افغانستان دولت پادشاهی مشروطه، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه است. حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را مطابق به احکام قانون دارا باشند. بر هر فرد از افراد مذکور کلمه‌ی افغان اطلاق می‌شود.»^۲

براساس ماده‌ی ۲۵ این قانون اساسی: «تمام مردم افغانستان بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون، حقوق و وظایف مساوی دارند.»

در ماده‌ی ۲۶ این قانون با صراحت تمام بیان شده است که: «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد.»

۱. محمود طرزی، ۱۹۱۵، ص ۳.

۲. قانون اساسی دوره دموکراسی، ۱۳۴۳، ماده اول.

با این هم در ماده‌ی ۳۱ این قانون اساسی باز هم تصریح شده است: «آزادی بیان از تعرض مصئون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله‌ی گفتار، نوشته، تصویر یا امثال آن مطابق قانون اظهار کند. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب بدون ارائه‌ی قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد. اجازه و امتیاز تأسیس مطابع عمومی و نشر مطبوعات تنها به اتباع دولت افغانستان مطابق به احکام قانون داده می‌شود.»

در این قانون اساسی برای نخستین بار به عنوان قانون رسمی به شهروندان افغانستان حق داده شده است تا به منظور تأمین مقاصد مادی و معنوی، مطابق احکام قانون جمعیت‌هایی را تأسیس کنند. اتباع افغانستان حق دارند مطابق به احکام قانون احزاب سیاسی را تشکیل دهند.^۱

در این قانون اساسی جایگاه اراده‌ی مردم در حاکمیت ملی به صورت واضح مطرح شده است. در ماده‌ی چهل و یکم این قانون اساسی آمده است: «شورای افغانستان مظهر اراده‌ی مردم آن است و از قاطبه‌ی ملت نمایندگی می‌کند. مردم افغانستان توسط شورا در حیات سیاسی مملکت سهم می‌گیرند. هر عضو شورا در حالی که از یک حوزه‌ی معین انتخاب شده، در موقع اظهار رأی مصالح عمومی افغانستان را مدار قضاوت خود قرار می‌دهد.»

بر همین اساس در ماده‌ی شصت و ششم قانون اساسی بیان شده است: «اعضای ولسی جرگه می‌توانند از حکومت استیضاح نمایند، مباحثه در مورد توضیحی که از طرف حکومت داده می‌شود، به تصمیم جرگه منوط می‌باشد.»

مطابق ماده‌ی هشتاد و نهم این قانون اساسی، حق رد یا تأیید رئیس حکومت به نمایندگان ملت اختصاص یافته بود. در این ماده آمده است: «حکومت توسط شخصی که از طرف پادشاه به حیث صدراعظم موظف شده، تشکیل می‌گردد. اعضا و خط مشی

۱. قانون اساسی دوره دموکراسی، ۱۳۴۳، ماده ۳۲.

حکومت توسط صدراعظم به ولسی جرگه معرفی می‌شود و جرگه پس از مباحثه راجع به اعتماد بر حکومت تصمیم می‌گیرد. در صورت صدور رأی اعتماد، فرمان پادشاهی راجع به تعیین رئیس و اعضای حکومت دایر می‌گردد. سپس صدراعظم خط مشی حکومت را به مشرانو جرگه معرفی می‌نماید.»

توقف روند ملت‌سازی با کودتای محمد داوود

یکی از شگفتی‌های تاریخ افغانستان این است که هر بار پروسه‌ی دولت‌سازی و ملت‌سازی در افغانستان به‌گونه‌ی واقعی در حد توان و شرایط افغانستان شروع شده، تلاش‌هایی از داخل و بیرون کشور برای توقف این روند نیز آغاز شده است. نخستین تلاش‌ها را حکومت نوگرای شاه امان‌الله برای تغییر و بهبود وضعیت در افغانستان انجام داد که سرانجام با تلخی تمام پایان یافت. دهه‌ی دموکراسی پس از چهار دهه تجربه‌ی حکومت‌داری در افغانستان، نیز اقدامات واقعی را برای تغییر و بهبود وضعیت سیاسی و اجتماعی در افغانستان آغاز کرد، ولی این بار نیز با تلخی تمام پایان یافت. تلخ‌تر از همه اینکه محمد داوود به‌عنوان یک شخصیت شناخته‌شده‌ی ملی در حکومت ظاهرشاه رشد فکری و سیاسی یافته بود و از همه مسائل آگاه بود، اما خودآگاهانه به جریان نوپای دموکراسی در افغانستان نقطه‌ی پایان گذاشت و بحرانی را آغاز کرد که تاکنون ادامه دارد. کودتای محمد داوود تمام روند ملت‌سازی را در افغانستان از ریشه خشکاند. او با ایجاد حکومت استبدادی و تحمیل اراده‌ی شخصی، پایه‌های شکل‌گیری دولت ملی و ملت‌سازی را در افغانستان به‌کلی نابود کرد.

تجربه نشان داده است که هرگاه پایه‌ها و بنیادهای دولت ملی در یک کشور از بین برود و ساقط شود، زمینه برای حکومت قومی، قبیایلی و ارزش‌های عشیره‌ای به‌جای ارزش‌های ملی به‌طور سرسام‌آوری فراهم می‌شود و آخرین رمق‌های حیات اراده‌ی جمعی را نابود می‌سازد.

درحالی‌که در افغانستان تلاش می‌شد یک پارلمان ملی برخاسته از اراده‌ی مردم شکل

بگیرد و انتخابات پارلمانی شفافیت‌های بیشتر را تجربه کند و نمایندگان مردم از گروه‌ها و نهادهای سیاسی مختلف به نمایندگی از تمام گروه‌های اجتماعی بر کارکرد حکومت نظارت کنند، اما محمد داوود با کودتای بدفرجام خود تمام زمینه‌های دموکراسی و تجلی اراده‌ی مردم را متوقف کرد و آن را نابود ساخت.

محمد داوود با تحمیل اراده‌ی شخصی و تصاحب پست‌های مهم حکومتی و متلاشی ساختن نهادهای ملی، عملاً به پروسه‌ی تفکیک قوا در این کشور نقطه پایان گذاشت. درحالی‌که آزادی‌های عمومی و رشد مطبوعات آزاد در کشور جان می‌گرفت، او با کودتای نظامی خود، یک فضای رعب‌آور، خفقان و ترس‌آور را در کشور حاکم ساخت و برای همیشه رشد رسانه‌های آزاد و ملی را از کشور حذف کرد.

به‌هر حال، چنانچه پژوهشگران تصریح کرده‌اند، محمد داوود تنها نام «جمهوریت» را حفظ کرد و در عمل تمام اصول اساسی جمهوریت را زیر پا گذاشت.^۱

نتیجه‌گیری

از تحلیل و بررسی تاریخ معاصر افغانستان به‌خوبی این نکته قابل درک است که اگر کودتای محمد داوود اتفاق نمی‌افتاد، به احتمال قوی روند ملت‌سازی و دولت‌سازی در دهه‌ی دموکراسی افغانستان فرصت رشد و نهادینه‌سازی بیشتر را به دست می‌آورد. اگر چنین می‌شد، شاید حوادث و بدبختی‌های نیم قرن اخیر افغانستان اتفاق نمی‌افتاد. با این نگاه، می‌توان فجایع و حوادث تلخ و خانمان‌سوز نیم قرن اخیر افغانستان را به‌عنوان تنها میراث کودتای محمد داوود در تاریخ معاصر افغانستان یاد کرد.

1. Arwin Rahi, 2020, sight: Diplomat.

منابع

۱. صالحی، محمدجواد (۱۳۹۴)، موانع تحکیم دموکراسی در افغانستان، کابل: انتشارات سعید.
۲. طرزی، محمود (۱۹۱۵)، سراج‌ال‌اخبار، سال پنجم، شماره ۲، ص ۳، کابل.
۳. گیرنا، مونتسرات (۱۳۷۸)، مکاتب ناسیونالیسم، ترجمه: امیرمسعود اجتهادی، ج اول، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
۵. محمدی، غلام‌محمد (۱۳۹۷)، ما همه افغان نیستیم، کابل: نشر سعید.
۶. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۴۳، کابل.
7. Arwin Rahi (2020) "Remembering President Daoud's Coup: Lessons for Afghanistan's Future": <https://thediplomat.com/2020/07/remembering-resident-daouds-coup-lessons-for-afghanistans-future/>
8. Anderson, Stephanie and Seitz, Thomas R. (2006) "European Security and Defense Policy Demystified Nation-Building and Identity in the European Union", University of Wyoming Armed Forces & Society, Vol. 33, pp

سیاست‌های پشتونستان محمد داوود و پیامدهای آن برای افغانستان

دکتر مهران



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۹۸۳

چکیده

محمد داوود در تاریخ افغانستان، به‌ویژه در پنج دهه بحران این کشور، نقشی برآزنده دارد. اگر کسی بخواهد نابهنجاری‌های افغانستان در نیم‌قرن پسین را بررسی کند، بدون پرداختن به نقش و سیاست‌های محمد داوود، بحث ناقصی خواهد داشت؛ به این جهت که اگر نقش پاکستان را در تشدید بحران افغانستان برجسته بدانیم، ریشه‌ی آن به سیاست‌های محمد داوود در برابر پاکستان برمی‌گردد. او به پاکستان فهماند که افغانستان قدرت‌مند مساوی به تجزیه‌ی پاکستان خواهد بود. این نوشته تلاش می‌کند تا داعیه‌ی محمد داوود در مورد پشتونستان را از رهگذر تاریخی و سیاسی و زیان‌هایی که چنین داعیه‌ای بر سرنوشت افغانستان وارد کرد، تبیین کرده و توضیح دهد. هدف و ضرورت تحقیق حاضر این است که بدون حل مسئله‌ی دیورند، کشور ما هیچ‌گاهی صاحب تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، وحدت ملی و ثبات پایدار نخواهد شد. پاکستان با توجه به منافع ملی‌اش هرگز اجازه نمی‌دهد که افغانستان صاحب یک حکومت قدرت‌مند و باثبات در منطقه باشد. فرض بنیادین پژوهش ما این است که مسئله‌ی پشتونستان و نپذیرفتن مرز دیورند، عمده‌ترین دلیل مداخله‌ی پاکستان در امور داخلی افغانستان است. روش مورد استفاده‌ی ما، روش کتاب‌خانه‌ای و تحلیلی-توصیفی بوده است و داده‌ها از منابع معتبر تاریخی جمع‌آوری شده‌اند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهند که داعیه‌ی پشتونستان‌خواهی توسط محمد داوود، دشمنی بین افغانستان و پاکستان را برای سال‌های سال کلید زد.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، پاکستان، محمد داوود، مرز دیورند و پشتونستان‌خواهی

طرح مسئله

مرز دیورند در زمان حکومت امیر عبدالرحمان در سال ۱۸۹۳ میلادی با هنری مارتیمر دیورند^۱ وزیر خارجه‌ی هند بریتانوی، به صورت روشن و قانونی به امضا رسید. پس از امیر عبدالرحمان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) هر شاه و امیری که در افغانستان به قدرت رسید، یکی پی دیگر به این امضا مُهر تأیید زده و آن را به عنوان مرز رسمی و بین‌المللی میان افغانستان و پاکستان به رسمیت شناخت؛ حتا شاه امان‌الله که در محاسبات رسمی دولت‌های افغانستان به عنوان بانی استقلال سیاسی افغانستان شناخته می‌شود، این مرز را به عنوان مرز بین‌المللی به رسمیت شناخته است.^۲ اما از سال‌های درازی بدین سو برخی از چهره‌های تبارگرا و تمامیت‌خواه داخلی، واپس‌گیری مناطق آن‌سوی مرز دیورند را جزئی از منافع ملی افغانستان تعریف کرده‌اند. داعیه‌ی پشتونستان‌خواهی برای نخستین بار در اواسط دوره‌ی دولت‌داری محمد ظاهرشاه (دوره‌ی صدارت محمد داوود) مطرح شد. محمد داوود برخلاف ظاهرشاه دلبستگی زیادی به مسئله‌ی پشتونستان نشان می‌داد. محمد اکرام اندیشمند یکی از مولفه‌های اصلی کودتای محمد داوود علیه شاه را مسئله‌ی دیورند می‌داند: «منازعه‌ی دیورند و داعیه‌ی پشتونستان یکی از مولفه‌های اصلی کودتای وی بود.»^۳ کودتای محمد داوود در ۱۷ جولای ۱۹۷۳/۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در زمان گسترش شورش مسلحانه‌ی بلوچ‌ها و پشتون‌های مخالف و معارض در آن‌سوی دیورند، علیه دولت پاکستان، به وقوع پیوست.

«لویس دوپری» و «سلیک هریسن» از نویسندگان و پژوهش‌گران آمریکایی، بازگشت محمد داوود را به صحنه‌ی قدرت ناشی از اوضاع آن‌سوی دیورند می‌دانند. هریسن معتقد است که عکس‌العمل محتاطانه‌ی پادشاه در قبال تحریکات ضد پشتون و ضد بلوچ در پاکستان، بهانه‌ی خوبی را به دست محمد داوود می‌داد که وی را خلع قدرت

1. Henry Mortimer Durand

۲. محمدی، ۱۳۹۴: ص ۹۳

۳. اندیشمند، ۱۳۹۲: ۴۱

نماید. دوپری می گوید به صورت شگفت انگیزی مسئله‌ی پشتونستان که عامل عمده‌ی استعفای محمد داوود در سال ۱۹۶۳ شد، نقش مهمی در بازگشت او به قدرت در سال ۱۹۷۳ بازی نمود.^۱ بنابراین همان گونه‌ای که پشتونستان خواهی ابتدا باعث اختتام نظام شاهی و سپس نظام جمهوری محمد داوود شد، همچنان عُمَرِ نظام‌ها و حکومت‌های پساجمهوری محمد داوود را نیز کوتاه کرد. اما کسی از این مسئله عبرت نگرفت و همچنان حاکمان افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ با دست‌آویز قرار دادن خط دیورند، دست از مداخله در امور داخلی پاکستان برنداشتند. با فروپاشی جمهوری محمد اشرف غنی، تلاش بیست ساله‌ی جامعه‌ی جهانی در راستای نهادینه کردن حقوق بشر، آزادی بیان، تقویت جامعه‌ی مدنی و حکومتی با ساختارهای مدرن، حقوق زنان، رسانه‌ها و مشارکت نیم‌بند نقش بر آب شد و پاکستان این فروپاشی را جشن گرفت.

طبیعی است که وقتی برخی از سیاست‌گران تبارگرای افغانستان از باب گرایش‌های تباری، در امور داخلی پاکستان به بهانه‌ی خاک از دست رفته، مداخله می‌نمایند؛ آن کشور هم «هرگز» اجازه نمی‌دهد که افغانستان، قامتش را راست نموده و مسیر ترقی و توسعه را پیماید. حمایت حکومت پاکستان از گروه‌های دهشت افکن در افغانستان و دامن زدن به اختلافات قومی، زبانی و مذهبی در این کشور، زیر مجموعه‌ی همین نگرانی به‌شمار می‌رود. سنگ اندازی‌های متداوم پاکستان در راستای برهم زدن نظم و امنیت در افغانستان، بر هیچ‌کسی پوشیده نیست. اما پرسش اصلی این است که چرا پاکستان در امور داخلی افغانستان مداخله می‌کند. چرا پاکستان اجازه نمی‌دهد که در کنارش، یک کشور آباد و باثبات وجود داشته باشد؟ پاسخ این پرسش‌ها به مداخله‌ی حاکمان تمامیت‌خواه و قوم‌گرای افغانستان تحت عنوان «مرز دیورند، حمایت از جنبش‌های تجزیه‌طلب، حمایت از جنبش تحفظ پشتون و دست‌باز گذاشتن هند در مبارزه با پاکستان از طریق خاک افغانستان» برمی‌گردد. ادعاهای حاکمان افغانستان در

۱. اندیشمند، ۱۳۹۲، همان

باب خط دیورند، نه به لحاظ حقوق بین الدول قابل دفاع است، نه به لحاظ تاریخی و نه هم به لحاظ بافت‌های اجتماعی و سیاسی داخلی در افغانستان.

اگر این داعیه در بازار سیاست‌های جهانی واجد اهمیتی بود و اعتباری می‌داشت تا امروز حتماً نتیجه‌ای می‌داد، حتا شخص محمد داوود که هفتاد سال پیش از امروز داعیه‌ی پشتونستان را به صورت داغی مطرح کرد و دشمنی افغانستان و پاکستان را کلید زد؛ هیچ طرح معقول، جامع و واقعی از جعلی بودن «خط دیورند» ارائه نکرد و حتا بنابر روایت‌های تاریخی این مسئله برایش مبهم و گنگ بود.

اگر سرآغاز بدبختی، ویرانی، آوارگی و وابستگی افغانستان را مداخله‌ی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بدانیم، ریشه‌ی آن به «پشتونستان خواهی» محمد داوود برمی‌گردد. ارچند افغانستان می‌خواست در تقابل اردوگاه‌های شرق و غرب، جانب آمریکا را بگیرد، ولی آمریکا از دوست استراتژیک‌اش (پاکستان) نگذشت و کمک به افغانستان را منوط به دست کشیدن از پشتونستان دانست.^۱ محمد داوود پس از تلاش‌های فراوان و بی‌نتیجه در جهت کشانیدن پای دولت‌های غربی و به‌ویژه انگلیس و آمریکا به مسئله‌ی خط دیورند و داعیه‌ی پشتونستان، نومید شد و به سمت اتحاد شوروی و کمونیسم گرایید. گرایش‌ی که افغانستان را وارد بحرانی متداوم ساخت. در آن روزگار اتحاد جماهیر شوروی برخلاف ایالات متحده‌ی آمریکا در منازعه‌ی دیورند و داعیه‌ی پشتونستان از موقف افغانستان حمایت کرد. این حمایت سرآغاز مداخله و بحران فراگیر در افغانستان شد. هدف پژوهش ما این است تا نشان دهد که مسئله‌ی دیورند سرنوشت مردم افغانستان را گروگان گرفته و سال‌هاست اجازه نمی‌دهد تا این کشور حتا یک گام به سوی توسعه و تعالی بردارد. فرض بنیادین پژوهش حاضر این است که بخش عمده‌ای از بحران سیاسی و امنیتی افغانستان ریشه در همین مسئله دارد که منشای آن برتری طلبی قومی است تا یک مسئله‌ی حقوقی و تاریخی. دریافت‌های مقاله‌ی حاضر نشان می‌دهد که افغانستان

تا زمانی که تکلیف خود را با پاکستان از این ناحیه حل نکند و دست از مداخله در امور داخلی پاکستان برندارد، منافع ملی آن کشور ایجاب می‌کند تا اجازه ندهد که افغانستان روانه‌ی راه ثبات و توسعه گردد.

گفتار نخست / مفهوم‌شناسی

۱. مرز دیورند:

خط دیورند که برخی از پژوهش‌گران آن را به «دهلیز مرگ» تشبیه نموده‌اند، همچون «آتش زیر خاکستر» همیشه دامن‌گیر صلح و ثبات، توسعه اقتصادی و همدیگرپذیری شهروندی میان مردمان افغانستان بوده است. در منابع تاریخی آورده‌اند که به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۸۹۳ یک هیأت بلندپایه‌ی انگلیسی به رهبری مارتیمر دیورند با شش نفر همراهان، ۴۶۳ حیوان باربر و ۳۲۴ نفر عمله از راه خیبر به کابل آمدند و از طرف حکومت امیر عبدالرحمان با ۲۱ آتش توپ استقبال گردیدند. مدت اقامت این هیأت در کابل بیشتر از چهل روز طول کشید، مذاکرات در فضای دوستانه پیش رفت. در مرحله‌ی نخست، طرف انگلیسی مسئله‌ی سرحد افغانستان و روسیه را پیش کشید و اظهار داشت که چون دو دولت (روس و انگلیس) قبلاً به موافقت رسیده‌اند که رودخانه‌ی پنج (رود آمو) به عنوان سرحد افغانستان با روسیه شناخته شود، امیر عبدالرحمان باید مناطقی را که در شمال رودخانه‌ی مذکور به تصرف کشیده است، تخلیه کند؛ امیر موافقت کرد و موضوع توسط موافقت‌نامه‌ای در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ میلادی تسجیل یافت. سپس هیأت انگلیسی موضوع تعیین سرحد بین افغانستان و متصرفات آن کشور در هند بریتانوی را مطرح ساخت، نتیجه انعقاد معاهده‌ی مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ در مورد سرحد شرقی و جنوبی افغانستان از واکهان تا سرحد ایران بود که به نام «خط دیورند» شهرت یافت، سرحدی با فاصله‌ی ۲۴۳۰ کیلومتر. با توافق طرفین، امیر از ادعای افغانستان بر مناطقی چون سوات، باجور، چترال، وزیرستان و چمن صرف نظر کرد. از آن پس کشوری به نام افغانستان با همین حدود اربعه‌ی فعلی توسط امیر عبدالرحمان شکل گرفت، امیر این عهدنامه را «از نقاط

درخشان کارنامه‌ی بی‌نظیر خود می‌دانست».^۱ امیر عبدالرحمان در امضای موافقت‌نامه‌ی تعیین مرز بین المللی میان افغانستان و هند بریتانوی امتیازات گسترده‌ای را نیز از آن خود کرد؛ از جمله، امیر افغانستان در این توافق‌نامه‌ی مرزی دو امتیاز بزرگ را به‌دست آورد: یکی آنکه امیر موافقت‌نامه‌ی دیورند را در برابر افزایش پول سالانه‌اش از سوی بریتانیا، از ۱.۲ میلیون به ۱.۸ میلیون روپیه‌ی هندی پذیرفت، جزئیات این واقعیت در ماده‌ی هفتم معاهده درج است. دوم، انتقال سلاح از خاک هند بریتانوی به افغانستان بود. به همین دلیل بود که امیر عبدالرحمان «امضای این خط را به عنوان یکی از دست‌آوردهای مهم حکومت خویش تلقی می‌کرد».^۲ نکته‌ی درخور تأمل در این باب این است که مرزهای افغانستان امروز با کشورهای همسایه در یک سال با فاصله‌ی یک ماه توسط امیر عبدالرحمان تعیین و مشخص گردیده‌اند؛ ولی زمامداران افغانستان این موافقت‌نامه را باطل دانسته و پیوسته مدعی واپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته از نزد پاکستان‌اند؛ اما همین آدم‌ها سایر سرزمین‌های شمالی، شمال شرقی و غربی افغانستان را که توسط همین «امیر» به روسیه تزاری و بریتانیای کبیر سپرده شد، قانونی می‌انگارند و محل بحث نمی‌دانند. از این نکته می‌توان نتیجه گرفت که طرح گفتمان دیورند و برافراشتن عَلمِ پشتونستان‌خواهی توسط زمامداران تمامیت‌خواه افغانستان، صبغهِی قومی و قبیله‌ای دارد. از سوی دیگر موضع پاکستان درباره‌ی مسئله‌ی پشتونستان همواره صریح و برخلاف موقف کابل بوده است. پاکستان اظهار می‌کند که ادعاهای افغان‌ها مبنی بر پیوندهای تاریخی با پشتون‌ها عیناً همان تاریخ باستان است و اگر بنا باشد که مرزهای ملی برطبق تاریخ باستان دوباره ترسیم شوند، جهان به‌زودی در هرج و مرج فروخواهد رفت. به همین شکل، ادعای مبتنی بر هویت فرهنگی، محض یک امر احساسی بوده و بر واقعیت‌های جهان جدید بنا نیافته است. بسا گروه‌های فرهنگی در سرتاسر جهان با مرزهای ملی از

۱. اصولی، ۱۳۹۸: ۳۶.

۲. عبدالرحمان، ۱۹۹۶: ۴۱۵.

هم جدا شده‌اند و ادعاهای داعیانِ توحید قلمروهایی که باشندگان آن‌ها به زبان واحد سخن می‌گویند، تنها زیان‌بار است و نمی‌توان به آن‌ها اجازه داد که تعیین حدود منظم ملل را مختل سازند؛ همچنان پاکستان به لحاظ قانونی، اظهار می‌دارد که معاهده‌ی دیورند حتا اگر در برهه‌ی انعقاد نیز دچار نقصان‌هایی بوده است، با آن هم پسان‌ها از سوی افغانستان در سه معاهده‌ی متعاقب دگر تصویب شده است. این خط از سوی اکثر ملل جهان به عنوان یک مرز بین‌المللی شناخته می‌شود. همچنان پاکستان اظهار می‌کند که بریتانیا پس از امضای این معاهده‌ها، در چندین مناسبت، آشکارا خط دیورند را مرز بین‌المللی میان پاکستان و افغانستان خواند. در ۱۹۵۶ سازمان پیمان جنوب شرق آسیا (SEATO) که هم بریتانیا و هم ایالات متحده در آن عضویت داشتند، خط دیورند را به رسمیت شناخت. بنابراین، پشتون‌هایی که در جانب پاکستانی خط دیورند زندگی می‌کنند، شهروندان پاکستان می‌باشند و ادعاهای افغان‌ها برخلاف این امر، قانون بین الدول را نقض کرده و مداخله در امور داخلی پاکستان به‌شمار می‌رود.^۱

۲. پشتونستان:

این را که واژه و مفهوم «پشتونستان» چه زمانی وارد ادبیات سیاسی افغانستان شد، مرحوم سید قاسم رشتیا کفیل ریاست مستقل مطبوعات تشریح کرده است، او می‌گوید: «در سال ۱۹۴۷ میلادی که موضوع مرزی دیورند زیر بحث قرار گرفت، دولت افغانستان جلسه‌ی بزرگی را تشکیل داده و موضوع را به بحث گذاشت. بالاخره فیصله بر این شد که چون وقت زیادی گذشته، افغانستان نمی‌تواند ادعای ارضی کند. سیاست دنیا هم اجازه‌ی این ادعا را نمی‌دهد، چون در صورت ادعای ارضی تعدادی کشورها، نقشه‌ی جهانی تغییر می‌خورد، پس باید برای ساکنان آن طرف مرز «حق خود ارادیت» خواسته شود. چون این قضیه به نام قضیه افغانستان در مطبوعات هند خوانده شده بود و برای ما گران تمام می‌شد، من (رشتیا) پیشنهاد کردم که به نام «قضیه پشتونستان» یاد شود؛ بعد

۱. عزیز آریانفر، بی‌تا: ۱۴

از این منظور، پیشنهاد من در نشرات داخلی و خارجی که به وسیله‌ی اخبار آژانس باخت‌ر به خارج مخابره می‌شد، از آن به بعد به نام «پشتونستان» معمول گردید. پخش این نام در دوران صدارت شاه محمود خان در سال ۱۹۴۷ میلادی بود.^۱ اما مسئله‌ی پشتونستان در زمان محمد داوود به یک مسئله‌ی استراتژیک و راهبردی در سیاست خارجی افغانستان تبدیل شد. او همین که کرسی صدارت را اشغال کرد، خط مشی خود را از طریق رادیو افغانستان پخش کرد و از جمله نکات زیر را جزء برنامه‌های اساسی حکومت‌اش خواند:

- آزادی پشتونستان.

- رشد اقتصادی، به اساس اقتصاد رهنمایی شده.^۲

محمد داوود از مطرح کردن قضیه‌ی پشتونستان چند هدف را دنبال می‌کرد. البته او در اصل، قصد نجات پشتونستان را نداشت؛ بلکه می‌خواست با تبلیغات در این مورد، موقف خود را در داخل خانواده‌ی سلطنتی، حکومت و مردم قوی‌تر بسازد و خود را به حیث شخصیت ملی و ناجی پشتون‌ها معرفی کند. هدف دیگر محمد داوود این بود که با سیاست‌های پشتونستان‌خواهی‌اش، افغانستان را تنها مُلکِ پشتون‌ها معرفی کند و به این شکل طرفداری پشتون‌های قوم‌گرا را با خود داشته باشد.^۳ حکومت کابل با این هدف مسئله‌ی پشتونستان را سرلوحه‌ی کار سیاسی خویش قرار داد، اما تنها کشوری که از همان روزگار تا عصر ما همیشه به این تنور هیزم انداخته است، حکومت هند است. برخی بدین باورند که دهلی از نخستین طراحان مسئله‌ی پشتونستان بود که این مفهوم مبهم را به خورد تمامیت‌خواهان افغانستان داد. مسئله‌ی پشتونستان حتا برای خود داوود هم روشن و مبرهن نبود، سران جنبش پشتون‌ها در آن سوی سرحد چون خان عبدالغفار خان و پسرش، خان عبدالولی خان نیز درست نمی‌فهمیدند که مطالبه‌ی محمد

۱. اصولی، ۱۳۹۸: ۵۲-۵۱

۲. آهنگ، ۱۳۹۹: ۳۱۱

۳. آهنگ، همان: ۳۱۴

داوود از سیاست‌های پشتونستان‌اش دقیقاً چه است. خان عبدالولی خان درست همین موضوع را در اثرش به نام «پاچاخان او خدایی خدمت‌کاری» تذکر داده است. او در آغاز نوشته‌اش آورده است که در بازگشت سفرش از لندن، به کابل آمده تا با «پاچاخان/ خان عبدالغفارخان» که آن زمان در کابل بود، دیدن نماید؛ ولی خان می‌نویسد که در آن وقت در کابل مراسم جشن پشتونستان برپا بود و او در جشن با دکتر روان فرهادی، کارمند عالی‌رتبه‌ی وزارت خارجه‌ی افغانستان بنابر اصرار او در رابطه با مسئله‌ی پشتونستان بحث داشته است. دکتر روان فرهادی به خان عبدالولی خان می‌گوید که شما سیاست پشتون‌ها را ترک کردید و به سیاست سراسر پاکستان رو آوردید. ولی خان در جواب می‌گوید که: «... زیرا من در اینجا از هر کسی می‌پرسم که منظورتان از پشتونستان چیست ولی تا این دم کسی برایم پاسخ قناعت‌بخش نداده است. این پرسش را از پادشاه هم کردم که منظور شما از پشتونستان چیست؟ وی گفت که با صدراعظم صاحب حرف بزن. صدراعظم آن وقت هاشم میوندوال^۱ بود، به نام‌برده مراجعه کردم و وی کدام پاسخ مناسب بیان نکرد. این قدر هم من نفهم نبودم، پرسشی را که پادشاه یک کشور پاسخ نمی‌گوید، پس صدراعظم چگونه به جواب آن خواهد پرداخت.»^{۲-۳} وقتی عبدالولی خان، یکی از رهبران برجسته‌ی پشتون‌های پاکستان و داعیه‌دار خط دیورند، سر از این معمای قومی در نمی‌آورد و در نهایت از آن روی گردان شد و حاکمان افغانستان از محمد داوود گرفته تا حامد کرزی و محمد اشرف غنی قادر نمی‌شوند که یک سند معتبر که نشان دهد این داعیه بُعد حقوقی دارد نه قومی و تباری ارائه کنند، به این معناست که حاکمان و زعیمان افغانستان با توجه به این مسئله و واقعیت تاریخی و سیاسی جهان امروز، تلاش کردند [و می‌کنند] که از آن بهره‌برداری قومی و تباری نمایند.

۱. میوندوال تا آن زمان از همکاران نزدیک داوود بود.

۲. شرح بیشتر این نکته در کتاب تاریخ افغانستان، اثر محمد آصف آهنگ، به نقل از کتاب «پاچاخان او خدایی خدمت‌کاری» اثر خان عبدالولی خان آمده است.

۳. آهنگ، ۱۳۹۹: ۳۱۵-۳۱۴

گفتار دوم

۱. پشتونستان و بی‌طرفی افغانستان

افغانستان پس از پیدایش کشمکش‌ها بین روسیه تزاری و بریتانیا در سوم اکتبر ۱۹۱۴ بی‌طرفی خود را در جنگ جهانی اول اعلام نمود. این تصمیم در نوامبر ۱۹۱۵ از سوی لویه جرگه مورد حمایت قرار گرفت. در پایان جنگ جهانی اول، پیروزی افغانستان در سومین جنگ افغان-انگلیس و اعلام استقلال این کشور در سال ۱۹۱۹ میلادی، حاکمیت افغانستان سیاست بی‌طرفی را با ارزیابی عدم پیوستن به اردوگاه‌های نظامی به عنوان یکی از شرایط کلیدی برای حفظ ثبات سیاسی درونی رعایت می‌کرد. به‌ویژه اینکه کابل علی‌رغم افزایش تعامل با شوروی در عرصه‌های بازرگانی-اقتصادی و نظامی-فنی به گونه‌ی سامان‌مند، پیشنهاد مسکو در زمینه‌ی ایجاد اتحادیه نظامی در ۱۹۲۸ میان شوروی، ایران، ترکیه و افغانستان را نپذیرفت.^۱ به همین ترتیب با آغاز جنگ جهانی دوم، محمد ظاهرشاه اعلام بی‌طرفی کرد؛ ولی محمد داوود با برنامه‌ی واپس‌گیری پشتونستان از پاکستان، جایگاه بی‌طرفی افغانستان را خدشه‌دار ساخت. هنگامی که محمد داوود قدرت را به‌دست گرفت، «بی‌طرفی» افغانستان کم‌رنگ شد. او ابتدا دروازه‌ی غرب و سپس شرق را کوبید تا حمایت آن‌ها را در داعیه‌ی خود علیه پاکستان به‌دست بیاورد. این رفتار طبیعتاً افغانستان را از وضعیت بی‌طرفی وارد بازی‌های پیچیده‌ی منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای می‌ساخت. البته خود محمد داوود نیز بر این امر اشراف داشت. او باری در گفت‌وگویی که با یک خبرنگار آمریکایی داشت، به صراحت گفت: «معنی بی‌طرفی نزد ما این است که آرزو نداریم در کشمکش‌های جهانی طرف واقع شویم یا در بلاک‌های نظامی و غیره شامل شویم». باور محمد داوود این بود که «کشور حایل» نه اصطلاح افغانی است و نه مفکوره‌ی آن از ملت افغانستان است. این اصطلاح از بقایای دوره‌ی استعمار است که می‌خواستند بر ضد این و آن، یک ملت را ذلیل و ناتوان بسازند و

۱. اوسی‌پف، ۱۳۸۹: ۸.

آن را به مقاصد سیاسی استعمال نمایند. افغانستان می‌خواهد که به حیث یک ملت زنده و انسان‌دوست دنیا در دوستی و صمیمیت با همه کشورها زندگی کند.^۱ این سخنان در حالی مطرح می‌شد که محمد داوود در هفدهم جولای ۱۹۷۳ در بیانیه‌ی خود خطاب به مردم افغانستان اصول عمده خط مشی خارجی خود را چنین اعلان کرد: افغانستان در امور خارجی خویش، سیاست بی‌طرفی را حفظ کرده و در پیمان‌های نظامی اشتراک نمی‌کند.^۲ اگرچه روزگاری که افغانستان در بازی‌ها و بحران‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، نقش بی‌طرفی را داشت، در صلح و امنیت به سر می‌برد؛ ولی برای توسعه و زیرساخت‌های این کشور کار درخور توجه‌ای صورت نگرفته بود. به هر حال، افغانستان بسته و گریخته از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۷۹ در سیاست‌های جهانی و زدوبندهای فرامنطقه‌ای، به عنوان کشور بی‌طرف شناخته می‌شد؛ اما تجاوز ارتش سرخ شوروی یک بار دیگر افغانستان را به میدان رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل کرد. این اتفاق برای افغانستان، اتفاق نامبارکی بود و بعدها پای بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به گونه‌های گونه‌گون به افغانستان کشاند. جهاد افغانستان فضای بسته‌ی افغانستان را برای فعالیت‌های سیاسی سایر اقوام باز کرد. چندین حزب خُرد و بزرگ در این کشور وارد میدان سیاست شدند، که همه‌ی آن‌ها حمایت و پشتیبانی بیرونی داشتند و سازمان‌های استخباراتی پشت سر آن‌ها قرار گرفته بود. به همین دلیل وقتی مجاهدین پیروز شدند و برهان الدین ربانی به قدرت رسید، جنگ تنظیمی شروع شد؛ طبیعی بود که این جنگ بدون حمایت کشورهای همسایه و استخبارات بیرونی نمی‌توانست جامه‌ی عمل بپوشد. وقتی طالبان در ۱۳۷۵ به قدرت رسیدند، سائر احزاب و گروه‌های سیاسی و قومی را حذف کردند، اما نتوانستند خود را از دایره‌ی تصمیم‌گیری‌های سیاست‌مداران پاکستانی دور نگهدارند، هنگامی که آن‌ها در ۱۳۸۱

۱. صیقل، ۱۳۹۸: بی‌بی‌سی فارسی

۲. غوث، ۱۳۷۸: ۱۴۴

توسط ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا و جبهه‌ی متحد شمال (جبهه‌ی مقاومت ملی) از قدرت حذف شدند، حکومت جدید که حمایت جامعه‌ی جهانی و ایالات متحده را به همراه داشت از ۲۰۰۱ الی ۲۰۲۱ ادامه یافت؛ اما افغانستان در این دوره رسماً در دامن ایالات متحده‌ی آمریکا و برخی از قدرت‌های غربی دیگر افتاد. در نهایت اگر هسته‌ی مرکزی بحران افغانستان را در بی‌طرفی آن ندانیم، ریشه‌ی آن به داعیه‌ی پشتونستان‌خواهی حاکمان افغانستان، من جمله محمد داوود برمی‌گردد. داوود بخاطر مسئله‌ی واپس‌گیری مناطق آن سوی دیورند، به ایالات متحده‌ی آمریکا رفت؛ ولی جواب مثبت نگرفت و آمریکا، پاکستان را نسبت به افغانستان ترجیح داد. سرانجام داوود از آمریکا دل‌سرد شد و جانب اتحاد جماهیر شوروی را گرفت تا باشد که مقامات اتحاد شوروی از داعیه‌ی پشتونستان‌خواهی محمد داوود حمایت و پشتیبانی کنند. بولگانین صدراعظم شوروی در این مورد گفت: «ما موقف افغانستان را در قضیه‌ی پشتونستان درک می‌کنیم، اتحاد شوروی طرفدار یک راه حل معتدل برای آن قضیه می‌باشد که بدون در نظر داشت منافع حیاتی مردم آن سرزمین، نمی‌تواند عادلانه حل شود.» خروشچف رهبر حزب کمونیست و بولگانین رئیس حکومت اتحاد شوروی در پانزدهم دسامبر ۱۹۵۵ به کابل آمدند. آن‌ها در مذاکرات خود تا هجدهم دسامبر ضمن اعلان قرضه‌ی یک صد میلیون دالری به دولت افغانستان، حمایت خود را نیز از موقف کابل در موضوع پشتونستان ابراز کردند. خروشچف نیز حمایت خود را از موقف محمد داوود در مورد پشتونستان اعلام کرد. در اعلامیه‌ی مشترک مطبوعاتی او با محمد داوود صدراعظم افغانستان گفته شد: «طرفین در عین حال راجع به سرنوشت مردم پشتونستان تبادل نظر نمودند و موقف خود را با این موضوع اظهار نمودند که به کار بردن اصل خودمختاری بر اساس اساسنامه‌ی سازمان ملل متحد برای حل و فصل مسئله، کاهش بحران و تأمین صلح در خاورمیانه، راه حل عادلانه‌ی مسئله‌ی مذکور می‌باشد.»^۱

پرویز مشرف در مصاحبه‌ای که به تاریخ ۲۴ آذر/قوس ۱۳۹۴ با برنامه‌ی «به روایت دیگر» شبکه‌ی تلویزیونی بی‌بی‌سی فارسی داشت به صورت روشنی به این مسئله اذعان نمود؛ او در این مصاحبه در باره‌ی مشکل افغانستان و پاکستان گفت: «به‌طور تاریخی افغانستان در جبهه‌ی شرق و تحت تأثیر اتحاد جماهیر شوروی و همراهی سازمان اطلاعاتی هند و که.جی.بی بود. در دوره‌ی جنگ سرد ما (پاکستان)، در جبهه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا بودیم و افغانستان در جبهه‌ی اتحاد شوروی بود، همیشه یک تقابل منافع بین ما وجود داشت.^۱»

۲. محمد داوود و رویای پشتونستان خواهی

محمد داوود می‌خواست از مسئله‌ی دیورند به عنوان یک تله‌ی سیاسی در منطقه استفاده کند تا به کمک شوروی و هند، پاکستان را تجزیه نماید؛ اما اسلام آباد گونه‌ای بازی کرد که افغانستان در این تله افتاد و تا امروز نمی‌تواند خودش را رها کند. هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی، افغانستان را در ۲۴ دسامبر سال ۱۹۷۹ میلادی برابر با ۶ جدی ۱۳۵۷ اشغال کرد، مقامات پاکستانی حد اعظم سود را از این ماجرا بردند و پاکستان به یکی از مهم‌ترین قدرت‌های منطقه‌ای مبدل گشت.

محمد داوود در سال ۱۹۵۵ میلادی با راه اندازی جرگه‌ی نمایشی از سران قبایل، نخستین سنگ‌بنای دشمنی با پاکستان را گذاشت و ظاهراً به دشمنی با پاکستان «جواز رسمی» داد. یکی از عمده‌ترین خواست‌های این جرگه، یک‌جا سازی پشتونستان با افغانستان بود. پس از این جرگه، برخی به نمایندگی‌های پاکستان در کابل، جلال آباد و قندهار حمله کردند؛ پرچم پاکستان پایین و به آتش کشیده شد، تنش میان این دو کشور تا سرحد حمله‌ی نظامی بالا گرفت. سرانجام پس از میانجی‌گری کشورهای اسلامی، موضوع پشتونستان خواهی فروکش کرد.

۱. مصاحبه نجفی زاده با برنامه به روایت دیگر، بی‌بی‌سی، به تاریخ ۲۴ قوس ۱۳۹۴

محمد داوود پس از تقلای فراوان به این نتیجه رسید که این سنگ بزرگ را نمی‌تواند بردارد، او پس از به قدرت رسیدنش در سال ۱۹۷۳ داعیه‌ی پشتونستان را آهسته آهسته از صدر برنامه‌هایش کنار گذاشت.^۱ به خصوص زمانی که در ۱۳ حوت سال ۱۳۵۶ به پاکستان سفر کرد و به صورت بی‌سابقه‌ای مورد احترام و استقبال رژیم جنرال ضی‌الحق قرار گرفت. محمد داوود طی همین دیدار با سران پاکستان، برای نخستین بار از شدت علاقه‌مندی‌اش به «پشتونستان‌خواهی» و خصومت‌ورزی با دولت پاکستان کاست؛ چنان‌که طی سخنرانی مشهوری که در «شالیمارباغ لاهور» ایراد نمود، ادعای قبلی مبنی بر ایجاد پشتونستان و یا «داعیه‌ی خط دیورند» را کنار گذاشت و راه‌مدارا با رهبران پاکستان را در پیش گرفت.^۲

سرانجام محمد داوود از ادعای قبلی، یعنی الحاق پشتونستان به افغانستان عدول کرد و از خود نرمش نشان داد و دولت پاکستان نیز متقابلاً خود مختاری پشتونستان را پذیرفت، همچنان انتقال کالا را از طریق بندرهای آبی پاکستان برای افغانستان پذیرا شد و در ترانزیت کالای افغانستان نیز سهولت ایجاد نمود و پس از آن روابط افغانستان و پاکستان روال عادی را به خود گرفت.

قابل توجه است که محمد داوود از دوره‌ی صدارت‌اش تا دوره‌ی ریاست جمهوری، پیوسته مدعی واپس‌گیری خاک از دست‌رفته بود و با جعلی خواندن معاهده‌ی دیورند، مرز رسمی میان افغانستان و پاکستان را به رسمیت نمی‌شناخت؛ اما سرانجام از موضع خویش عقب نشست، او بعد از سال‌ها مبارزه و تنش با پاکستان به این نتیجه رسید که این خواست ناممکن است، ولی حاکمان پسین افغانستان هنوز به این واقعیت پی نبرده و به این نتیجه نرسیده‌اند.

۱. موسوی، ۱۳۸۸: ۵۸.

۲. پامیر، ۱۴۰۰: ۳۸.

نتیجه‌گیری

با وجود اینکه مردم افغانستان بیشتر از هفتاد سال است که قربانی داعیه‌ی پشتونستان‌خواهی شده‌اند؛ اما حاکمان این کشور هیچ‌گاه‌ی نخواسته‌اند این لباس چرکین را از تن‌شان دور نمایند تا افغانستان از دست مداخله‌ی پاکستان رها سازند. ظاهراً حاکمان تبارگرای افغانستان به چیزی کمتر از الحاق نیمی از خاک پاکستان به افغانستان راضی نیستند و به نظر می‌رسد که از دید سیاست‌مداران افغانستان، هرگاه پاکستان با این موضوع موافقت کند، آن‌گاه مشکلات بین دو طرف حل خواهد شد. تا این جای کار، افغانستان نه حمایت جهانی را با خود داشته و نه توانایی نظامی برخورد با پاکستان را.^۱ افغانستان با رهبری حامد کرزی و دکتر محمد اشرف غنی، زیر سایه‌ی نیروهای آمریکایی می‌خواستند چالش ۷۷ ساله‌ی افغانستان و پاکستان را یک‌شبه حل نموده و آن‌ها را جبران نمایند. حکومت‌های حامد کرزی و محمد اشرف غنی از پاکستان می‌خواستند در امور افغانستان مداخله نکند و به طالبان کمک نکند، اما خودشان همچنان بر طبل مسئله‌ی دیورند می‌کوبیدند و تمامیت ارضی پاکستان را تهدید می‌کردند. آن‌ها بر این باور بودند که افغانستان در دشمنی با پاکستان بر سر مرز دیورند و ادعای ارضی هیچ زمینی را از آن‌سوی دیورند به‌دست نیاورده و به هیچ منفعتی در این مورد دست نیافته است، اما حاکمیت ملی، ثبات سیاسی و اجتماعی خود را همواره قربانی این خواست نامشروع کرده است. بیش از پنج دهه است که افغانستان زیر لگدهای پاکستان خُرد و خمیر می‌شود و به‌جای آن‌که سیاست‌مداران افغانستان مرز دیورند را با این ادعای تصاحب جغرافیای آن‌سوی مرز تا بندر گوادر، کراچی یا رود اتک مطرح کنند، در عمل پاکستان را تا کنار رود آمو حاکم کرده‌اند.^۲ اکنون که پاکستان به عنوان کشوری که در تمام عرصه‌های حیات نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از

۱. میرزایی، ۲۰۲۰، خامه‌پرس

۲. اندیشمند، ۱۴۰۰، روزنامه‌ی اطلاعات روز

افغانستان برتری دارد و در عقب جنگ و بی ثباتی افغانستان ایستاده است، چند خواست مهم دارد که برجسته ترین آن «انصراف افغانستان از منازعه‌ی دیورند و شناخت مرز دیورند به عنوان مرز رسمی میان دو کشور است.» با وجود اینکه بسیاری از مدعیان واپس گیری مرز دیورند در افغانستان می دانند که دویدن در پی خاک از دست رفته، نه ممکن است و نه معقول؛ همچنان به دنبال طرح و پیگیری این مسئله اند، همان گونه که محمد داوود تمام سعی و تلاش اش را کرد، ولی نتیجه‌ای نگرفت و در نهایت تمکین کرد، با وجود این که پاکستان در آن روزگار یک کشور تازه تأسیس بود و با مشکلات و چالش های بسیاری روبرو بود. محمد داوود پس از سال ها تلاش و کوییدن بر قدرت های شرق و غرب سرانجام اعتراف کرد که: «سرنوشت پشتون ها و بلوچ ها مربوط به خود آنها می باشد.»^۱ اما چنانچه تاریخ گواه بود، محمد داوود کامی در طرح داعیه‌ی پشتونستان نیافت و برنامه های او برای حل این معضل ناتمام ماند؛ ولی میراث او همچنان از مردم افغانستان قربانی می گیرد. چنان که حتا بیست سال حضور اقتصادی و نظامی جامعه جهانی و در رأس همه، ایالات متحده‌ی آمریکا نیز نتوانست مانع مداخله‌ی پاکستان در امور داخلی افغانستان شود. به حق که اساس و بنیاد این تنش را محمد داوود گذاشت، نپذیرفتن مرز دیورند و داعیه‌ی پشتونستان خواهی نه تنها که منتج به فروپاشی نخستین جمهوری افغانستان شد؛ بلکه حاکمان و زعیمان پس از داوود را نیز دچار مشکلات عدید و حتا انهدام ساخت؛ اما زمامداران افغانستان از همه‌ی این رویدادها درس عبرت نگرفتند و پیوسته همان راهی را رفتند که محمد داوود می خواست برود.

۱. محمد ولی، ۱۳۹۵: ۳۷

منابع و مآخذ

۱. آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹)، تاریخ افغانستان/ یادداشت‌ها و برداشت‌ها، ج نخست، نشر واژه، کابل
۲. آریانفر، عزیز (بی‌تا)، «دیورند به آخر خط نزدیک می‌شود». سایت، www.arianfar.com
۳. اصولی، ذکریا (۱۳۹۸)، معاهده مرز بین المللی دیورند از دیدگاه پژوهش‌گران، کابل
۴. اندیشمند، محمد اکرام (۱۳۹۲)، ریشه‌های بحران افغانستان، انتشارات سعید. کابل.
۵. هزینه‌ی دشمنی با پاکستان؛ فروپاشی دولت و جنگ ناتمام در گفت‌وگو با عباس عارفی، روزنامه اطلاعات روز مورخ ۱۱ اسد (۱۴۰۰).
۶. اوسی پف (۱۳۸۹)، پیرامون بی طرفی افغانستان، مترجم عزیز آریانفر، کتاب الکترونیک
۷. پامیر، کریم پیکار (۱۴۰۰)، افغانستان از نخستین جمهوری تا دومین امارت، ناشر انجمن دانش در کانادا، شهر تورنتو.
۸. پایگاه بین المللی خبرسانی شفقنا (۱۳۹۴)، مشکل پاکستان با افغانستان چیست؟، ۲۶ اسد.
۹. عبدالرحمن خان، (۱۹۹۶)، تاج التواریخ، ج ۱ و ۲، کتاب‌خانه‌ی سبا، پشاور، پاکستان
۱۰. غوث، عبدالصمد (۱۳۷۸)، سقوط افغانستان، مترجم طغیان ساکایی، ناشر، دانش خپرونه تولنه، پشاور، پاکستان
۱۱. محمد ولی (۱۳۹۵)، افغانستان در استراتژی هند و پاکستان، انتشارات میوند. کابل
۱۲. محمدی، غلام محمد (۱۳۹۴)، چرا پاکستان مداخله می‌کند؟، انتشارات سعید. کابل.

۱۳. موسوی، دکتر سید علی (۱۳۸۸)، تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کرزی،
مطبعه‌ی بلخ
۱۴. مصاحبه نجفی‌زاده با پرویز مشرف در برنامه به روایت دیگر، بی‌بی‌سی، به تاریخ
۲۴ آذر/ قوس ۱۳۹۴
۱۵. محمود صیقل، «سیاست خارجی افغانستان در صد سال اخیر چگونه مدیریت
شده؟»، ۲۵ مرداد ۱۳۹۸، بی‌بی‌سی فارسی
۱۶. میرزایی، حبیب (۲۰۲۰) آیا مشکلات افغانستان و پاکستان حل شدنی است؟،
خبرگزاری خامه پرس، ۲۱ نوامبر.
۱۷. ورسجی، محمد ابراهیم (۱۳۸۱)، جهاد افغانستان و جنگ سرد قدرت‌های بزرگ،
ج اول، مرکز نشرات اسلامی صبور.

کودتای محمد داوود و پیامدهای آن بر رشد اقتصاد افغانستان

✍ خدیجه حیدری



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۹۸۳

مقدمه

محمد داوود به تاریخ ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ ه.ش مصادف با ۱۷ جولای ۱۹۷۳ میلادی طی یک کودتای عاری از خونریزی قدرت سیاسی را از پسرکاکای خود ظاهرشاه گرفت و نظام سیاسی کشور را از شاهی مشروطه به جمهوریت تغییر داد. این کودتا سرآغاز تحولات بزرگی در عرصه‌ی سیاسی کشور گردید که دامنه‌ی آن تاکنون ادامه یافته است. محمد داوود با کودتا و تغییر نظام سیاسی آرزوها و برنامه‌های بلندپروازانه‌ی زیادی را به سمع مردم رساند که از آن جمله برنامه‌های اقتصادی او بیشتر چشم گیر بود و قسمت اعظمی از صحبت‌ها و وعده‌های محمد داوود به مردم را تشکیل می‌داد. داوود منشی دیکتاتورمآبانه داشته و بیشتر متمایل به رشد اقتصادی بوده است تا رشد سیاسی و روشنگری افکار عامه، او در این خصوص اذعان داشته است که یک کشور قبل از رشد و توسعه سیاسی باید به رشد و توسعه اقتصادی دست پیدا کند. همان‌طور که اقتصاددانان رشد اقتصادی را رشد و افزایش تولیدات، افزایش نیروی کار، بلند رفتن سطح استخدام، بهتر شدن وضعیت اقتصادی و مالی مردم، تغییر و انکشاف در نوعیت و ابزار تولید، برطرف ساختن کسری بودجه و درآمد مالیاتی بیشتر برای دولت و بالاخره هدایت اقتصاد یک کشور به سوی اقتصاد سالم و خودکفا تعریف می‌کنند، محمد داوود تمام این موارد را در نظر داشته و تا جایی کوشیده است که به این مولفه‌ها نائل آید. اما میر محمد صدیق فرهنگ در اثر «افغانستان در پنج قرن اخیر» اذعان می‌دارد که: «در بخش اقتصاد و انکشاف، که بنیان‌گذار جمهوریت علاقه‌مندی ویژه به آن اظهار می‌داشت،

آهنگ پیشرفت تدریجی قبلی بدون رکود اما بدون سرعت و جهش خاص ادامه یافت. محمد داوود برنامه‌های اقتصادی خود را به صورت یک پلان هفت ساله تدوین نموده و در آن جزئیات زیادی برای بهتر شدن اوضاع اقتصادی مردم و عمران نقاط مختلف کشور ارائه کرد. اما به قول محمد آصف آهنگ، {داوود} به آن پلان هفت ساله‌ی اقتصادی عمل نکرد. در این مقاله کودتای محمد داوود و پیامدهای آن بر رشد اقتصاد افغانستان به بحث گرفته شده است.

مبحث اول: بررسی مفاهیم و اهمیت رشد اقتصادی

۱. مفهوم اقتصاد

به‌رغم قدمت دانش اقتصاد، از این علم تاکنون تعریف واحد و مشترک شکل نگرفته است. این مسئله دلالت به ضعف این دانش ندارد بلکه در تمامی حوزه‌های علوم انسانی مانند فلسفه، جامعه‌شناسی، سیاست و از جمله اقتصاد، هر دانشمندی از یک زاویه‌ی خاص به این علوم نگریسته و در تعریف این دانش برآن بیشتر تأکید کرده است. در تعریف علم اقتصاد، بعضی از اقتصاددانان این علم را دانش صرفه‌جویی در رویه‌های مصرفی می‌دانند. برخی، اقتصاد را به عنوان الگوی بهینه‌سازی منابع می‌دانند. برخی دیگر اقتصاد را راهکار تعادل میان مصرف در مقایسه با منابع دست‌داشته تعبیر نموده و بعضی‌ها علم اقتصاد را وسیله‌ی به‌زیستی انسان و پیرامون او تعریف کرده‌اند. در یک نگاه دیگر، علم اقتصاد بررسی رابطه‌ی رفتارهای انسان و جامعه با نیازمندی‌ها و خواسته‌های آن در مقایسه با منابع کمیاب است. برخی معتقدند که اقتصاد دانشی است که اساس تصامیم عقلانی را برای تخصیص و استفاده‌ی بهینه از منابع کمیاب در خصوص تولید کالا و ارائه خدمات جهت ارضای حوایج انسان و جامعه، شکل می‌دهد.^۱

با وجود این، علم اقتصاد عبارت از دانایی به مجموع وسایلی است که برای رفع نیازمندی‌های مادی بشری از آن استفاده می‌شود. این علم در باب کیفیت فعالیت مربوط

به دخل و خرج و چگونگی روابط مالی افراد جامعه با یکدیگر، اصول و قوانینی که بر امور مذکور حکومت می‌کند و وسایلی که باید در عمل با توجه به مقتضیات زمان و مکان اتخاذ شود تا موجبات سعادت، ترقی جامعه، رفاه و آسایش افراد آن تامین گردد، بحث می‌کند.

۲. اهمیت اقتصاد

رسالت و مسئولیت علم اقتصاد بهبود بخشیدن به شرایط زندگی افراد جامعه و زندگی روزمره آن‌هاست. اگرچند به این منظور، الگوی رفتاری واحدی هنوز در دست نیست و شرایط اقتصادی ملل به مراتب از همدیگر متفاوت است، ولی رهایی و آزادی بشر از جنگ فلاکت و بیماری اقتصادی، آرزوی همه است. از همین رو، اهمیت علم اقتصاد که بشریت را در رسیدن به راه حل منطقی و عقلانی کمک کند، یک ضرورت همگانی است. با این وصف همان قدر که علم اقتصاد برای سامان دادن به امور اقتصادی و فعالیت‌های روزمره افراد بشر مهم و با ارزش است، حاکمان و فرمان‌روایان نیز برای اداره‌ی امور حکومتی‌شان، به اقتصاددانان نیاز مبرم دارند.^۱

برخی بر این عقیده‌اند که اندیشه‌های اقتصاددانان چه درست و چه نادرست نیرومندتر از آن است که ما تصور می‌کنیم. در حقیقت کمتر چیز دیگری غیر از این اندیشه‌ها بر جهان حکومت می‌کنند. مردان عمل که خود را از هرگونه تأثیرپذیری از اندیشه‌های دیگران بی‌نیاز می‌دانند، در واقع بردگان نظریات و اندیشه‌های اقتصاددانان هستند.^۲

تحقیق درباره‌ی یک جامعه و مناسبات اجتماعی آن نشان می‌دهد آنانی که از نظر اقتصادی در وضعیت مطلوبی هستند از نظر اجتماعی نیز دارای موقعیت و شرایط بهتری هستند و برعکس آنانی که از نظر اقتصادی در وضعیت مطلوبی قرار ندارند از نظر اجتماعی نیز دارای وضعیت آشفته و به هم ریخته می‌باشند که تداوم این آشفتگی‌ها

۱. محمد نعیم عظیمی، همان، ص ۴۲

2. Paul, Samuelson, 1992

باعث معضلات بزرگ‌تری نیز خواهد شد. با این نگاه، در میان تمام مسائل یک جامعه، اقتصاد به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل زندگی مطرح است. اقتصاد در تمام ابعاد یک جامعه اعم از سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از اهمیت بالایی برخوردار است. زیرا استقلال جامعه و قدرت مقاومت آن در مقابل حوادث طبیعی و اجتماعی، شکوه و عظمت یک جامعه در مقابل جوامع دیگر و ثبات سیاسی آن بستگی به حل مشکلات و رفع کمبودهای اقتصادی آن جامعه دارد.

از این رو است که رشد و مدیریت اقتصادی یک جامعه از حساسیت زیادی برخوردار است. با این رویکرد، تصمیم‌گیری بجا و به موقع درباره‌ی امور اقتصادی می‌تواند جامعه‌ای را به عظمت و ترقی بکشانند، در مقابل یک تصمیم ناسنجیده و حساب نشده موجب شکست نه تنها در بُعد اقتصادی بلکه در خیلی از زمینه‌های دیگر در یک کشور خواهد شد. مهم‌ترین و به عبارت دیگر، عامل اصلی خیلی از معضلات هر جامعه ریشه در مسائل مالی دارد.

۳. مفهوم رشد اقتصادی

رشد و توسعه‌ی اقتصادی دو مقوله‌ی جداگانه است. رشد اقتصادی به مفهوم افزایش تولید کالاها و خدمات اقتصادی، در مقایسه با سال پایه‌ی اقتصادی^۱ می‌باشد.

از آنجا که رشد به لحاظ لغوی به مفهوم بزرگ شدن و بالغ شدن می‌باشد، در کاربرد این کلمه در مقوله‌ی اقتصادی می‌توان گفت که رشد اقتصادی به این معناست که یک جامعه متعهدانه به یک پیشرفت کارا در حوزه اقتصاد رسیده باشد.

رشد اقتصادی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اقتصاد سالم است. یکی از بزرگ‌ترین تأثیرات رشد طولانی مدت یک کشور این است که تأثیر مثبتی بر درآمد ملی و سطح

۱. سال پایه به این معنا است که برای محاسبه رشد اقتصادی یک کشور، بانک ملی یا وزارت دارایی آن کشور یک سال مشخص را انتخاب می‌کند و قیمت‌های آن سال را مبنای ارزشگذاری مقدار تولید سال‌های دیگر قرار می‌دهند.

اشتغال دارد که باعث افزایش سطح زندگی می‌شود. بنابراین، این موضوع که با رشد تولید همراه است، منجر به اشتغال بیشتر افراد می‌شود و این امر باعث افزایش ثروت کشور و جمعیت آن می‌گردد.^۱

رشد اقتصادی می‌تواند به صورت اسمی یا واقعی با توجه به نرخ تورم، تنظیم و اندازه‌گیری شود. در دانش اقتصاد، رشد اقتصادی بر اساس تولید ناخالص ملی (GNP^2) یا تولید ناخالص داخلی (GDP^3) اندازه‌گیری می‌شود.

مبحث دوم: بررسی اقدامات محمد داوود در راستای اقتصاد افغانستان

۱. وعده‌ی اصلاحات اقتصادی در بیانیه‌ی پس از کودتای محمد داوود

شواهد تاریخی نشان می‌دهند که پیامدهای قحط‌سالی سختی که در اوایل دهه‌ی پنج‌جاه خورشیدی در افغانستان به‌وقوع پیوست تا زمان کودتای محمد داوود در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ همچنان بر وضعیت زندگی مردم افغانستان سایه افکنده بود. شاید به همین خاطر بوده است که داوود در بیانیه‌ی کودتای خود که چند ساعت بعد از سقوط نظام شاهی ایراد کرد، برای مردم افغانستان اصلاحات اقتصادی را وعده داد. محمد آصف آهنگ در این مورد چنین نگاشته است:

« داوودخان صبح ۲۶ سرطان به ساعت ۷ با همکارانش از جمله حسن شرق به رادیو کابل رفتند تا خبر پیروزی کودتا و تغییر رژیم را به مردم ابلاغ کنند. باشندگان کابل که عادتاً ساعت شش صبح به رادیوی کابل برای شنیدن اخبار و برنامه‌های تفریحی گوش می‌دادند، متعجب از این بودند که چرا رادیو برنامه پخش نمی‌کند. شهربان کابل در

۱. دکتر طهماسب محتشم دولت‌شاهی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷

۲. به عبارت ساده، مجموع ارزش پولی کالاها و خدمات نهایی تولید شده توسط خود شهروندان یک کشور در یک سال مشخص را تولید ناخالص ملی (GNP) می‌گویند.

۳. مجموع ارزش پولی کالاها و خدمات نهایی تولید شده توسط شهروندان و شرکت‌های خارجی مقیم در یک کشور را در یک سال مشخص، تولید ناخالص داخلی (GDP) می‌گویند.

تشویش و اضطراب بودند. چندی بعد در حدود ساعت ۷:۲۰ دقیقه بالاخره گوینده‌ی رادیو اعلام نمود که داوودخان آماده‌ی سخنرانی می‌باشد و صدای داوودخان از رادیوها بلند گردید:

«خواهران و برادران عزیز سلام! بنده در طول مدت مسئولیت‌های مختلف در خدمت وطن همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت، یک محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن، همه‌ی افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند... من برای سعادت وطن خود جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم... این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را به حضور شاه، پیش و تطبیق آن را برای خیر و سعادت ملت تمنا کنم... به هر صورت نتیجه آن شد که آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک به یک دموکراسی قلبی که از ابتدا تهداب آن بر عقده‌ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید...»

هم وطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه‌ی حقیقی اسلام موافق است، جایگزین آن گردید. رفقای من و من، از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را به شما تبریک می‌گوییم و آن را برای سعادت و سرفرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون می‌خواهم...»^۱

دیده می‌شود که محمد داوود این بیانیه‌ی خود را خطاب به نسل محروم افغانستان آغاز می‌کند و در همان اول کلام «عمران وطن» و «نشو و نموی مادی و معنوی» را به مردم افغانستان نوید می‌دهد.

۱. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۱۸

۲. اصول اصلاحات اقتصادی در پالیسی دولت‌داری محمد داوود

از بررسی متون تاریخی افغانستان چنین به دست می‌آید که سخنرانی معروف داوود که بعد از کودتا ارائه شد، در حکم ارائه‌ی پالیسی داوود در راستای دولت‌داری و حاکمیت سیاسی او بوده است. بیانیه‌ی او با عنوان «خطاب به مردم» نخست از طریق رادیو و بعداً توسط نشرات چاپی دولت برای همه نشر و تبلیغ گردید. در این برنامه محمد داوود به اصلاحات سیاسی، حاکمیت ملی، مسئله‌ی ملی، اصلاحات اقتصادی، در ساحه پولی و مالی و زراعت اشاره می‌کند. او تأکید می‌کند که افغانستان از لحاظ اقتصادی کشوری است در حال رشد و رفع این عقب‌ماندگی مستلزم آن است که گام‌های سریع و وسیعی در این زمینه برداشته شوند و تحولات بنیادی در این مورد اجرا گردد. او وعده می‌دهد که دولت جمهوری، اسعار خارجی و بازار سیاه را در کشور کنترل و امانات و پس‌اندازها را در بانک‌ها تشویق و تضمین خواهد کرد.

او نوید می‌دهد که دولت جمهوری افغانستان اصلاحات ارضی را برای منافع اکثریت مردم افغانستان یکی از اقدامات عمده در برنامه‌ی اصلاحات بنیادی خویش در نظر خواهد گرفت.^۱

۳. اصلاحات اقتصادی در قانون اساسی محمد داوود

قانون اساسی هر نظامی سند رسمی پالیسی‌ها و اولویت‌های آن نظام سیاسی است. اصول اقتصادی مورد نظر محمد داوود در قانون اساسی نظام جمهوری او به وضاحت مطرح شده است.

قانون اساسی نظام جمهوری در سال ۱۳۵۵ توسط لویه جرگه‌ی قانون اساسی تصویب شد. برخی از تحلیل‌گران مسائل افغانستان به این باورند که «به گمان اغلب محمد داوود می‌خواسته است با برگزاری این لویه جرگه‌ی فرمایشی و تصویب قانون اساسی مورد نظر خویش، به وعده‌های داده شده‌ی گذشته‌اش در بیانیه‌ی «خطاب به

۱. محمد آصف آهنگ، ۱۳۹۹، ص ۴۲۴

مردم» عمل نماید. علاوه بر این او از این طریق هدفی دیگری را نیز دنبال می‌کرده و آن عبارت از قانونیت بخشیدن به رژیم جمهوری غیرقانونی و کودتای ۲۶ سرطان و فراهم نمودن زمینه برای دوام و استمرار آن دولت در آینده بوده است.^۱

به هر جهت، اصول اقتصادی دولت محمد داوود در فصل دوم قانون اساسی او این‌گونه آمده است:

ماده سیزدهم: منابع از قبیل معادن، جنگلات و انرژی، صنایع بزرگ، مخابرات، تاسیسات مهم، ترانسپورت هوایی و زمینی، بنادر، بانک‌ها، بیمه‌ها، تاسیسات مهم تهیه ارزاق، آثار باستانی و تاریخی مطابق به احکام قانون جزء دارایی ملت و اداره آن متعلق به دولت است.

ماده چهاردهم: حد نهایی ملکیت زراعتی توسط قانون اصلاحات ارضی تعیین و تثبیت می‌گردد.

ماده پانزدهم: ملکیت و تشبثات خصوصی متکی به اصل عدم استثمار توسط قانون تنظیم می‌شود.

ماده شانزدهم: کوپراتیف‌ها و شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف با اشتراک مردم به منظور تامین منافع اکثریت مردم مطابق به احکام قانون از طرف حکومت تشویق، حمایه و رهنمایی می‌شوند.

ماده هفدهم: سرمایه‌گذاری‌ها و تشبثات خصوصی در ساحه صنایع متوسط، کوچک و دستی مطابق به احکام قانون تشویق، حمایه و رهنمایی می‌شود.

ماده هژدهم: تجارت کشور به اساس تجارت رهبری شده بروی منافع اکثریت مردم مطابق به احکام قانون تنظیم می‌شود.

ماده نوزدهم: مالیات بر اساس عدالت اجتماعی مطابق به احکام قانون اخذ می‌گردد.^۲

۱. ابوذر پیرزاده غزنوی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۳

۲. قانون اساسی داوودخان، ۱۳۵۵ مواد ۱۹-۱۴

۴. راهبرد اقتصادی محمد داوود

از محتوای بیانات و سیاست‌های عملی محمد داوود در راستای مدیریت اقتصاد افغانستان به دست می‌آید که او با نظام اقتصادی بازار آزاد میانه‌ی خوب نداشته است. وی در صدد آن بوده است که تمام فعالیت‌های کلان اقتصادی افغانستان توسط حکومت نظارت، مدیریت و اجرایی شود. به نظر می‌رسد که سبک اقتصاد دولتی شوروی توسط طرفداران خط مسکو در حکومت محمد داوود تا حدودی غالب بوده است. از سوی دیگر چون داوود خود خواهان تصمیم‌گیری در همه‌ی ساحات کشور بود، ذاتاً آن شیوه اقتصادی را می‌پسندید که از سوی دولت به صورت کامل مدیریت و اجرایی می‌شد. بدیهی است که در چنین شرایطی چندان فرصت مناسب رقابتی برای رشد بخش خصوصی فراهم نمی‌شود.

۵. مبحث سوم: دیدگاه‌های متعارض در مورد اصلاحات اقتصادی محمد داوود

از مباحث و آراء نظرات صاحب‌نظران مرتبط به داوود چنین استنباط می‌شود که او نسبت به اقتصاد کشور توجه جدی داشته و از همان روزهای اول در مورد برنامه‌های اقتصادی خود با مردم صحبت نموده است. بدون شک نقش داوود را در سمت‌وسو دادن اقتصاد کشور انکار نمی‌توانیم. برخی به این باورند که برنامه‌ها و پلان‌های اقتصادی او دست‌خوش سیاست‌های آشفته‌ی وی شده و از تطبیق بازمانده‌اند. برخی دیگر داوود را تنها شخصی در تاریخ معاصر می‌دانند که به اقتصاد و رشد اقتصادی کشور بیش از هر چیز دیگر تاکید و تمرکز داشته است.

این دیدگاه‌های متعارض را در این نوشته با استناد از سه منبع، «افغانستان در پنج قرن اخیر» اثر میر محمد صدیق فرهنگ، «تاریخ سیاسی افغانستان معاصر، کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوریت داوودخان» اثر ابوذر پیرزاده غزنوی و «افغانستان در سده بیستم، از عبدالرحمن تا کرزی» اثر دکتر صاحب‌نظر مرادی، به بحث می‌گیریم تا خوانندگان بتوانند برداشت آزادانه‌ی خود را از این مباحث داشته باشند.

در رابطه با رشد اقتصاد در عصر جمهوریت در «افغانستان در پنج قرن اخیر» اثر میر محمد صدیق فرهنگ چنین می‌خوانیم:

«محمد داوود خان به انکشاف اقتصاد کشور علاقه‌مندی به‌خصوصی داشت. او اساساً مردی شهرت‌طلب بود و می‌دانست که در دنیای امروز، هر زمامداری که بخواهد نامش را در تاریخ با خط درشت ثبت کند، باید محافظه‌کاری را کنار گذاشته و دگرگونی‌های چشم‌گیری را در احوال کشور وارد سازد. اما چون به علت گرایش طبیعی به‌سوی دیکتاتوری، نمی‌توانست این کار را از طریق وارد نمودن اصلاحات سیاسی و تامین حقوق مردم اجرا نماید. مانند بعضی دیگری از دیکتاتوران عصری، توجه‌اش را به امور اقتصادی معطوف ساخت. قبلاً وی در دوره‌ی صدارتش پلان‌های انکشافی اول و دوم را تطبیق کرده بود که در ایجاد زیربنای اقتصادی به‌ویژه در بخش حمل و نقل و مواصلات، نقش مثبتی را اجرا نمود. اما سخت‌گیری بی‌جای او در برابر بخش خصوصی و فقدان امنیت مالی در برابر پیشرفت سایر شقوق اقتصاد موانع فراهم کرد. در دوره دموکراسی این موانع تا حدی مرتفع گردید و تازه ثمره‌ی آن به شکل سرمایه‌گذاری خصوصی در صنایع پدیدار شده بود که کودتای ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۲ ه.ش) باز یک‌بار روند طبیعی انکشاف را متأثر ساخت.

با وصف آن، دولت جمهوری در آغاز کار با شرایط مساعد اقتصادی روبه‌رو گردید، به این تفصیل که درست در همین وقت فعالیت اقتصادی در کشورهای عربی و ایران، از برکت بلند رفتن قیمت نفت، به پیمانه‌ی بی‌سابقه افزایش یافته تعداد زیادی از مردم افغانستان را که با بی‌کاری یا کار غیرکافی مبتلا بودند به‌سوی کشورهای مذکور جلب نمود و عوایدشان به شکل اسعار به کشور سرازیر گردید. همچنان به دنبال بلند رفتن قیمت نفت، بهای اجناس صادراتی افغانستان در خارج هم افزایش یافت. در نتیجه نرخ اسعار پایان افتاد و اجناس مصرفی به مقدار زیاد و بهای مناسب به دسترس عامه قرار گرفت. از دیگر سو کمک‌های خارجی که در دوره مشروطیت کاهش یافته بود، اکنون دوباره رو به افزایش نهاد. نه تنها دولت شوروی به رژیم جدید بیش از رژیم سابق کمک

کرد، بلکه آمریکا نیز از این بابت به آن امتیاز داد.

پرچمیان همکار دولت جمهوری مدلی را جهت انکشاف اقتصادی توسط محمد داوودخان اعلان کردند که بر سرمایه‌گذاری هنگفت دولتی و ملی ساختن تقلیدی برخی از شقوق اقتصاد بنا یافته بود. اما این نمونه که در کشورهای پیشرفته‌تر از افغانستان مانند مصر و اندونیزیا نتیجه مثبت نداده بود، طبعاً در شرایط ابتدایی تر افغانستان به هیچ‌وجه احتمال کامیابی نداشت. برای تطبیق این مدل در مرحله نخست پلان پنج ساله چهارم که در سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ ه.ش) تصویب شده بود متروک گردیده پلان‌های یک‌ساله جانشین آن گردید. سپس در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ ه.ش) دولت جمهوری پلان هفت ساله اقتصادی را برای سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ میلادی (۱۳۵۵ الی ۱۳۶۲ ه.ش) اعلان کرد که پیش‌بینی سرمایه‌گذاری در آن به ۲۰۷ میلیارد افغانی معادل ۴۶۰۰ میلیون دالر بالغ می‌شد. قسمت اسعاری این پلان هم مانند سایر پلان‌های دوره صدارت محمد داوود خان عمدتاً بر کمک خارجی بنا یافته، قرار بود در مدت هفت سال مبلغی در حدود ۲۵۰۰ میلیون دالر از این راه به‌دست آید. از آن جمله ۱۱۴۱ میلیون دالر از مدرک کمک و اعتبار ایران، در حدود ۵۷۰ میلیون دالر از مدرک کمک و اعتبار شوروی و تخمین ۶۳ میلیون دالر از امداد عربستان سعودی و بقیه از سایر کشورها و مؤسسات امدادی بین‌المللی.

در بخش پروژه‌ها افزون بر تمديد خط آهن اسلام قلعہ-هرات-کابل و قندهار-چمن، قرار بود یک سرک از لشکرگاه به سرحد ایران کشیده شود و تعدادی فابریکه‌های مواد مصرفی مانند نساجی، قندسازی، سمنت و غیره در نقاط مختلف کشور با کمک مالی و اعتبارات عربستان سعودی، عراق، کویت، بانک جهانی، بانک آسیایی و سایر مؤسسات بین‌المللی اعمار گردد و صنایع بنیادی مانند برق، نفت و زغال توسعه یابد.^۱

کارکنان با تجربه‌ی امور اقتصادی می‌دانستند که تطبیق پلان مذکور، هم از نگاه

۱. محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۹۴، ص ۸۴۴

حجم کار و هم از نگاه سرمایه‌گذاری غیرعملی می‌باشد. دولت ایران که بخش عمده مصارف به دوش آن گذاشته شده بود، در تطبیق برنامه‌های اقتصادی خود با مشکلات فراوان دست به گریبان بود و نمی‌توانست در عمل به پیمان‌ها ادعا شده به افغانستان کمک کند. حتی اگر وجوه لازم در اختیار افغانستان قرار می‌گرفت در بنادر و شبکه‌های حمل و نقل افغانستان و کشورهای مجاور ظرفیت لازم برای رساندن اجناس مورد نیاز در محل کار وجود نداشت. چنانچه درست در همین هنگام کشتی‌هایی که برای تطبیق برنامه‌های انکشافی دولت ایران کالای ضروری را به آن کشور حمل می‌کردند، به علت نبودن ظرفیت لازم در بنادر، هر یک برای مدت چند ماه در بحر منتظر نوبت می‌شدند و دولت ایران صدها میلیون دالر از این بابت به شرکت‌های کشتی‌رانی و بیمه غرامت می‌پرداخت. هرچند در پاکستان وضع حمل و نقل نسبت به ایران بهتر بود، اما یگانه بندر عمده بحری آن کراچی، چنان به رفع نیازمندی‌های داخلی مصروف بود که حتی در شرایط بهبود مناسبات سیاسی با افغانستان نمی‌توانست بار حمل و نقل مقادیر اضافی اجناس را که در پلان هفت ساله پیش بینی شده بود به عهده بگیرد.

معلوم نیست رئیس دولت و برادرش محمد نعیم، که در هنگام طرح پلان هنوز حیثیت مشاور رسمی او را داشت، از این دشواری بی‌خبر بودند یا این که با اطلاع بر آن می‌خواستند یک بار دیگر سیاست تولید رقابت را در بین کشورهای علاقه‌مند تطبیق نموده از آن به مقصد به دست آوردن کمک اضافی بهره‌برداری کنند. اما سودمندی این سیاست در گذشته هرچه بوده باشد، پیروی از آن در هنگامی که دولت شوروی بر مبنای دکترین برژنف عملاً به مداخله در امور کشورهای خارجی مصروف بود، ماجراجویی سیاسی به شمار می‌رفت. آنچه عقیم بودن این سیاست را بهتر آشکار می‌سازد، این است که علی‌رغم این ماجراجویی، دولت جمهوری نتوانست در مدت پنج سال عمر خود به اندازه یکی از پلان‌های پنج‌ساله قبلی در زمینه امور انکشافی کار کند و آثار سودمندی از خود بجا بگذارد.

معذالک دولت ایران از جمله اعتبار موعود، مبلغ ده میلیون دالر را به شکل کمک

بلا عوض جهت سروی و بررسی پروژه‌های مورد نظر در اختیار افغانستان گذاشت و کار مطالعه پروژه خط آهن با سرک لشکرگاه- زاهدان و پروژه‌های دیگری که قرار بود با امداد دولت مذکور تاسیس شود از این مدرک روی دست گرفته شد، اما چون دولت مذکور خود با دشواری‌های سیاسی و مالی روبه‌رو گردید، این کارها نتوانست با سرعت و جدیتی که انتظار می‌رفت دنبال شود و بیشتر پروژه‌های وابسته به کمک سائر کشورها هم در مرحله مطالعه و نقشه‌سازی باقی ماند.

در مقابل وضع زراعت در دوره جمهوریت نسبت به گذشته بهتر بود. از یک سو به دنبال کم آبی سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ میلادی (۱۳۵۰-۱۳۵۱ ه.ش) در سال‌های بعدی بارندگی کافی صورت گرفت، از دیگر سو با رواج یافتن کودکیمیاوی و استفاده از آب زیرزمینی انقلاب سبزی به پیمانه محدود در زراعت نمودار گردید که نشانه‌های به شکل بارز در محصولات تجارتي خصوصاً میوه‌باب آشکار شد و در مناطق معین بر محصول گندم و سایر حبوبات هم اثر مثبت وارد کرد.^۱

به‌رغم نگاه محمد صدیق فرهنگ، دیدگاه پیرزاده غزنوی در رابطه با سیاست‌های اقتصادی داوود چنین است:

«محمد داوود هم بنابر خصلت شهرت طلبانه و دیکتاتورمآبانه‌اش و هم براساس میل میهن دوستی خویش همواره می‌خواست از طریق اجرا و انجام اصلاحات کلان اقتصادی و طرح‌های عظیم انکشافی برای کشورش گام‌های مثبت و مهمی بردارد. او که به اصلاحات راستین سیاسی و آوردن نظام مبتنی بر آرا و نظرات مردم و واگذاری و تقسیم قدرت دولتی به آنان از طریق انتخابات آزاد و واقعی چندان متمایل و علاقه‌مند نبود، آرزو داشت از طروق ممکنه‌ی دیگر تحولات وسیعی را به‌خصوص در بخش‌های اقتصادی کشور به وجود آورد. در واقع محمد داوود می‌خواست از راه دستیابی به تحولات عظیم اقتصادی و پیشرفت سریع کشور در این زمینه، هم به شهرت و محبوبیت‌اش در بین مردم

۱. محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۹۴، ص ۸۴۵

ببفزاید و هم پایه‌های نه‌چندان مستحکم جمهوری نوپیداش را استحکام بیشتری ببخشد. او که در دوره‌ی صدارت‌اش با طرح و تدوین و اجرای دو برنامه‌ی اول و دوم پنج‌ساله‌ی اقتصادی توفیقات نسبی را در زمینه‌ی انکشاف اقتصادی و صنعتی و راه‌سازی و کشاورزی و اجتماعی و دیگر امور مهم کشور حاصل کرده بود، در زمان ریاست جمهوری خویش نیز تمایل داشت دولت وی به پیشرفت‌های چشم‌گیری در این بخش‌ها دسترسی پیدا نماید. با توجه به موارد فوق، محمد داوود در جریان پنج‌سال ریاست جمهوری‌اش، برنامه‌ی هفت ساله اقتصادی را برای انکشاف و پیشرفت سریع کشور در دستور کار دولت خویش قرار داد. اما علی‌رغم تمایل و علاقه‌ی خاص رئیس دولت به امور اقتصادی و عمرانی و پیشرفت کشور و با وجود تهیه و تدوین و به اجرا درآمدن برنامه‌ی مذکور، به نسبت نبود فرصت کافی و شرایط لازم، کدام تغییر و تحول اساسی و بزرگ در بخش اقتصادی و عمران و توسعه‌ی کشور به وجود نیامد، زیرا مداخلات آشکار و پنهان روس‌ها در امور داخلی افغانستان و وقوع کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ ه.ش به وسیله عناصر وابسته به مسکو (حزب دموکراتیک خلق) اندک جهشی اقتصادی و عمرانی کشور را که با آغاز اجرایی شدن برنامه‌ی هفت ساله‌ی اقتصادی تازه شروع شده بود، ناکام گذاشت و بار دیگر رکود مرگ‌بار بر اقتصاد نیمه‌جان کشور سایه افکند و آهنگ پیشرفت و انکشاف یک‌باره متوقف شد.

شواهد موجود نشان می‌دهند که پلان هفت ساله‌ی انکشافی اقتصادی از همان سال‌های اول زمامداری محمد داوود مورد نظر او بوده است. اما مراحل اجرایی و عملی این پلان بنابر عللی و از جمله، همان‌طوری که قبلاً گفتیم، دخالت‌های آشکار و پنهان روس‌ها و ایادی آنان در درون رژیم جمهوریت، خیلی دیر آغاز شد. به طوری که رئیس دولت پس از کش و قوس‌ها و تلاش‌های بسیار سرانجام توانست آن را در سال ۱۹۷۵ م برای یک دوره‌ی هفت ساله از ۱۳۵۵-۱۳۶۱ ه.ش (مطابق ۱۹۷۶-۱۹۸۳ م) به طور رسمی اعلام کند. قرار بود که قسمت اعظم منابع مالی این طرح اقتصادی کلان از طریق کمک‌های خارجی و به‌ویژه از مدارک، اعتبارات و قرض‌های اعطایی کشورهای مسلمان

ثروتمند چون ایران، عربستان سعودی و غیره فراهم شود.^۱ مهمترین پروژه‌های زیربنایی این طرح اقتصادی هفت ساله عبارت بودند از:

- احداث خط آهن اسلام قلعه- هرات تا کابل و شاخه‌های فرعی آن به طول حدود یک هزار و هشت و صد و ده کیلومتر.

- احداث پروژه‌های راه‌سازی و جاده‌های آسفالت جدید به طول حدود یک هزار و یک صد کیلومتر، شامل ساخت جاده‌ی جدید آسفالت لشکرگاه-دیشو چهار برجک تا مرز ایران - که از آن جا در داخل خاک ایران تا خلیج فارس امتداد می‌یافت- و ساخت و تمديد قسمت باقی مانده‌ی بزرگ‌راه آسفالت حلقوی کشور از شبرغان تا میمنه، بادغیس و هرات و تکمیل جاده‌ی آسفالت گردیز-خوست.

- بهینه‌سازی جاده‌های خاکی سابقه و احداث سرک‌های جدید خاکی در مناطق مختلف کشور.

- اعمار پالایشگاه نفت با ظرفیت تولیدی سالانه حدود دو صد هزار تُن برای تهیه بیست درصد بنزین مصرفی و با هدف خودکفایی کامل کشور در زمینه‌ی تیل خاک (نفت سفید)، دیزل و قیر.

- سروی، مطالعه، استخراج و توسعه‌ی معادن نفت و گاز (شمال و جنوب کشور) و زغال سنگ و مس (منطقه‌ی عینک لوگر) و آهن (منطقه‌ی حاجی گک) و احداث کارخانه‌های ذوب مس و آهن در دو منطقه‌ی اخیرالذکر.

- احداث کارخانه‌های تولید سمنت، نساجی پشمی و نخی در هرات و قندهار.

- ساخت نیروگاه‌های تولید برق حرارتی و آبی جدید.

- اعمار فابریکات جدید تولید شکر در مناطق شمال شرق و غرب کشور.

- اعمار فرودگاه بین‌المللی کابل در دشت سقاوه لوگر.

۱. ابوذر پیرزاده غزنوی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶

- احداث پروژه‌های جدید مخابراتی، مایکروف، تلفن‌های اتومات و تلویزیون.
- بهینه‌سازی مراکز تعلیمی و تربیتی سابقه و احداث مکاتب و مراکز آموزش عالی
جدید و توسعه و اصلاح معارف و تربیت کادرهای علمی و فنی مطابق نیازهای روز
در مناطق مختلف کشور.

- بهبود بخشیدن به وضعیت مراکز صحتی موجود و احداث شفاخانه‌های جدید و
تربیت پرسونل جدید در امور پزشکی.

- احداث پروژه‌های جدید آبیاری، کشاورزی، مالداري، ساخت بندهای ذخیره آب و
آماده ساختن حدود هشتاد هزار هکتار (چهارصد جریب) زمین زراعتی جدید و احیا
و تبدیل حدود سه صد هزار هکتار (یک میلیون و پنج صد هزار جریب) زمین بی‌آب
و کم‌آب و کم‌بازده و نیمه زراعتی به اراضی درجه یک و پرمحصول و آبی در ولایات
بلخ، بدخشان، کندز، هرات، هلمند و دیگر مناطق کشور جهت خودکفایی افغانستان
از ناحیه‌ی محصولات گندم، شکر و روغن نباتی.^۱

البته محمد داوود در ابتدای کار با توجه به اینکه برنامه‌های اقتصادی پنج ساله‌ی اول
و دوم اقتصادی زمان صدارت او تا حدود زیاد به کمک‌های اتحاد جماهیر شوروی اتکا
داشت، این بار نیز برای اجرایی شدن برنامه‌ی هفت ساله‌ی انکشافی اقتصادی دولت‌اش
به کمک‌های بیشتر اقتصادی و تخنیکی روس‌ها چشم دوخته بود. اما از آن جایی که
روس‌ها دولت وی را مستعجل می‌دانستند و هدف دیگری (به قدرت رسانیدن حزب
دموکراتیک خلق) را دنبال می‌کردند، با وجود وعده و وعیده‌های فراوان به درخواست‌های
محمد داوود در این زمینه (آن طوری که انتظار می‌رفت) جواب مطلوب و عملی ندادند.
عدم دستیابی محمد داوود به کمک‌های اقتصادی و تخنیکی اتحاد شوروی سبب شد
تا وی برای رفع نیازهای پروژه‌های برنامه اقتصادی‌اش به کشورهای ثروتمند اسلامی،
آمریکا و جهان غرب رو آورد و در این زمینه به توفیقات قابل ملاحظه‌ای نیز نائل آمد.

۱. ابوذر پیرزاده غزنوی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۷

این عمل محمد داوود سبب ناراحتی و نارضایتی بیش تر روس ها گردید و در نتیجه آن ها که هم از اول برنامه ی دیگری بر سر داشتند و هم این اقدامات دولت افغانستان آن وقت را مغایر منافع و نفوذشان در کشور ما می دانستند، علیه رژیم جمهوری داوودخانی دست به کار شدند. روس ها اجرایی شدن برنامه ی هفت ساله ی انکشافی اقتصادی را گامی بلند برای پیشرفت افغانستان و تلاشی مهم در جهت قطع وابستگی کشور از شوروی ارزیابی می کردند. روس ها با انجام کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ ه. ش مانع تحقق آن شدند، زیرا آن ها از نزدیکی کشور ما با دنیای اسلام و جهان غرب سخت بیمناک بودند و نمی خواستند که افغانستان از شر عقب ماندگی اقتصادی و وابستگی به اتحاد شوروی نجات یابد.

از جانب دیگر محمد داوود نیز زمینه و بستر لازم را برای تطبیق و اجرایی شدن برنامه ی هفت ساله ی اقتصادی در کشور به نحو شایسته فراهم نساخته بود. برنامه ی مذکور در حالی شکل اجرایی به خود می گرفت که پایه های دولت او همچنان سست و لرزان بود و در بخش اداری فساد و در ساحه اجتماعی و سیاسی بی عدالتی و ناامنی روز به روز توسعه می یافت. اختناق و خودکامگی رو به گسترش می رفت و تدویر لویه جرگه و تدوین قانون اساسی جدید و تأسیس حزب انقلاب ملی محمد داوود، چون همه سفارشی و فرمایشی بودند و مبانی و تکیه گاه محکم و مردمی نداشتند، هیچ کدام آن ها نتوانستند بنیان های درهم و برهم رژیم او را استحکام ببخشند.

مزید بر این محمد داوود در حالی امور اجرایی شدن برنامه ی هفت ساله را روی دست گرفت که سیاست نزدیکی به کشورهای اسلامی و جهان غرب و دوری جستن از شوروی را در پیش گرفته بود. از سوی دیگر کمونیست های وابسته به خط مسکو را آن طوری که لازم بود، در صفوف متوسط و پایین دولت و ارتش تصفیه نکرده بود و آن ها در اعماق پیکره ی رژیم جمهوری وی ریشه گرفته بودند. حزب دموکراتیک خلق وابسته به شوروی همچنان به مخالفت های تبلیغاتی و تخریبی اش ادامه می داد و صدها مشاور روسی در بخش های دولتی و نقاط حساس ارتش افغانستان ظاهراً مشغول به انجام کارهای

محوله و در واقع مصروف توطئه‌چینی علیه جمهوریت داوودخانی بودند. برای مثال این مخالفت‌ها و کارشکنی‌های طرفداران مسکو را که از همان ابتدای تدوین برنامه‌ی هفت ساله اقتصادی وجود داشت، آقای صمد غوث معین وزارت خارجه‌ی رژیم جمهوریت در صفحه‌ی ۲۱۴ کتاب «سقوط افغانستان» این‌طور بازگو نموده است: «در نخستین روزهایی که جستجو برای دریافت منابع اقتصادی و مالی جریان داشت، فیصله به عمل آمد که پیشنهاد و مساعدت‌های شوروی را بپذیرند و جستجو برای سایر منابع نیز ادامه یابد، تا منابع کمک‌های اقتصادی برای افغانستان متنوع باشد. فیصله‌ی جستجوی سایر منابع را داوود و گروه کوچک او کردند، درحالی‌که اعضای کمیته‌ی مرکزی (طرفدار مسکو) با این فیصله مخالف بوده و اصرار می‌کردند که برای عصری ساختن یک افغانستان مترقی انحصار کمک‌های اتحاد شوروی کافی است.»

در سوی دیگر رقیب قدرتمند و مخالف کمونیست‌های وابسته به خط مسکو، یعنی نهضت اسلامی جوانان مسلمان یا همان حزب اسلامی هر روز بیشتر از گذشته مورد اذیت و آزار، ضرب و جرح و سرکوب قرار می‌گرفت و بر شدت اقدامات ددمنشانه و سرکوب‌گرانه‌ی رژیم جمهوری علیه آن افزوده می‌شد. خلاصه موجودیت همه‌ی این عوامل در مجموع روس‌ها و ایادی آنان را در سرنگون ساختن رژیم داوود کمک کرد و باعث شد تا برنامه‌ی هفت ساله‌ی اقتصادی محمد داوود جنبه عملی پیدا نکند، اقدامات و تلاش‌های او در این زمینه به ناکامی بیانجامد.

البته بعضی از صاحب‌نظران و کارشناسان امور سیاسی و اقتصادی افغانستان تحقق جذب و خرج کمک‌های خارجی برای تمویل پروژه‌های برنامه‌ی هفت ساله اقتصادی افغانستان را از لحاظ مسائل تکنیکی و شرایط سیاسی و دشواری‌های جغرافیایی امر مشکل برشمرد و این برنامه را بلندپروازانه دانسته‌اند. این ایراد و ادعا گرچه در ظاهر درست به نظر می‌آید و ممکن است عوامل متذکره مشکلاتی را در راه عملی شدن برنامه‌ی مذکور ایجاد می‌کرد اما آن‌چه مسلم بود و واقعیت دارد این است که اگر محمد داوود با تدبیر توأم با تانی و حوصله‌مندی عمل می‌کرد و اشتباهاتی را در سرکوب غیرموجه نهضت

اسلامی و عدم تصفیه‌ی کامل کمونیست‌های وابسته به خط مسکو مرتکب نمی‌شد، اگر حداقل نیت پلید و مقاصد شوم روس‌ها درباره‌ی افغانستان پس از سفر دومی‌اش به شوروی، از ملت کتمان و پنهان نمی‌کرد، نه تنها مسائل تخیکی و شرایط سیاسی و دشواری‌های جغرافیایی مانعی برای عملی شدن برنامه‌ی مذکور شده نمی‌توانست بلکه روس‌ها نیز جلو اجرا و تحقق این برنامه را گرفته نمی‌توانستند و موفق نمی‌شدند که دولت او را به این سادگی و آسانی سرنگون سازند.^۱

به رغم دیدگاه‌های یاد شده، صاحب‌نظر مرادی در رابطه با اوضاع اقتصادی عصر جمهوریت چنین نگاشته است: «زمان جمهوری محمد داوود خان قرارداد اعمار سرک قندز-کشم با اتحاد شوروی به امضا رسیده و کار قیرریزی آن از شهر قندز جانب خان‌آباد-تالقان-کشم آغاز گردید، روی هم‌رفته این سرک با گرفتن مسیر کوتاه و جدید از طریق راه بنگی به تالقان تا تنگی فرخار رسید و با سقوط دولت داوود خان در ماه ثور ۱۳۵۷ باقی کار آن معطل گردید.

داوودخان پس از آن که به طرف اتحاد شوروی روی آورد و مقامات کرملین هم که آرزوی دسترسی بیشتر به کار و فعالیت سیاسی در افغانستان را داشتند، از تمایل داوودخان به خود به گرمی استقبال کردند و کمک‌های فراوانی را در عرصه اقتصادی، نظامی و فرهنگی در اختیار حکومت داوودخان قرار دادند. برقراری و ادامه‌ی همچو مناسبات بیشتر همکاری در ساحه تسلیحات و تعلیم و تربیت نظامی کادر اردوی افغانستان در اتحاد شوروی، حکومت افغانستان را بیشتر به دامن شوروی‌ها انداخت. نمی‌توان از علاقه نسبی داوودخان به پیشرفت کشور انکار کرد، هرچند او می‌خواست این پیشرفت به شیوه استبدادی و خودکامه، در خدمت تقویت قدرت فردی او در راستای نظریه برتری پشتونان انجام گیرد.

در این دوره کار عمده‌ی به خاطر رشد اقتصادی و اشتغال اهالی محلات صورت نگرفت، اما مردم با استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی محلات مثل زراعت، مالداري،

۱. ابوذر پیرزاده غزنوی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۹

باغداری و استفاده از معدنیات به صورت دست ناخورده به نوعی خودکار بوده و روز می گذرانند. معادن لاجورد، نمک کلفگان، ذغال سنگ دره صوف، کرکر بغلان، تله و برفک بغلان، معدن نمک دولت آباد و دیگران از مدت ها قبل توسط مردم با میکانیزم ساده محلی استخراج گردیده و از آن در حرکت دادن چرخ زندگی شان استفاده می کردند. مشغولیت مردمان در حوزه های دریایی افغانستان مثل کوکچه و دریای آمو باعث ادامه کار زرشویی و عرضه ی آن در بازار می گردید. مالداري، باغداری و زراعت پایه اساسی اقتصاد ملی افغانستان را تشکیل می دهد و مردم با عرضه مواشی، پوست، پشم، گوشت و لبنیات به بازار مواد مورد ضرورت خود را تهیه می کردند. صدور میوه جات تازه و خشک به بازارهای افغانستان و خارج از کشور به نحوی رونق افزای زندگی مردم بودند. جمع آوری حاصلات میوه های خشک مثل چهارمغز، بادام، پسته و برخی از تجارت گیاهی مثل شیرین بویه، زیره، موملایی و اینگ در بازارهای داخلی و خارجی نقش مهمی را در سیر حیات اقتصادی مردم افغانستان داشته اند. در این محلات مردم با جمع آوری حاصلات برنج و گندم و سایر حبوبات غذایی راه آماده سازی آنها را با میکانیزم های ملی مثل آسیاب های آبی مساعد و گندم را آرد می نمودند.^۱

مبحث چهارم: داده های آماری در مورد وضعیت اقتصادی دوره ی محمد داوود

ارقام آماری ذیل تحول بعضی از بخش های اقتصاد افغانستان را در سال های حاکمیت نظام جمهوریت داوود ارائه می کنند که برای بررسی اوضاع اقتصادی آن وقت کشور و مقایسه ی آن با زمان های گذشته و اخیر افغانستان ممکن است برای خوانندگان سودمند باشد. قابل ذکر اینکه در تهیه این ارقام آماری بیشتر از برخی سالنامه ها و عمدتاً از کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر از محمد صدیق فرهنگ استفاده شده است.^۲

۱. صاحب نظر مرادی، ۱۳۹۴، ص ۳۱۹-۳۲۰

۲. محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۹۴، ص ۸۴۶

محصولات مهم زراعتی (تولید به هزار تن):

سال‌ها به میلادی					نوع محصول
۱۹۷۷-۱۹۷۶	۱۹۷۶-۱۹۷۵	۱۹۷۴-۱۹۷۳	۱۹۷۳-۱۹۷۲	۱۹۷۲-۱۹۷۱	محصول
۲۹۳۶	۲۸۵۰	۲۷۵۰	۲۴۵۰	۱۹۱۵	گندم
۸۰۰	۷۸۰	۷۶۰	۷۲۰	۶۷۰	جواری
۴۴۸	۴۳۵	۴۵۰	۴۰۰	۳۵۰	برنج
۴۰۰	۳۸۴	۳۶۰	۳۵۰	۳۵۵	جو
۱۵۹	۱۶۰	۱۰۵	۵۸	۶۳	پنبه
۹۱	۱۰۸	۶۴	۶۳	۶۰	لبلبو
۹۰۰	۸۸۰	۸۴۰	۸۲۰	۶۵۰	میوه

تولیدات مهم صنعتی و معدنی (تولید به هزار تن):

سال‌ها به میلادی				نوع محصول
۱۹۷۷-۱۹۷۶	۱۹۷۶-۱۹۷۵	۱۹۷۵-۱۹۷۴	۱۹۷۳-۱۹۷۲	محصول
۵۲	۴۴	۳۳	۲۵	پنبه ملحوج
۷۲	۶۰	۶۸	۷۰	پارچه‌ی نخی
۴۴	۴۴۵	۱۱۳	۱۳۳	پارچه‌ی ابریشمی
۲۸	۳۵	۲۱	۱۳	پارچه‌ی سندی
۱۲	۱۴۷	۱۵۱	۱۳۵	سمنت
۶۹	۷۰۵	۶۱۵	۵۲۵	برق
۱۱	۱۴	۹	۷	شکر
۱۰	۱۰	۱۰	۴	روغن نباتی
۱۶	۱۵۰	۱۱۵	۱۴۹	زغال سنگ
۲۵۴۶	۲۹۵۹	۲۹۴۶	۲۷۳۵	گاز طبیعی

صادرات کشور (میلیون دالر):

سال‌ها به میلادی				نوع محصول
۱۹۷۷-۱۹۷۶	۱۹۷۶-۱۹۷۵	۱۹۷۵-۱۹۷۴	۱۹۷۳-۱۹۷۲	محصول
۲۳	۳۱	۹	۷	میوه‌ی تازه
۴۷	۶۴	۴۰	۱۸	میوه‌ی خشک
۱۰	۱۲	۱۹	۱۷	پوست قره‌قلی
۱۲	۷	۳	۳	پوست بز و گوسفند
۸	۶	۷	۸	پشم
۳۲	۳۵	۱۱	۱۳	پنبه
۱۷	۲۰	۹	۸	قالین و قالینچه
۴۵	۳۲	۱۵	۱۴	گاز طبیعی
۳۰	۲۳	۸	۸	سایر اشیا
۲۲۴	۲۳۰	۱۲۱	۹۶	مجموعه

واردات کشور (میلیون دالر):

سال‌ها به میلادی				نوع محصول
۱۹۷۷-۱۹۷۶	۱۹۷۶-۱۹۷۵	۱۹۷۵-۱۹۷۴	۱۹۷۳-۱۹۷۲	مجموعه
۳۷۴	۲۴۳	۱۹۲	۱۵۷	مجموعه محصولات وارداتی به دالر

نتیجه‌گیری

بررسی تلاش‌ها و اقدامات دوره ریاست جمهوری محمد داوود نشان می‌دهد که وی برای پیشرفت اقتصاد افغانستان انگیزه و علاقه‌ی فراوان داشته است. همچنین بررسی رفتارشناسی سیاسی محمد داوود نشان می‌دهد که او توسعه اقتصادی را بر ملت و دولت‌سازی در افغانستان اولویت می‌داده است.

با این هم، داوود موفق نشد میان بنیادها و ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی افغانستان تعادل ایجاد کند و می‌توان گفت که علت اصلی ناکامی طرح توسعه اقتصادی او نیز به همین مسئله برمی‌گردد.

براساس داده‌های تاریخی، داوود بیشتر در تلاش بوده است تا به جای تمرکز به شکوفایی منابع اقتصادی بومی و سرزمینی افغانستان، بیشتر به جذب کمک‌های خارجی بپردازد. اقتصاد ملی افغانستان دقیقاً از همین جا انحراف پیدا کرد و تبدیل به یک اقتصاد کاملاً وابسته شد.

اقتصاد ملی افغانستان همچنان که در دوره‌ی محمد داوود و کمونیست‌ها به شوروی وابسته شد در دوره‌ی نظام جمهوری افغانستان با حضور غرب و ناتو در افغانستان، به آمریکا و کشورهای غربی وابسته ماند که تاکنون این روند ادامه دارد.

اگر این فرایند در حکومت طالبان همچنان دوام پیدا کند بدون تردید اقتصاد افغانستان با یک آینده‌ی مبهم و تاریک روبه‌رو خواهد ماند.

مآخذ

1. Paul, Samuelson. "Foundation of Economic Analysis". Economic 1992.
- ۲- آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹) تاریخ افغانستان: یادداشت‌ها و برداشت‌ها، کابل، انتشارات واژه.
- ۳- ارشدی، دکتر وحید (۱۳۹۲) اندیشه‌های علم اقتصاد، تهران، نشر نی.
- ۴- پیرزاده غزنوی، ابوذر (۱۳۸۹) تاریخ سیاسی افغانستان معاصر کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوریت داوودخان، تهران، نشر احسان.
- ۵- دولتشاهی، دکتر طهماسب محتشم (۱۳۸۸) مبانی علم اقتصاد، تهران، انتشارات خجسته.
- ۶- عظیمی، محمد نعیم (۱۳۹۴) مبانی علم اقتصاد، کابل، انتشارات بین‌المللی سرور سعادت.
- ۷- عظیمی، محمد نعیم (۱۳۹۶) روش تحقیق در اقتصاد و تجارت، کابل، انتشارات سعید.
- ۸- فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۹۴) افغانستان در پنج قرن اخیر، کابل، انتشارات بین‌المللی سرور سعادت.
- ۹- مرادی، دکتر صاحب نظری (۱۳۹۴)، افغانستان در سده بیستم از عبدالرحمن تا کرزی، کابل، انتشارات سعید.
- ۱۰- مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان (۱۳۸۶)، ناشر؛ وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، کابل.

زندگی نامه‌ی محمد داوود

۱۳۵۷-۱۲۸۷

آصف صبا



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

محمد داوود فرزند سردار محمدعزیز خان فرزند سردار یحیا خان^۱ فرزند سلطان محمد خان طلایی^۲ بود که نیاکان او خود را از جمله سرداران پشاور حساب می‌کردند. محمد داوود در ۲۷ سرطان ۱۲۸۷ در شهر کابل به دنیا آمد. در برخی منابع سال تولد او ۱۲۹۰ شمسی ذکر شده است. محمد داوود پسر بزرگ سردار محمدعزیز خان و محمدعزیز خان برادر ناتنی نادرشاه بود که به تاریخ ۶ جون ۱۹۳۳ در برلین توسط یک محصل افغان به نام سیدکمال به قتل رسید. در آن زمان محمد داوود ۲۴ سال سن داشت. کشته شدن محمدعزیز خان باعث شد که محمد داوود و برادرش محمدنعیم، بیشتر مورد حمایت محمدهاشم خان^۳ برادر تنی محمدعزیز خان، قرار بگیرند.

۱. سردار یحیا خان، خُسر، همکار و مشاور امیر یعقوب خان بود. او بعد از امضای معاهده‌ی گندمک، یکجا با امیر یعقوب خان به هند تبعید شد. به همین دلیل، نادر شاه و برادرانش در هند تولد یافتند و در آنجا با پولی که از انگلیس می‌گرفتند، زندگی می‌کردند. (آهنگ، محمدآصف (۱۳۹۹)، ص ۳۵۳)

۲. سلطان محمد خان طلایی فرزند سردار پاینده خان و برادر سردار محمدفتح خان و امیر دوست محمد خان بود. سلطان محمد خان طلایی پشاور را به سیک‌ها واگذار کرد و باعث بدنامی خانواده خود شد. (آهنگ، محمدآصف (۱۳۹۹)، ص ۳۵۳)

۳. محمدهاشم خان از سال ۱۳۰۸-۱۳۲۵ کرسی نخست‌وزیری افغانستان را برعهده داشت. بنابر منابع تاریخی افغانستان، ظاهرشاه در آن زمان به دلیل کم‌سن بودن و نداشتن تجربه‌ی کافی در دولت‌داری، نمی‌توانست از عهده زمام‌داری کشور برآید. ازاین‌رو، محمدهاشم خان در دوره‌ی نخست‌وزیری خود بر تمام قدرت سیاسی کشور احاطه داشت. از محمدهاشم خان در تاریخ افغانستان، به فردی مستبد و بی‌رحم ولی پرکار یاد شده است.

محمد داوود تحصیلات ابتدایی خود را در لیسه‌ی حبیبیه فراگرفت و در سال ۱۳۰۰ جهت ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و در سال ۱۳۰۹ به وطن بازگشت. او پس از برگشت به افغانستان، مدتی در وزارت خارجه‌ی افغانستان انجام وظیفه کرد و پس از آن در سال ۱۳۱۰ شامل آموزش نظامی گردید.

محمد داوود در عقرب ۱۳۱۱ به رتبه‌ی فرقه‌مشری ثانی (جنرالی) ترفیع یافت و به قومندانی عسکری در حوزه‌ی مشرقی مقرر شد. یک سال بعد، به حیث حاکم اعلی در سمت مشرقی مؤظف گردید و مسئولیت حکومتی حکومت اعلای مشرقی را برعهده گرفت. در سال ۱۳۱۲ با زینب بیگم، خواهر محمد ظاهرشاه، ازدواج کرد. حاصل ازدواج مشترک این دو عموزاده، هفت فرزند شد که در منابع با نام‌های عمر، خالد، ویس، تورپیکی، شینکی، درخانی و زرلشت یاد شده است.

محمد داوود در سال ۱۳۱۴ به رتبه‌ی فرقه‌مشری اول ترفیع یافت و به‌عنوان نایب‌الحکومه و قومندان عسکری قندهار و فراه مقرر شد. او سه سال بعد در ۲۰ قوس ۱۳۱۷ به‌عنوان رئیس تنظیمیه و قومندان عمومی قوای مشرقی مقرر شد.

محمد داوود در اسد ۱۳۱۸ با فرمان محمد ظاهرشاه، پادشاه افغانستان، قومندانی قول‌اردوی مرکز و قومندانی مکتب حریه را برعهده گرفت. او در ثور ۱۳۲۵ به‌عنوان وزیر دفاع کابینه‌ی سردار شاه‌محمود خان^۱ تعیین شد.

یک سال بعد، در ثور ۱۳۲۶ محمد ظاهرشاه وی را به‌عنوان وزیرمختار و نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی سلطنت افغانستان در پاریس مقرر کرد. محمد داوود در عقرب ۱۳۲۸، به پیشنهاد صدراعظم وقت و منظوری پادشاه، مجدداً به‌عنوان وزیر دفاع مقرر شد.

۱. سردار شاه‌محمود خان فرزند سردار یحیا خان، عموی ظاهر شاه، از ۱۹ ثور ۱۳۲۵ تا ۱۶ سنبله ۱۳۳۲ به‌عنوان نخست‌وزیر افغانستان انجام وظیفه کرد. در دوره نخست‌وزیری او تا حدودی از استبداد سیاسی دوره هاشم خان کاسته شد و آهسته در مسیر آزادی و دموکراسی نسبی گام برداشته شد که پس از آن با آغاز نخست‌وزیری محمد داوود خان دوباره آزادی‌های سیاسی دوره شاه‌محمود خان متوقف گردید.

محمد داوود در حوت ۱۳۳۱ به‌حیث نماینده‌ی مخصوص محمد ظاهرشاه برای شرکت در مراسم تشییع جنازه‌ی استالین به مسکو رفت. یک سال بعد در جوزای ۱۳۳۲، به نمایندگی از پادشاه افغانستان در مراسم تاج‌گذاری ملکه الیزابت در لندن شرکت کرد. براساس حکم محمد ظاهرشاه، پادشاه سابق افغانستان، محمد داوود در ۶ سپتامبر ۱۹۵۳ برابر با ۱۶ سنبله ۱۳۳۲ به‌عنوان نخست‌وزیر افغانستان تعیین شد. او به مدت ده سال در این مقام باقی ماند. سرانجام در سال ۱۹۶۳ برابر با ۱۳۴۲ درحالی‌که در برخی از مناسبات سیاسی میان محمد داوود و محمد ظاهرشاه اختلاف نظر به وجود آمده بود، از مقام نخست‌وزیری افغانستان استعفا داد. براساس منابع تاریخی، محمد داوود در دوره‌ی نخست‌وزیری‌اش در عرصه‌ی داخلی بر تطبیق طرح‌های اقتصادی و در سیاست خارجی بیشتر بر مسئله‌ی پشتونستان تأکید داشت.

با تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳، در افغانستان نظام سلطنت مشروطه اعلام شد و دهه‌ی دموکراسی آغاز گردید. با تصویب این قانون اساسی، اعضای خانواده‌ی سلطنتی به‌شمول محمد داوود از اجرای مأموریت‌های دولتی منع شدند. محمد داوود به این عقیده بود که او و برادرش محمدنعیم خان جزئی از خانواده سلطنتی به حساب نیایند. با این هم، براساس احکام قانون اساسی جدید، او فرصت حضور دوباره در ساختار قدرت را نیافت.

با این پیش‌آمد، محمد داوود برای فرصتی نزدیک به ده سال خانه‌نشین شد، ولی برای بازگشت دوباره به قدرت، برنامه‌ریزی‌های خودش را مرحله‌به‌مرحله به پیش برد. در این مدت مناسبات و روابط سیاسی میان محمد داوود و محمد ظاهرشاه به‌صورت حقیقی دوستانه نماند، ولی مناسبات خانوادگی میان آن دو ادامه یافت.

محمد داوود در این مدت طولانی با استفاده از نفوذ گسترده‌اش در میان ارتش و برخی تحصیل‌کردگان افغانستان و گروه‌های چپ متمایل به خط مسکو، طرح براندازی نظام سلطنتی افغانستان را ریخت که سرانجام در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ موفق به انجام کودتا علیه

سلطنت محمد ظاهرشاه شد و با سقوط نظام شاهی افغانستان، نظام جمهوری را تأسیس کرد. او این بار قدرتمندتر از گذشته به قدرت سیاسی افغانستان برگشت.

به گواهی منابع تاریخی، او نه تنها نظام شاهی مشروطه را در افغانستان ساقط کرد، که تمام فرایند دموکراسی سازی دهه‌ی دموکراسی را نیز متوقف ساخت. محمد داوود به مدت پنج سال زمام همه امور افغانستان را شخصاً در اختیار گرفت و تا سال ۱۳۵۷ با اقتدار تمام یک نظام جمهوری استبدادی را روی کار آورد.

محمد داوود در دوره‌ی ریاست جمهوری اش در عرصه‌ی داخلی بیشتر برای تطبیق طرح‌های اقتصادی دوره‌ی نخست وزیری اش تلاش کرد، ولی نتوانست انسجام داخلی را مستحکم بسازد. در عرصه‌ی سیاست خارجی نیز نتوانست سیاست خارجی متوازن را میان قدرت‌های شرق و غرب حفظ کند. از این رو ابتدا بیشتر به روسیه نزدیک شد و سپس بی محابا به دامن غرب افتاد، اما سرانجام توسط دخالت‌های مستقیم شوروی از پا درآمد.

به این ترتیب، محمد داوود که آغازگر کودتای نظامی در افغانستان بود، سرانجام توسط کودتای نظامی رقبای کمونیستی اش در ۷ ثور ۱۳۵۷ با همه اعضای خانواده اش کشته شد. پس از ۳۰ سال، بقایای اجساد محمد داوود و ۱۵ تن از اعضای خانواده اش در سال ۱۳۸۷ در نزدیک زندان پلچرخ کابل کشف و سپس در تپه‌ی تاج‌بیگ دارالامان کابل به خاک سپرده شد.

در منابع تاریخی از محمد داوود به عنوان یک مرد مستبد، تندخو، اهل خشونت و پشتون‌گرا نام برده شده است. با این هم، منابع تاریخی و شفاهی افغانستان به رغم اشتباهات کلان سیاسی محمد داوود، از او به عنوان یک مرد وطن پرست یاد می‌کنند. شواهد نیز نشان می‌دهند که محمد داوود نسبت به سربلندی افغانستان، حسن نیت و آرزوهای بلند داشته است، اما سرگذشت رهبران موفق جهان نشان می‌دهد که برای پیشرفت یک سرزمین، حسن عمل رهبران بیش از هر چیز دیگر لازم و کارساز است.

از دیگر خصوصیات بارز شخصیتی محمد داوود، میل شدید به قدرت و استبداد رأی او ذکر شده است. با وجود این، منابع معتبر او را شخصیتی ثروت‌اندوز و اهل تجمل و خوش گذرانی یاد نکرده‌اند.

نگاه به تاریخ نشان می‌دهد که کارنامه‌ی سیاسی و مدیریتی محمد داوود در نظام سلطنتی افغانستان حالت سازندگی داشته، ولی کارنامه سیاسی او با فروپاشی این نظام سنتی، افغانستان را آهسته‌آهسته به سمت پرتگاه تاریک برده است. او با پیچیدن طومار سلطنت محمد ظاهرشاه و خاتمه دادن به دهه‌ی دموکراسی، صفحه‌ی آرامش نسبی افغانستان را نیز با دست خودش در پیشگاه تاریخ بست.^۱

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد زندگی نامه محمد داوود خان مراجعه شود به:

- آهنگ، محمد آصف (۱۳۹۹)، تاریخ افغانستان؛ یادداشت‌ها و برداشت‌ها، کابل: نشر واژه.
- فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۹۴)، افغانستان در پنج قرن اخیر، کابل.
- سال‌نامه رسمی سال ۱۳۳۲ و سال‌نامه رسمی ۱۳۵۳، انتشارات ریاست مستقل مطبوعات، کابل.
- اکرم، عاصم (۱۳۸۰) نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست‌های داوودخان، انتشارات میزان.



Facebook : [Vazha.Publication](#)

Telegram : [VazhaPub](#)

Instagram : [NashreVazha](#)



تاريخ افغانستان

يادداشت‌ها و برداشت‌ها

محمد آصف آهنگ

فروشگاه ۱: کابل، چهارراه پل سرخ، مارکت تجارتي ملي، منزل پايين، نشر وازه
فروشگاه ۲: کابل، پل سوخته، چوک شهيد مزارى، مارکت محمدى، نشر وازه
شماره هاى تماس: ۰۷۸۶۹۵۶۶۳ - ۰۷۸۰۷۴۷۳۶۷



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

نیم قرن پیش، به تاریخ ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ خورشیدی محمد داوود و جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان کودتا کردند. نظام شاهي مشروطه را سقوط دادند و اعلام کردند که در افغانستان از آن به بعد نظام جمهوری حکمفرما می باشد. به این شکل داوود خان و جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان به دومین تجربه ی دموکراسی در افغانستان نقطه ی پایان گذاشتند.

به این اساس، می توان کودتای محمد داوود را آغاز دوره ی جدید از تاریخ افغانستان خواند. اما پی آمد های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کودتای داوود خان برای مردم افغانستان در نیم قرن گذشته دقیقاً چه بوده است؟ بنیاد محمد آصف آهنگ در جریان سال روان خورشیدی برنامه ی مقاله نویسی علمی را به راه انداخت و از پژوهش گران در داخل افغانستان دعوت کرد تا در مورد این پرسش که پی آمدهای کودتای محمد داوود برای مردم افغانستان چه بوده است، پژوهش نمایند. بنیاد از میان ۲۸ مقاله، ۱۲ آن را برگزیده، اینک در یک جلد به شکل کتاب (کاغذی و الکترونیک) منتشر کرده است.

